

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بررسی بیانات مقام معظم رهبری<sup>مدظله العالی</sup> در اولین

نشست اندیشه‌های راهبردی پیرامون:

الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛

«تقریر، تحلیل، تکمیل»



سرپرست پژوهش: مرحوم استاد حجة الاسلام و المسلمین مسعود صدوق (ره)

تدوین و نگارش: حجة الاسلام محمدصادق حیدری

کارشناسان پژوهش و تدوین: حجج الاسلام روح الله صدوق، احمد زیبایی نژاد، محمدصادق

حیدری، حسن صدوق و خانم‌ها: کشتکاران، صدوق، محمدی کاشانی، خسروی، توسلی،

حسینی الهاشمی، کمیلی، تهامی، طباطبایی، شیخ الاسلامی

تاریخ تولید مباحث: بهار و تابستان ۱۳۹۰

تاریخ تدوین و نشر: بهار ۱۳۹۷

حسینیہ اندیشہ

۰۹۱۲۷۵۰۲۹۹۴ - ۰۹۱۲۷۴۷۹۲۴۵

## فهرست اجمالی

مقدمه.....	۱۹
متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت.....	۲۷
مرحله اول: «تقریر» و فهم قاعده‌مند از بیانات مقام معظم رهبری.....	۴۳
الف. ضرورت آغاز بحث از مرحله «تقریر» و فهم قاعده‌مند از بیانات مقام معظم رهبری .....	۴۵
ب. «روش» بکاررفته در مرحله تقریر: روند حرکت از «عناوین تبعی» به «عناوین فرعی» برای دستیابی به «عنوان محوری» و تنظیم جایگاه همه عناوین بر اساس عنوان محوری .....	۴۸
ج. اشاره به روند بکارگیری روش پیش گفته در بیانات مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی .....	۵۱
د. دستیابی به تقریر نهایی .....	۵۷
مرحله دوم و سوم: «تحلیل» و «تکمیل» بیانات مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت.....	۷۹
گفتار اول: تحلیل و تکمیل «عنوان اصلی» .....	۸۱
گفتار دوم: تحلیل و تکمیل «ضرورت محتوا» .....	۱۲۳
گفتار سوم: تحلیل و تکمیل «موضوع محتوا» و «هدف محتوا» .....	۱۸۹
گفتار چهارم: تحلیل و تکمیل «ضرورت برنامه»، «موضوع برنامه» و «هدف برنامه» .....	۲۴۵
گفتار پنجم: «تحلیل و تکمیل «ضرورت سازمان»، «موضوع سازمان» و «هدف سازمان» .....	۲۷۳
خاتمه: تبیین راهکارهای «کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت» برای تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و اعلام آمادگی برای فعالیت در هر سه سطح.....	۳۰۱



## فهرست تفصیلی

مقدمه	۱۹
متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه های راهبردی پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت	۲۷
مرحله اول: «تقریر» و فهم قاعده‌مند از بیانات مقام معظم رهبری	۴۳
الف. ضرورت آغاز بحث از مرحله «تقریر» و فهم قاعده‌مند از بیانات مقام معظم رهبری	۴۵
ب. «روش» بکاررفته در مرحله تقریر: روند حرکت از «عناوین تبعی» به «عناوین فرعی» برای دستیابی به «عنوان محوری» و تنظیم جایگاه همه عناوین بر اساس عنوان محوری	۴۸
ج. اشاره به روند بکارگیری روش پیش گفته در بیانات مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی	۵۱
د. دستیابی به تقریر نهایی	۵۷
عنوان اصلی: نفی الگوی توسعه غربی و توانمندی اسلام در تولید الگوی پیشرفت	۵۸
محتوا	۶۶
۱- ضرورت: عیوب وابستگی به الگوهای توسعه (بیگانه)	۶۶
۲- موضوع: تبیین عرصه های اساسی پیشرفت	۶۶
۳- هدف: استقلال کشور در تولید الگوی پیشرفت	۶۸
برنامه	۶۸
۱- ضرورت: تصویر وضعیت مطلوب و چگونگی حرکت از وضع موجود به آن وضعیت مطلوب	۶۸
۲- موضوع: تعریف «الگو» به نقشه جامع	۶۹
۳- هدف: ریل‌گذاری برای اداره کشور در آینده بلندمدت	۷۲
سازمان	۷۲
۱- ضرورت: عدم وصول بخشهای مهمی از جامعه نخبگانی به نتیجه صحیح در مورد الگو	۷۲

- ۲- موضوع: کنترل و پشتیبانی بدون انحصار حرکت عظیم نخبگان به‌عنوان وظیفه  
 مرکز الگو ..... ۷۴
- ۳- هدف: ایجاد فرهنگ و گفتمان «استقلال کشور در تولید الگوی پیشرفت» در بین  
 نخبگان و مردم ..... ۷۶

**مرحله دوم و سوم: «تحلیل» و «تکمیل» بیانات مقام معظم رهبری در اولین**

- نشست اندیشه‌های راهبردی پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت ..... ۷۹**
- گفتار اول: تحلیل و تکمیل «عنوان اصلی» ..... ۸۱**
۱. بیان تفاوت مرحله «تقریر» (حفظ موضوع) با مرحله «تحلیل» ..... ۸۱
۲. «تکامل ادبیات انقلاب» و «نقض ادبیات حوزه و دانشگاه»، به‌عنوان نتیجه «مرحله  
 تحلیل» ..... ۸۲
۳. مبنا بودن تکامل معنوی برای تعریف تکامل مادی به‌عنوان تحلیل از قسمت نخست  
 عنوان اصلی ..... ۸۳
- ۳/۱. اشاره به نکات تکمیلی درباره عنوان «تعریف اسلام به‌عنوان منبع الگو بر  
 اساس فرهنگ انقلاب» ..... ۸۶
- ۳/۱/۱. ضرورت ملاحظه رابطه «علم و ثروت و تمدن» با عرصه‌های اساسی پیشرفت. ۸۶
- ۳/۱/۲. ضرورت «فلسفه تاریخ» برای تکمیل فرمایش رهبری پیرامون تعریف از  
 «حال» و «آینده» و تعیین تکالیف مربوط به دوران قبل از ظهور و عصر ظهور ..... ۸۷
۴. معرفی محورهای نقد به ادبیات حوزه در جهت توانمندی برای تولید الگوی پیشرفت  
 از منظر مبانی حاکم بر ادبیات حوزه و از منظر حقوقی، فقهی، فلسفی، عرفانی و  
 اخلاقی ..... ۸۹
- ۴/۱. عدم قضاوت درباره قسمت‌های محتمل‌الوجه در تعریف اسلامیت الگو ..... ۸۹
- ۴/۲. معرفی محورهای نقد مبانی حاکم بر ادبیات حوزه به (۱) رویکرد انسان‌شناسانه  
 از نظر «فلسفی» (۲) فقدان ارزش علمی در امور اعتباری (جامعه) از نظر «روشی»  
 (۳) تفکیک تکامل مادی از تکامل معنوی بر اساس خروج موضوعی تکامل مادی از  
 خطابات از نظر «مصادیقی» ..... ۹۰
- ۴/۳. محور نقد ادبیات حوزه از منظر حقوقی: توجه شورای نگهبان به «عدم  
 مخالفت» در سطح «حقوق»، بدون توجه به ضرورت «احراز موافقت» ساختارها و  
 مبنای توسعه با شرع ..... ۹۱



- ۴/۴. محور نقد ادبیات حوزه از منظر فقهی: تفکیک «حکم‌شناسی» از «موضوع‌شناسی» برای پاسخگویی به مسائل مستحدثه در عرصه نظام، علت ایجاد تأویل در موضوعات کارشناسی و عدم تحقق احکام ..... ۹۲
- ۴/۵. نقد فلسفه موجود حوزه بر اساس تفکیک قلمرو «فلسفه»، «علم»، «دین» در سه محور: الف) عدم ارتباط «مجردات» با «امور مرکب»؛ ب) عدم تحلیل «نسبت بین ثبات و تغییر» در تعریف پیشرفت؛ ج) ناکارآمدی تعاریف کلی و ثابت از پیشرفت برای کنترل و جهت‌دهی به جزئیات ..... ۹۵
- ۴/۵/۱. خروج موضوعی «جامعه» از خطابات شارع و تفکیک تکامل مادی از تکامل معنوی به مثابه ارتکاز مشترک و امر حاکم بر همه نحلّه‌های حوزوی ..... ۹۶
- ۴/۶. نقد علم کلام در دو محور: الف) برخورد غیرقاعده‌مند با روایات اعتقادی؛ ب) کلی و غیرکاربردی بودن قدرتمتین‌های اثبات‌شده (وجه مشترک با فلسفه) ..... ۹۷
- ۴/۷. نقد عرفان موجود حوزه در دو محور: الف) عدم انتساب قاعده‌مند «نسخه‌های رشد» به دین؛ ب) فقدان وحدت رویه بین عرفاء به دلیل فقدان منطق واحد، مانع شکل‌گیری عرفان اجتماعی ..... ۹۸
- ۴/۸. نقد علم اخلاق موجود در حوزه بر اساس عدم ارتباط تعاریف اولیه اخلاق به دین ..... ۹۹
۵. انصراف بیانات رهبری درباره «توحید و معاد و جهاد» به ادبیات انقلاب (تبیین اعتقادات بر اساس عقل عملی) و اشاره به توانایی مباحث فلسفی مختار برای تثویز کردن این مفاهیم ..... ۱۰۰
۶. انصراف بیانات رهبری درباره «رستگاری انسان» به ادبیات حوزه، به دلیل عدم ملاحظه «تکوین» و «تاریخ» در تعریف «جامعه» و «انسان» ..... ۱۰۶
- ۶/۱. توجه به سیر تحول در تمدن مدرنیته: تبدیل «انسان‌محوری در فلسفه‌های مادی» به «کارگر شدن انسان برای نظام سرمایه‌داری» (تبدیل مغالطه نظری به مغالطه عینی) ..... ۱۰۸
۷. ضرورت تثویز کردن «تئوری خلافت» در مقابل «تئوری قدرت»، به‌مثابه لازمه مفهومی «مردم‌سالاری دینی» و «حکومت اسلامی» ..... ۱۰۸
۸. تفاوت «عدالت در سطح التزامات» با «عدالت در سطح تحقق» بر اساس «مبنای فاعلیت» ..... ۱۱۲
۹. ضرورت عدم تفکیک «ملاحظه آثار» از «ملاحظه مبنا» در تحلیل «ثروت و تولید و اقتصاد غربی» ..... ۱۱۳

۱۰. بازگشت «توانمندی اسلام در تولید الگو» به «تعریف عینی از اسلام» در ادبیات انقلاب و ضرورت جلوگیری از تأویل آن توسط ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه ..... ۱۱۴
۱۱. تبیین جامعه‌شناسانه‌ی تفاوت «ادبیات حوزه» با «ادبیات انقلاب» بر اساس تعریف «دینداری» در سه سطح «خرد، کلان، توسعه» ..... ۱۱۵
- ۱۱/۱. اشاره به هماهنگی تحلیل فوق با سخنرانی‌های محوری مقام معظم رهبری و توانایی آن در جهت تئوریزه کردن ادبیات انقلاب ..... ۱۱۸
- گفتار دوم: تحلیل و تکمیل «ضرورت محتوا»** ..... ۱۲۳
۱. معرفی «عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه» به عنوان «ضرورت محتوا» در کلام مقام معظم رهبری و ضرورت برخورد تخصصی و غیرعرفی با این مسأله ..... ۱۲۳
- ۱/۱. ضرورت ارزیابی برخوردهای علمی و تخصصی با «عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه» برای جلوگیری از تأویل و مصادره آن ..... ۱۲۶
۲. نقد و بررسی ظرفیت موجود در ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه برای تبیین «عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه» و اشاره به جایگاه مبنای مختار در این سطح از بحث ..... ۱۲۷
- ۲/۱. تبدیل علوم انسانی مدرن به دانش‌های کاربردی و تجربی، علت «انکار» بار ارزشی و عیوب الگوهای بیگانه بر اساس «فرهنگ تخصصی دانشگاه» و ضرورت پاسخ‌گویی علمی و استدلالی به آن ..... ۱۲۷
- ۲/۲. گزارش اجمالی از دستاوردهای فکری مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی در تولید الگو، بر اساس باور وجدانی به عیوب الگوهای بیگانه و ایمان به توانمندی اسلام ... ۱۳۰
- ۲/۲/۱. فاز اول: تولید «منطق موضوع‌شناسی» برای جلوگیری از خطای در تطبیق «حکام کلی رساله‌های عملیه» بر «موضوعات کارشناسی برآمده از تمدن مدرن»، برای تئوریزه شدن فقه در نظام ..... ۱۳۲
- ۲/۲/۲. فاز دوم: تولید «فلسفه شدن اسلامی» به عنوان مبنای منطق «حجیت»، منطق «معادله» و منطق «مدل»، برای تئوریزه کردن ولایت مطلقه فقیه از طریق تحول در «حوزه»، «دانشگاه» و «اجرا» ..... ۱۳۴
- ۲/۳. انفعال ادبیات تخصصی حوزه نسبت به کارآمدی و تجارب الگوهای بیگانه و محدودشدن مخالفت آن با بخش نظری این دانش‌ها، به دلیل عدم ملاحظه ارتباط بین «فلسفه» و «علم» و «دین» ..... ۱۳۶

- ۲/۳/۱. آسیب‌شناسی رویکرد «فقهی» و نظریه «منطقه‌الفراغ» در تحلیل از «عیوب و بار ارزشی الگوهای بیگانه» با توجه به تفکیک حکم‌شناسی از موضوع‌شناسی و تفکیک تکامل مادی از تکامل معنوی ..... ۱۴۰
۳. دفاع علمی از «عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه» بر اساس مبنای مختار (بررسی الگوها در سطح کلان) ..... ۱۴۲
- ۳/۱. تبیین بار ارزشی تعاریف کاربردی ادبیات دانشگاه بر مبنای مختار: «وابستگی به قطب‌های توسعه» به عنوان قید ذاتی الگوهای توسعه، از طریق پذیرش تقسیم کار جهانی و مزیت نسبی برای هماهنگی با سرعت پرشتاب تمدن مدرن ..... ۱۴۴
- ۳/۲. تعریف توسعه در سطح روشی به حادثه‌سازی و تغییر مقیاس در وحدت و کثرت موضوعات ..... ۱۴۸
- ۳/۳. تعریف توسعه در سطح فلسفی به «دین دنیاپرستی»، به دلیل هدف قرار گرفتن «رفاه‌دائم‌التزاید» در رابطه بین انسان و جهان و تعریف «بهینه هزینه و راندمان در جامعه» بر این اساس ..... ۱۵۰
- ۳/۴. انعکاس تعریف فلسفی توسعه در مدیریت جامعه از طریق جریان «قوانین تحریک و تحرک»، علت تبدیل «حرص و حسد» به وصف ساختارهای اجتماعی ..... ۱۵۳
- ۳/۴/۱. اشاره به اثر مبنای توسعه (رفاه دائم‌التزاید) در روابط بین‌المللی: استعلاء و برتری‌جویی مادی از طریق تکنولوژی ..... ۱۵۶
- ۳/۵. تبیین چگونگی سلطه «سود سرمایه» بر انسان و جامعه در نظام اقتصاد موجود، بر اساس تعریف پول در سه سطح ..... ۱۵۷
- ۳/۵/۱. تعریف پول در سطح اول به «واسطه در مبادله» ..... ۱۵۹
- ۳/۵/۲. تعریف پول در سطح دوم به ابزار تنظیم نظام اقتصادی و متکفل رابطه بین «مجموع تقاضای موثر» و «مجموع کالاهای اقتصادی» ..... ۱۵۹
- ۳/۵/۳. تعریف پول در سطح سوم به ابزار حضور در تکامل از طریق مدیریت بر زمان در موازنه ارزی با هدف رشد ارزش پول ملی (بانک مرکزی) ..... ۱۶۱
- ۳/۵/۴. جمع‌بندی فعالیت‌های بانک بر اساس تعریف پول و سلطه آن بر انسان و جامعه ..... ۱۶۳
- ۳/۶. جمع‌بندی مباحث پیش‌گفته پیرامون تعارض عیوب الگوهای بیگانه در سطوح «فلسفی، مدیریتی و اقتصادی» و تعارض آنها با اصول اعتقادی و ارزش‌های دینی و اقتضائات احکام ..... ۱۶۶
۴. دفاع علمی از «عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه» بر اساس مبنای مختار (بررسی الگوها در سطح خرد) ..... ۱۶۸

- ۴/۱. تعارض «تعریف نظری و عینی مالکیت خصوصی در نظام سرمایه‌داری» با  
 «اصول و ارزش‌ها و احکام دین» ..... ۱۶۸
- ۴/۱/۱. تعریف مادی از انسان و جامعه، موجب شکل‌گیری مالکیت بر اساس فاصله  
 طبقاتی و تحمیل محرومیت همه‌جانبه در نظام سرمایه‌داری ..... ۱۶۸
- ۴/۱/۲. تعریف انسان به موجود مختار و حاکم بر نظام حساسیتها؛ به‌عنوان مبنای  
 نظری مالکیت در نگاه الهی ..... ۱۷۱
- ۴/۲. تعریف عینی از مالکیت خصوصی در نظام سرمایه‌داری به عنوان عامل سلب  
 اختیارات و متعارض با کرامت انسانی ..... ۱۷۲
- ۴/۲/۱. تفکیک مدیریت از مالکیت در شرکت غربی با هدف تجمع ثروت و ایجاد  
 سلول اولیه نظام سرمایه‌داری ..... ۱۷۲
- ۴/۲/۲. تضمین استخدام نیروی انسانی به نفع رشد سرمایه به معنای تبعیت قیمت  
 کار از قیمت کالا (سود سرمایه) ..... ۱۷۳
- ۴/۲/۳. آسیب‌ناپذیری سرمایه و تضمین رشد آن، به معنای حذف خطوط تولید  
 ناهماهنگ با استراتژی توسعه ..... ۱۷۴
- ۴/۳. ابعاد تبدیل «رقابت آزاد» به «رقابت سازمان‌یافته» بر مبنای سلطه سود  
 سرمایه، در عرصه اقتصاد خرد ..... ۱۷۵
- ۴/۴. تعارض ادبیات توسعه با فرهنگ مذهب به دلیل تکیه آن بر خلق «اسراف و  
 تفاخر و تنوع‌طلبی» برای هماهنگ‌سازی الگوی تولید و الگوی مصرف ..... ۱۷۷
- ۴/۴/۱. اشاره به نمونه‌های عینی برای پشتوانه‌شدن انگیزه‌های غیراقتصادی برای  
 تولید و فعالیت اقتصادی در دو دستگاه مادی و الهی ..... ۱۷۸
- ۴/۵. «نیازهای نامحدود بشر» به عنوان موضوع علم اقتصاد متداول و نقد آن بر  
 اساس تعریف نیاز مادی به «بستر قرب» ..... ۱۷۹
- ۴/۶. عدم تحقق تامین نیازمندی‌های عمومی علی‌رغم معرفی آن به عنوان پایه  
 تعیین اهداف کمی در برنامه‌های توسعه، به دلیل «محوریت بخش خصوصی» در  
 رشد تولید ناخالص ملی و شکل‌گیری الگوی توزیع و مصرف طبقاتی ..... ۱۸۰
- ۴/۷. ممکن نبودن تحقق «امنیت سرمایه‌داری» در جامعه ایران، به دلیل درگیری  
 آن با «انگیزشهای مذهبی» و با «عدالت» به عنوان آرمان انقلاب اسلامی  
 (گستاخی انقلابی) ..... ۱۸۳
۵. اشاره به نمونه‌های نظری و عینی از برخورد ادبیات انقلاب با ادبیات توسعه در  
 مدیریت کشور و ضرورت تحقیقات کتابخانه‌ای و میدانی در این عرصه توسط مرکز  
 الگو ..... ۱۸۷

- گفتار سوم: تحلیل و تکمیل «موضوع محتوا» و «هدف محتوا»..... ۱۸۹
۱. «زندگی بر اساس معنویت از طریق فکر و علم» به عنوان جمع‌بندی از «موضوع محتوا» در کلام رهبری..... ۱۸۹
۲. ضرورت نقد و بررسی تعریف تخصصی از «زندگی» در ادبیات حوزه و دانشگاه برای تبیین ابعاد بحث و جلوگیری از تأویل مطالبه رهبری..... ۱۹۰
- ۲/۱. معرفی «مبانی نظری و مستندات لایحه برنامه چهارم توسعه» و «مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران» و «بخش اعتبارات از کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم» به‌عنوان منابع تعریف تخصصی از «زندگی» در ادبیات دانشگاه و حوزه. ۱۹۱
- ۲/۲. اشاره اجمالی به سرفصل‌های نقد بحث اعتبارات در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم..... ۱۹۲
۳. تکفیک بین تکامل مادی و تکامل معنوی در تعریف عرصه زندگی توسط ادبیات حوزه، موجب عدم ارائه‌ی تعریف جامعه‌شناسانه از «معنویت» و ناتوانی در حاکم‌کردن آن بر عرصه‌های پیشرفت..... ۱۹۳
۴. اشاره به منابع ادبیات انقلاب در تعریف از زندگی و تفاوت آن با ادبیات حوزه و دانشگاه..... ۱۹۵
- ۴/۱. ضرورت پژوهش عمیق پیرامون بیانات امام و رهبری به عنوان ادبیات حاکمی از زندگی اجتماعی بر محور معنویت..... ۱۹۶
۵. نقد تعریف تخصصی ادبیات دانشگاه از «زندگی» به عنوان عرصه اصلی پیشرفت (موضوع محتوا)..... ۱۹۷
- ۵/۱. ضرورت تمرکز بحث در بخش «موضوع پیشرفت» بر نقد استدلالی ادبیات دانشگاه پیرامون تعریف زندگی..... ۱۹۷
- ۵/۲. اشاره به حکومت «زندگی اقتصادی» بر «زندگی فرهنگی و سیاسی» در مطالعه وضع «موجود، مطلوب، انتقال» و تحلیل «گذشته، حال و آینده» کشور؛ بر اساس کتاب مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه..... ۲۰۰
- ۵/۳. تعارض تحلیل مطرح‌شده با ادبیات انقلاب به دلیل تبدیل اقتصاد به «هدف جامعه» در ادبیات دانشگاه..... ۲۰۲
- ۵/۴. تحلیل زندگی اقتصادی در ادبیات دانشگاه براساس مفهوم «تعادل» و نقد آن به دلیل حاکم شدن جبر قانونی بر انسان و بی‌معنا شدن ظلم و عدل..... ۲۰۴

- ۵/۵. نقد تعاریف پایه از «جمعیت» به عنوان محور چرخه زندگی اقتصادی: تعریف انسان بر اساس نیازهای اقتصادی، موجب تعریف ضد اخلاقی از جامعه و شکل‌گیری فلسفه جامعه، مدیریت و حقوق مادی..... ۲۰۸
- ۵/۵/۱. تعریف انسان بر اساس قوه اختیار و رابطه آن با آزادی در سه سطح از مدیریت (مولویت، مشارکت و حادثه‌سازی)، زمینه ارائه تعاریف الهی از جامعه و مدیریت و حقوق..... ۲۱۰
- ۵/۶. نقد «تعریف جامعه بر اساس تضاد منافع» از منظر روشی و اشاره به سرفصلهای پیشنهادی برای تعریف انسان، جامعه و تکامل..... ۲۱۲
- ۵/۷. نقد و بررسی مقوله جمعیت در دو رویکرد تولیدی (انگیزش اجتماعی) و مصرفی (تأمین نیازهای اولیه) به جمعیت..... ۲۱۴
- ۵/۷/۱. احتمال انصراف بحث جمعیت به «سلامت» و اشاره به دو نوع مدیریت مبتنی بر «غضب» (سنتی) و «شهوة» (مدرن) در این عرصه..... ۲۱۴
- ۵/۷/۲. نگاه مصرفی به مقوله جمعیت به معنای برنامه‌ریزی کمی و کیفی برای تأمین نیازهای اولیه مردم توسط حکومت‌ها و عدم تحقق آن به دلیل الگوی توزیع طبقاتی..... ۲۱۶
- ۵/۷/۳. تحلیل نگاه تولیدی به جمعیت بر اساس «قوانین تحریک»، به معنای ایجاد انگیزش برای تولید در جامعه بوسیله تعمیم مُد و تنوع مداوم در کالاها (حرص). ۲۲۰
- ۵/۷/۴. جمع‌بندی از نقدهای مربوط به بحث جمعیت در ادبیات دانشگاه..... ۲۲۳
- ۵/۸. نقد نیازهای نامحدود و منابع محدود به عنوان یکی از محورهای تعریف زندگی در ادبیات دانشگاه..... ۲۲۴
- ۵/۸/۱. «جهت‌داری» در نیازهای اجتماعی به دلیل قابلیت طرح «اختیار انسان» در آن..... ۲۲۴
- ۵/۸/۲. نقد «نیاز و ارضاء مادی» به عنوان مبنای تعریف مادی از زندگی و تعریف نیاز و ارضاء بر مبنای ابتهاج به رحمت الهی و قدرت نامحدود، مبین «معنویت» به عنوان امر حاکم بر تکامل مادی و معنوی..... ۲۲۶
- ۵/۸/۳. جمع‌بندی پیرامون حاکمیت معنویت بر پیشرفت و تکامل مادی از طریق تعریف الهی از نیاز و ارضاء..... ۲۲۸
- ۵/۸/۴. ردّ «محدودیت منابع» از نظر زمانی با تکیه بر مسئله «تکامل» و پذیرش آن از نظر مکانی با توجه به وابستگی آن به روابط اجتماعی..... ۲۳۰
- ۵/۹. نقد «تعریف ادبیات دانشگاه از رابطه تولید و جمعیت» به عنوان یکی از محورهای زندگی..... ۲۳۱

- ۵/۹/۱. نقد «بازگشت محدودیت در تولید به محدودیت مکانی در منابع» به دلیل  
 ۲۳۱ ناسازگاری این تحلیل با داده‌های علوم مربوط به «منابع طبیعی».....
- ۵/۹/۲. بازگشت «محدودیت در تولید» به انحصارات فئودالیه، به معنای  
 ۲۳۴ نشأت‌گرفتن محدودیت منابع از کیفیت روابط اجتماعی.....
- ۵/۹/۳. ردّ «محدودیت علم و فن به عنوان عامل اصلی محدودیت در تولید» به  
 ۲۳۴ دلیل ناسازگاری آن با حرکت تکاملی تاریخ.....
- ۵/۱۰. «تعادل میان تولید و توزیع در نظام سرمایه‌داری» به عنوان یکی محورهای  
 ۲۳۵ تعریف زندگی در ادبیات دانشگاه و نقد آن با تکیه بر الگوی توزیع ثروت طبقاتی  
 و مدیریت مقدرات جامعه به نفع رشد سرمایه.....
- ۵/۱۱. جمع‌بندی اجمالی از مباحث مطروحه پیرامون تعریف تخصصی از زندگی..... ۲۳۷
۶. تشریح تفاوت رویکرد ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه به «هدف  
 ۲۳۹ محتوا» با رویکرد ادبیات انقلاب و ضرورت تئوریزه‌شدن آن.....
- ۶/۱. وابستگی بر اساس تقسیم کار جهانی به عنوان «هدف محتوا» در ادبیات  
 ۲۴۰ دانشگاه.....
- ۶/۲. اشاره به انصراف «اهداف» به امور فردی و انسان‌شناختی در ادبیات تخصصی  
 ۲۴۱ حوزه.....
- ۶/۳. معرفی «استقلال مکتبی» به عنوان هدف محتوا در ادبیات انقلاب و ضرورت  
 ۲۴۱ تئوریزه شدن آن برای حفظ و تداوم انقلاب اسلامی.....
۲۴۵. گفتار چهارم: تحلیل و تکمیل «ضرورت برنامه»، «موضوع برنامه» و «هدف برنامه».....
۱. تبیین تعارض ادبیات دانشگاه با ادبیات انقلاب در «ضرورت برنامه» در دو بُعد نظری  
 ۲۴۵ و عملی.....
- ۱/۱. بررسی لوازم همه محاسبات و تصمیمات کارشناسی تا عمیق‌ترین سطح، لازمه  
 ۲۴۹ اجتناب از «استفاده کورکورانه از دستاوردهای دیگران».....
- ۱/۲. «تصویر وضعیت مطلوب و چگونگی حرکت از وضع موجود به سمت وضعیت  
 ۲۵۰ مطلوب» و بیان دو احتمال پیرامون آن («بحث محتوایی» و «بحث برنامه‌ای»).....
- ۱/۳. تفاوت ضریب و ارزش «عناوین برنامه» در ادبیات مختار با ادبیات دانشگاه،  
 ۲۵۲ زمینه‌ای برای تبیین تفاوت ادبیات دانشگاه با ادبیات انقلاب در برنامه‌ریزی و بیان  
 گر جریان بار ارزشی در آن.....
۲. انصراف «هدف برنامه» در ادبیات انقلاب به اهداف عینی و کاربردی و نه کلی و  
 ۲۵۴ نظری.....

۳. «تعریف الگو» به «نقشه جامع» در ادبیات انقلاب به عنوان «موضوع برنامه» در مقایسه آن با ادبیات دانشگاه و اشاره به سرفصل‌های اصلی برای مدیریت تحقیقات در این موضوع بر مبنای مختار ..... ۲۵۶
- ۳/۱. تبیین جهت‌داری در «اوصاف الگو» بر اساس ضرایب اوصاف ..... ۲۵۹
- ۳/۲. بررسی رویکرد ادبیات انقلاب به موضوع «استفاده از دستاوردهای دیگران» و ضرورت ارتقاء تحلیل از این رویکرد به «تغییر در تخصیص‌ها به دلیل اضطرار علمی نظام در سطح ساختارها» ..... ۲۶۱
- ۳/۳. تاکید بر «انعطاف الگو»، نشان‌دهنده انصراف آن به «ماشین اجتماعی» طراحی شده بر اساس نقشه جامع دین‌محور ..... ۲۶۶
- ۳/۵. تولید الگو به مثابه امری فرابخشی و متعلق به اصل اسلام در دیدگاه ادبیات انقلاب و ضرورت ارتقاء تحلیل از آن در چارچوب «انقلاب فرهنگی» به عنوان مکمل «انقلاب سیاسی» ..... ۲۶۸
۴. اشاره اجمالی به دیگر تقسیمات مرتبط با بخش «برنامه» برای تعمیق مدیریت تحقیقات و تعیین ابعاد سرفصل‌های تحقیقاتی در این زمینه ..... ۲۷۰
- گفتار پنجم: تحلیل و تکمیل «ضرورت سازمان»، «موضوع سازمان»، «هدف سازمان» ..... ۲۷۳**
۱. «ضرورت سازمان»: عدم تحرک نخبگان در موضوع الگو، با توجه به جایگاه اصلی «نیروی انسانی» در سازمان ..... ۲۷۳
۲. تعریف «هدف سازمان» به «ایجاد عزم ملی در نخبگان و شکل‌گیری جامعه نخبگانی بر محور تولید الگو» ..... ۲۷۴
۳. اشاره به نرم‌افزارهای حوزوی و دانشگاهی برای تحقق «موضوع سازمان» (عزم ملی نخبگانی) و ناکارآمدی آنها در تحقق مطالبه رهبری ..... ۲۷۵
- ۳/۱. تعریف «موضوع سازمان» به دو بخش «سیاسی» (حمایت و نظارت) و «علمی» (اصطکاک گمانه‌ها) در کلام رهبری ..... ۲۷۵
- ۳/۲. اشاره رهبری به نرم‌افزارهای موجود در حوزه و دانشگاه جهت گفتمان سازی و پذیرش در مجامع علمی ..... ۲۷۷
- ۳/۴. «طرح بحث در درس خارج» به عنوان نرم‌افزار پذیرش علمی و گفتمان سازی در حوزه و «برگزاری همایش» به عنوان نرم‌افزار پذیرش و گفتمان‌سازی در دانشگاه ..... ۲۷۸
- ۳/۵. تعریف همایش به نرم‌افزاری برای مشارکت سازمانی گمانه‌ها از طریق هیئت علمی و آیین‌نامه اجرایی با هدف تجاری‌سازی پژوهش ..... ۲۷۹



- ۳/۶. تبیین ناکارآمدی نرم‌افزار حوزوی برای گفتمان‌سازی پیرامون تولید الگو، به  
 دلیل فقدان «مشارکت سازمانی و توجه به موضوعات حکومتی» در آن ..... ۲۸۱
- ۳/۷. ناکارآمدی نرم‌افزار «همایش» برای گفتمان‌سازی پیرامون تولید الگو، به دلیل  
 جریان اخلاق «استعمار علمی» در آن ..... ۲۸۳
- ۳/۷/۱. تولید علوم استراتژیک به صورت محرمانه و انحصاری با استفاده از روشهای  
 اقتصادی برای جذب نوابغ (تطمیع و تحریک به دنیا) ..... ۲۸۳
- ۳/۷/۲. جریان اخلاق «استعمار و تحقیر علمی» در خلال همایشهای غربی از طریق  
 کاهش هزینه‌های تولید علم به وسیله استخدام پنهان استعدادهای جهان سوم  
 برای تکمیل ثنوریهای جدید ..... ۲۸۴
۴. نقد وضعیت موجود «سازمان تولید الگو» با توجه به ضرورت تناسب «سازمان و  
 برنامه» با درک عمیق و تخصصی از «محتوا»ی مطالبه رهبری ..... ۲۸۷
- ۴/۱. وابستگی «مشروعیت فرهنگی سازمان تولید الگو» به «تحلیل تخصصی از  
 فرمایشات رهبری پیرامون تولید الگو» ..... ۲۸۷
- ۴/۲. نقد وضع موجود در ارزیابی مقالات، به دلیل بازگشت معیار آن به «سازش بین  
 ادبیات حوزه و ادبیات دانشگاه» برخلاف سفارش رهبری ..... ۲۸۹
۵. پیشنهاد نرم‌افزاری ایجاد عزم ملی نخبگانی برای تولید الگو: «نظام نشستها، نظام  
 کارگاه‌ها، نظام مناظرات» برای تعیین قاعده‌مند هیئت علمی در سه سطح «نخبگی،  
 استادی و دانشجویی» ..... ۲۹۱
- ۵/۱. ارتباط علمی بین مقام معظم رهبری و مدعیان تحلیل تخصصی از مطالبه  
 رهبری با نخبگان در «نظام نشست‌های رو در رو»، به‌عنوان منشأ تعیین هیئت  
 علمی و محورهای مورد بررسی در مقالات و همایشها (نظام سؤالات در سطح  
 محوری) ..... ۲۹۱
- ۵/۲. «نظام کارگاه‌ها با اساتید» پیرامون محورهای به دست آمده از گام اول برای  
 «جذب استعدادهای برتر»، «ظرفیت‌سازی برای مشارکت در تولید» و «دستیابی  
 به نظام سؤالات ساختاری» ..... ۲۹۵
- ۵/۳. برپایی «نظام مناظرات سازمانی برای دانشجویان دکتری» برای جذب  
 استعدادهای برتر و دستیابی به نظام سؤالات در سطح محصولات ..... ۲۹۵
- ۵/۴. ضرورت ایجاد انگیزش در نخبگان و تغییر در تعریف «نخبه» بر اساس ادبیات  
 انقلاب بر محور ایجاد رابطه اخلاقی و علمی با رهبری به‌عنوان محور حجیت در  
 عصر غیبت ..... ۲۹۷

۵/۵. جمع‌بندی: ضرورت تناسب «سازمان تولید الگو» با «محتوای سفارش رهبری»  
به‌عنوان امر حیاتی برای انقلاب و دستورکار اصلی نظام اسلامی ..... ۲۹۹

خاتمه: تبیین راهکارهای «کوتاه‌مدت، میان مدت و بلندمدت» برای تولید الگوی اسلامی  
ایرانی پیشرفت و اعلام آمادگی برای فعالیت در هر سه سطح ..... ۳۰۱

۱. راهکار بلندمدت: اثبات ضرورت تولید منطق جدید و حرکت به سوی تحول علمی در  
منطق حوزه و منطق دانشگاه؛ بمثابة نتیجه منطقی گفتمان‌سازی از طریق نرم‌افزار  
پیشنهادی ..... ۳۰۳

۱/۱. ضرورت تعریف جایگاه علمی برای نخبگان مخالف با هدف تولید الگو به  
صورت همه‌جانبه‌نگر ..... ۳۰۵

۱/۲. ضرورت انعکاس تبلیغاتی روند تولید الگو در جامعه برای ایجاد تغییرات در  
فرهنگ عمومی در موازات با تغییرات در فرهنگ آکادمیک ..... ۳۰۵

۱/۳. اجتناب‌ناپذیر بودن طی مسیر بلندمدت با توجه به اهمیت ایجاد وحدت  
گفتمانی در میان نخبگان و استفاده از ظرفیت آنان برای طی مراحل بعدی تولید  
الگو ..... ۳۰۶

۲. راهکار میان‌مدت: تبدیل اصول موضوعه‌ی تولیدشده در مبنای مختار به الگو، از  
طریق راه‌اندازی دوره دکتری مدیریت تحقیقات در سه گرایش «حجیت، معادله،  
مدل» و مدیریت پایان‌نامه‌ها بر این اساس ..... ۳۰۸

۳. راهکار کوتاه‌مدت: «تولید تخمینی مدل و ارائه نسخه‌های عینی» با هدف ایجاد امید،  
تربیت نخبگان و مقابله با بحران‌های شدید اجتماعی و گزارش اجمالی دستاوردهای  
حسینیه اندیشه در این سطح ..... ۳۰۹

## مقدمه

پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی (قدس سره) که هدف محوری آن در حاکمیت اسلام بر عرصه اجتماعی و زندگی عموم مردم متجلی شده بود، از همان ابتدا افکار عمومی و نخبگانی را به سوی این پرسش اساسی سوق می‌داد که در عصر مدرن و در قرن بیستم و با همه تحولاتی که در تمامی ابعاد حیات بشری رخ داده، مکتب اسلام چگونه و با چه ابزاری و از چه طرُقی قابلیت تحقق پیدا خواهد کرد و دستیابی به این آرمان در این دوران، دارای چه ابعاد و سطوح و گستره‌ای خواهد بود و موجب طرح چه نیازهایی و باعث ورود به چه عرصه‌های ناپیموده‌ای خواهد شد و اساساً ارتباط بین «اسلام» و «اداره کشور» به چه نحوی برقرار خواهد شد؟ اولین واکنش مهم به این پرسش‌ها را می‌توان در هوشمندی خبرگان ملت در جریان تدوین قانون اساسی مشاهده نمود که طی آن، اصل چهارم قانون اساسی مبنی بر ضرورت ابتناء کلیه قوانین کشور بر موازین اسلامی، بر همه اصول قانون اساسی و اطلاعات و عمومات آنها حکومت پیدا کرد و اصل ولایت‌فقیه به‌عنوان مبدأ توازن قوا و حاکم بر آنها قرار گرفت و سپس «قوه مقننه» به نظر شورای نگهبان در احراز عدم مخالفت قوانین با اسلام مقید شد و تصدی «قوه مجریه» به

تنفیذ رهبری مشروط گشت و ریاست «قوه قضائیه» نیز به انتصاب ولی فقیه وابسته شد. این تدابیر حقوقی گرچه در نوع خود و در مقایسه با سایر حرکت‌های اجتماعی اسلام‌گرایانه بی‌نظیر بود و نظام اسلامی را از بسیاری خطرات و آفت‌ها محفوظ داشت، اما اعطاء اختیارات سیاسی نمی‌توانست مسأله‌ای را که دارای ابعاد مختلف علمی و تخصصی بود، به نحوی اساسی حل کند. زیرا «اداره کشور» همانند سایر عرصه‌های حیات بشری و بلکه یکی از مهمترین آنها، همچون دیگر امور زندگی در دوران مدرن به یک علم و تخصص پیچیده و چندبُعدی تبدیل شده بود و جریان اسلام و ارزش‌های مکتبی و احکام الهی در آن، بدون توجه به این واقعیت دچار نقصان‌های مهمی می‌شد. همچنان‌که طرح مباحثی در دهه اول انقلاب همچون «ضرورت برخورداری از تعهد در کنار تخصص برای مدیران»، «توجه به احکام اولیه و احکام ثانویه»، «تبدل حکم بر اثر تبدل موضوع»، «مصلحت نظام» نیز گرچه برخی نیازمندی‌های روزمره را رفع می‌نمود، اما ناظر به «مدل و الگو» به عنوان ابزار علمی اداره کشور نبود و فقط به یک‌سو از رابطه دوطرفه‌ی «اسلام» و «اداره کشور» توجه داشت و تنها به دنبال نقاطی از معارف دینی موجود بود که می‌تواند به مسأله اداره مربوط شود.

به نظر می‌رسد همین چالش‌ها بود که باعث شد تا مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای مدظله‌العالی در آغاز دهه دوم انقلاب، دست به یک ابتکار مبارک بزند و از طریق ابلاغ سیاست‌های کلان حاکم بر تدوین برنامه پنج‌ساله توسعه، حضور دین در عرصه اداره نظام را ارتقاء بخشد و جهت‌دهی به ساختارهای توسعه بر مبنای اسلام را در دستور کار قرار دهد. همین بصیرت و تیزبینی بود که در ادامه و در آغاز دهه سوم، به تبعیت برنامه‌های توسعه و سیاست‌های کلان آن از «چشم‌اندازها» توجه پیدا کرد و با دغدغه جریان اسلام در عمل اجتماعی، به عرصه والاتری ورود پیدا کرد و با تأکید بر ضرورت تدوین چشم‌انداز بیست ساله برای کشور، تلاش نمود تا در کنار معرفی ایران به «کشوری

توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه» - که تعریفی برخاسته از ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه است - «هویت اسلامی و انقلابی و الهام‌بخش در جهان اسلام» نیز مورد توجه دستگاه کارشناسی قرار گیرد؛ گرچه عدم تعیین متغیر اصلی بین این دو مؤلفه، باعث می‌شد که ادبیات توسعه به عنوان یک امر کاربردی و کمی‌شده، هویت انقلابی و اسلامی را در ساختارهای خود منحل نماید. علی‌رغم این تلاش‌های ارزشمند و بی‌سابقه، مدل اداره کشور و دستگاه کارشناسی برآمده از آن که به محاسبات مادی و دنیا‌محور و سرمایه‌سالارانه دچار بود، در عمل عینی خود این قیدها را نپذیرفت و همواره تصمیمات و عملکردهای انقلابی و مکتبی و عدالت‌محور و مستضعف‌گرا در اداره کشور را به چالش علمی و تخصصی می‌کشید و آثار خود را در تغییر محاسبات مسئولین و دگرگونی رفتار و عملکرد آنها به نمایش می‌گذاشت و فشارهای شدیدتری را در تمامی موضوعات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بر نظام اسلامی وارد می‌کرد. اما اتکاء عمیق مقام معظم رهبری به قدرت و علم الهی و یقین پولادین ایشان به توانمندی اسلام و انقلاب اسلامی برای اداره کشور بر مبنای آرمان‌های مکتبی، تحولی خیره‌کننده را رقم زد و موجب ارتقاء از سطح «چشم‌انداز و استفاده از مقوله توسعه» به سطح «ضرورت تولید الگو و تأکید بر بار ارزشی توسعه و جایگزینی پیشرفت با آن» شد. در واقع معظم‌له به جای آن‌که همانند مسئولین و خواص پیاده‌شده از قطار انقلاب، در مقابل دستگاه عریض و طویل کارشناسی مادی و توصیه‌ها و نسخه‌های عینی مدل اداره غربی برای تغییر مسیر دچار رعب و انفعال و عقب‌نشینی شوند، با راه‌اندازی «نشست اندیشه‌های راهبردی» و سفارش «تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» در آغاز دهه چهارم انقلاب عملاً بر تغییر بنیانی در علم اداره کشور و تحول در دستگاه کارشناسی و محاسبات آن تأکید کردند و علت آن را «بار ارزشی مفهوم توسعه و الزامات آن» دانستند.

از این‌رو راه‌اندازی نشست اندیشه‌های راهبردی و پی‌گیری تولید الگوی اسلامی ایرانی

پیشرفت توسط مقام معظم رهبری، حقیقتاً مستحق برگزاری یک جشن ملی است چرا که این روند، به معنای ارتقاء نظام اسلامی در ملاحظه ابعاد پیچیده‌ی ارتباط بین «اسلام» و «اداره کشور» و طرح سفارش علمی در جهت تغییر وضع موجود این ارتباط و پی‌ریزی یک بنیان جدید در این عرصه است؛ یعنی در یک پدیده‌ی بسیار مهم و کم‌نظیر، نسبت بین «مطالبات ادبیات انقلاب» با «ادبیات حوزه و دانشگاه» (به نحو تخصصی) برقرار شده است. در واقع مطالبات حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری معمولاً در فضای فرهنگ عمومی طرح می‌شود و شرایط «تأمل تخصصی» یا «ایجاد عزم ملی نخبگانی» پیرامون آن‌ها فراهم نمی‌شود. اما برگزاری تخصصی این نشست‌ها در دفتر رهبری و اختصاص حجم زیادی از وقت توسط شخص ایشان برای شنیدن نظرات متخصصان حوزه و دانشگاه و همچنین طرح موضوع و پیگیری آن از طرف معظم له، بمعنای آغاز برخورد تخصصی با هدف تولید و زایش مفاهیم جدید است. پس ورود به این فضا از تضارب افکار که با ایده ایشان شکل گرفته، برای حیات انقلاب اسلامی و تداوم آن ضروری خواهد بود.

در همین راستا، «حسینیه اندیشه» برای انجام وظائف مکتبی و انقلابی خود با فاصله کوتاهی از سخنان مقام معظم رهبری در اولین نشست، وارد عرصه کمک و همیاری علمی به منصوبان رهبری در مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و اعضاء شورای عالی آن شد و بدون برخورداری از حمایت‌های معمول اما با مشارکت علمی گسترده در کنفرانس‌های سالانه مرکز الگو، نواقص و چالش‌های اساسی که در مسیر انتخاب‌شده توسط این مرکز به چشم می‌خورد و موجب عدم تحقق مطالبه مقام معظم رهبری می‌گشت، در قالب‌های مختلف و با مباحث علمی گوناگون به این نهاد محترم ارائه کرد. بحث تفصیلی پیرامون این چالش‌ها و نواقص و کمبودها نیز - که ذکر آنها از حوصله این مقدمه خارج است و موجب تکرار مکررات خواهد شد - در یک کتاب پانصد صفحه‌ای که به نقد «الگوی پایه‌ی ارائه‌شده از سوی مرکز الگو» می‌پرداخت، در سال ۱۳۹۵ به آن مرکز تقدیم شد و گرچه

تحسین برخی اعضای شورای عالی را برانگیخت، اما عملاً مورد توجه و عنایت مرکز الگو قرار نگرفت. همه این‌ها در حالی بود که حتی مدیر محترم مرکز الگو نیز پس از چند سال فعالیت صریحاً بر حل نشدنِ سوال‌هایی اساسی از قبیل «دوگانگی دینی بودن و علمی بودن الگو»، «دوگانگی غنای نظری و کاربردی الگو»، «عملیاتی نبودنِ مباحث فلسفی و حکمی» و... تاکید کرد و البته که حل نشدن این سوالات و سوال‌های محوری دیگر و اساساً عدم تناسبِ مدیریت تحقیقات موجود با مطالبه رهبری، شرکت‌کنندگان در کنفرانس‌های سالانه را به نوعی اعتراض و یأس از روند موجود و بی‌اطلاعی از روند کار و احساس عدم مشارکت دچار کرده که آثار آن برای افراد حاضر در کنفرانس‌ها کاملاً مشهود بوده و متأسفانه رو به افزایش است.

تداوم این وضعیت از یک‌سو و اهمیت حیاتی مساله تولید الگو برای نظام اسلامی، حسینیه اندیشه را بر آن داشت تا به ارائه کتاب «نقد و نقض الگوی پایه پیشرفت» اثر نفیس اندیشمند گرانمایه و استاد عالی‌قدر مرحوم حجه‌الاسلام و المسلمین مسعود صدوق (ره) - که به کنفرانس پنجم الگو تقدیم شد - اکتفاء نکند و با استفاده از مباحث متقن و دقیق آن اندیشمند فرزانه، باب نقد عالمانه و گفتگوی صمیمانه با مرکز الگو را از مسیر دیگری باز کند. لذا در این کتاب با محور قرار دادن متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت به عنوان مبنای مورد وفاق، سعی کرده تا در بخش اول، ابتدائاً «تقریر» و فهمی قاعده‌مند از بیانات ایشان ارائه کند تا مطالبه اصلی ایشان به امری شفاف و روشن و غیرقابل تأویل تبدیل شود. اما از آنجا که تحقق این سفارش علمی، محتاج بحث‌های علمی و تخصصی است، بخش دوم کتاب وارد مرحله «تحلیل» شده و به این مهم می‌پردازد که ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه به عنوان دو نهاد علمی و تخصصی کشور، چه ظرفیتی برای تحقق این مطالبات علمی دارند. در جریان این بررسی مفصل روشن خواهد شد که ادبیات تخصصی

حوزه علی‌رغم جهت‌گیری الهی، مبتلا به ادراکاتی انتزاعی است که مانع جریان مفاهیم آن در الگو به عنوان امری عینی می‌شود و با تفکیک تکامل مادی از تکامل معنوی و خارج دانستن تکامل مادی از خطابات شارع و سپردن آن به عقلاء و کارشناسان، در مقابل تجارب و کارآمدی عینی الگوهای توسعه غربی عملاً دچار انفعال و تسلیم می‌شود و به این صورت، توانایی پشتیبانی علمی از «بار ارزشی توسعه» را - که نقطه اساسی در سخنان رهبری برای اثبات ضرورت تولید الگوی جدید است - ندارد. همچنان‌که ادبیات دانشگاه با وجود توانایی آن برای تصرف در عینیت، جهت‌گیری الهی برای انسان و جامعه را نمی‌پذیرد و «تکامل» را به تکامل مادی که در تمدن مدرن نمود عینی یافته، منحصر می‌داند و لذا نه تنها بار ارزشی موجود در توسعه و الگوهای آن را انکار می‌کند بلکه ارزش‌های مکتبی را به مثابه خرده‌فرهنگی می‌نگرد که در طول زمان، مقهور کارآمدی عینی شده و در فرهنگ توسعه منحل خواهد شد. لذا گرچه ممکن است اشکالات نظری حوزه به مادی‌بودن مبانی فلسفی خود را در ظاهر بپذیرد اما آن را به مثابه یک بازی در باشگاه فکری ارزیابی می‌کند که در عمل نتیجه‌ای ندارد و موجب تغییر در الگوها و مدل‌ها نخواهد شد و معادلات تصرف در عینیت جامعه را تغییر نخواهد داد.

با این توضیحات - که تفصیل آن در این کتاب آمده - روشن می‌شود که مطالبه مقام معظم رهبری برای تولید الگو با خطر «تأویل نخبگانی» روبروست؛ یعنی جریان اسلام در الگو به مثابه ابزار مدیریت عینی جوامع، در چارچوب ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه جایی ندارد و لذا مباحثی که بر اساس این دو ادبیات مطرح شوند، مطالبه معظم‌له را به نحوی از انحاء در چارچوب‌های موجود جای خواهند داد و لذا حرکت جدید و پژوهشی نوین در این عرصه را بلا موضوع خواهند کرد. لذا مسیر محتوایی مرکز الگو در تکیه به ادبیات حوزه و دانشگاه و تألیف میان آنها، نتیجه‌ای جز عدم پیشرفت کار، ذبح مطالبه رهبری به پای سازش بین ادبیات حوزه و ادبیات دانشگاه، تبعیت تکامل معنوی از تکامل



مادی به جای «حاکمیت معنویت بر عرصه‌های پیشرفت» - که مورد تأکید اساسی مقام معظم رهبری قرار گرفته - و تکرار روند دهه‌های گذشته در اداره کشور و از بین رفتن زمینه‌های نوآوری علمی نداشته و نخواهد داشت؛ همچنان‌که برنامه‌ریزی و سازماندهی‌هایی که بر اساس این مسیر محتوایی شکل گرفته‌اند، تنها همین اشکال را توسعه داده‌اند. بر همین اساس است که مرحله «تکمیل» ضرورت پیدا کرده و به بخش مهمی از این کتاب تبدیل می‌شود؛ یعنی با اثبات فقدان ظرفیت ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه برای تحقق مطالبه‌ی بدیع رهبری، باید مباحثی نخبگانی و آکادمیک مطرح شود که از این مطالبه اساسی و حیاتی حمایت کرده و پشتیبانی علمی از آن را به عهده بگیرد و مدیریت تحقیقات برای تولید الگو را شکل دهد. لذا در این مرحله، مرحوم استاد حجه‌الاسلام و المسلمین صدوق با تکیه به مباحث آکادمیک و دستاوردهای فکری بی‌نظیری که توسط مرحوم علامه آیت‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی تولید شده بود و تلاش‌هایی که خود در تطبیق و ترجمه این مباحث مبذول داشته بود، به تشریح علمی مطالبه مقام معظم رهبری و دفاع استدلالی از «بار ارزشی توسعه» پرداخته تا اولاً از تأویل نخبگانی بیانات رهبری و بالتبع انزوای علمی آن جلوگیری شود و ثانیاً از این طریق، سرفصل‌هایی جدید و دقیق برای مدیریت تحقیقات الگو ارائه گردد. پس در سیر «تقریر، تحلیل، تکمیل» روشن می‌شود که مبنا قرارگرفتن مطالبه رهبری، چه لوازمات علمی در پی دارد و مبانی موجود چه ناتوانی‌هایی در این زمینه دارند و مبنای مختار، از چه ظرفیتی برای نصرت علمی به نائب عام حضرت ولی عصر و لیبیک به استنصار علمی ایشان برخوردار است. در خاتمه‌ی کتاب و با پایان تقریر و تحلیل و تکمیل بیانات مقام معظم رهبری، پیشنهاداتی برای پیش‌برد «تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» در سه سطح «کوتاه‌مدت، میان‌مدت، بلندمدت» ارائه شده که حاوی نکات بسیار ارزشمند در این زمینه است؛ خصوصاً با توجه به این که مرحوم علامه حسینی الهاشمی - که این کتاب با الهام از مبانی

تولیدی ایشان شکل گرفته - از سال ۱۳۵۸ به ضرورت تولید یک الگو بر اساس اسلام پی برده بود و تمام عمر مبارک خود را در راه حلّ علمی این مسأله مصروف کرده بود و لذا حداقل و به عنوان یک احتمال می توان گفت که این کتاب از ضرورت توجه به «یک راه طیّ شده» سخن می گوید؛ راهی که مرکز الگو هنوز موفق نشده در ابتدای آن قرار بگیرد.

حسینیه اندیشه؛ اردیبهشت ۱۳۹۷

**متن بیانات مقام معظم رهبری در اولین  
نشست اندیشه های راهبردی پیرامون  
الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت**



### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امشب بحمدالله بسیار جلسه‌ی خوبی شد و من حقیقتاً بهره بردم؛ هم از مطالبی که بیان شد و هم بیشتر، از مشاهده‌ی ظرفیتی که در مجموعه‌ی فرزندگان و اندیشه‌ورزان کشور برای طرح مسائل و امتداد دادن و استمرار دادن به اجزای یک مسئله‌ی پیچیده و مرکب وجود دارد؛ که این را من امشب در مجموع مشاهده کردم. خیلی تشکر می‌کنم؛ هم از شما حضار محترم که زحمت کشیدید و تشریف آوردید و زمان طولانی‌ای را هم در این جلسه گذرانیدید، و هم از فراهم‌کنندگان این جلسه، از جناب آقای واعظزاده و دیگر همکارانی که زحمت کشیدند و این جلسه را ترتیب دادند و فراهم کردند. چون وقت گذشته، من عرایض خودم را زیاد طولانی نخواهم کرد؛ کوتاه صحبت می‌کنم... ان شاءالله زمان برای صحبت‌های مبسوط هم خواهد ماند.

این اولین نشست از نوع خود در جمهوری اسلامی است. ما نشست‌های زیادی داشته‌ایم؛ چه آن دیدارهایی که خود بنده با مجموعه‌های مختلف داشته‌ام، چه آنچه که اطلاع دارم اتفاق افتاده. بنابراین ما تا کنون از این نوع نشست نداشته‌ایم. مقصود ما از تشکیل این نشست - یا درست‌تر بگوییم: سلسله‌ی نشست‌هایی که ان شاءالله در آینده خواهیم داشت - درجه‌ی اول این است که متفکران کشور، اندیشه‌ورزان کشور، خودشان را درگیر مسائل کلان کشور بکنند. کشور مسائل اساسی‌ای دارد. کارهای بزرگی هست که باید انجام بگیرد. تواناییها و ظرفیتهای بسیاری هست که میتواند در خدمت این حرکت عظیم انجام بگیرد. این مقصود تحقق نخواهد یافت، مگر اینکه زبندگان، فرزندگان و اندیشه‌ورزان، خودشان را با این مسائل کلان مرتبط و درگیر کنند. این باید اتفاق بیفتد و ان شاءالله این خواهد شد. مسئله‌ی تدوین الگوی اسلامی ایرانی برای پیشرفت، یکی از مسائل کلان

ماست؛ که البته این مسئله در دل خود، ده‌ها مسئله دارد، که بعد عرض خواهیم کرد. این رشته در خصوص همین مسئله استمرار خواهد داشت و در کنار این، مسائل کلان دیگری وجود دارد که بایستی مطرح شود.

هدف دومی که ما از تشکیل این جلسه داشته‌ایم، این است که یک فرهنگ و یک گفتمان، اول در میان نخبگان و به تبع آن در سطح عموم جامعه به وجود بیاید. همین حرفه‌ای که شما امشب بیان کردید، وقتی در سطح جامعه منتشر شود، ذهن نخبگان و سپس ذهن عموم مردم را به یک سمت اساسی سوق خواهد داد؛ اندیشیدن در مورد الگوی توسعه و مدل حرکت به سمت جلو، احساس اینکه باید در این زمینه مستقل باشیم و روی پای خودمان بایستیم، عیوب و وابستگی و تکیه کردن به الگوهای بیگانه گسترش خواهد یافت. ما امروز به این احتیاج داریم. متأسفانه جامعه‌ی نخبگانی ما هنوز در بخش‌های مهمی از این مسئله به یک نتیجه‌ی صحیح و درست نرسیده‌اند؛ که این باید اتفاق بیفتد و به حول و قوه‌ی الهی اتفاق خواهد افتاد.

هدف سوم ما هم این است که بالاخره برای اداره‌ی کشور در ده‌ها سال آینده، لازم است جاده‌سازی کنیم، ریل‌گذاری کنیم. این جلسه و جلسات مشابه، به این ریل‌گذاری و جاده‌سازی منتهی خواهد شد. اینها اهداف ماست از تشکیل این جلسه و جلسات بعدی که ان‌شاءالله تشکیل خواهد شد.

بنابراین کار متعلق به اشخاص و مقامات نیست، کار متعلق به بنده نیست؛ این کار همه است. همه‌ی ما در زمینه‌ی این کاری که دارد انجام می‌گیرد، مسئولیت داریم. هر کدام به قدر تواناییهای خودمان، ظرفیتهای خودمان، سعه و شعاع قدرتی که در اختیار ما هست، در این زمینه مسئولیم، که باید ان‌شاءالله دنبال کنیم. این یک مطلب.

مطلب بعدی این است که محصول این کار، زودبازده نیست. ما با توجه به این نکته، وارد این قضیه شدیم. البته بعضی از آقایان طرحها و پیشنهادهایی برای محصول زود هم

مطرح کردند، ایرادی هم ندارد؛ لیکن آن چیزی که مورد نظر ماست، جز در بلندمدت و با یک نگاه خوشبینانه در میان مدت، به دست نخواهد آمد؛ این یک کار طولانی است. اگر ما توانستیم به حول و قوه‌ی الهی، در یک فرایند معقول، به الگوی توسعه‌ی اسلامی ایرانی پیشرفت دست پیدا کنیم، این یک سند بالادستی خواهد بود نسبت به همه‌ی اسناد برنامه‌ای کشور و چشم‌انداز کشور و سیاستگذاریهای کشور. یعنی حتی چشم‌اندازهای بیست‌ساله و ده‌ساله که در آینده تدوین خواهد شد، باید بر اساس این الگو تدوین شود؛ سیاستگذاریهائی که خواهد شد - سیاستهای کلان کشور - باید از این الگو پیروی کند و در درون این الگو بگنجد. البته این الگو، یک الگوی غیر قابل انعطاف نیست. آنچه که به دست خواهد آمد، حرف آخر نیست؛ یقیناً شرائط نوبه‌نوی روزگار، ایجاد تغییراتی را ایجاب میکند؛ این تغییرات باید انجام بگیرد. بنابراین الگو، یک الگوی منعطف است؛ یعنی قابل انعطاف است. هدفها مشخص است؛ راهبردها ممکن است به حسب شرائط گوناگون تغییر پیدا کند و حک و اصلاح شود. بنابراین ما در این قضیه هیچ دچار شتابزدگی نخواهیم شد. البته شتاب معقول باید وجود داشته باشد؛ لیکن شتابزده نخواهیم شد و ان‌شاء‌الله با حرکت صحیح و متینی پیش خواهیم رفت.

خوب، دوستان در زمینه‌ی مفردات این جمله، بحثهای خوبی کردند؛ «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت». درباره‌ی اینکه الگو معنایش چیست، ایرانی به چه لحاظ، اسلامی به چه لحاظ، و پیشرفت در چه جهات، بحثهای خوبی انجام گرفت. آنچه که من میخواهم اضافه کنم، این است که اولاً کلمه‌ی «پیشرفت» را ما با دقت انتخاب کردیم؛ تعمداً نخواستیم کلمه‌ی «توسعه» را به کار ببریم. علت این است که کلمه‌ی توسعه، یک بار ارزشی و معنایی دارد؛ التزاماتی با خودش همراه دارد که احیاناً ما با آن التزامات همراه نیستیم، موافق نیستیم. ما نمیخواهیم یک اصطلاح جاافتاده‌ی متعارف جهانی را که معنای خاصی را از آن میفهمند، بیاوریم داخل مجموعه‌ی کار خودمان بکنیم. ما مفهومی را که مورد نظر خودمان

است، مطرح و عرضه می‌کنیم؛ این مفهوم عبارت است از «پیشرفت». معادل معنای فارسی پیشرفت را می‌دانیم؛ میدانیم مراد از پیشرفت چیست. تعریف هم خواهیم کرد که منظور ما از این پیشرفتی که در فارسی معنایش روشن است، چیست؛ پیشرفت در چه ساحت‌هایی است، به چه سمتی است. ما این وام‌نگرفتن مفاهیم را در موارد دیگری هم در انقلاب داشته‌ایم. ما از کلمه‌ی «امپریالیسم» استفاده نکردیم؛ کلمه‌ی «استکبار» را آوردیم. ممکن است یک زوایائی در معنای امپریالیسم وجود داشته باشد که مورد نظر ما نیست. حساسیت ما بر روی آن زوایا نیست؛ حساسیت ما بر روی آن معنائی است که از کلمه‌ی «استکبار» به دست می‌آید. لذا این را مطرح کردیم، در انقلاب جا افتاد؛ دنیا هم امروز منظور ما را می‌فهمد. و همچنین مفاهیم دیگری.

مفهوم پیشرفت، برای ما مفهوم روشنی است. ما «پیشرفت» را به کار می‌بریم و تعریف می‌کنیم که مقصود ما از پیشرفت چیست. در خصوص ایرانی بودن الگو، علاوه بر آنچه که دوستان گفتند؛ که خوب، شرائط تاریخی، شرائط جغرافیائی، شرائط فرهنگی، شرائط اقلیمی، شرائط جغرافیای سیاسی در تشکیل این الگو تأثیر می‌گذارد - که قطعاً اینها درست است - این نکته هم مطرح است که طراحان آن، متفکران ایرانی هستند؛ این کاملاً وجه مناسبی است برای عنوان ایرانی؛ یعنی ما نمی‌خواهیم این را از دیگران بگیریم؛ ما می‌خواهیم آنچه را که خودمان لازم می‌دانیم، مصلحت کشورمان می‌دانیم، آینده‌مان را می‌توانیم با آن تصویر و ترسیم کنیم، این را در یک قالبی بریزیم. بنابراین، این الگو ایرانی است. از طرف دیگر، اسلامی است؛ به خاطر اینکه غایات، اهداف، ارزشها و شیوه‌های کار، همه از اسلام مایه خواهد گرفت؛ یعنی تکیه‌ی ما به مفاهیم اسلامی و معارف اسلامی است. ما یک جامعه‌ی اسلامی هستیم، یک حکومت اسلامی هستیم و افتخار ما به این است که می‌توانیم از منبع اسلام استفاده کنیم. خوشبختانه منابع اسلامی هم در اختیار ما وجود دارد؛ قرآن هست، سنت هست و مفاهیم بسیار غنی و ممتازی که در فلسفه‌ی ما و در



کلام ما و در فقه ما و در حقوق ما وجود دارد. بنابراین «اسلامی» هم به این مناسبت است. الگو هم نقشه‌ی جامع است. وقتی می‌گوئیم الگوی ایرانی اسلامی، یعنی یک نقشه‌ی جامع. بدون نقشه‌ی جامع، دچار سردرگمی خواهیم شد؛ همچنان که در طول این سی سال، به حرکت‌های هفت و هشتی، بی‌هدف و زیگزاگ مبتلا بودیم و به این در و آن در زدیم. گاهی یک حرکتی را انجام دادیم، بعد گاهی ضد آن حرکت و متناقض با آن را - هم در زمینه‌ی فرهنگ، هم در زمینه‌ی اقتصاد و در زمینه‌های گوناگون - انجام دادیم! این به خاطر این است که یک نقشه‌ی جامع وجود نداشته است. این الگو، نقشه‌ی جامع است؛ به ما می‌گوید که به کدام طرف، به کدام سمت، برای کدام هدف داریم حرکت می‌کنیم. طبعاً همین طور که دوستان گفتند، وضعیت مطلوب باید تصویر شود و چگونگی رسیدن از وضع موجود به آن وضع مطلوب هم بایستی بیان شود. یقیناً سؤالات زیادی مطرح خواهد شد؛ این سؤالات بایستی دانسته شود. یکی از آقایان اینجا گفتند چهار هزار سؤال وجود دارد؛ این خیلی خوب است. این سؤالات شناخته شود، دانسته شود. این حرکت بایست در مجموعه‌ی نخبگانی ما به وجود بیاید. سؤالات مطرح شود، به این سؤالات پاسخ داده شود؛ این حرکت طولانی مدت است.

البته اینکه ما می‌گوئیم ایرانی یا اسلامی، مطلقاً به این معنا نیست که ما از دستاوردهای دیگران استفاده نخواهیم کرد؛ نه، ما برای به دست آوردن علم، هیچ محدودیتی برای خودمان قائل نیستیم. هر جایی که علم وجود دارد، معرفت درست وجود دارد، تجربه‌ی صحیح وجود دارد، به سراغ آن خواهیم رفت؛ منتها چشم‌بسته و کورکورانه چیزی را از جایی نخواهیم گرفت. از همه‌ی آنچه که در دنیای معرفت وجود دارد و میشود از آن استفاده کرد، استفاده خواهیم کرد.

سؤالاتی مطرح است، که بعضی از این سؤالات اینجا مطرح شد و پاسخ داده شد، که من آنها را تکرار نمیکنم. حرف‌های خوبی هم زده شد، که هیچ لزومی ندارد من آنها را تکرار

کنم. البته مجموعه‌ی کارهایی را که انجام گرفته، من قبلاً دیده بودم؛ حالا هم مجدداً با دقت گوش دادم. حرفهای بسیار خوبی در اینجا مطرح شد. بعضی سؤال می‌کنند که این مقطع زمانی به چه مناسبت است؟ بعد از آنکه اصل ضرورتش را قبول میکنند و قبول دارند، سؤال میکنند که چرا قبلاً این کار انجام نگرفته، یا چه ضرورتی وجود دارد که حالا این کار انجام بگیرد؟ خوب، فاصله‌ی زیادی نشده است. برای این فرایندی که به منظور ایجاد و تدوین یک چنین الگویی حتماً طی خواهد شد، این سی سال، زمان طولانی ای نیست. تجربه‌ها متراکم میشود، معرفتها انباشته می‌شود، اوضاع و احوال سیاسی اقتضاء میکند؛ بعد به نقاطی میرسیم که مجهول بوده است و اینها را ان‌شاءالله معلوم خواهیم کرد. به نظر من در این مقطع، ظرفیت کشور، یک ظرفیت مناسبی است. البته گفته شد که برای تدوین یک چنین الگویی، ما توانائی فکری نداریم. نمی‌توانیم این را قبول کنیم. ظرفیتهای کشور، ظرفیتهای زیادی است. تا آن حدی که بنده اطلاع پیدا می‌کنم، به نظرم ظرفیتهای بالفعل شده‌ی بسیار خوبی وجود دارد؛ هم در حوزه‌ی دانشگاهی، هم در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و بعضی حوزه‌های دیگر. علاوه‌ی بر این، استعدادها و ظرفیتهائی وجود دارد که میشود اینها را با مطالبه بالفعل کرد؛ اینها را وسط میدان آورد. ما اگر امروز این کار را شروع نکنیم و دنبال نکنیم، مطمئناً عقب خواهیم ماند و ضرر خواهیم کرد؛ لذاست که بایستی حتماً این حرکت که اینجور طراحی شده، پیش برود.

آنچه که باز من اینجا اضافه می‌کنم، این است که عرصه‌های این پیشرفت را به طور کلی بایستی مشخص کنیم. چهار عرصه‌ی اساسی وجود دارد، که عرصه‌ی زندگی - که شامل عدالت و امنیت و حکومت و رفاه و این چیزها میشود - یکی از این چهار عرصه است. در درجه‌ی اول، پیشرفت در عرصه‌ی فکر است. ما بایستی جامعه را به سمت یک جامعه‌ی متفکر حرکت دهیم؛ این هم درس قرآنی است. شما ببینید در قرآن چقدر «لقوم یتفکرون»، «لقوم یعقلون»، «أفلا یعقلون»، «أفلا یتدبرون» داریم. ما باید جوشیدن فکر و

اندیشه‌ورزی را در جامعه‌ی خودمان به یک حقیقت نمایان و واضح تبدیل کنیم. البته این از مجموعه‌ی نخبگان شروع خواهد شد، بعد سرریز خواهد شد به آحاد مردم. البته این راهبردهائی دارد، الزاماتی دارد. ابزار کار، آموزش و پرورش و رسانه‌هاست؛ که باید در برنامه‌ریزیها اینها همه لحاظ شود و بیاید.

عرصه‌ی دوم - که اهمیتش کمتر از عرصه‌ی اول است - عرصه‌ی علم است. در علم باید ما پیشرفت کنیم. البته علم هم خود، محصول فکر است. در همین زمان کنونی، در حرکت به سمت پیشرفت فکری، هیچ نبایستی توانی و کوتاهی و کاهلی به وجود بیاید. خوشبختانه چند سالی است که این حرکت در کشور شروع شده؛ نوآوری علمی و حرکت علمی و به سمت استقلال علمی حرکت کردن. علم هم اینجوری است دیگر؛ بلافاصله در قالب فناوریها و اینها خودش را نشان میدهد. در موارد زیادی، محصول حرکت علمی هم مثل این مسئله‌ی مورد بحث ما از چیزهای بلندمدت نیست؛ نزدیکتر و ثمره‌ی آن دم‌دست‌تر است. کار علمی را بایستی عمیق و بنیانی انجام داد. این هم یک عرصه‌ی پیشرفت است.

عرصه‌ی سوم، عرصه‌ی زندگی است، که قبلاً عرض کردیم. همه‌ی چیزهائی که در زندگی یک جامعه به عنوان مسائل اساسی و خطوط اساسی مطرح است، در همین عنوان «عرصه‌ی زندگی» می‌گنجد؛ مثل امنیت، مثل عدالت، مثل رفاه، مثل استقلال، مثل عزت ملی، مثل آزادی، مثل تعاون، مثل حکومت. اینها همه زمینه‌های پیشرفت است، که باید به اینها پرداخته شود.

عرصه‌ی چهارم - که از همه‌ی اینها مهمتر است و روح همه‌ی اینهاست - پیشرفت در عرصه‌ی معنویت است. ما بایستی این الگورا جوری تنظیم کنیم که نتیجه‌ی آن این باشد که جامعه‌ی ایرانی ما به سمت معنویت بیشتر پیش برود. البته این در جای خود برای ما روشن است، شاید برای خیلی از حضار محترم هم روشن است؛ اما باید برای همه روشن شود که معنویت نه با علم، نه با سیاست، نه با آزادی، نه با عرصه‌های دیگر، هیچ منافاتی ندارد؛

بلکه معنویت روح همه‌ی اینهاست. میتوان با معنویت قله‌های علم را صاحب شد و فتح کرد؛ یعنی معنویت هم وجود داشته باشد، علم هم وجود داشته باشد. دنیا در آن صورت، دنیای انسانی خواهد شد؛ دنیائی خواهد شد که شایسته‌ی زندگی انسان است. دنیای امروز، دنیای جنگلی است. دنیائی که در آن علم همراه با معنویت، تمدن همراه باشد با معنویت، ثروت همراه باشد با معنویت، این دنیا دنیای انسانی خواهد بود. البته نمونه‌ی کامل این دنیا در دوران ظهور حضرت بقیة اللہ (ارواحنا فداه) اتفاق خواهد افتاد و از آنجا - من این را اینجا عرض بکنم - دنیا شروع خواهد شد. ما امروز در زمینه‌های مقدماتی عالم انسانی داریم حرکت میکنیم. ما مثل کسانی هستیم که در پیچ و خمهای کوه‌ها و تپه‌ها و راه‌های دشوار داریم حرکت میکنیم تا به بزرگراه برسیم. وقتی به بزرگراه رسیدیم، تازه هنگام حرکت به سمت اهداف والاست. بشریت در طول این چند هزار سال عمر خود، دارد از این کوره‌راه‌ها حرکت میکند تا به بزرگراه برسد. وقتی به بزرگراه رسید - که آن، دوران ظهور حضرت بقیة اللہ است - آنجا حرکت اصلی انسان آغاز خواهد شد؛ حرکت سریع انسان آغاز خواهد شد؛ حرکت موفق و بیزحمت انسان آغاز خواهد شد. زحمت فقط عبارت است از همین که انسان در این راه حرکت کند و برود؛ دیگر حیرتی در آنجا وجود نخواهد داشت. به هر حال این چهار عرصه‌ی پیشرفت است که ما باید با توجه به این الگویی که ان‌شاء اللہ شماها دنبال میکنید - که سازوکار دنبال کردن این هم تا حدودی به نحو اجمال برایمان روشن است و خواهیم گفت - در این عرصه‌ها پیش برویم.

در باب محتوای اسلامی، دوستان اشارات خیلی خوبی داشتند. اولین مسئله‌ای که باید در نظر گرفته شود، مسئله‌ی مبدأ است، مسئله‌ی توحید است؛ «اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ». مهمترین مشکل دنیائی که امروز رنگین‌ترینش در غرب متجلی است و به آن داریم اشاره میکنیم، جدائی از خدا و اعتقاد به خدا و التزام به اعتقاد به خداست. البته شاید اعتقاد ظاهری و صوری و اینها وجود دارد، لیکن به اعتقاد به خدا التزام نیست. اگر مسئله‌ی مبدأ

حل شد، بسیاری از مسائل حل خواهد شد. «يَسْبَحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، «وَلِلَّهِ جُنُودَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا». وقتی انسان به این مسئله معتقد شد، این عزت الهی، این توحیدی که این معنا را به ما نشان میدهد، یک نیروی عظیم و تمام نشدنی را در اختیار بشر میگذارد. «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ». وقتی انسان اینجور توحیدی را معتقد بود، وقتی توانستیم این اعتقاد را در بدنه‌ی زندگی خودمان بسط دهیم، این مشکل اساسی بشریت را حل خواهد کرد.

مسئله‌ی دومی که مسئله‌ی اساسی است، قضیه‌ی معاد، قضیه‌ی محاسبه، قضیه‌ی تمام نشدن قضایا با زوال جسم - با مرگ - است؛ این خیلی مسئله‌ی مهمی است؛ این که حساب و کتابی در کار است؛ «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ». ملتی که این اعتقاد را داشته باشد و در برنامه‌ی عملیاش این معنا باشد که «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»، در زندگیاش تحول اساسی به وجود خواهد آمد. اعتقاد به امتداد نتایج عمل، ایثار و جهاد را معنا میبخشد و منطقی میکند. یکی از ابزارهای مهم ادیان - که در اسلام به طور واضحی وجود دارد - مسئله‌ی جهاد است. جهاد باید همراه با ایثار باشد؛ و الا جهاد نخواهد شد. ایثار یعنی از خودگذشتگی. در منطق عقل ابزاری، از خودگذشتگی یک امر بیمنطقی است. خوب، چرا من از خودم بگذرم؟ این اعتقاد به معاد است که این را منطقی میکند، عقلانی میکند. وقتی ما معتقدیم که هیچ عملی از بین نخواهد رفت و همه‌ی اعمال محفوظ است و ما در آن زندگی واقعی - که حیوان واقعی و زندگی واقعی است؛ «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» - این اعمال را در مقابل چشمان خواهیم دید، آن وقت اینجا اگر برای تکلیف، برای وظیفه یک چیزی را از دست دادیم، احساس خسارت نمیکنیم؛ ولو آن چیز جانمان باشد، ولو آن چیز عزیزان و فرزندانمان باشد. باید اینها جزو الگوی پیشرفت بیاید و در پیشرفت یک جامعه معنا پیدا کند. بنابراین مسئله‌ی اصلی، مسئله‌ی توحید و مسئله‌ی

معاد است.

بعد مسئله‌ی عدم تفکیک دنیا و آخرت است؛ «الدُّنیا مزرعةُ الآخرة»، که به نظرم بعضی از دوستان هم اشاره کردند؛ این خیلی مهم است. دنیا و آخرت از هم جدا نیستند. آخرت ما آن روی سکه‌ی دنیای ماست. «و انّ جهنّم لمحیطة بالکافرین»؛ کافر همین حالا توی جهنم است، منتها جهنمی که او نمیفهمد که الان توی جهنم است؛ بعد که این تجسم پیدا کرد، میفهمد. «ای دریده پوستین یوسفان / گرگ برخیزی از این خواب گران». الان او گرگ است، منتها احساس گرگی نمیکنند. ما هم که چشممان بسته است، او را گرگ نمیبینیم؛ اما وقتی که از خواب بیدار شدیم، میبینیم این گرگ است. پس پیوستگی دنیا و آخرت به این معناست. اینجور نیست که حالا مثلاً فکر کنیم دنیا مثل بلیتهای بخت‌آزمایی است؛ نه، اصلاً آخرت آن روی این دنیاست، آن روی این سکه است.

مسئله‌ی دیگر، مسئله‌ی انسان است؛ نگاه اسلام به انسان، محور بودن انسان. این موضوع در اسلام خیلی معنای وسیعی دارد. خوب، پیداست انسان اسلامی با انسانی که در فلسفه‌های مادی غرب و پوزیتیویسم قرن نوزده و اینها مطرح است، بکلی متفاوت است؛ این یک انسان است، آن یک انسان دیگر است؛ اصلاً تعریف این دو انسان یکی نیست. لذا محور بودن انسان هم در اسلام با محور بودن انسان در آن مکاتب مادی بکلی متفاوت است. انسان، محور است. همه‌ی این مسائلی که ما داریم بحث میکنیم: مسئله‌ی عدالت، مسئله‌ی امنیت، مسئله‌ی رفاه، مسئله‌ی عبادت، برای این است که فرد انسان سعادت‌مند شود. اینجا مسئله‌ی سعادت و مسئله‌ی عقبی متعلق به فرد است؛ نه به این معنا که انسان از حال دیگران غافل باشد، برای آنها کار نکند؛ نه، «من احیایها فکأئما احیا الناس جمیعا». در روایت هست که معنای این جمله را از امام پرسیدند، فرمود: تأویل اعظم آن این است که تو کسی را هدایت کنی. معلوم است که هدایت وظیفه‌ی همه است؛ لیکن در نهایت آن چیزی که از نگاه اسلام برای انسان مطرح است و اهم است، نجات خودش است. ما باید خودمان

را نجات دهیم. نجات ما به این است که به وظائف مان عمل کنیم؛ که البته آن وقت وظائف اجتماعی، استقرار عدالت، ایجاد حکومت حق، مبارزه با ظلم، مبارزه با فساد، اینها همه جزو مقدمات همان نجات است. بنابراین اصل این است. همه چیز مقدمه است؛ جامعه‌ی اسلامی هم مقدمه است؛ عدالت هم مقدمه است. اینکه در قرآن کریم هست که «لیقوم الناس بالقسط» - که به عنوان هدف انبیاء ذکر شده - قطعاً عدل هدف است، منتها این هدف میانی است؛ هدف نهائی عبارت است از رستگاری انسان؛ این بایستی مورد توجه باشد. انسان موجودی است مکلف، مختار و مواجه با هدایت الهی - «ألم نجعل له عینین. و لسانا و شفقتین. و هدیناه التّجیدین» - میتواند هدایت را انتخاب کند، میتواند ضلالت را انتخاب کند. انسان موجودی است متعهد، برای خود، برای جامعه، برای اهل. آن وقت با این نگاه، مردم‌سالاری علاوه بر اینکه برای مردم یک حق است، یک تکلیف هم میشود؛ یعنی همه‌ی مردم در امر حکومت جامعه مسئولند. نمی‌شود گفت که آقا به من مربوط نیست؛ نه، صلاح و فساد کشور، حکومت، اینها به یکایک انسانها مرتبط است؛ یعنی انسان در مقابل آن متعهد است. این هم یکی از آن عناصر اصلی است که بایستی در دیدگاه اسلام مورد ملاحظه قرار بگیرد و در این الگورعایت شود.

مسئله‌ی بعد، مسئله‌ی حکومت است؛ که باز در این باب هم اسلام نظرات ویژه‌ای دارد. صلاح فردی در امر حکومت در اسلام، یک امر بسیار مهم و اساسی است. هر کسی به هر اندازه‌ای از مدیریت که میخواهد مباشرت کند، بایستی صلاحیت آن را در خودش به وجود بیاورد یا در خودش ببیند و بپذیرد؛ بدون این، عمل نامشروعی انجام داده. عدم علو، عدم اسراف، عدم استنثار، مسئله‌ی مهمی در امر حکومت است. خداوند درباره‌ی فرعون میفرماید: «کان عالیا من المسرفین»؛ یعنی گناه فرعون این است: عالی است. بنابراین برای حاکم، علو و استعلاء یک نقطه‌ی منفی است؛ نه خود او حق دارد استعلاء کند، نه اگر اهل استعلاء است، حق دارد قدرت را قبول کند، نه مردم اجازه دارند که او را به عنوان حاکم و

امام جامعه پذیرند. استثنا یعنی همه چیز را برای خود خواستن؛ در مقابل ایثار است. ایثار یعنی همه چیز را به نفع دیگران از خود جدا کردن، استثنا یعنی همه چیز را به نفع خود از دیگران جدا کردن. علو و استعلاء و استثنا جزو نقاط منفی حکومت است. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه درباره‌ی بنیامیه فرمودند: «یأخذون مال الله دولا و عباد الله خولا و دین الله دخلا بینهم». یعنی دلیل بر اینکه اینها برای حکومت صلاحیت ندارند، این است که این خصوصیت را دارند: «یأخذون مال الله دولا»؛ یعنی اموال عمومی دست به دست بین خودشان می‌گردد، با اینکه مال عامه‌ی مردم است. «و عباد الله خولا»؛ مردم را مثل بردگان خود به حساب می‌آورند و استخدام می‌کنند. «و دین الله دخلا بینهم»؛ دین خدا را هم هر جوری که دوست میدارند، دستکاری می‌کنند. بنابراین در حکومت، اسلام نظر دارد. این بایستی در الگوی زندگی ما برای بلندمدت حتماً گنجانده و ملاحظه شود.

در خصوص مسئله‌ی اقتصاد، آقایان بحثهای خوبی کردید. «کی لا یكون دولة بین الأغنیاء منکم» یک معیار مهمی است. مسئله‌ی عدالت، بسیار مهم است. یکی از ارکان اصلی این الگو باید حتماً مسئله‌ی عدالت باشد. اصلاً عدالت معیار حق و باطل حکومتهاست. یعنی در اسلام اگر چنانچه شاخص عدالت وجود نداشت، حقانیت و مشروعیت زیر سؤال است.

مسئله‌ی دیگر، نگاه غیرمادی به اقتصاد است. بسیاری از این مشکلاتی که در دنیا پیش آمده، به خاطر نگاه مادی به مسئله‌ی اقتصاد و مسئله‌ی پول و مسئله‌ی ثروت است. همه‌ی این چیزهایی که دوستان از انحرافهای غرب و مشکلات فراوان و مسئله‌ی استثمار و استعمار و اینها ذکر کردند، به خاطر این است که به پول و به ثروت نگاه ماده‌گرایانه وجود داشته. میتوان این نگاه را تصحیح کرد. اسلام برای ثروت اهمیت قائل است، اعتبار قائل است. تولید ثروت در اسلام مطلوب است؛ منتها با نگاه الهی و معنوی. نگاه الهی و معنوی این است که از این ثروت برای فساد، برای ایجاد سلطه، برای اسراف نباید استفاده کرد؛ از



این ثروت بایستی برای سود جامعه بهره برد. و بقیه‌ی مسائل فراوانی که وجود دارد. البته اینجا بحثها، بحثهای زیادی است. من نمی‌خواهم بحث را طولانی کنم؛ چون هم وقت گذشته، و هم لزومی ندارد فعلاً توی این جلسه ما اینها را بحث کنیم. ان‌شاء‌الله اگر عمر باشد، وقتهای زیادی برای این بحثها خواهیم داشت.

ما گفتیم این آغاز یک راه است؛ یعنی جلسه‌ی امشب ما یک شروع بود؛ این باید ادامه پیدا کند. ممکن است درباره‌ی همین مسئله‌ی الگوی اسلامی ایرانی برای پیشرفت، ده و شاید ده‌ها گردهمایی و نشست لازم باشد. ممکن است ده‌ها حلقه‌ی علمی لازم باشد که در دانشگاه‌های مختلف تشکیل شود. ممکن است صدها نفر از فرزندان و نخبگان و دانشمندان ما که ترجیح میدهند کار شخصی بکنند - اهل کار جمعی نیستند - آماده باشند در خانه‌های خودشان مطالعه کنند؛ از اینها بایستی استفاده شود. حلقه‌های فکری تشکیل شود، دانشگاه‌ها و حوزه‌ها با این مسئله درگیر شوند، تا اینکه بتوانیم ان‌شاء‌الله این را به نقطه‌ی مطلوب خودش برسانیم.

البته گزارشی که آقای دکتر داوودی دادند، گزارش بسیار خوبی بود؛ من هم کم‌وبیش بی اطلاع نبودم از این مطالبی که ایشان گفتند؛ لیکن با این تفصیل ما اطلاع نداشتیم. اینها بسیار خوب است، با هم هیچ منافاتی ندارد. این کار، کار یک مجموعه‌ی خاص و محدود نیست؛ کاری است که باید همه‌ی ظرفیت نخبگانی کشور به میدان بیاید. همان طور که عرض کردیم، کار کوتاه‌مدت و از آن پروژه‌های زودبازده هم نیست؛ این کار بلندمدتی است، باید انجام بگیرد، عجله‌ای هم نداریم. ما پیش خواهیم رفت. این چیزی هم نیست که دولتها یا مجالس بتوانند آن را تصویب کنند؛ این - همان جور که گفتیم - نسبت به همه‌ی اسناد مهم سازنده‌ی فعال در کشور، جایگاه بالادستی دارد؛ باید خیلی مراحل را طی کند و به یک قوام لازم برسد. این فکرها باید کاملاً ورز بخورد تا اینکه بتواند به یک نقطه‌ی اساسی برسد.

یک مرکزی هم برای این کار لازم است که این مسئله را دنبال کند؛ این مرکز را انشاءالله تشکیل خواهیم داد. باید جایی باشد که این حرکت را در انحصار نگیرد. ما از آن مرکز توقع نخواهیم کرد که این کار را او انجام دهد؛ بلکه توقع خواهیم کرد که او این حرکت عظیم نخبگانی در کشور را زیر نظر بگیرد، از آنها خبر بگیرد، به آنها کمک کند، پشتیبانیهای گوناگون بکند؛ جوری باشد که این حرکت متوقف نشود. البته عرض کردیم؛ لازم است یک کانون مرکزی و ستادی به وجود بیاید و انشاءالله به وجود خواهد آمد. بنابراین امشب کار ما با شما تمام نمی‌شود. یعنی این مسئله، مسئله‌ای نیست که توی این جلسه شروع شده باشد و توی این جلسه تمام شود؛ این انشاءالله ادامه پیدا خواهد کرد. البته جمعهای گوناگونی خواهند بود؛ یعنی افراد فراوانی هستند، شخصیت‌های مختلفی هستند. همان طور که آقای دکتر واعظزاده سفارش کردند، من هم درخواست می‌کنم آقایانی که نظراتی دارند و می‌خواستند نظرات خود را بیان کنند، این نظرات را بدهند. مطالبی هم که اینجا گفته شد، بعضی از آنها مطالبی است که انسان باید رویش فکر کند؛ یعنی بایستی حلقه‌های فکری تشکیل شود، روی اینها بحث شود، حلاجی شود، دفاع شود، اشکال بشود، ان قلت و قلت طلبگی انجام بگیرد تا انشاءالله به یک نتایج برسیم.

والسّلام علیکم ورحمة اللّٰه و برکاته

مرحله اول  
«تقریر» و فهم قاعده‌مند از بیانات مقام  
معظم رهبری



## **الف. ضرورت آغاز بحث از مرحله «تقریر» و فهم قاعده‌مند از بیانات مقام معظم رهبری**

تقریر صحیح از یک گفتار یا نوشتار، موجب خواهد شد تا گوینده‌ی آن سخن یا نویسنده‌ی آن متن به این مطلب اقرار و اذعان کند که مقرر به فهم صحیحی از کلمات او رسیده و حتی با نظم و چینش و جمع‌بندی بهتری، مطالب او را بیان کرده است. لذا تقریر و فهم قاعده‌مند باید به یک فرهنگ اجتماعی خصوصاً در مجامع علمی و نخبگانی تبدیل شود تا هر کسی در ابتدا نسبت به لبّ مطلب طرف مقابل، تقوا بورزد و آن را به صورت ناقص و یا زاویه‌دار طرح نکند.

روشن است که توجه به این مهم در برخورد با سخنان مقام معظم رهبری، ضرورتی موکّد پیدا می‌کند زیرا از نظر اعتقادی، جایگاه منبع ولایت مطلقه فقیه به‌مثابه نائِب‌عامّ حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، در واقع «محور حجیت» در عصر غیبت کبری محسوب می‌شود و مسئولیت حساس تعیین «تکالیف اجتماعی» برای جامعه ایمانی در برخورد با جامعه کفر و نفاق را بر عهده دارد. لذا تشخیص وظایف اجتماعی و عمل به آنها و پاسخگویی نسبت به انجام این تکالیف در محضر محاسبه الهی، به فهم صحیح و قاعده‌مند از گفتار و رفتار این پرچمداران توحید وابسته است. البته برخورد ساده با این سخنان برای عموم مردم ممکن است در برخی برهه‌ها و در بعضی موضوعات بی‌اشکال

باشد اما نخبگان و اندیشمندان و خواص جامعه در صورتی که با این بیانات برخوردی عرفی و عوامانه و غیرتخصصی داشته باشند، نخواهند توانست جهت‌گیری‌های رهبری و خواسته‌های ایشان از اقشار مختلف را به درستی برای مردم تبیین کنند و بالتبع نمی‌توانند ادعای انجام وظیفه‌ی خود مبنی بر راهبری افکار عمومی و رفتار اجتماعی به سمت اهداف مکتبی را داشته باشند. خصوصاً با توجه به این‌که هر سخنی و به ویژه گفتار و نوشتاری که برخاسته از فرهنگ مذهب و ادبیات وحی باشد، در معرض خطر تحریف و تأویل و مصادره به مطلوب قرار دارد. لذا مشاهده می‌شود که در مجامع سیاسی و مطبوعاتی و رسانه‌ای از طرق مختلف مانند کوچک‌نمایی برخی بخش‌ها، بزرگ‌نمایی بخش‌های دیگر و... سخنان حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری مورد تأویل و تحریف قرار می‌گیرد؛ گرچه تغییر لفظی در کلمات آن اعمال نشود.

در همین راستا باید توجه داشت که ضرورت تقریر یا فهم قاعده‌مند از سخنان مقام معظم رهبری، در موضوع مورد بحث این نوشتار (بیانات معظم‌له در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت) چندبرابر می‌شود؛ زیرا موضوع سخن در این نشست، یک مقوله علمی و پیچیده و مرکب است و مخاطب آن نیز جامعه نخبگان و اندیشمندان و متفکران کشور هستند. روشن است که چنین موضوعی و چنان مخاطبانی، بر کیفیت کلام تأثیر می‌گذارند و آن را از فرهنگ عمومی خارج کرده و به فرهنگ تخصصی نزدیک‌تر می‌کنند و بالتبع امکان برخورد ساده و عرفی با آن را کاهش داده و نیاز به تدقیق و تعمیق در آن و برخورد قاعده‌مند با آن را افزایش می‌دهند. خصوصاً با توجه به این‌که سفارش علمی و مطالبه‌ای که مقام معظم رهبری در این نشست پیرامون «تولید یک الگوی جدید برای اداره کشور بر مبنای اسلام و مکتب و معنویت» مطرح می‌کنند، یک امر بدیع و بی‌سابقه است که طبعاً ابعاد جدید و ناآشنایی را برای نخبگان در بردارد. یعنی گرچه پس از پیروزی انقلاب اسلامی همواره کلیاتی مانند «ضرورت عمل به احکام اسلام در

اداره کشور» و «اهمیت تقید مسئولین به ارزش‌های اسلامی در رفتار مدیریتی خود» و... در جامعه اسلامی مطرح بوده است، اما جریان دین و ارزش‌های مکتبی در «الگو» یا «مدل اداره کشور» - که یک امر عینی، پیچیده، محاسبه‌پذیر است - یک مطالبه بدیع و نوین است و همان‌طور که در ادامه این نوشتار و در «مرحله تحلیل» و «مرحله تکمیل» مفصلاً بیان خواهد شد، با چارچوب‌های موجود علمی در حوزه و دانشگاه فاصله دارد. زیرا آنچه در سال‌های پس از پیروزی انقلاب در فضای علمی کشور رایج بوده، «تفکیک بین تکامل مادی و تکامل معنوی» و سپردن تکامل مادی به ادبیات دانشگاه از طریق مدیریت ساختارهای اجتماعی و واگذارکردن تکامل معنوی به ادبیات حوزه از طریق تبلیغ «اعتقادات و اخلاق و احکام فردی» بوده که عملاً سازش بین این دو دستگاه علمی را نتیجه داده است. اما همان‌گونه که در ادامه روشن خواهد شد، مقام معظم رهبری در سخنان خود بر «حاکمیت معنویت بر پیشرفت» در تولید الگو تأکید کرده‌اند که این سفارش نه تنها تفکیک بین تکامل مادی و تکامل معنوی را نمی‌پذیرد بلکه بر تبعیت تکامل مادی از تکامل معنوی تأکید می‌کند.

اساساً همین تفاوت محوری باعث خواهد شد تا همان‌گونه که در عرصه سیاسی کشور، سخنان رهبری بعضاً مورد تأویل و تحریف قرار گرفته و مصادره به مطلوب شود، در عرصه فرهنگی و علمی کشور نیز نخبگان با تحلیل این مطالبه در چارچوب‌های موجود علمی، آن را به اموری که با مبانی تخصصی خود تناسب دارد، تأویل کنند و بالتبع نیازی به فعالیت جدید علمی و تولید مفاهیم نوین احساس نکنند و در نتیجه به جای تولید یک الگوی جدید، همان روند قبلی در الگوی اداره کشور که مورد پذیرش فضای حوزوی و دانشگاهی بوده، صرفاً با واژگانی جدید و عبارت‌پردازی‌های موجه تداوم پیدا کند و در عمل و علی‌رغم گذشت مدت مدید و تلاش‌های مختلف، مطالبه رهبری مبنی تولید الگوی جدید برای اداره کشور بر مبنای اسلام و معنویت به محاق رفته و محقق نگردد. پس علاوه بر تمامی

ضرورت‌های پیش‌گفته، نکته مهمی که تقریر و فهم قاعده‌مند از بیانات رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی را به امری حیاتی و اجتناب‌ناپذیر تبدیل کرده، این واقعیت است که چنین سفارش علمی و مطالبه‌ای، یک امر بدیع و بی‌سابقه در فضای متداول علمی و فرهنگی کشور است و لذا سخنان مقام معظم رهبری به عنوان طراح این سفارش، باید مبنای همه فعالیت‌هایی قرار گیرد که در این راستا انجام می‌شود. به عبارت دیگر، شاخصه‌های اولیه برای آغاز حرکت در مدیریت تحقیقات تولید الگو باید از کلام رهبری استخراج شود و اولین زایش علمی، باید از آنالیز دقیق کلام رهبری درباره تولید الگو پدید آید. البته این سخن تنها ناشی از ارادت قلبی و التزام عملی به مقام منبع ولایت مطلقه فقیه نیست بلکه این نکته اساسی را نیز در بر می‌گیرد سفارش‌دهنده و طرح‌کننده این مطالبه علمی، شخص مقام معظم رهبری هستند و اساس طرح این موضوع، ناشی از فکر و تصمیم ایشان است و الا چارچوب‌های موجود علمی در حوزه و دانشگاه، هیچ‌گاه در چنین ابعادی قائل به پی‌گیری این موضوع نبوده و نیستند. پس مهم‌ترین نتیجه‌ای که از تقریر و فهم قاعده‌مند سخنان مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی باید حاصل شود، جلوگیری از تأویل نخبگانی این سخنان و ممانعت از انزوای علمی و تخصصی مطالبه ایشان و زمینه‌سازی برای شکل‌گیری یک روند صحیح در «مدیریت تحقیقات» تولید الگو است.

**ب. «روش» بکاررفته در مرحله تقریر: روند حرکت از «عناوین تبعی» به «عناوین فرعی» برای دستیابی به «عنوان محوری» و تنظیم جایگاه همه عناوین بر اساس عنوان محوری**

پس از این توضیحات برای اثبات ضرورت و اهمیت اساسی «مرحله تقریر»، این مسأله مطرح می‌شود که تقریر صحیح یا فهم قاعده‌مند از این بیانات چگونه باید انجام شود؟



روشن است که این مهم بدون اتکاء به یک «روش فهم از متن» میسر نخواهد بود و لذا باید به روشی که در این مجموعه بحث برای فهم قاعده‌مند از سخنان رهبری استفاده شده، اشاره کوتاهی شود. در این راستا باید توجه داشت که هر کلام و سخنی همانند دیگر افعال اختیاری انسان، از یک غرض و هدف اصلی نشأت گرفته و گرچه یک سخنرانی یا یک مقاله، دارای کلمات و جملات و پاراگراف‌های متکثری است اما آنچه این تکثر را به وحدت می‌رساند، غرض و هدف حاکم بر آن گفتار و نوشتار است. پس هر گفتار و نوشتاری علی‌رغم تکثر اجزاء خود، دارای یک وحدت حقیقی است که به غرض واحد حاکم بر آن منوط است. گرچه یک گوینده یا نویسنده ممکن است اغراض متعددی از گفته یا نوشته‌ی خود داشته باشد اما قطعاً این اغراض نیز ذیل یک غرض اصلی قرار گرفته و بر محور آن سامان می‌گیرند و الا آن گفتار یا نوشتار دچار تشتت و ناهماهنگی شده و قابلیت انتقال مطلب را از دست خواهد داد. همین حکم درباره استدلال‌ها، شواهد، تمثیل‌ها، نمونه‌ها، تطبیق‌ها و سایر مفاهیمی که در یک گفتار و نوشتار بکار می‌روند، صادق است؛ یعنی جایگاه هر یک از این امور بر محور نقش و سهم آنها در بیان غرض اصلی شکل خواهد گرفت و معین خواهد شد.

پس در تلاش برای فهم قاعده‌مند و تقریر صحیح، دستیابی به غرض اصلی کلام اولویتی اساسی است که این مهم از طریق یک سیر مفهومی بدست می‌آید: ابتدا هر واحد مفهومی که به صورت مستقل، حامل معنایی است از دیگر واحدهای مفهومی تجزیه می‌شود و برای هر یک از این تجزیه‌ها، یک عنوان که حاکی از رفتار نویسنده و گوینده است، انتخاب می‌شود. پس در این مرحله، «تجزیه» اصل قرار می‌گیرد و «عناوین تجزیه‌ای» یا «عناوین تبعی» به دست می‌آید. اما از آنجا که گوینده یا نویسنده به دنبال ارائه‌ی چند مطلب مجزا از هم و بی‌ارتباط با یکدیگر نبوده بلکه قطعاً با مرتبط کردن آنها به یکدیگر، بیان غرض اصلی خود را دنبال می‌کرده، در مرحله دوم باید به نسبت‌سنجی بین

عناوین تجزیه پرداخت تا عناوین حاکم و محکوم و شامل و مشمول معین گردد. یعنی در این مرحله، تجزیه به «ترکیب» تبدیل شده و ارتباط بین عناوین ملاحظه می‌شود که محصول آن، دستیابی به عناوین «فرعی» یا «ساختاری» است. در این مرحله، عناوین متکثر و متعددی که در مرحله تجزیه به دست آمده بود، معمولاً و بسته به مقدار سخنان و میزان قدرت عنوان‌گذار در ترکیب عناوین، در دو تا پنج یا شش عنوان ساختاری مندک و منحل می‌شوند. این عناوین، مطالبی هستند که گوینده برای بیان غرض اصلی خود، بیشترین اتکا را به آنها داشته است و به عبارت دیگر ارکان سخن به شمار می‌روند و البته برای بیان و توضیح این مفاهیم نیز به عناوین تجزیه‌ای و تبعی اتکا شده است. پس گرچه در گفتگوهای عرفی ممکن است متکلم به دنبال بیان چند مطلب پراکنده و چند مفهوم ساختاری باشد اما نمی‌توان به متکلم حکیم یا یک گفتار علمی و متقن چنین نسبتی داد و لذا در مرحله سوم باید با ملاحظه ارتباط بین عناوین ساختاری یا فرعی، به «عنوان اصلی و محوری» دست یافت؛ یعنی همان امری که در ذهن گوینده، کل کثرات کلام را بر محور خود به وحدت رسانده بود. با دستیابی به این عنوان، ممکن است برخی عناوین فرعی و تبعی تغییر کنند و جابجایی‌هایی در آنها صورت گیرد؛ خصوصاً در صورتی که عنوان‌گذار به دلالتی بخواهد از «بلاغت خطابی» در کلام و نظم و ترتیب برآمده از آن عبور کند و «استنتاج‌های منطقی» را به دست بیاورد؛ یعنی همان مطلبی که در این مجموعه بحث برای تقریر بیانات مقام معظم رهبری، مورد توجه بوده است. به همین دلیل پس از دستیابی به عنوان اصلی در سخنان رهبری، تغییرات و جابه‌جایی‌هایی در مقایسه با متن اصلی بیانات انجام شده که با توضیح فوق، علت آن مشخص شد. البته روشن است که این یک توضیح اجمالی پیرامون روش بکارگرفته شده بود و استفاده از آن به صورت عملی، دارای پیچیدگی‌های مخصوص به خود است که در طی جلسات پژوهشی مورد لحاظ قرار گرفته است.

## ج. اشاره به روند بکارگیری روش پیش‌گفته در بیانات مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی

بر همین اساس، در یک روند علمی و چند دهه‌نفر-ساعت فعالیت پژوهشی توسط کارشناسان حسینیّه اندیشه، فهرستی اولیه از عناوین تبعی و فرعی و اصلی در بیان مقام معظم رهبری فراهم شد تا زمینه تأمل و تدقیق سرپرست پژوهش و بهینه‌سازی عناوین توسط ایشان فراهم شود. فهرست اولیه که توسط کارشناسان تهیه شده و برای اصلاح در اختیار سرپرست پژوهش قرار گرفت، به این صورت بود:

### عنوان اصلی:

تبیین «موضوع» الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و ضرورت‌های محتوایی، علمی و اجرایی تدوین آن

### عناوین ساختاری:

— مقدمه

- ۱- تبیین اهداف نشستهای راهبردی در جمهوری اسلامی
- ۲- تبیین ویژگیها و هر یک از قیود «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»
- ۳- تبیین عرصه‌های اساسی پیشرفت
- ۴- تبیین محتوای اسلامی به‌عنوان امور ضروری برای لحاظ در الگو بر اساس اصالت مبدا و معاد
- ۵- اشاره به ضرورت‌های علمی و اجرایی تدوین الگو

عناوین فوق، جایگاه عناوین تجزیه‌ای و تبعی را نیز به این صورت مشخص کرده بود:

- مقدمه

الف. اشاره به ظرفیت نخبگان کشور برای بررسی مسائل پیچیده

ب. تشکر از شرکت کنندگان و دست اندرکاران جلسه

ج. اشاره به بی‌سابقه بودن این نشست در جمهوری اسلامی

۱- تبیین اهداف نشستهای راهبردی در جمهوری اسلامی

۱/۱- هدف اول: درگیر شدن متفکران کشور با مسائل کلان کشور (مانند تدوین الگوی

اسلامی ایرانی برای پیشرفت)

۱/۲- هدف دوم: ایجاد فرهنگ و گفتمان «استقلال در الگوی توسعه و عیوب وابستگی

به الگوهای بیگانه» در جامعه نخبگانی کشور و عموم مردم

۱/۳- هدف سوم: ریل‌گذاری برای اداره کشور در آینده بلند مدت

۲- تبیین ویژگیها و هر یک از قیود «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»

۲/۱- تعلق این کار به همگان (و نه اشخاص و مقامات) به اندازه توانایی و ظرفیت

۲/۲- بلند مدت بودن این کار و دستیابی به محصول آن و حکومت آن بر همه چشم

اندازها و سیاستگذاری های کشور

۲/۳- منعطف بودن این الگو در راهبردها بر اساس هدفهای مشخص

۲/۴- عدم موافقت با التزامات و بار ارزشی اصطلاح «توسعه»، علت استفاده از لفظ

«پیشرفت» با تعریف مختار از آن

۲/۴/۱- وام نگرفتن مفاهیم بمتابه امری سابقه دار در فرهنگ انقلاب (استکبار در مقابل

امپریالیسم)

۲/۵- تعریف قید «ایرانی» در الگو به طراحی آن توسط متفکران ایرانی بر اساس

استقلال و مصلحت کشور، علاوه بر تاثیرگذاري شرايط تاريخي، سياسي، فرهنگي و جغرافيايي ايران در آن

۲/۶- تعريف قيد «اسلامي» در الگو به تكيه غايات، اهداف، ارزشها و شيوه‌هاي كار بر معارف اسلامي بر اساس افتخار به استفاده از منبع اسلام در جامعه و حكومت اسلامي  
 ۲/۷- تعريف «الگو» به نقشه جامع براي جلوگيري از سردرگمي و حرکات متناقض در عرصه اداره نظام

۲/۷/۱- ضرورت تصوير وضعيت مطلوب و چگونگي حرکت از وضع موجود به آن در الگو

۲/۵/۱- عدم محدوديت در استفاده از دستاوردهاي ديگران بر اساس انتخاب آگاهانه  
 ۲/۸- تراكم تجربه‌ها و معرفتها، اقتضائات سياسي و ظرفيت مناسب کشور، به‌عنوان علل انتخاب اين برهه از زمان براي تدوين الگوي پيشرفت  
 ۲/۸/۱- رد «ناتواني فكري براي تدوين الگوي پيشرفت» با توجه به ظرفيتهاي بالقوه و بالفعل بسيار خوب در کشور

### ۳- تبیین عرصه های اساسی پيشرفت

۳/۱- پيشرفت در عرصه فکر بسوي يك جامعه متفكر از طريق آموزش و پرورش و رسانه‌ها

۳/۲- پيشرفت در عرصه «علم» به‌عنوان محصول فكر به‌صورت عميق و بنياني با تاكيد بر آغاز اين حرکت از چند سال اخير

۳/۳- پيشرفت در عرصه «زندگي» و مسائل اساسي آن شامل امنيت، رفاه، استقلال، تعاون و...

۳/۴- پيشرفت در عرصه معنويت به‌عنوان مهمترين عرصه و امر حاكم بر ديگر عرصه ها

۳/۴/۱- اشاره به انسانی شدن دنیا در صورت تلفیق معنویت با دیگر عرصه ها در مقابل دنیای جنگلی امروز

۳/۴/۲- معرفی زمان حال به «زمینه های مقدماتی دنیای انسانی» برای نیل به نمونه کامل آن در دوران ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه بمثابه دوران حرکت اصلی انسان

#### ۴- تبیین محتوای اسلامی به عنوان امور ضروری برای لحاظ در الگو بر اساس اصالت مبداء و معاد

۴/۱- بسط توحید و التزام به «اعتقاد به خدا» در زندگی، علت رفع مشکل اساسی بشریت

۴/۲- اعتقاد به معاد و محاسبه، عامل تحول اساسی در زندگی بشر

۴/۲/۱- اعتقاد به معاد، علت منطقی شدن ایثار و جهاد به عنوان ابزارهای مهم ادیان

۴/۳- پیوستگی دنیا و آخرت

۴/۴- محوریت انسان بر اساس نگاه اسلامی بمعنای معرفی هدف غایی همه امور به «رستگاری انسان»

۴/۴/۱- مردمسالاری بمثابه «حق» و «تکلیف»

۴/۵- صلاحیت فردی حاکمان و دوری از علو و استتار بعنوان نظر اسلام درباره «حکومت»

۴/۶- عدالت و عدم تداول بعنوان معیار مشروعیت حکومتها

۴/۷- نگاه الهی و غیر مادی به اقتصاد به معنای بهره گیری از ثروت به سود جامعه و نه برای ایجاد سلطه و اسراف

#### ۵- اشاره به ضرورت های علمی و اجرایی تدوین الگو

- 
- ۵/۱- معرفی این نشست به آغاز راه تدوین الگو و ادامه آن از طریق نشستها، حلقه‌های علمی و فکری، استفاده از بضاعت‌های فردی و ورود دانشگاه و حوزه به این موضوع
- ۵/۲- منحصر نبودن و زودبازده نبودن تدوین این الگو و جایگاه بالادستی آن
- ۵/۳- ضرورت ایجاد یک مرکز برای پشتیبانی حرکت نخبگانی در این باره
- ۵/۴- ضرورت ادامه کار با طرح نظرات مختلف و فراوان و بحث علمی حول این نظرات

اما همان‌گونه که گفته شد، این فهرست در صورت ابتدایی خود قرار داشت و لذا در چند جلسه پژوهشی با حضور سرپرست پژوهش، مورد نقد و بررسی قرار گرفت تا بتوان بر اساس عنوان اصلی، جایگاه دیگر عناوین را به درستی مشخص کرد و از آن، شاخصه‌هایی اولیه برای آغاز مدیریت تحقیقات در زمینه تولید الگو را به دست آورد. به همین دلیل، سرپرست پژوهش با اصلاح عنوان اصلی و با تکیه بر دسته‌بندی «محتوا، برنامه، سازمان»<sup>۱</sup> به عنوان مفاهیم مدیریتی که مبین عنوان اصلی هستند و در جایگاه عناوین ساختاری قرار می‌گیرند، فهرست دقیق‌تر و منظم‌تری از سخنان مقام معظم رهبری ارائه کرد که در طی جلسات پژوهشی و پس از بحث و بررسی، مورد پذیرش کارشناسانی که فهرست قبلی را ارائه کرده بودند، قرار گرفت. همچنان‌که برای دسته‌بندی و نظم‌بخشی دقیق‌تر به عناوین درونی، سه عنوان «ضرورت، موضوع، هدف»<sup>۲</sup> مورد استفاده قرار گرفت. البته این فهرست قابل بهینه و اصلاح است و با توجه به اهمیت مرحله تقریر، نباید آن را به عنوان پایان بحث در این زمینه تلقی کرد بلکه باید آن را نمونه‌ای از فعالیتی که در پاسخ به مطالبه رهبری ضرورت دارد، در نظر گرفت.

۱. این سه عنوان، مفاهیم آکادمیکی پیرامون «مدیریت» هستند که در مباحث مرحوم علامه حسینی الهاشمی تولید و بکارگرفته شده است و از آنجا که مقام معظم رهبری در جایگاه «مدیریت» عالی نظام اسلامی به طرح سفارش «تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» اقدام کرده‌اند، این عناوین برای دسته‌بندی علمی و تخصصی از بیانات ایشان، مناسب تشخیص داده شد و توانست، نظم قابل قبولی به فهرست ببخشد. به نظر می‌رسد برای ساده‌سازی بحث می‌توان به این توضیح اکتفا کرد که «محتوا» در پاسخ به «چه موضوعی و چه هدفی؟» قابل طرح است و «برنامه» در پاسخ به «از طریق انجام چه افعالی و در چه زمانی؟» مطرح می‌شود؛ همان‌گونه که «سازمان» در پاسخ به سوال «با چه مقدراتی؟» است.

۲. ملاحظه «خلاً» و «ملاً» به ترتیب در بخش «ضرورت» و «هدف» انجام می‌شود و از نسبت‌سنجی بین این دو، «موضوع» معین می‌شود.



## د. دستیابی به تقریر نهایی

در نتیجه، تقریر نهایی از بیانات مقام معظم رهبری و فهم قاعده‌مند از آن، در عناوین ذیل قابل ملاحظه است که طبق آن، متن بیانات دچار جابجایی شده و نظم و آرایش جدیدی پیدا کرد. باید توجه داشت مباحث «مرحله تحلیل و تکمیل» نیز بر اساس این فهرست و تطبیق آن بر متن بیانات انجام خواهد شد:

عنوان اصلی: نفی الگوی توسعه غربی و توانمندی اسلام در تولید الگوی پیشرفت

### محتوا

- ضرورت: عیوب وابستگی به الگوهای توسعه (بیگانه)
- موضوع: تبیین عرصه‌های اساسی پیشرفت
- هدف: استقلال کشور در تولید الگوی پیشرفت

### برنامه

- ضرورت: تصویر وضعیت مطلوب و چگونگی حرکت از وضع موجود به وضع مطلوب
- موضوع: تعریف «الگو» به نقشه جامع
- هدف: ریل‌گذاری برای اداره کشور در آینده بلند مدت

### سازمان

- ضرورت: عدم وصول بخشهای مهمی از جامعه نخبگانی به نتیجه صحیح در مورد الگو

- موضوع: کنترل و پشتیبانی بدون انحصار حرکت عظیم نخبگان به عنوان وظیفه مرکز الگو
- هدف: ایجاد فرهنگ و گفتمان «استقلال کشور در تولید الگوی پیشرفت» در بین نخبگان و مردم

حال بر اساس روش پیش گفته و بکارگیری آن در تقریر بیانات مقام معظم رهبری، شکل نهایی متن بیانات با نظم منطقی و قاعده مند، از این قرار است:

### عنوان اصلی:

## نهی الگوی توسعه غربی و توانمندی اسلام در تولید الگوی پیشرفت

### ۱- نهی الگوی توسعه غربی:

- عدم موافقت با التزامات و بار ارزشی اصطلاح «توسعه»، علت استفاده از لفظ «پیشرفت» با تعریف مختار از آن

خوب، دوستان در زمینه مفردات این جمله، بحثهای خوبی کردند؛ «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت». درباره اینکه الگو معنایش چیست، ایرانی به چه لحاظ، اسلامی به چه لحاظ، و پیشرفت در چه جهات، بحثهای خوبی انجام گرفت. آنچه که من میخواهم اضافه کنم، این است که اولاً کلمه «پیشرفت» را ما با دقت انتخاب کردیم؛ تعمداً نخواستیم کلمه «توسعه» را به کار ببریم. علت این است که کلمه توسعه، يك بار ارزشی و معنایی دارد؛ التزاماتی با خودش همراه دارد که احیاناً ما با آن التزامات همراه نیستیم، موافق نیستیم.

ما نمیخواهیم يك اصطلاح جاافتاده‌ی متعارف جهانی را که معنای خاصی را از آن می‌فهمند، بیاوریم داخل مجموعه‌ی کار خودمان بکنیم. ما مفهومی را که مورد نظر خودمان است، مطرح و عرضه می‌کنیم؛ این مفهوم عبارت است از «پیشرفت». معادل معنای فارسی پیشرفت را میدانیم؛ میدانیم مراد از پیشرفت چیست. تعریف هم خواهیم کرد که منظور ما از این پیشرفتی که در فارسی معنایش روشن است، چیست؛ پیشرفت در چه ساحت‌هایی است، به چه سمتی است.

- وام‌نگرفتن مفاهیم بمتابه امری سابقه‌دار در فرهنگ انقلاب (استکبار در مقابل امپریالیسم)

ما این وام‌نگرفتن مفاهیم را در موارد دیگری هم در انقلاب داشته‌ایم. ما از کلمه‌ی «امپریالیسم» استفاده نکردیم؛ کلمه‌ی «استکبار» را آوردیم. ممکن است يك زوایائی در معنای امپریالیسم وجود داشته باشد که مورد نظر ما نیست. حساسیت ما بر روی آن زوایا نیست؛ حساسیت ما بر روی آن معنایی است که از کلمه‌ی «استکبار» به دست می‌آید. لذا این را مطرح کردیم، در انقلاب جا افتاد؛ دنیا هم امروز منظور ما را می‌فهمد. و همچنین مفاهیم دیگری. مفهوم پیشرفت، برای ما مفهوم روشنی است. ما «پیشرفت» را به کار می‌بریم و تعریف می‌کنیم که مقصود ما از پیشرفت چیست.

## ۲- توانمندی اسلام در تولید الگوی پیشرفت

### ۲/۱- تعریف اسلام به‌عنوان منبع الگو بر اساس فرهنگ انقلاب

- اشاره به انسانی شدن دنیا در صورت تلفیق معنویت با دیگر عرصه‌ها در مقابل دنیای

جنگلی امروز

البته این در جای خود برای ما روشن است، شاید برای خیلی از حضار محترم هم روشن است؛ اما باید برای همه روشن شود که معنویت نه با علم، نه با سیاست، نه با آزادی،

نه با عرصه‌های دیگر، هیچ منافاتی ندارد؛ بلکه معنویت روح همه‌ی اینهاست. میتوان با معنویت قله‌های علم را صاحب شد و فتح کرد؛ یعنی معنویت هم وجود داشته باشد، علم هم وجود داشته باشد. دنیا در آن صورت، دنیای انسانی خواهد شد؛ دنیایی خواهد شد که شایسته‌ی زندگی انسان است. دنیای امروز، دنیای جنگلی است. دنیایی که در آن علم همراه باشد با معنویت، تمدن همراه باشد با معنویت، ثروت همراه باشد با معنویت، این دنیا دنیای انسانی خواهد بود.

- معرفی زمان حال به «زمینه‌های مقدماتی دنیای انسانی» برای نیل به نمونه کامل آن در دوران ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه بمثابه دوران حرکت اصلی انسان

البته نمونه‌ی کامل این دنیا در دوران ظهور حضرت بقیه‌الله (ارواحنا فداه) اتفاق خواهد افتاد و از آنجا - من این را اینجا عرض بکنم - دنیا شروع خواهد شد. ما امروز در زمینه‌های مقدماتی عالم انسانی داریم حرکت می‌کنیم. ما مثل کسانی هستیم که در پیچ و خمهای کوه‌ها و تپه‌ها و راه‌های دشوار داریم حرکت میکنیم تا به بزرگراه برسیم. وقتی به بزرگراه رسیدیم، تازه هنگام حرکت به سمت اهداف والاست. بشریت در طول این چند هزار سال عمر خود، دارد از این کوره‌راه‌ها حرکت میکند تا به بزرگراه برسد. وقتی به بزرگراه رسید - که آن، دوران ظهور حضرت بقیه‌الله است - آنجا حرکت اصلی انسان آغاز خواهد شد؛ حرکت سریع انسان آغاز خواهد شد؛ حرکت موفق و بی‌زحمت انسان آغاز خواهد شد. زحمت فقط عبارت است از همین که انسان در این راه حرکت کند و برود؛ دیگر حیرتی در آنجا وجود نخواهد داشت. به هر حال این چهار عرصه‌ی پیشرفت است که ما باید با توجه به این الگوئی که ان‌شاءالله شماها دنبال می‌کنید - که سازوکار دنبال کردن این هم تا حدودی به نحو اجمال برایمان روشن است و خواهیم گفت - در این عرصه‌ها پیش برویم.

- تعریف قید «اسلامی» در الگو به تکیه غایات، اهداف، ارزشها و شیوه‌های کار بر معارف اسلامی بر اساس افتخار به استفاده از منبع اسلام در جامعه و حکومت اسلامی از طرف دیگر، اسلامی است؛ به خاطر اینکه غایات، اهداف، ارزشها و شیوه‌های کار، همه از اسلام مایه خواهد گرفت؛ یعنی تکیه‌ی ما به مفاهیم اسلامی و معارف اسلامی است. ما یک جامعه‌ی اسلامی هستیم، یک حکومت اسلامی هستیم و افتخار ما به این است که می‌توانیم از منبع اسلام استفاده کنیم. خوشبختانه منابع اسلامی هم در اختیار ما وجود دارد؛ قرآن هست، سنت هست و مفاهیم بسیار غنی و ممتازی که در فلسفه‌ی ما و در کلام ما و در فقه ما و در حقوق ما وجود دارد. بنابراین «اسلامی» هم به این مناسبت است.

- بسط توحید و التزام به «اعتقاد به خدا» در زندگی، علت رفع مشکل اساسی بشریت در باب محتوای اسلامی، دوستان اشارات خیلی خوبی داشتند. اولین مسئله‌ای که باید در نظر گرفته شود، مسئله‌ی مبدأ است، مسئله‌ی توحید است؛ «أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». مهمترین مشکل دنیائی که امروز رنگین‌ترینش در غرب متجلی است و به آن داریم اشاره میکنیم، جدائی از خدا و اعتقاد به خدا و التزام به اعتقاد به خداست. البته شاید اعتقاد ظاهری و صوری و اینها وجود دارد، لیکن به اعتقاد به خدا التزام نیست. اگر مسئله‌ی مبدأ حل شد، بسیاری از مسائل حل خواهد شد. «يَسْبَحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، «وَلِلَّهِ جُنُودَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا». وقتی انسان به این مسئله معتقد شد، این عزت الهی، این توحیدی که این معنا را به ما نشان میدهد، یک نیروی عظیم و تمام نشدنی را در اختیار بشر میگذارد. «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ». وقتی انسان اینجور توحیدی را معتقد بود، وقتی توانستیم این اعتقاد را در بدنه‌ی زندگی خودمان بسط دهیم، این مشکل اساسی بشریت را حل خواهد کرد.

- اعتقاد به معاد و محاسبه، عامل تحول اساسی در زندگی بشر

مسئله‌ی دومی که مسئله‌ی اساسی است، قضیه‌ی معاد، قضیه‌ی محاسبه، قضیه‌ی تمام

نشدن قضایا با زوال جسم - با مرگ - است؛ این خیلی مسئله‌ی مهمی است؛ این که حساب و کتابی در کار است؛ «فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره». ملتی که این اعتقاد را داشته باشد و در برنامه‌ی عملی‌اش این معنا باشد که «فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره. و من يعمل مثقال ذرة شرّا یره»، در زندگی‌اش تحول اساسی به وجود خواهد آمد.

#### - اعتقاد به معاد، علت منطقی شدن ایثار و جهاد بعنوان ابزارهای مهم ادیان

اعتقاد به امتداد نتایج عمل، ایثار و جهاد را معنا میبخشد و منطقی می‌کند. یکی از ابزارهای مهم ادیان - که در اسلام به طور واضحی وجود دارد - مسئله‌ی جهاد است. جهاد باید همراه با ایثار باشد؛ و الا جهاد نخواهد شد. ایثار یعنی از خودگذشتگی. در منطق عقل ابزاری، از خودگذشتگی یک امر بی منطقی است. خوب، چرا من از خودم بگذرم؟ این اعتقاد به معاد است که این را منطقی میکند، عقلانی میکند. وقتی ما معتقدیم که هیچ عملی از بین نخواهد رفت و همه‌ی اعمال محفوظ است و ما در آن زندگی واقعی - که حیوان واقعی و زندگی واقعی است؛ «انّ الدار الآخرة لهی الحیوان» - این اعمال را در مقابل چشممان خواهیم دید، آن وقت اینجا اگر برای تکلیف، برای وظیفه یک چیزی را از دست دادیم، احساس خسارت نمیکنیم؛ ولو آن چیز جانمان باشد، ولو آن چیز عزیزان و فرزندانمان باشد. باید اینها جزو الگوی پیشرفت بیاید و در پیشرفت یک جامعه معنا پیدا کند. بنابراین مسئله‌ی اصلی، مسئله‌ی توحید و مسئله‌ی معاد است.

#### - پیوستگی دنیا و آخرت

بعد مسئله‌ی عدم تفکیک دنیا و آخرت است؛ «الدنیا مزرعة الآخرة»، که به نظرم بعضی از دوستان هم اشاره کردند؛ این خیلی مهم است. دنیا و آخرت از هم جدا نیستند. آخرت ما آن روی سکه‌ی دنیای ماست. «و انّ جهنّم لمحیطة بالكافرین»؛ کافر همین حالا توی جهنم است، منتها جهنمی که او نمیفهمد که الان توی جهنم است؛ بعد که این تجسم پیدا کرد، میفهمد. «ای دریده پوستین یوسفان / گرگ برخیزی از این خواب گران». الان او گرگ است، منتها احساس گرگی نمیکنند. ما هم که چشممان بسته است، او را گرگ نمی‌بینیم؛ اما

وقتی که از خواب بیدار شدیم، می‌بینیم این گرگ است. پس پیوستگی دنیا و آخرت به این معناست. اینجور نیست که حالا مثلاً فکر کنیم دنیا مثل بلیتهای بخت آزمائی است؛ نه، اصلاً آخرت آن روی این دنیاست، آن روی این سکه است.

- محوریت انسان بر اساس نگاه اسلامی بمعنای معرفی هدف غایی همه امور به «رستگاری انسان»

مسئله‌ی دیگر، مسئله‌ی انسان است؛ نگاه اسلام به انسان، محور بودن انسان. این موضوع در اسلام خیلی معنای وسیعی دارد. خوب، پیداست انسان اسلامی با انسانی که در فلسفه‌های مادی غرب و پوزیتیویسم قرن نوزده و اینها مطرح است، بکلی متفاوت است؛ این يك انسان است، آن يك انسان دیگر است؛ اصلاً تعریف این دو انسان یکی نیست. لذا محور بودن انسان هم در اسلام با محور بودن انسان در آن مکاتب مادی بکلی متفاوت است. انسان، محور است.

همه‌ی این مسائلی که ما داریم بحث می‌کنیم: مسئله‌ی عدالت، مسئله‌ی امنیت، مسئله‌ی رفاه، مسئله‌ی عبادت، برای این است که فرد انسان سعادت‌مند شود. اینجا مسئله‌ی سعادت و مسئله‌ی عقبی متعلق به فرد است؛ نه به این معنا که انسان از حال دیگران غافل باشد، برای آنها کار نکند؛ نه، «من احیایها فکأئماً احیا الناس جميعاً». در روایت هست که معنای این جمله را از امام پرسیدند، فرمود: تأویل اعظم آن این است که تو کسی را هدایت کنی. معلوم است که هدایت وظیفه‌ی همه است؛ لیکن در نهایت آن چیزی که از نگاه اسلام برای انسان مطرح است و اهم است، نجات خودش است. ما باید خودمان را نجات دهیم. نجات ما به این است که به وظائفمان عمل کنیم؛ که البته آن وقت وظائف اجتماعی، استقرار عدالت، ایجاد حکومت حق، مبارزه‌ی با ظلم، مبارزه‌ی با فساد، اینها همه جزو مقدمات همان نجات است. بنابراین اصل این است. همه چیز مقدمه است؛ جامعه‌ی اسلامی هم مقدمه است؛ عدالت هم مقدمه است. اینکه در قرآن کریم هست که «لیقوم الناس بالقسط» - که به عنوان هدف انبیاء ذکر شده - قطعاً عدل هدف است، منتها این هدف

میانی است؛ هدف نهائی عبارت است از رستگاری انسان؛ این بایستی مورد توجه باشد. انسان موجودی است مکلف، مختار و مواجه با هدایت الهی - «ألم نجعل له عینین. و لسانا و شفقتین. و هدیناه التّجیدین» - میتواند هدایت را انتخاب کند، میتواند ضلالت را انتخاب کند. انسان موجودی است متعهد، برای خود، برای جامعه، برای اهل.

#### - مردم سالاری بمتابه «حق» و «تکلیف»

آن وقت با این نگاه، مردم سالاری علاوه بر اینکه برای مردم يك حق است، يك تکلیف هم می شود؛ یعنی همه ی مردم در امر حکومت جامعه مسئولند. نمی شود گفت که آقا به من مربوط نیست؛ نه، صلاح و فساد کشور، حکومت، اینها به یکایک انسانها مرتبط است؛ یعنی انسان در مقابل آن متعهد است. این هم یکی از آن عناصر اصلی است که بایستی در دیدگاه اسلام مورد ملاحظه قرار بگیرد و در این الگورعایت شود.

#### - صلاحیت فردی حاکمان و دوری از علو و استثنائ به عنوان نظر اسلام درباره

#### «حکومت»

مسئله ی بعد، مسئله ی حکومت است؛ که باز در این باب هم اسلام نظرات ویژه ای دارد. صلاح فردی در امر حکومت در اسلام، يك امر بسیار مهم و اساسی است. هر کسی به هر اندازه ای از مدیریت که میخواهد مباشرت کند، بایستی صلاحیت آن را در خودش به وجود بیاورد یا در خودش ببیند و بپذیرد؛ بدون این، عمل نامشروعی انجام داده. عدم علو، عدم اسراف، عدم استثنائ، مسئله ی مهمی در امر حکومت است. خداوند درباره ی فرعون میفرماید: «کان عالیا من المرفین»؛ یعنی گناه فرعون این است: عالی است. بنابراین برای حاکم، علو و استعلاء يك نقطه ی منفی است؛ نه خود او حق دارد استعلاء کند، نه اگر اهل استعلاء است، حق دارد قدرت را قبول کند، نه مردم اجازه دارند که او را به عنوان حاکم و امام جامعه بپذیرند. استثنائ یعنی همه چیز را برای خود خواستن؛ در مقابل ایثار است. یعنی همه چیز را به نفع دیگران از خود جدا کردن، استثنائ یعنی همه چیز را به نفع خود از دیگران جدا کردن. علو و استعلاء و استثنائ جزو نقاط منفی حکومت است. امیرالمؤمنین در



نهج البلاغه درباره‌ی بنی‌امیه فرمودند: «یأخذون مال الله دولا و عباد الله خولا و دين الله دخلا بينهم». یعنی دلیل بر اینکه اینها برای حکومت صلاحیت ندارند، این است که این خصوصیت را دارند: «یأخذون مال الله دولا»؛ یعنی اموال عمومی دست به دست بین خودشان می‌گردد، با اینکه مال عامه‌ی مردم است. «و عباد الله خولا»؛ مردم را مثل بردگان خود به حساب می‌آورند و استخدام میکنند. «و دين الله دخلا بينهم»؛ دین خدا را هم هر جوری که دوست میدارند، دستکاری میکنند. بنابراین در حکومت، اسلام نظر دارد. این بایستی در الگوی زندگی ما برای بلندمدت حتماً گنجانده و ملاحظه شود.

#### - عدالت و عدم تداول به عنوان معیار مشروعیت حکومتها

در خصوص مسئله‌ی اقتصاد، آقایان بحثهای خوبی کردید. «کی لا یکون دولة بین الأغنیاء منکم» یک معیار مهمی است. مسئله‌ی عدالت، بسیار مهم است. یکی از ارکان اصلی این الگو باید حتماً مسئله‌ی عدالت باشد. اصلاً عدالت معیار حق و باطل حکومتهاست. یعنی در اسلام اگر چنانچه شاخص عدالت وجود نداشت، حقانیت و مشروعیت زیر سؤال است.

- نگاه الهی و غیر مادی به اقتصاد به معنای بهره‌گیری از ثروت به سود جامعه و نه برای

#### ایجاد سلطه و اسراف

مسئله‌ی دیگر، نگاه غیر مادی به اقتصاد است. بسیاری از این مشکلاتی که در دنیا پیش آمده، به خاطر نگاه مادی به مسئله‌ی اقتصاد و مسئله‌ی پول و مسئله‌ی ثروت است. همه‌ی این چیزهایی که دوستان از انحرافهای غرب و مشکلات فراوان و مسئله‌ی استثمار و استعمار و اینها ذکر کردند، به خاطر این است که به پول و به ثروت نگاه ماده‌گرایانه وجود داشته. میتوان این نگاه را تصحیح کرد. اسلام برای ثروت اهمیت قائل است، اعتبار قائل است. تولید ثروت در اسلام مطلوب است؛ منتها با نگاه الهی و معنوی. نگاه الهی و معنوی این است که از این ثروت برای فساد، برای ایجاد سلطه، برای اسراف نباید استفاده کرد؛ از این ثروت بایستی برای سود جامعه بهره برد. و بقیه‌ی مسائل فراوانی که وجود دارد. البته

اینجا بحثها، بحثهای زیادی است. من نمیخواهم بحث را طولانی کنم؛ چون هم وقت گذشته، و هم لزومی ندارد فعلاً توی این جلسه ما اینها را بحث کنیم. ان شاء الله اگر عمر باشد، وقتهای زیادی برای این بحثها خواهیم داشت.

## محتوا

### ۱- ضرورت: عیوب وابستگی به الگوهای توسعه (بیگانه)

همین حرفهایی که شما امشب بیان کردید، وقتی در سطح جامعه منتشر شود، ذهن نخبگان و سپس ذهن عموم مردم را به يك سمت اساسی سوق خواهد داد؛ اندیشیدن در مورد.... عیوب وابستگی و تکیه کردن به الگوهای بیگانه گسترش خواهد یافت.

### ۲- موضوع: تبیین عرصه های اساسی پیشرفت

آنچه که باز من اینجا اضافه میکنم، این است که عرصه های این پیشرفت را به طور کلی بایستی مشخص کنیم. چهار عرصه ای اساسی وجود دارد، که عرصه ای زندگی - که شامل عدالت و امنیت و حکومت و رفاه و این چیزها میشود - یکی از این چهار عرصه است.

### - پیشرفت در عرصه فکر بسوی یک جامعه متفکر از طریق آموزش و پرورش و رسانه ها

در درجه ای اول، پیشرفت در عرصه ای فکر است. ما بایستی جامعه را به سمت يك جامعه ای متفکر حرکت دهیم؛ این هم درس قرآنی است. شما ببینید در قرآن چقدر «لقوم یتفکرون»، «لقوم یعقلون»، «أفلا یعقلون»، «أفلا یتدبرون» داریم. ما باید جوشیدن فکر و اندیشه ورزی را در جامعه ای خودمان به يك حقیقت نمایان و واضح تبدیل کنیم. البته این از

مجموعه‌ی نخبگان شروع خواهد شد، بعد سرریز خواهد شد به آحاد مردم. البته این راهبردهائی دارد، الزاماتی دارد. ابزار کار، آموزش و پرورش و رسانه‌هاست؛ که باید در برنامه‌ریزی‌ها اینها همه لحاظ شود و بیاید.

- پیشرفت در عرصه «علم» به عنوان محصول فکر بصورت عمیق و بنیانی با تاکید بر آغاز این حرکت از چند سال اخیر

عرصه‌ی دوم - که اهمیتش کمتر از عرصه‌ی اول است - عرصه‌ی علم است. در علم باید ما پیشرفت کنیم. البته علم هم خود، محصول فکر است. در همین زمان کنونی، در حرکت به سمت پیشرفت فکری، هیچ نبایستی توانی و کوتاهی و کاهلی به وجود بیاید. خوشبختانه چند سالی است که این حرکت در کشور شروع شده؛ نوآوری علمی و حرکت علمی و به سمت استقلال علمی حرکت کردن. علم هم اینجوری است دیگر؛ بلافاصله در قالب فناوری‌ها و اینها خودش را نشان میدهد. در موارد زیادی، محصول حرکت علمی هم مثل این مسئله‌ی مورد بحث ما از چیزهای بلندمدت نیست؛ نزدیکتر و ثمره‌ی آن دم‌دست‌تر است. کار علمی را بایستی عمیق و بنیانی انجام داد. این هم یک عرصه‌ی پیشرفت است.

- پیشرفت در عرصه «زندگی» و مسائل اساسی آن شامل امنیت، رفاه، استقلال، تعاون و... عرصه‌ی سوم، عرصه‌ی زندگی است، که قبلاً عرض کردیم. همه‌ی چیزهائی که در زندگی یک جامعه به عنوان مسائل اساسی و خطوط اساسی مطرح است، در همین عنوان «عرصه‌ی زندگی» میگنجد؛ مثل امنیت، مثل عدالت، مثل رفاه، مثل استقلال، مثل عزت ملی، مثل آزادی، مثل تعاون، مثل حکومت. اینها همه زمینه‌های پیشرفت است، که باید به اینها پرداخته شود.

- پیشرفت در عرصه معنویت به عنوان مهمترین عرصه و امر حاکم بر دیگر عرصه ها  
عرصه‌ی چهارم - که از همه‌ی اینها مهمتر است و روح همه‌ی اینهاست - پیشرفت در  
عرصه‌ی معنویت است. ما بایستی این الگورا جوری تنظیم کنیم که نتیجه‌ی آن این باشد که  
جامعه‌ی ایرانی ما به سمت معنویت بیشتر پیش برود.

### ۳- هدف: استقلال کشور در تولید الگوی پیشرفت

...اندیشیدن در مورد الگوی توسعه و مدل حرکت به سمت جلو، احساس اینکه باید در  
این زمینه مستقل باشیم و روی پای خودمان بایستیم...

## برنامه

۱- ضرورت: تصویر وضعیت مطلوب و چگونگی حرکت از وضع موجود به آن  
وضعیت مطلوب

طبعاً همین طور که دوستان گفتند، وضعیت مطلوب باید تصویر شود و چگونگی  
رسیدن از وضع موجود به آن وضع مطلوب هم بایستی بیان شود. یقیناً سؤالات زیادی  
مطرح خواهد شد؛ این سؤالات بایستی دانسته شود. یکی از آقایان اینجا گفتند چهار هزار  
سؤال وجود دارد؛ این خیلی خوب است. این سؤاها شناخته شود، دانسته شود. این حرکت  
بایست در مجموعه‌ی نخبگانی ما به وجود بیاید. سؤاها مطرح شود، به این سؤاها پاسخ  
داده شود؛ این حرکت طولانی مدت است.

### - جلوگیری از سردرگمی و حرکات متناقض در عرصه اداره نظام

بدون نقشه‌ی جامع، دچار سردرگمی خواهیم شد؛ همچنان که در طول این سی سال، به حرکت‌های هفت و هشتی، بی‌هدف و زیگزاگ مبتلا بودیم و به این در و آن در زدیم. گاهی يك حرکتی را انجام دادیم، بعد گاهی ضد آن حرکت و متناقض با آن را - هم در زمینه‌ی فرهنگ، هم در زمینه‌ی اقتصاد و در زمینه‌های گوناگون - انجام دادیم! این به خاطر این است که يك نقشه‌ی جامع وجود نداشته است.

### - درگیر شدن متفکران کشور با تدوین الگوی اسلامی - ایرانی برای پیشرفت

مقصود ما از تشکیل این نشست - یا درست‌تر بگوییم: سلسله‌ی نشست‌هایی که ان‌شاءالله در آینده خواهیم داشت - در درجه‌ی اول این است که متفکران کشور، اندیشه‌ورزان کشور، خودشان را درگیر مسائل کلان کشور بکنند... مسئله‌ی تدوین الگوی اسلامی ایرانی برای پیشرفت، یکی از مسائل کلان ماست؛ که البته این مسئله در دل خود، ده‌ها مسئله دارد، که بعد عرض خواهیم کرد.

- استفاده کورکورانه از دستاوردهای دیگران (انتخاب ناآگاهانه)

...منتها چشم‌بسته و کورکورانه چیزی را از جایی نخواهیم گرفت

### ۲- موضوع: تعریف «الگو» به نقشه جامع

الگو هم نقشه‌ی جامع است. وقتی می‌گوئیم الگوی ایرانی اسلامی، یعنی يك نقشه‌ی جامع... به ما می‌گوید که به کدام طرف، به کدام سمت، برای کدام هدف داریم حرکت می‌کنیم.

- تبیین اوصاف الگو:

- تاثیر گذاری شرایط تاریخی، سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی ایران در تدوین الگو

در خصوص ایرانی بودن الگو، علاوه بر آنچه که دوستان گفتند؛ که خوب، شرایط تاریخی، شرایط جغرافیایی، شرایط فرهنگی، شرایط اقلیمی، شرایط جغرافیای سیاسی در تشکیل این الگو تأثیر میگذارد - که قطعاً اینها درست است ...

- عدم محدودیت در استفاده از دستاوردهای دیگران

البته اینکه ما میگوئیم ایرانی یا اسلامی، مطلقاً به این معنا نیست که ما از دستاوردهای دیگران استفاده نخواهیم کرد؛ نه، ما برای به دست آوردن علم، هیچ محدودیتی برای خودمان قائل نیستیم. هر جایی که علم وجود دارد، معرفت درست وجود دارد، تجربه‌ی صحیح وجود دارد، به سراغ آن خواهیم رفت؛ ... از همه‌ی آنچه که در دنیای معرفت وجود دارد و میشود از آن استفاده کرد، استفاده خواهیم کرد.

- منعطف بودن این الگو در راهبردها بر اساس هدفهای مشخص

البته این الگو، يك الگوی غیر قابل انعطاف نیست. آنچه که به دست خواهد آمد، حرف آخر نیست؛ یقیناً شرایط نوبه‌نوی روزگار، ایجاد تغییراتی را ایجاب میکند؛ این تغییرات باید انجام بگیرد. بنابراین الگو، يك الگوی منعطف است؛ یعنی قابل انعطاف است. هدفها مشخص است؛ راهبردها ممکن است به حسب شرایط گوناگون تغییر پیدا کند و حك و اصلاح شود.

- بلندمدت بودن این کار و دستیابی به محصول آن

مطلب بعدی این است که محصول این کار، زودبازده نیست. ما با توجه به این نکته، وارد این قضیه شدیم. البته بعضی از آقایان طرحها و پیشنهادهایی برای محصول زود هم مطرح کردند، ایرادی هم ندارد؛ لیکن آن چیزی که مورد نظر ماست، جز در بلندمدت و با

يك نگاه خوشبینانه در میان مدت، به دست نخواهد آمد؛ این يك کار طولانی است. ... همان طور که عرض کردیم، کار کوتاه مدت و از آن پروژه‌های زودبازده هم نیست؛ این کار بلندمدتی است، باید انجام بگیرد... باید خیلی مراحل را طی کند و به يك قوام لازم برسد. این فکرها باید کاملاً ورز بخورد تا اینکه بتواند به يك نقطه‌ی اساسی برسد.

#### - حکومت آن بر همه چشم اندازها و سیاستگذاری‌های کشور

اگر ما توانستیم به حول و قوه‌ی الهی، در يك فرایند معقول، به الگوی توسعه‌ی اسلامی - ایرانی پیشرفت دست پیدا کنیم، این يك سند بالادستی خواهد بود نسبت به همه‌ی اسناد برنامه‌ای کشور و چشم‌انداز کشور و سیاستگذاری‌های کشور. یعنی حتی چشم‌اندازهای بیست‌ساله و ده‌ساله که در آینده تدوین خواهد شد، باید بر اساس این الگو تدوین شود؛ سیاستگذاری‌هایی که خواهد شد - سیاستهای کلان کشور - باید از این الگو پیروی کند و در درون این الگو بگنجد.

... این چیزی هم نیست که دولتها یا مجالس بتوانند آن را تصویب کنند؛ این - همان جور که گفتیم - نسبت به همه‌ی اسناد مهم سازنده‌ی فعال در کشور، جایگاه بالادستی دارد؛

#### - تعلق این کار به همگان (و نه اشخاص و مقامات) به اندازه توانایی و ظرفیت

بنابراین کار متعلق به اشخاص و مقامات نیست، کار متعلق به بنده نیست؛ این کار همه است. همه‌ی ما در زمینه‌ی این کاری که دارد انجام میگیرد، مسئولیت داریم. هر کدام به قدر توانایی‌های خودمان، ظرفیتهای خودمان، سعه و شعاع قدرتی که در اختیار ما هست، در این زمینه مسئولیم، که باید ان شاء الله دنبال کنیم. این يك مطلب.

... البته گزارشی که آقای دکتر داوودی دادند، گزارش بسیار خوبی بود؛ من هم کم و بیش بی اطلاع نبودم از این مطالبی که ایشان گفتند؛ لیکن با این تفصیل ما اطلاع نداشتیم. اینها بسیار خوب است، با هم هیچ منافاتی ندارد. این کار، کار يك مجموعه‌ی خاص و محدود نیست؛ کاری است که باید همه‌ی ظرفیت نخبگانی کشور به میدان بیاید.

- دوری از عجله و حرکت با شتاب معقول در تولید الگو

بنابراین ما در این قضیه هیچ دچار شتابزدگی نخواهیم شد. البته شتاب معقول باید وجود داشته باشد؛ لیکن شتابزده نخواهیم شد و ان شاء الله با حرکت صحیح و متینی پیش خواهیم رفت.... عجله ای هم نداریم. ما پیش خواهیم رفت

۳- هدف: ریل گذاری برای اداره کشور در آینده بلندمدت

هدف سوم ما هم این است که بالاخره برای اداره‌ی کشور در ده‌ها سال آینده، لازم است جاده‌سازی کنیم، ریل گذاری کنیم. این جلسه و جلسات مشابه، به این ریل گذاری و جاده‌سازی منتهی خواهد شد.

## سازمان

۱- ضرورت: عدم وصول بخشهای مهمی از جامعه نخبگانی به نتیجه صحیح در مورد الگو

متأسفانه جامعه‌ی نخبگانی ما هنوز در بخشهای مهمی از این مسئله به یک نتیجه‌ی صحیح و درست نرسیده‌اند؛ که این باید اتفاق بیفتد و به حول و قوه‌ی الهی اتفاق خواهد افتاد.

- اشاره به ظرفیت نخبگان کشور برای بررسی مسائل پیچیده

امشب بحمد الله بسیار جلسه‌ی خوبی شد و من حقیقتاً بهره بردم؛ هم از مطالبی که بیان شد و هم بیشتر، از مشاهده‌ی ظرفیتی که در مجموعه‌ی فرزندگان و اندیشه‌ورزان کشور



برای طرح مسائل و امتداد دادن و استمرار دادن به اجزای يك مسئله‌ی پیچیده و مرکب وجود دارد؛ که این را من امشب در مجموع مشاهده کردم.

- رد «ناتوانی فکری برای تدوین الگوی پیشرفت» با توجه به ظرفیتهای بالقوه و بالفعل بسیار خوب در کشور

البته گفته شد که برای تدوین يك چنین الگویی، ما توانایی فکری نداریم. نمیتوانیم این را قبول کنیم. ظرفیتهای کشور، ظرفیتهای زیادی است. تا آن حدی که بنده اطلاع پیدا میکنم، به نظرم ظرفیتهای بالفعل شده‌ی بسیار خوبی وجود دارد؛ هم در حوزه‌ی دانشگاهی، هم در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و بعضی حوزه‌های دیگر. علاوه‌ی بر این، استعدادها و ظرفیتهایی وجود دارد که میشود اینها را با مطالبه بالفعل کرد؛ اینها را وسط میدان آورد. ما اگر امروز این کار را شروع نکنیم و دنبال نکنیم، مطمئناً عقب خواهیم ماند و ضرر خواهیم کرد؛ لذا است که بایستی حتماً این حرکت که اینجور طراحی شده، پیش برود.

- تراکم تجربه‌ها و معرفتها، اقتضائات سیاسی و ظرفیت مناسب کشور و طرح مجهولات جدید، به عنوان علل انتخاب این برهه از زمان برای تدوین الگوی پیشرفت

سؤالاتی مطرح است، که بعضی از این سؤالات اینجا مطرح شد و پاسخ داده شد، که من آنها را تکرار نمیکنم. حرفهای خوبی هم زده شد، که هیچ لزومی ندارد من آنها را تکرار کنم. البته مجموعه‌ی کارهایی را که انجام گرفته، من قبلاً دیده بودم؛ حالا هم مجدداً با دقت گوش دادم. حرفهای بسیار خوبی در اینجا مطرح شد. بعضی سؤال می‌کنند که این مقطع زمانی به چه مناسبت است؟ بعد از آنکه اصل ضرورتش را قبول می‌کنند و قبول دارند، سوال می‌کنند که چرا قبلاً این کار انجام نگرفته، یا چه ضرورتی وجود دارد که حالا این کار انجام بگیرد؟ خوب، فاصله‌ی زیادی نشده است. برای این فرایندی که به منظور ایجاد و تدوین يك چنین الگویی حتماً طی خواهد شد، این سی سال، زمان طولانی‌ای نیست. تجربه‌ها

متراکم میشود، معرفتها انباشته میشود، اوضاع و احوال سیاسی اقتضاء میکند؛ بعد به نقاطی میرسیم که مجهول بوده است و اینها را ان شاء الله معلوم خواهیم کرد. به نظر من در این مقطع، ظرفیت کشور، یک ظرفیت مناسبی است.

## ۲- موضوع: کنترل و پشتیبانی بدون انحصار حرکت عظیم نخبگان به عنوان وظیفه مرکز الگو

یک مرکزی هم برای این کار لازم است که این مسئله را دنبال کند؛ این مرکز را ان شاء الله تشکیل خواهیم داد... لازم است یک کانون مرکزی و ستادی به وجود بیاید و ان شاء الله به وجود خواهد آمد. باید جایی باشد که این حرکت را در انحصار نگیرد. ما از آن مرکز توقع نخواهیم کرد که این کار را او انجام دهد؛ بلکه توقع خواهیم کرد که او این حرکت عظیم نخبگانی در کشور را زیر نظر بگیرد، از آنها خیر بگیرد، به آنها کمک کند، پشتیبانی‌های گوناگون بکند؛ جوری باشد که این حرکت متوقف نشود.

## - تعریف قید «ایرانی» در الگو به طراحی آن توسط متفکران ایرانی بر اساس استقلال و مصلحت کشور

در خصوص ایرانی بودن الگو، علاوه بر آنچه که دوستان گفتند... این نکته هم مطرح است که طراحان آن، متفکران ایرانی هستند؛ این کاملاً وجه مناسبی است برای عنوان ایرانی؛ یعنی ما نمی‌خواهیم این را از دیگران بگیریم؛ ما می‌خواهیم آنچه را که خودمان لازم میدانیم، مصلحت کشورمان میدانیم، آینده‌مان را میتوانیم با آن تصویر و ترسیم کنیم، این را در یک قالبی بریزیم. بنابراین، این الگو ایرانی است

- ضرورت ادامه کار با طرح نظرات مختلف و فراوان و بحث علمی حول این نظرات

بنابراین امشب کار ما با شما تمام نمی‌شود. یعنی این مسئله، مسئله‌ای نیست که توی این جلسه شروع شده باشد و توی این جلسه تمام شود؛ این ان‌شاء‌الله ادامه پیدا خواهد کرد. البته جمع‌های گوناگونی خواهند بود؛ یعنی افراد فراوانی هستند، شخصیت‌های مختلفی هستند. همان طور که آقای دکتر واعظزاده سفارش کردند، من هم درخواست می‌کنم آقایانی که نظراتی دارند و می‌خواستند نظرات خود را بیان کنند، این نظرات را بدهند. مطالبی هم که اینجا گفته شد، بعضی از آنها مطالبی است که انسان باید رویش فکر کند؛ یعنی بایستی حلقه‌های فکری تشکیل شود، روی اینها بحث شود، حل‌جی شود، دفاع شود، اشکال بشود، ان‌قلت و قلت طلبگی انجام بگیرد تا ان‌شاء‌الله به یک نتایجی برسیم.

- معرفی این نشست به آغاز راه تدوین الگو و ادامه آن از طریق نشستها، حلقه‌های علمی و فکری، استفاده از بضاعت‌های فردی و ورود دانشگاه و حوزه به این موضوع

ما گفتیم این آغاز یک راه است؛ یعنی جلسه‌ی امشب ما یک شروع بود؛ این باید ادامه پیدا کند. ممکن است درباره‌ی همین مسئله‌ی الگوی اسلامی ایرانی برای پیشرفت، ده و شاید ده‌ها گردهمائی و نشست لازم باشد. ممکن است ده‌ها حلقه‌ی علمی لازم باشد که در دانشگاه‌های مختلف تشکیل شود. ممکن است صدها نفر از فرزندان و نخبگان و دانشمندان ما که ترجیح میدهند کار شخصی بکنند - اهل کار جمعی نیستند - آماده باشند در خانه‌های خودشان مطالعه کنند؛ از اینها بایستی استفاده شود. حلقه‌های فکری تشکیل شود، دانشگاه‌ها و حوزه‌ها با این مسئله درگیر شوند، تا اینکه بتوانیم ان‌شاء‌الله این را به نقطه‌ی مطلوب خودش برسانیم.

- تشکر از شرکت کنندگان و دست اندرکاران جلسه (اخلاق امید)

خیلی تشکر می‌کنم؛ هم از شما حضار محترم که زحمت کشیدید و تشریف آوردید و زمان طولانی‌ای را هم در این جلسه گذرانیدید، و هم از فراهم‌کنندگان این جلسه، از جناب آقای واعظزاده و دیگر همکارانی که زحمت کشیدند و این جلسه را ترتیب دادند و فراهم کردند. چون وقت گذشته، من عرایض خودم را زیاد طولانی نخواهم کرد؛ کوتاه صحبت می‌کنم. .. ان شاء الله زمان برای صحبت‌های مبسوط هم خواهد ماند.

- اشاره به بی‌سابقه بودن این نشست در جمهوری اسلامی

این اولین نشست از نوع خود در جمهوری اسلامی است. ما نشست‌های زیادی داشته‌ایم؛ چه آن دیدارهایی که خود بنده با مجموعه‌های مختلف داشته‌ام، چه آنچه که اطلاع دارم اتفاق افتاده. بنابراین ما تا کنون از این نوع نشست نداشته‌ایم.

۳- هدف: ایجاد فرهنگ و گفتمان «استقلال کشور در تولید الگوی پیشرفت» در بین نخبگان و مردم

هدف دومی که ما از تشکیل این جلسه داشته‌ایم، این است که يك فرهنگ و يك گفتمان، اول در میان نخبگان و به تبع آن در سطح عموم جامعه به وجود بیاید. همین حرفهائی که شما امشب بیان کردید، وقتی در سطح جامعه منتشر شود، ذهن نخبگان و سپس ذهن عموم مردم را به يك سمت اساسی سوق خواهد داد؛

- درگیر شدن متفکران با مسائل کلان کشور

مقصود ما از تشکیل این نشست - یا درست‌تر بگوییم: سلسله‌ی نشست‌هایی که ان شاء الله در آینده خواهیم داشت - در درجه‌ی اول این است که متفکران کشور، اندیشه‌ورزان کشور،

خودشان را درگیر مسائل کلان کشور بکنند. کشور مسائل اساسی‌ای دارد. کارهای بزرگی هست که باید انجام بگیرد. توانائی‌ها و ظرفیتهای بسیاری هست که میتواند در خدمت این حرکت عظیم انجام بگیرد. این مقصود تحقق نخواهد یافت، مگر اینکه زبندگان، فرزندگان و اندیشه‌ورزان، خودشان را با این مسائل کلان مرتبط و درگیر کنند. این باید اتفاق بیفتد و ان شاء الله این خواهد شد.



مرحله دوم و سوم:  
«تحلیل» و «تکمیل» بیانات مقام معظم رهبری  
در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی پیرامون  
الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت





## گفتار اول: تحلیل و تکمیل «عنوان اصلی»<sup>۱</sup>

۱. بیان تفاوت مرحله «تقریر» (حفظ موضوع) با مرحله «تحلیل»  
بعد از اتمام مباحث مرحله اول با موضوع «تقریر» فرمایشات مقام معظم رهبری<sup>۲</sup>، مباحث مرحله دوم که موضوع آن، «تحلیل» است، قابلیت طرح می‌یابد. تقریر هنگامی که به درستی انجام گیرد، به این معناست که گوینده بپذیرد که مقرر، به فهم صحیحی از کلمات او رسیده و لذا در تقریر، «طرح سؤال» و «جابجایی مفهومی» مطرح نیست بلکه حفظ موضوع ضروری خواهد بود. اما در تحلیل، حفظ موضوع مطرح نیست بلکه بحث و بررسی پیرامون مطالب گوینده، مورد نظر است. در این بحث نیز برای آنکه آرمان‌ها و هدف‌گذاری‌های مقام معظم رهبری در نشست اندیشه‌های راهبردی در فرهنگ‌هایی خاص - چه به دلیل ضعف این فرهنگ‌ها و چه به دلیل انحراف آنها - منحل نشود، مرحله «تحلیل» ضرورت می‌یابد تا از تأویل و یا برخورد عوامانه و غیر تخصصی با سخنان رهبری جلوگیری شود.

---

۱. البته روند معمول این بود که مرحله دوم (قسمت تحلیل) از مرحله سوم (قسمت تکمیل) تفکیک شود اما برای آن که مقایسه بین ظرفیت ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه با ادبیات مختار در جهت تحقق مطالبه رهبری تسهیل شود و خوانش کتاب برای مخاطبین آسان‌تر گردد، این دو مرحله (تحلیل و تکمیل) با یکدیگر ممزوج گردید.

۲. باید توجه داشت که انتخاب «تقریر» به عنوان قدم اول در این مسیر، به دلیل ضعفی است که در جامعه نسبت به این امر وجود دارد و اساساً تقریر باید به یک فرهنگ تبدیل شود تا هر کسی در ابتدا نسبت به لب مطلب طرف مقابل، تقوا بورزد و آن را به صورت زاویه‌دار طرح نکند. پس از آن و برای طرح نظر جدید خود نیز باید از مکانیزم «نقد و تقصیر نظرات قبلی» عبور کند.

۲. «تکامل ادبیات انقلاب» و «نقص ادبیات حوزه و دانشگاه»، به عنوان نتیجه «مرحله تحلیل»

البته این تبیین از مرحله دوم بر اساس نگاهی سلبی است اما در یک نگاه اثباتی، مرحله تحلیل به این نتیجه‌گیری خواهد انجامید که: «فرمایشات رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید عمق تخصصی و آکادمیک پیدا کند.» به عبارت دیگر تشکیل سلسله نشست اندیشه‌های راهبردی امر بسیار مبارکی است؛ چرا که با این نشست‌ها، نسبت بین «مطالبات ادبیات انقلاب» با «ادبیات حوزه و دانشگاه» «به نحو تخصصی» برقرار شده که این پدیده‌ای بسیار مهم و کم‌نظیر است. در واقع مطالبات حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری معمولاً در فضای فرهنگ عمومی طرح می‌شود و شرایط «تأمل تخصصی» یا «ایجاد عزم ملی نخبگانی» پیرامون آن‌ها فراهم نمی‌شود. اما برگزاری تخصصی این نشست‌ها در دفتر رهبری و اختصاص حجم زیادی از وقت توسط شخص ایشان برای شنیدن نظرات متخصصان حوزه و دانشگاه و همچنین طرح موضوع و پیگیری آن از طرف شخص ایشان، به معنای آغاز برخورد تخصصی با هدف تولید و زایش مفاهیم جدید است. پس ورود به این فضا از تضارب افکار که با ایده ایشان شکل گرفته، ضروری خواهد بود و لذا در مرحله دوم باید به چالش موجود در برابر ادبیات انقلاب و ضرورت تکامل آن اشاره کرد. چون تنها ادبیاتی که غیرقابل تکامل است، ادبیات وحی و خدای متعال است؛ یعنی ادبیاتی که نفس کمال و تکامل از آن زایش پیدا می‌کند. اما ادبیات غیر معصومین (اعم از مقام معظم رهبری، مراجع و...) قابلیت تکامل و ارتقاء دارد و اساساً این دیالوگ و گفتگوی چندطرفه - که فضای آن توسط رهبری فراهم شده - برای تکامل بخشی به ادبیات انقلاب است.

بنابراین سخن از «عدم فتح عرصه‌های تخصصی توسط ادبیات انقلاب» و ضرورت تکامل آن برای تحقق این فتح، به معنای وجود غلط و خطا در ادبیات انقلاب نیست بلکه به معنای صحت آن در سطح «اجمال»‌ها و ضرورت ورود آن به «تفصیل» است. اصولاً

«تکامل یک موجود زنده» به معنای غلط بودن مرحله قبلی نیست بلکه بدین معناست که باید بر همین پایه و اساس، عمارتی جدید بنا شود. البته علاوه بر این که ظرفیت موجود ادبیات انقلاب فعلاً توانایی تولید مقولاتی مانند الگو را بدست نیاورده، در برابر تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت دو مانع جدی (یعنی ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه) نیز وجود دارد. لذا باید روشن شود برای دستیابی به این توانایی و ظرفیت جدید، طی چه مسیری لازم است و آیا اندیشه مرحوم آیت الله علامه سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی می تواند جلوی تأویل این سفارش علمی را بگیرد و موانع علمی پیش روی آن را برطرف کند و به مقام معظم رهبری در تولید این الگو یاری برساند؟ اگر چنین موفقیتی حاصل شود، مرحله سوم این بحث یعنی مرحله «طرح» محقق خواهد شد. پس در این مسیر، ادبیات انقلاب «نقض» نمی شود بلکه آنچه با این ادبیات و تحقق سفارش های آن درگیر است، مورد نقض قرار می گیرد.

### ۳. مبنا بودن تکامل معنوی برای تعریف تکامل مادی به عنوان تحلیل از قسمت نخست عنوان اصلی

طبق روش مختار در مرحله تقریر، اولین بخش سخنان مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه های راهبردی - که تحت عنوان «نفی الگوی توسعه غربی» قرار داده شد - به این شرح است:

«خوب، دوستان در زمینه مفردات این جمله، بحث های خوبی کردند؛ «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت». درباره ی اینکه الگو معنایش چیست، ایرانی به چه لحاظ، اسلامی به چه لحاظ، و پیشرفت در چه جهات، بحث های خوبی انجام گرفت. آنچه که من می خواهم اضافه کنم، این است که اولاً کلمه ی «پیشرفت» را ما با دقت انتخاب کردیم؛ تعمداً نخواستیم کلمه ی «توسعه» را به کار ببریم. علت این است که کلمه ی توسعه، یک بار ارزشی و معنایی دارد؛ التزاماتی با خودش همراه دارد که احیاناً ما با آن التزامات همراه نیستیم، موافق نیستیم. ما نمی خواهیم یک اصطلاح

جافتاده‌ی متعارف جهانی را که معنای خاصی را از آن می‌فهمند، بیاوریم داخل مجموعه‌ی کار خودمان بکنیم. ما مفهومی را که مورد نظر خودمان است، مطرح و عرضه می‌کنیم؛ این مفهوم عبارت است از «پیشرفت». معادل معنای فارسی پیشرفت را می‌دانیم؛ می‌دانیم مراد از پیشرفت چیست. تعریف هم خواهیم کرد که منظور ما از این پیشرفتی که در فارسی معنایش روشن است، چیست؛ پیشرفت در چه ساحت‌هایی است، به چه سمتی است. ما این وام‌نگرفتن مفاهیم را در موارد دیگری هم در انقلاب داشته‌ایم. ما از کلمه‌ی «امپریالیسم» استفاده نکردیم؛ کلمه‌ی «استکبار» را آوردیم.»

از آنجا که «روشن‌بودن معنای پیشرفت» به بیان ایشان پیرامون تبیین «عرصه‌های اساسی پیشرفت» - که در ادامه خواهد آمد - مرتبط است، می‌توان بحث «نفی الگوی توسعه» را به بخش بعدی (وام‌نگرفتن مفاهیم انقلاب از دیگران) متصل دانست. «امپریالیسم» اصطلاحی است که توسط کمونیست‌ها بکار می‌رفت. این مکتب، در مقابل فاصله طبقاتی ناشی از نظام سرمایه‌داری، شعار عدالت و کار و کارگری را مطرح کرد و بر این اساس، بلوک مقابل را امپریالیسم خطاب می‌کرد. در واقع کمونیسم هم «تکامل مادی» را اصل قرار می‌داد و تنها در تعریف آن با بلوک غرب اختلاف داشت و لذا برای مکتب خود، مانیفست جداگانه‌ای ارائه کرد و بلوک شرق در عرصه‌های مختلف بر همین اساس پی‌ریزی شد. پس با بکارگیری این اصطلاح، تصور می‌شد که انقلاب اسلامی هم به دنبال تمدنی شبیه به بلوک شرق است و لذا از این اصطلاح استفاده نشد.

«ممکن است يك زوایائی در معنای امپریالیسم وجود داشته باشد که مورد نظر ما نیست. حساسیت ما بر روی آن زوایا نیست؛ حساسیت ما بر روی آن معنایی است که از کلمه‌ی «استکبار» به دست می‌آید. لذا این را مطرح کردیم، در انقلاب جا افتاد؛ دنیا هم امروز منظور ما را می‌فهمد. و همچنین مفاهیم دیگری. مفهوم پیشرفت، برای ما مفهوم روشنی است. ما «پیشرفت» را به کار می‌بریم و تعریف می‌کنیم که مقصود ما از پیشرفت چیست.»

یعنی جمهوری اسلامی به دنبال آن است که با تکیه بر «تکامل معنوی»، توسعه و

پیشرفت و کمال را تعریف کند و تمدن مدنظر خود را بر این اساس بسازد. به عبارت دیگر، بجای تکیه بر «تکامل مادی» می‌خواهد به ادبیات وحی و واژه‌ها و مفاهیمی که امور معنوی در آنها اصالت دارد، البته در ادامه سخنان خود، «معنویت» را «روح حاکم بر عرصه‌های پیشرفت» و «مهم‌تر از همه آنها» می‌داند که این مطلب نیز قرینه‌ی دیگری است برای معنایی که ذکر شد.

پس اجمال مطلب درباره «نفی الگوی توسعه غربی» آن است که آرمان و هدف رهبری در این بحث، تکیه به تکامل معنوی و ارائه تعریف دیگری از پیشرفت است و این اشاره در کلام ایشان قابل مشاهده است که بلوک غرب و بلوک شرق، توسعه را بر اساس تکامل مادی تعریف کرده‌اند و التزامات و بار ارزشی مورد اشاره ایشان، به نحو بسیار کلی و اجمالی می‌تواند به همین معنا منصرف شود. به عبارت دیگر، اشاره به «نفی التزامات ارزشی توسعه» و «طرح مفهوم استکبار و وام‌نگرفتن مفاهیم انقلاب از دیگران» و «حاکمیت معنویت بر عرصه‌های پیشرفت» - که در ادامه سخنان ایشان بر آن تأکید شده - همگی در کنار یکدیگر، بر این مطلب دلالت دارند که این تکامل معنوی است که باید مبنای تعریف تکامل مادی قرار بگیرد.

نقطه قوت این مطلب، تکیه به اسلام و کلمات وحی است؛ همانند روح انقلاب اسلامی که به همین امور متکی است. اما چون نوع بحث در این قسمت از کلام ایشان، سلبی است، بهتر است بحث و تحلیل پیرامون «پیشرفت» و «عرصه‌های آن» - که بحثی اثباتی است - در محل خود مطرح شود و فقط به ذکر این نکته بسنده گردد که بحث مطروحه پیرامون پیشرفت، از سنخ فرهنگ عمومی است و ورود آن به عرصه‌های تخصصی، به لوازماتی محتاج است.<sup>۱</sup>

۱. نکته دیگری که اشاره به آن در این بخش مناسب است، آن است که چرا رهبری به جای مبحث پیشرفت و توسعه، وارد مبحث «انقلاب» نشده‌اند و نشست‌های راهبردی پیرامون موضوع انقلاب اسلامی تشکیل

۳/۱. اشاره به نکات تکمیلی درباره عنوان «تعریف اسلام به عنوان منبع الگو بر اساس فرهنگ انقلاب»

۳/۱/۱. ضرورت ملاحظه رابطه «علم و ثروت و تمدن» با عرصه‌های اساسی پیشرفت

اما قسمت دوم از این بخش که در مرحله تقریر، ذیل عنوان «توانمندی اسلام در تولید

نشده است؟ یعنی با توجه به تجربه ۱۵۰ سال مبارزه و چند دهه مردم‌سالاری دینی، چرا به بحث ادبیات علوم سیاسی وارد نشده‌اند؟ خصوصاً با توجه به این‌که حضرت امام (ره) و شخص مقام معظم رهبری، بیش از هر کس دیگری در امر انقلاب اسلامی دارای خبرویت هستند و اساساً همه مسائل و بحران‌های پیش‌روی انقلاب را به صورت وجدانی مدیریت کرده‌اند که این مدیریت الهی نیز در «صحیفه امام و حدیث ولایت» منعکس شده و مضبوط است. به نظر می‌رسد پاسخ این پرسش به این نکته باز می‌گردد که «توسعه»، بحثی جامع و شامل در معرفی تمدن غرب است و هنگامی که سخن از توسعه به میان می‌آید، همه ابعاد و عرصه‌های اجتماعی - چه ادبیات علوم سیاسی، چه ادبیات اقتصادی، چه ادبیات فرهنگی و... - را با یک نگاه کامل جامعه‌شناسانه پوشش می‌دهد و لذا در صورت ورود به بحث انقلاب، یک ورود بخشی و یک بحث بخشی (در مقایسه با توسعه به عنوان یک بحث شامل) حاصل می‌شد. گرچه معنویت و انقلاب برآمده از آن به عنوان امر حاکم، مقوله‌ای کامل و شامل است ولی بدون توجه به بحث توسعه، نشستی بُریده از شرایط برگزار می‌شد که این مطلوب نیست. در واقع برای انجام حرکت‌های کلانی در این سطح، باید به حضور واقعی و جدی تمدن غرب در زندگی متدینین توجه کرد چرا که برای معماری و بنای یک جامعه در جهت خداپرستی، اگر از شرایط ایجاد شده توسط دستگاه ابلیس غفلت شود، یک خداپرستی ذهنی و بُریده از عینیت تعریف خواهد شد. پس برای بحث در سطح بنای تمدن جدید و درگیری با تمدن موجود، نقطه جامع و نقطه اصلی چیزی جز بحث توسعه - که معرّف تمدن غرب است - نیست و لذا انتخاب این موضوع برای اولین نشست اندیشه‌های راهبردی، امری قابل دفاع و صحیح است. به عبارت دیگر پیروزی‌های بزرگ انقلاب اسلامی در عرصه‌هایی همچون سیاست خارجی، سیاست داخلی و امور امنیتی و دفاعی بوده اما آنچه امروز نظام اسلامی با آن مواجه است، امری جامع‌تر از این عرصه‌ها یعنی «توسعه پایدار و همه‌جانبه» است که همه عرصه‌های زندگی بشری را تحت تأثیر قرار داده و باید آن را به عنوان معرّف تمدن موجود محسوب کرد.

الگوی پیشرفت» قرار گرفت، با این عبارات آغاز می‌شود:

«البته این در جای خود برای ما روشن است، شاید برای خیلی از حضار محترم هم روشن است؛ اما باید برای همه روشن شود که معنویت نه با علم، نه با سیاست، نه با آزادی، نه با عرصه‌های دیگر، هیچ منافاتی ندارد؛ بلکه معنویت روح همه‌ی اینهاست. میتوان با معنویت قله‌های علم را صاحب شد و فتح کرد؛ یعنی معنویت هم وجود داشته باشد، علم هم وجود داشته باشد. دنیا در آن صورت، دنیای انسانی خواهد شد؛ دنیائی خواهد شد که شایسته‌ی زندگی انسان است. دنیای امروز، دنیای جنگلی است. دنیائی که در آن علم همراه باشد با معنویت، تمدن همراه باشد با معنویت، ثروت همراه باشد با معنویت، این دنیا دنیای انسانی خواهد بود.»

این بخش تقریباً تأییدی برای قسمت «نفی الگوی توسعه غربی» محسوب می‌شود و در آن به سلب اکتفا شده؛ یعنی تشریح «چگونگی حضور معنویت در توسعه» و بحث و تحلیل پیرامون آن باید به ادامه سخنان رهبری موکول شود. در اینجا واژه‌های «علم» و «ثروت» و «تمدن» به عنوان شاخصه‌های اصلی توسعه بکار رفته و تصریح شده که با رویکرد معنویت می‌توان پی‌ریزی جدیدی در تعریف ثروت و علم و تمدن داشت و اگر آبخور این سه مفهوم به معنویت بازگردد، دنیای انسانی ایجاد می‌شود و از دنیای جنگلی غرب فاصله می‌گیرد. پس باید به این سه واژه تکیه شود و به رابطه آنها با «علم و فکر و زندگی» - که بعداً به عنوان عرصه‌های اساسی پیشرفت معرفی شده‌اند - دقت شود.

۳/۱/۲. ضرورت «فلسفه تاریخ» برای تکمیل فرمایش رهبری پیرامون تعریف از «حال» و «آینده» و تعیین تکالیف مربوط به دوران قبل از ظهور و عصر ظهور

«البته نمونه‌ی کامل این دنیا در دوران ظهور حضرت بقیة‌الله (ارواحنا فداه) اتفاق خواهد افتاد و از آنجا - من این را اینجا عرض بکنم - دنیا شروع خواهد شد. ما امروز در زمینه‌های مقدماتی عالم انسانی داریم حرکت میکنیم. ما مثل کسانی هستیم که در پیچ و خمهای کوه‌ها و تپه‌ها و راه‌های دشوار داریم حرکت میکنیم تا به بزرگراه برسیم. وقتی به بزرگراه رسیدیم، تازه هنگام حرکت به

سمت اهداف والاست. بشریت در طول این چند هزار سال عمر خود، دارد از این کوره‌راه‌ها حرکت میکند تا به بزرگراه برسد. وقتی به بزرگراه رسید - که آن، دوران ظهور حضرت بقیة اللہ است - آنجا حرکت اصلی انسان آغاز خواهد شد؛ حرکت سریع انسان آغاز خواهد شد؛ حرکت موفق و بی‌زحمت انسان آغاز خواهد شد. زحمت فقط عبارت است از همین که انسان در این راه حرکت کند و برود؛ دیگر حیرتی در آنجا وجود نخواهد داشت. به هر حال این چهار عرصه‌ی پیشرفت است که ما باید با توجه به این الگوئی که ان‌شاء اللہ شماها دنبال میکنید - که سازوکار دنبال کردن این هم تا حدودی به نحو اجمال برایمان روشن است و خواهیم گفت - در این عرصه‌ها پیش برویم.»

پیرامون این عنوان نیز به نظر می‌رسد استفاده از مباحث مرحوم علامه آیت‌الله حسینی الهاشمی درباره «فلسفه تاریخ»، به تشریح این تعبیر رهبری کمک می‌کند. در واقع مقام معظم رهبری در دیگر سخنان خود تصریح کرده‌اند که امت دینی و حکومت اسلامی در این مرحله، مکلف به ساخت یک «تمدن اسلامی» است و از سوی دیگر می‌توان از این بیانات این مطلب را برداشت که ایشان قائل هستند که تمدن اسلامی و حیات الهی انسان در دوره حضرت ولی عصر (عج)، محقق می‌شود و لذا برای جمع بین این دو نکته، تفاوت این دو مرحله را به نحو تمثیلی (تفاوت بین حرکت در پیچ و خم و کوره‌راه با حرکت در بزرگراه) توضیح می‌دهند. البته روایات و احادیث، مؤید این مطلب است اما برای بحث مستوفی باید مباحث فلسفه تاریخ مطرح شود و ابعاد تفاوت زندگی امروز با زندگی در آن دوره دقیقاً تبیین شود که در این صورت ابعاد تکلیف امروز و ابعاد ساخت تمدن قبل از ظهور بر اساس معنویت و توحید کاملاً روشن می‌شود. پس علی‌رغم خلأ چنین مباحثی در ادبیات تخصصی حوزه، ادبیات انقلاب به صورت تمثیلی به این مقولات توجه کرده اما تبیین تخصصی از آن، بوسیله فلسفه تاریخ ضروری است.

بنابراین تا اینجا مشخص شد که بحث و تحلیل باید در تفصیلات و عناوین بعدی مطرح شود؛ چون فرمایش رهبری در این قسمت، مجمل و سلبی بوده و وجه تفصیلی و اثباتی آن در ادامه سخن آمده است. علت بحث در تفصیلات نیز ضرورت ورود ادبیات



انقلاب به عرصه تخصصی است که قبلاً بیان شد.

۴. معرفی محورهای نقد به ادبیات حوزه در جهت توانمندی برای تولید الگوی پیشرفت از منظر مبانی حاکم بر ادبیات حوزه و از منظر حقوقی، فقهی، فلسفی، عرفانی و اخلاقی

پس اصل موضوع «تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» به عنوان سفارشی علمی که از سوی ادبیات انقلاب مطرح شده و به دنبال حاکمیت تکامل معنوی بر تکامل مادی است، باید به مثابه اصلی بنیادین تلقی شده و نباید تغییر کند بلکه باید به عنوان معیاری قرار گیرد که روشن شود که آیا مباحث تخصصی و عقلانیت موجود در حوزه و دانشگاه، قدرت تحقق چنین سفارشی را دارند یا خیر؟ ابتدائاً باید دید ظرفیت و توانمندی تعاریف تخصصی در ادبیات حوزه‌های علمیه در جهت دستیابی به پیشرفت اسلامی - آن‌هم بر این اساس که «تکامل معنوی»، پایگاه تعریف تکامل مادی باشد - به چه صورت است؟ زیرا ادامه بحث، تحت عنوان «تعریف اسلام به عنوان منبع الگو بر اساس ادبیات حوزه» قرار گرفته است.

۴/۱. عدم قضاوت درباره قسمت‌های محتمل الوجوه در تعریف اسلامیت الگو

«از طرف دیگر، [الگوی مدنظر] اسلامی است؛ به خاطر اینکه غایات، اهداف، ارزشها و شیوه‌های کار، همه از اسلام مایه خواهد گرفت؛ یعنی تکیه‌ی ما به مفاهیم اسلامی و معارف اسلامی است. ما یک جامعه‌ی اسلامی هستیم، یک حکومت اسلامی هستیم و افتخار ما به این است که می‌توانیم از منبع اسلام استفاده کنیم. خوشبختانه منابع اسلامی هم در اختیار ما وجود دارد؛ قرآن هست، سنت هست و مفاهیم بسیار غنی و ممتازی که در فلسفه‌ی ما و در کلام ما و در فقه ما و در حقوق ما وجود دارد. بنابراین «اسلامی» هم به این مناسبت است.»

بعضی بخش‌های این بیان، کاملاً به «ادبیات تخصصی حوزه» انصراف دارد و بخش‌هایی هم ممکن است به «ادبیات انقلاب» انصراف داشته باشد که باید مقصود از آنها

روشن شود. به عنوان مثال، درباره عباراتی مانند «مایه گرفتن اهداف و غایات و شیوه‌های کار از اسلام» باید نظامی از سؤالات استخراج گردد و از محضر رهبری استفهام شود تا معلوم شود که مقصود ایشان، ناظر به ادبیات حوزه بوده یا ناظر به ادبیات انقلاب، و لذا قضاوتی اطمینان‌بخش نسبت به برخی فرازها فعلاً میسر نیست.

۴/۲. معرفی محورهای نقد مبانی حاکم بر ادبیات حوزه به ۱. رویکرد انسان‌شناسانه از نظر «فلسفی» ۲. فقدان ارزش علمی در امور اعتباری (جامعه) از نظر «روشی» ۳. تفکیک تکامل مادی از تکامل معنوی بر اساس خروج موضوعی تکامل مادی از خطابات از نظر «مصدیقی»

اما بهر حال روشن است که برخی از بیانات فوق (مانند اشاره به مفاهیم غنی و ممتازی که در فلسفه و فقه و کلام و حقوق وجود دارد) ناظر به ادبیات تخصصی حوزه است و لذا باید به تحلیل و بررسی توانمندی ادبیات تخصصی حوزه و علوم مورد اشاره در جهت تولید الگوی پیشرفت پرداخت و یک جمع‌بندی در این باره ارائه کرد: به نظر می‌رسد ادبیات تخصصی حوزه، ناظر به «انسان» است و «جامعه» را اعتباری می‌داند و هدف و غایت و امر حقیقی را تنها به انسان (و نه جامعه) نسبت می‌دهد. به همین دلیل، فقه و کلام و اخلاق در ادبیات تخصصی حوزه، «فردی» است و هر چه را که در این سه حوزه به «جامعه» منسوب کند، از ادبیات انقلاب و امام (ره) و رهبری وام گرفته یا بر مبنای خود، به بحثی غیرتخصصی یا فاقد ارزش علمی پرداخته است. یعنی در عرصه مباحث تخصصی حوزه، مقوله‌ی «جامعه»، مربوط به عرف و بناء عقلاست که از نظر منطقی، با «هستی و واقعیت» ارتباط علمی ندارند بلکه نهایتاً ارتباط ظنی دارند. پس در بحث فلسفی، رویکرد ادبیات حوزه از سنخ نگاه انسان‌شناسانه است و نگاه جامعه‌شناسانه در آن مطرح نیست. همان‌گونه که در بحث روشی، «اعتبارات» ارزش علمی ندارند بلکه امور حقیقی ارزش دارند که آن هم ناظر به انسان است و نه جامعه. لذا بناء عقلا و عرف در این ادبیات، دارای جایگاه

ضعیفی هستند و معرفتی دسته دوم محسوب می‌شوند.<sup>۱</sup>

بحث دیگر در ادبیات تخصصی حوزه، تفکیک بین «تکامل مادی» و «تکامل معنوی» است؛ یعنی تکامل مادی، خروج موضوعی از خطابات شارع دارد و نسبت به آن امر و نهی نشده است. به عنوان مثال در این نگاه، شارع مقدس درباره نحوه‌ی تأمین منزل و حمل و نقل و سوخت مورد نیاز بشر نظری نداده و کیفیت تأمین این نیازها چه به صورت کهن و چه به نحو جدید، تأثیری در سعادت اخروی و ورود به بهشت یا گرفتار شدن به جهنم ندارد. این در حالی است که امروزه تکامل مادی و تأمین نیازهای بشر، بدون ترسیم یک جامعه‌شناسی و بدون کارهای سازمانی و همکاری‌های جهانی و بین‌المللی و منطقه‌ای اصلاً ممتنع است و از این رو به عدل و ظلم و هوی و تقوی مرتبط می‌گردد. با این حال ادبیات تخصصی حوزه، ساختار تمدن مادی را موضوعاً از خطابات خارج می‌داند و این بر خلاف ادبیات انقلاب است که حکومت معنویت بر تمامی عرصه‌های زندگی را ضروری می‌شمارد.

۴/۳. محور نقد ادبیات حوزه از منظر حقوقی: توجه شورای نگهبان به «عدم مخالفت» در سطح «حقوق»، بدون توجه به ضرورت «احراز موافقت» ساختارها و مبنای توسعه با شرع علی‌رغم این رویکرد، حوزه در امر اداره نظام مشارکت کرده که این مشارکت از طریق شورای نگهبان است. این شورا، جریان حقوق در ساختارها را بررسی می‌کند؛ یعنی ساختارهای توسعه عملکردی دارد که اگر از نظر عقلاء با شرع و قانون اساسی درگیر باشد، شورای نگهبان با آن مخالفت می‌کند اما موافقت با شرع را در باب «مبنا، ساختار، حقوق» تکلیف خود نمی‌داند. در واقع تخصص حوزه، نگاه خود را نسبت به رفتار نظام آن هم در

۱. البته توضیح و تشریح هر یک از این مباحث، نیازمند بحث‌های مفصلی است اما موضوع این نوشتار، صرفاً طرح محورهای نقد و بررسی نسبت به ادبیات حوزه است.

حد «عدم مخالفت» ارائه کرده است که این تأمین کننده نظر رهبری نیست چون طرح «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» به دنبال احراز موافقت با شرع است. یعنی «حکومت معنویت بر عرصه‌های مادی» - که مقام معظم رهبری بر آن تصریح کرده‌اند - فاصله زیادی با اکتفاء به «عدم مخالفت» دارد که البته همین «عدم مخالفت» نیز هم‌اکنون در سطح «حقوقی» و حتی پایین‌تر از سطح «ساختار» است و اساساً به «مبنا» نیز توجهی ندارد.

۴/ ۴. محور نقد ادبیات حوزه از منظر فقهی: تفکیک «حکم‌شناسی» از «موضوع‌شناسی» برای پاسخگویی به مسائل مستحدثه در عرصه نظام، علت ایجاد تأویل در موضوعات کارشناسی و عدم تحقق احکام

در یک نگاه کلی، آنچه در حوزه‌ها مورد اهتمام قرار دارد، «فقه» است و سرپرستی حوزه‌های علمیه و معارف دینی نیز به عهده فقهاست و از طرف دیگر از کلمات حضرت امام (ره) و رهبری معظم بدست می‌آید که فلسفه حکومت، تحقق احکام فقه است و هدف از انقلاب و ایجاد یک حکومت، جریان فقه در عرصه حقوق و ساختارهای زندگی مردم است. برای نیل به این هدف، یک راهکار حقوقی مطرح شده که در شورای نگهبان قانون اساسی متجلی شده اما یک راهکار تخصصی هم وجود دارد و آن «پاسخگویی به مسائل مستحدثه» است. در واقع رشد و سعادت فرد و جامعه از نظر فقهاء در گرو عمل به احکام است و لذا اگر نرم‌افزاری پدید آید که فقه را به عرصه‌ی جامعه و نظام بیاورد، در این صورت از نظر فقهاء فرد و جامعه به کمال و پیشرفت می‌رسند. یعنی اگر برای تعریف پیشرفت (در تناظر با توسعه) باید از نگاه فقهی استفاده کرد، چارچوب تخصصی موجود در فقه، «پاسخ‌گویی به مسائل مستحدثه» را به عنوان ابزار این کار معرفی می‌کند.

به عبارت دیگر، گاه راهکار «حقوقی» و جریان تقنین به صورت عقلایی و به گونه‌ای تنظیم شده که ساختارهای توسعه، مخالفت بی‌نی با شرع نداشته نباشد اما گاه به صورت «مبنایی» گفته می‌شود شرع اسلام برای همه عرصه‌های حیات بشری برنامه دارد و لذا

نسبت به مسائل مستحدثه نیز پاسخگوست و بر همین اساس، احکام موضوعات جدید به شارع مقدس منسوب می‌شود. اما چالشی که در این عرصه پدید آمده، تفکیک «حکم‌شناسی» از «موضوع‌شناسی» است؛ همان‌گونه که بین «حقیقت و اعتبار»، «انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی» و «تکامل مادی و تکامل معنوی» تفکیک شد. یعنی جامعه و نظام برای پیاده‌کردن احکام کلی موجود در رساله‌های عملیه، در مقابل موضوعاتی کارشناسی و تخصصی قرار می‌گیرد و تطبیق احکام کلی بر این نوع از موضوعات، از سنخ تطبیق احکام به «موضوعات عرفی» (مانند خون که توسط عرف و به سادگی و بداهت تشخیص داده می‌شود) و یا «موضوعات مستنبطه» (مانند نماز که شناخت آن از طریق تفقه در بیانات شارع حاصل می‌گردد) نیست. مثلاً تطبیق موضوع ربا - که حکم کلی آن، حرمت است - با آنچه در بانک‌ها اتفاق می‌افتد، به صورت ساده و عرفی و بدیهی امکان‌پذیر نیست؛ همان‌گونه که بانک به عنوان یک پدیده و موضوع عینی، یک موضوع مستنبطه شرعی (نماز و روزه و حج و...) محسوب نمی‌شود که شناخت آن با مراجعه به بیانات شارع ممکن باشد. لذا همان‌طور که برای «تفکر صحیح» به علم منطق نیاز است و «تفقه‌اری از خطا و انحراف» نیز به علم اصول محتاج است، برای جلوگیری از خطا و انحراف در «تطبیق موضوعات متعلق احکام کلی شرع بر موضوعات تمدن موجود» نیز یک منطق ضرورت دارد تا با یک ابزار علمی، تحقق احکام در جامعه تضمین شود.<sup>۱</sup>

بدون چنین منطقی حداقل دو چالش مهم در جریان پاسخ‌گویی به مسائل مستحدثه شکل می‌گیرد: اول این‌که «موضوعات» به صورت بُریده از «غایات» آن‌ها لحاظ می‌شود که در نتیجه، تأویل بزرگ و پیچیده‌ای اتفاق می‌افتد زیرا تمدن موجود، غایات مادی خود را

---

۱. ضمناً این سوال نیز قابل طرح خواهد بود که در صورت تفکیک حکم‌شناسی از موضوع‌شناسی آیا پیشرفت قابل تعریف خواهد بود؟! خصوصاً با توجه به اینکه «پیشرفت» از طریق موضوعات و در ایجاد موضوعات جدید محقق می‌شود.

از طریق همین موضوعات بر نظام اسلامی و اهداف الهی آن تحمیل می‌کند و احکام و فتاوا به ماشینی برای امضاء کارشناسی‌ها مبدل می‌شود. دوم این‌که برای شناخت موضوع از منطق صوری استفاده می‌شود که در این صورت، «شناخت موضوع بوحده» محقق نمی‌شود بلکه به «تجزیه موضوع مرگب» و انتزاع حیثیات خاص از آن مبادرت می‌شود. این در حالی است که موضوعات مستحدثه مانند بانک و شرکت و حزب و رسانه و...، همگی موضوعاتی مرگب و چندبُعدی هستند که شناخت دقیق از این «وحدت ترکیبی» باید مورد دقت قرار گیرد. اما چارچوب‌های تخصصی حاکم بر ادبیات حوزه باعث می‌شود تا موضوع ابتدائاً از عینیت خود بُریده شده و بدون توجه به ابعاد و روابط آن، احکام و عناوین شرعی تنها بر مفهومی انتزاعی از موضوعات تطبیق داده شود. به دلیل همین چالش‌ها و خطرات است که ضرورت «منطق موضوع‌شناسی» برای جلوگیری از خطا و انحراف در جریان تحقق فقه در رفتار عملی یک نظام موضوعیت پیدا می‌کند تا تئوری رشد از نظر فقهاء (عمل به احکام) به صورت تضمین شده محقق شود.<sup>۱</sup>

البته باید توجه داشت که پاسخ‌گویی به مسائل مستحدثه برای رفع نیازهای مومنین در زمان حکومت طاغوت، سالم و صحیح و کارآمد بوده و اشکال‌های فوق‌الذکر صرفاً مربوط به استفاده از این روش برای حل مسائل نظام و ساختارها و ناظر به ناتوانی آن برای تحقق سفارش رهبری پیرامون تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است.

۱. اولین مرحله از مجاهدت فکری مرحوم آیت‌الله علامه حسینی‌الهاشمی نیز دستیابی به همین منطق بود. زیرا آغاز حرکت فکری ایشان بر این امر استوار بود که بر اساس سفارش علمی حضرت امام در درس خارج «ولایت فقیه»، احکام نورانی فقه را مبنای تبیین ابعاد حکومت اسلامی قرار دهد و در این روند، به این نتیجه رسیده بود که برای رفع نیازهای تئوریک انقلاب و نظام اسلامی بر اساس ظرفیت موجود حوزه‌های علمیه، باز هم به منطقی برای موضوع‌شناسی نیاز است تا جریان احکام در عمل نظام به صورت قاعده‌مند و به دور از خطا و انحراف محقق شود.

۴/۵. نقد فلسفه موجود حوزه بر اساس تفکیک قلمرو «فلسفه»، «علم»، «دین» در سه محور: الف) عدم ارتباط «مجردات» با «امور مرکب»؛ ب) عدم تحلیل «نسبت بین ثبات و تغییر» در تعریف پیشرفت؛ ج) ناکارآمدی تعاریف کلی و ثابت از پیشرفت برای کنترل و جهت‌دهی به جزئیات

حال باید ملاحظه کرد آیا علم فلسفه می‌تواند پیشرفتی را تعریف کند که سفارش رهبری را تأمین کند یا خیر؟ در این رابطه یک تقسیم علمی وجود دارد: ادبیات تخصصی حوزه «کلیات» را به فلسفه و منطق می‌سپرد، «جزئیات» را به علوم جدید واگذار می‌کند و «باید و نباید» و قوانین و روابط اجتماعی را از سنخ «اعتبارات» می‌داند و متکفل آن را شارع و عقلاء معرفی می‌کند. این مبنا «کلیات» را راه رسیدن به حقیقت و علم و یقین می‌داند و رئالیسم و واقع‌گرایی را اثبات می‌کند. بر اساس این مبنا، «جزئیات» موجب یقین و علم نمی‌شوند و علمی مانند فیزیک، شیمی و... متکفل بررسی این حوزه هستند. همچنان که «باید و نباید» مابه‌ازایی در خارج ندارد بلکه امری جعلی است؛ یعنی عقل ناچار از جعل نسبت است که در این صورت ثبات نداشته و در حال تغییر است. حالا باید دید معنا و تعریف پیشرفت از کدام یک از این حوزه‌ها قابل استخراج است. به نظر می‌رسد چنین تعریفی را نمی‌توان از «باید و نباید» و «اعتبارات» به دست آورد زیرا این عرصه نسبتی با حقیقت ندارد؛ در حالی که پیشرفت و سعادت باید به گونه‌ای تعریف شود که به حقیقت راه داشته باشد. به عبارت دیگر، توصیف است که ما را به واقع می‌رساند ولی باید و نباید و اعتبارات، فاقد این ویژگی هستند.

از سوی دیگر اموری مانند وجود خدا و آخرت و... - که از طریق مباحث فلسفی اثبات می‌شود - جزء مجردات و امور بسیط محسوب می‌شود و مباحث فلسفی اساساً از سنخ «مرکب خارجی» - که مربوط به حوزه جزئیات و علم است - نیستند. بنابراین به نظر می‌آید که «تکامل معنوی» در حوزه فلسفه تعریف می‌شود و «تکامل مادی» در حوزه علم تعریف می‌شود و چون دسته اول از مجردات و دسته دوم از امور مرکب هستند، اساساً با یکدیگر

متضادند. ممکن است ادعا شود «ارتباط بین این دو عرصه از این طریق حاصل می‌شود که فلسفه، موضوع علوم را اثبات می‌کند» اما این نوع از ارتباط نمی‌تواند تعریفی را ارائه کند که منشأ تکامل مادی در نظامات و تغییر در علوم شود و قدرت ورود در عرصه عملیاتی بحث توسعه را دارا باشد. پس از موضع تفکیک قلمرو «فلسفه»، «علم» و «دین» (باید و نباید) از یکدیگر، این اشکال مطرح می‌شود که این حوزه‌ها از هم بریده هستند؛ یعنی حوزه فلسفه، شامل مجردات است و ارتباطی به ترکیب‌های عینی ندارد و لذا تعریف تکامل مادی بر اساس تکامل معنوی در این مبنا امکان‌پذیر نیست.

فارغ از اشکال فوق مبنی بر قطع بودن ارتباط مجردات با امور مرکب و جزئی، این سؤال نیز قابل طرح است که با توجه به تغییر و تحولات در عینیت و تمدن‌ها، نسبت بین ثبات و تغییر چگونه توضیح می‌یابد؟ چه حدی از پیشرفت ثابت است و چه حدی از پیشرفت متغیر است و رابطه میان این دو بخش به چه صورت است؟ یعنی نسبت بین ثبات و تغییر در مفهوم پیشرفت و تبیین آن، سؤال و اشکال دوم است. نکته سوم، نکته‌ای کاربردی است و آن این‌که تعاریف حوزه از پیشرفت، کلی و ثابت و اجمالی است؛ در حالی که تعریف ما از پیشرفت و سعادت انسان و جامعه و تاریخ باید بتواند به جریان «جزئیات» جهت دهد و آنها را کنترل کند و تکامل مادی را رقم بزند.

۴/۵/۱. خروج موضوعی «جامعه» از خطابات شارع و تفکیک تکامل مادی از تکامل معنوی به مثابه ارتکاز مشترک و امر حاکم بر همه نحله‌های حوزوی

نتیجه این رویکردها آن است که ادبیات حوزه، خطابات شارع را ناظر به انسان به عنوان یک امر حقیقی می‌داند و فلسفه دین را بر همین اساس تحلیل می‌کند و لذا جامعه به عنوان یک امر اعتباری در این مبنا، مورد خطاب شارع نیست. همان‌گونه که قبلاً بیان شد، باید توجه داشت که مطلب فوق مورد قبول کلیه معارف موجود حوزه در تمام نحله‌های آن - اعم از فقهاء و فلاسفه و متکلمین و عرفاء - است و باید آن را از ارتکازات مشترک حاکم بر



حوزه‌های علمیه دانست و بحث «تفکیک تکامل مادی از تکامل معنوی» نیز به همین مطلب بازمی‌گردد.

۴/۶. نقد علم کلام در دو محور: الف) برخورد غیرقاعده‌مند با روایات اعتقادی؛ ب) کلی و غیرکاربردی بودنِ قدرمتیقن‌های اثبات‌شده (وجه مشترک با فلسفه)

بحث بعدی درباره علم کلام است. کلام از این حیث که به دنبال بحث استدلالی است، سعی می‌کند به فلسفه اتکاء کند و به همان اندازه که به فلسفه متکی می‌شود، اشکالات فلسفه بر آن وارد می‌شود. از سوی دیگر، علم کلام ترکیبی از فلسفه و استفاده از خطابات شارع است و اصل استفاده از خطابات شارع در اعتقادات امری مطلوب در مبنای مختار است؛ اما برخورد غیرقاعده‌مند با روایات اعتقادی و عدم استفاده از علم اصول برای استنباط احکام اعتقادی، یک نقطه ضعف بارز محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، برای ورود تفصیلی به روایات اعتقادی و دستیابی به احکام اعتقادی، فهم قاعده‌مند و استفاده از علم اصول ضرورت دارد که چنین روندی در علم کلام مشاهده نمی‌شود. به دلیل همین برخورد غیرقاعده‌مند در استفاده از روایات اعتقادی است که مباحثی سلیقه‌ای (همانند بحث مهدویت، دوران ظهور و نشانه‌ها و شرایط آن و...) در این زمینه ارائه می‌شود و روشن است که با چنین روندی، نمی‌توان احکام اعتقادی (همانند فلسفه تاریخ الهی و بالتبع فلسفه جامعه‌شناسی و فلسفه مدیریت و فلسفه پیشرفت و...) را به نحو علمی استنباط کرد و آن را به شارع مقدس منسوب نمود و بر اساس آنها، مبنای حرکت نظام را مشخص کرد. اما اگر ورود تفصیلی به روایات مدنظر نباشد و به قدرمتیقن‌های اعتقادی اکتفا شود، همان اشکال مربوط به فلسفه در اینجا وارد می‌شود و آن این‌که تکیه بر کلیات و اجمال‌ها، قابلیت کاربردی شدن را ندارد و به مباحثی نظری در باب توحید و معاد و... محدود می‌شود که تعریف جدید از تکامل مادی و امور عینی را در پی ندارد. لذا علم کلام نیز توانایی ترسیم اعتقادات به نحوی که ناظر به عینیت (روند درگیری کلمه حق با کلمه باطل در طول تاریخ)

باشد را ندارد؛ چه برسد به این که قدرت تطبیق آن را به زمان حاضر (درگیری تمدن مدرن با انقلاب اسلامی) داشته باشد.

البته قدرمتیقن‌های اعتقادی دارای حدی از کارآمدی در ادبیات انقلاب بوده که توانسته فاصله خود را با ادبیات کفر و ظلم معین کند و باعث قیام شود؛ ولی برای ساخت مدینه فاضله و تعریف وضعیت مطلوب و حرکت به سوی آن، به «تفصیل» محتاجیم. به عبارت دیگر، تکیه به قدرمتیقن‌ها برای آغاز کار قابل‌پذیرش است ولی برای ادامه حرکت کفایت نمی‌کند و امکان حرکت به سوی تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را فراهم نمی‌آورد و به عنوان نمونه، توفیقی در تحلیل مبنایی از اجزای پیشرفت الهی و تفاوت آن با پیشرفت مادی (مانند فلسفه دموکراسی در مقابل مردم‌سالاری دینی) به شکلی که در ادبیات اداره نظام جریان پیدا کند؛ پیدا نمی‌کند. پس علم کلام از نظر منطق حاکم و شیوه عملکرد در این بخش، با فلسفه مشترک است.

۴/۷. نقد عرفان موجود حوزه در دو محور: الف) عدم انتساب قاعده‌مند «نسخه‌های رشد» به دین؛ ب) فقدان وحدت رویه بین عرفاء به دلیل فقدان منطق واحد، مانع شکل‌گیری عرفان اجتماعی

با توجه به اشاره رهبری به بحث ارزش‌ها و اخلاق، بررسی عرفان و اخلاق موجود در حوزه نیز ضرورت پیدا می‌کند. همان‌گونه که قبلاً گفته شد، اشکال اول در مباحث اخلاقی و عرفانی حوزه آن است که تنها انسان را به عنوان موجود حقیقی و موضوع بحث به رسمیت می‌شناسد و حقیقتی برای جامعه و تاریخ قائل نیست تا نسبت آنها با اخلاق و عرفان را تبیین کند. اما گذشته از این اشکال، نکته مهم دیگر آن است که عرفاء برای رشد روحی و اخلاقی افراد به ارائه نسخه‌های خاص می‌پردازند و اعمال و مناسکی را سفارش می‌کنند که این سفارش‌ها و نسخه‌ها به حسب افراد مختلف متفاوت‌اند. اما باید روشن شود که این نسخه‌ها بر چه تعریفی از رشد استوار است و چه سیری در آن مطرح می‌شود و مهم‌تر از همه

این‌که چه نسبت قاعده‌مندی با خطابات شارع دارد؟ به نظر می‌رسد برای انتساب نسخه‌های رشد به شارع باید از علم اصول استفاده کرد که چنین روندی در مباحث عرفانی مشاهده نمی‌شود.

اشکال دیگر، اختلاف موجود بین عرفا و فقدان وحدت رویه بین این نحله است. البته برای تحقق وحدت رویه، باید یک روش و منطق واحد بر این علم حکومت کند؛ یعنی هر عارفی باید بتواند نسخه یا سیر رشد مدنظر خود را به آقران خود منتقل کند و عقلانیت عرفاء در این زمینه در یکدیگر منعکس شود و موجب همفکری و همکاری میان آنان شود و یا حداقل امکان مباحثه را در میان آنان فراهم کند. در حالی که نه تنها چنین وضعیتی در میان عرفاء مشاهده نمی‌شود بلکه بعضاً اختلافات شدیدی بین آنان پدید آمده است. به عبارت دیگر از آنجا که عرفاء نتوانسته‌اند منطق و چارچوب علمی مشترکی را تولید کنند، قطعاً عرفان موجود خصلت اجتماعی پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند تعاریف مورد نظر در الگو را ارائه دهد. زیرا منطق پدیده‌ای اجتماعی است که جریان افکار در جامعه را نسبتاً به وحدت می‌رساند و فقدان آن، زمینه تفاهم و همفکری در جامعه را از بین می‌برد.

#### ۴/۸. نقد علم اخلاق موجود در حوزه بر اساس عدم ارتباط تعاریف اولیه اخلاق به دین

علم اخلاق موجود، علمی است که چارچوب حاکم بر آن از فلسفه ارسطویی برآمده و به عقل تکیه دارد و نسبت آن به شرع تمام نیست. یعنی اسکلت و چارچوبی که در تعاریف اولیه اخلاق مبنا قرار گرفته، ربطی به دین ندارد و به صورت عقلی تولید شده؛ در حالی که اساساً دین و شرع است که صاحب عرفان و اخلاق حقیقی است. البته موارد فوق، محورهای بحث بود که باید ابعاد مختلف آن تبیین شود و سؤالات در این باره کاملاً مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

در هر صورت، ایجاد یک حرکت علمی جدید بر اساس ادبیات انقلاب پروژه‌ای وسیع

است و نگاه عمیق حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری به ابعاد یک نظام و یک حکومت که در عمل محقق شده، باید شکل تخصصی به خود بگیرد و پایه‌های علمی آن روشن شود و الا بر اساس ادبیات موجود به آن حمله شده و حتی بداهت‌های آن نیز مورد انکار قرار می‌گیرد؛ مگر اینکه تحلیلی تخصص‌جدیدی از ادبیات انقلاب ارائه شود. در واقع آنچه که در عصر حاضر باعث حفظ و دوام یک پدیده می‌شود، تخصصی و تثوریزه‌شدن آن است.

۵. انصراف بیانات رهبری درباره «توحید و معاد و جهاد» به ادبیات انقلاب (تبیین اعتقادات بر اساس عقل عملی)، و اشاره به توانایی مباحث فلسفی مختار برای تثوریزه‌کردن این مفاهیم

اما بخش بعدی از فرمایش رهبری بر اساس نظمی که در مرحله تقریر معین شده، از این قرار است:

«در باب محتوای اسلامی، دوستان اشارات خیلی خوبی داشتند. اولین مسئله‌ای که باید در نظر گرفته شود، مسئله مبدأ است، مسئله توحید است؛ انا لله و انا الیه راجعون. مهم‌ترین مشکل دنیایی که امروز رنگین‌ترینش در غرب متجلی است و به آن داریم اشاره می‌کنیم، جدایی از خدا و اعتقاد به خدا و التزام به اعتقاد به خداست».

این قسمت، بر یک «سلب» دلالت می‌کند؛ یعنی بشریت یا حداقل مسلمین وجداناً حس می‌کنند که زندگی غربی و شرقی، از خدای متعال فاصله گرفته و عادلانه نیست و این وضعیت، ناشی از عدم اعتقاد به خدای متعال است. البته اعتقاد به خدا به دو صورت قابل بیان و تشریح است؛ یک بیان عملی و یک بیان نظری که بیان عملی آن به ادبیات انقلاب باز می‌گردد و قرائن در اینجا نشان می‌دهد که بیان عملی از توحید و اعتقاد به خدا مدنظر است.

در تشریح علمی و تخصصی پیرامون توحید بر مبنای عقل عملی باید به این نکته اشاره

کرد که اعتقاد و التزام به توحید، در واقع به معنای تکیه به قدرت بی نهایت است که در این صورت، آرامش و طمأنینه حاصل می شود و اخلاق حمیده (ایشان، گذشت و نیکی و خیر و...) معنا پیدا می کند. ولی در صورت تکیه به قدرت محدود، اضطراب از محدودیت امکانات و خوف از اتمام آن باعث می شود تا انسان برای ضمیمه کردن دیگر مقدرات به خود، اقدام به ظلم و تجاوز و تعدی کند. لذا در توحید عملی، اخلاق حمیده ما را به مبدأ و جریان فعل خدای تبارک و تعالی و جریان ربوبیت و ولایت و خالقیت او رهنمون می کند. اما گاه در یک سیر از بالا به پایین، ابتدائاً خدای متعال بر اساس عقل نظری اثبات می شود و سپس روشن می شود که یکی از لوازم یکتایی خدا، عمل به دستورات او از جمله تخلق به اخلاق حمیده است. این روند که در معارف موجود حوزه متداول است، عقل نظری را اصل قرار می دهد و عقل عملی را به تبع آن تعریف می کند. همین مبناست که چالش های پیش گفته درباره ظرفیت ادبیات تخصصی حوزه برای تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت (از جمله تفکیک انسان شناسی از جامعه شناسی، تفکیک حکم شناسی از موضوع شناسی، تفکیک تکامل مادی از تکامل معنوی، جدایی دین از سیاست، جدایی ثبات از تغییر و...) را ایجاد کرده است. البته به نظر می رسد بیانات حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری محفوف به قرآنی است که عقل عملی در بحث خداپرستی و توحید را برجسته می کند؛ چرا که دائماً به مظالم گسترده و ملموسی اشاره دارد که در عالم جاری است و با روشنگری نسبت به عوامل آن، بیداری اسلامی در ایران و جهان اسلام را شکل داده است. در اینجا نیز عباراتی مانند «بسط توحید در بدنه زندگی» با توحید در عرصه عقل عملی مناسبت دارد.<sup>۱</sup>

۱. البته مقصود از «عقل عملی» در اینجا آنچه در ادبیات تخصصی حوزه مطرح شده و در دو بخش «امور فطری» و «ادراکات عقلایی» جمع بندی می شود، نیست؛ چرا که امر قیام و حکومت، نه تنها مبتنی بر فطرت و علیت نیست بلکه ریشه در هوی و تقوی دارد و یک امر اختیاری است و لذا وصف «مدنی بالطبع یا بالفطرت» نمی تواند مفسر حرکتی الهی مانند انقلاب اسلامی باشد. همچنان که «ادراکات عقلایی» نباید به عنوان مبنای رفتار رهبران انقلاب معرفی شود زیرا ادراکات عقلایی امری

لذا توضیح اجمالی که بر مبنای مختار پیرامون نسبت اخلاق حمیده با توحید ذکر شد، می‌تواند این مثنوی و مبنای عملی را تئوریزه کند و بیانی علمی و تخصصی از آن ارائه دهد. پس برای تحلیل و بررسی این بخش از بیانات رهبری، باید دو مبنای فوق مطرح شود تا روشن گردد که حاکمیت عقل نظری یا حاکمیت عقل عملی در عرصه اعتقادات و توحید و خداشناسی، چه لوازمی را در عرصه اداره حکومت و نظام در پی دارد و چه توانمندی و ظرفیتی را در باب تولید الگو و جهت‌دهی به تکامل مادی بر اساس تکامل معنوی ایجاد می‌کند. به نظر می‌رسد فلسفه و کلام موجود در حوزه‌های علمیه به دلیل حاکم کردن عقل نظری بر عقل عملی، بضاعتی علمی برای جریان اعتقاد به خدا در تکامل مادی فراهم نمی‌آورد اما اگر در فلسفه، عقل عملی بر عقل نظری حاکم شود، آنگاه امکان جریان آن تا سطح الگو و نرم‌افزارهای اداره کشور فراهم خواهد شد؛ همان‌گونه که فلسفه نظام ولایت به عنوان دستاورد گران‌بهای مرحوم آیت‌الله علامه حسینی الهاشمی با حاکم کردن عقل عملی بر عقل نظری در مبانی فلسفی و منطقی، به نتایج مهمی از جمله «منطق معادله» و «منطق مدل» منتهی شده است.

«البته شاید اعتقاد ظاهری و صوری و اینها وجود دارد، لیکن به اعتقاد به خدا التزام نیست. اگر مسئله مبدأ حل شد، بسیاری از مسایل حل خواهد شد. «یَسِّحْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، «و لِلَّهِ جُنُودَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا».. «وقتی انسان به این مسئله معتقد شد، این عزت الهی، این توحیدی که این معنا را به ما نشان می‌دهد، يك نیروی عظیم و تمام نشدنی را در اختیار بشر می‌گذارد. «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ». وقتی انسان این جور توحیدی را معتقد بود، وقتی توانستیم این اعتقاد را در بدنه زندگی خودمان بسط دهیم، این مشکل اساسی بشریت را حل خواهد

مشترک بین کافر و منافق و مؤمن تلقی می‌شوند و این در حالی است که جامعه‌شناسی در فرهنگ قرآن و سیره‌ی انبیاء نه تنها براساس مرزبندی بین کفر و ایمان طرح شده بلکه به درگیری با کلمه‌ی باطل برای اقامه‌ی کلمه‌ی حق باز می‌گردد و حکومت دینی و تمدن الهی نیز بر همین اساس شکل می‌گیرد.

کرد».

به نظر می‌رسد عبارات فوق (مانند اشاره به نیروی عظیم و تمام‌نشدنی) قیودی است که عقل عملی را بر عقل نظری حاکم می‌کند. بنابراین تمامی مباحث متداول در حوزه و دانشگاه باید با این مطالبه رهبری که تکامل معنوی باید اصل قرار بگیرد و تکامل مادی از آن نشأت بگیرد، سنجیده شوند و با این معیار مورد ارزیابی قرار بگیرند که آیا می‌توانند این مطالبه را - که به عنوان متغیر اصلی در این سخنرانی تشخیص داده شده - محقق کنند یا خیر؟ اما اگر بر ادراکات موجود پافشاری شود و همانند نظر رایج در حوزه بر تفکیک تکامل مادی از تکامل معنوی تأکید گردد، آنگاه فلسفه وجودی این نشست و این مطالبه منتفی خواهد شد و ضرورتی برای جایگزینی پیشرفت با توسعه وجود نخواهد داشت. در واقع بیانات رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی، به يك خاستگاه و مبنای واحد باز می‌گردد و آن این‌که می‌خواهند اسلام را بر امر توسعه و پیشرفت حاکم کنند. این مطالبه، ناظر به حرکت عظیمی است که در ۱۵۰ سال قبل از انقلاب و دهه‌های پس از آن، واقعیتی را به دنیای مادی تحمیل کرده و به تعبیر رهبری «این اعتقاد، نیروی عظیمی را در اختیار ما قرار داده است». بر این اساس، اکتفاء به هر یک از ادبیات حوزه و دانشگاه بخش‌هایی از این مطالبه را منتفی می‌کند. اما به نظر می‌رسد اتکاء به ادبیات آکادمیکی که توسط مرحوم علامه آیت‌الله حسینی‌الهاشمی برای رفع نیازهای تئوریک نظام اسلامی تولید شده، توان مضاعفی به پتانسیل موجود ادبیات انقلاب می‌بخشد و به این حرکت مبارک شتاب می‌دهد و ظاهراً هدف نهایی از این نشست‌ها نیز تولید یک ادبیات جدید برای پشتیبانی علمی از انقلاب بوده است.

«مسئله دومی که مسئله اساسی است، قضیه معاد، قضیه محاسبه، قضیه تمام نشدن قضایا با زوال جسم - با مرگ - است، این خیلی مسئله مهمی است، اینکه حساب و کتابی در کار است «فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره». ملتی که این اعتقاد را داشته باشد و در برنامه عملی اش این معنا

باشد که «فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره. و من يعمل مثقال ذرة شرا يره»، در زندگی اش تحول اساسی به وجود خواهد آمد.»

این فراز نیز مؤید بیان عملی پیرامون اعتقادات است زیرا به جای آن که معاد به عنوان یک اذعان نظری و صورت ذهنی مطرح شود، این اعتقاد به یک ملت و به برنامه عملی زندگی آنها نسبت داده شده که لازمه‌ی آن جریان محاسبات آخرت‌گرایانه در جامعه‌شناسی، مدیریت، برنامه‌ریزی و سایر ابعاد الگوست. در واقع مبنای مختار می‌تواند از این بیان رهبری، پشتیبانی علمی کند زیرا برای انتساب اخلاق حمیده و اعتقادات حقه به یک «ملت» و برنامه عملی زندگی آنان» باید مقولاتی از قبیل جامعه، سازمان و... اموری حقیقی دانسته شود و این در حالی است که ادبیات تخصصی حوزه، مقولات مذکور را از سنخ امور اعتباری و غیرحقیقی قلمداد می‌کند که بالتبع، انتساب وصفی حقیقی به آنها ممکن نیست. اما مبنای مختار، جامعه و سازمان را امری حقیقی می‌داند و لذا تولید نوعی از مبانی نظری را دنبال کرده که بر مبنای آن، بتوان اخلاق حمیده را به «وصف سازمان» - و نه فقط وصف فرد - تبدیل کرد؛ همان‌گونه که کفر مدرن موفق شده اخلاق رذیله را به وصف سازمان و جامعه تبدیل نماید. به همین دلیل است که در مبنای مختار، تکامل «علم اصول موجود» و ارتقاء آن به «علم اصول فقه احکام حکومتی» یک امر ضروری محسوب شده تا با برقراری رابطه جدید با قرآن و سنت، پاسخ‌گوی جریان اخلاق حمیده در جامعه (به عنوان یک هویت مستقل و واقعی که مورد خطاب شارع قرار می‌گیرد) شود و ناظر به «یقین اجتماعی، فرهنگ اجتماعی و علم اجتماعی» و احکام آنها باشد. البته تبدیل اخلاق حمیده به وصف یک مجموعه در بیانات رهبری مبنی بر ضرورت «تقوای جمعی» نیز قابل مشاهده و پیگیری است.

«اعتقاد به امتداد نتایج عمل، ایثار و جهاد را معنا می‌بخشد و منطقی می‌کند یکی از ابزارهای مهم ادیان که در اسلام به طور واضحی وجود دارد، مسئله جهاد است. جهاد باید همراه با ایثار باشد والا جهاد نخواهد شد. ایثار یعنی از خودگذشتگی، در منطق عقل ابزاری، از خودگذشتگی



یک امر بی‌منطقی است. خوب چرا من از خودم بگذرم. این اعتقاد به معاد است. که این را منطقی می‌کند، عقلانی می‌کند. وقتی ما معتقدیم که هیچ عملی از بین نخواهد رفت و همه اعمال محفوظ است و ما در آن زندگی واقعی که همه حیوان واقعی و زندگی واقعی است، ان الدار الآخرة لهی الحیوان، این اعمال را در مقابل چشم‌مان خواهیم دید. آن وقت اگر اینجا برای تکلیف، برای وظیفه یک چیزی را از دست دادیم، احساس خسارت نمی‌کنیم».

جنگ‌های کفار با انگیزه دنیوی از قبیل قهرمانی، غنیمت و سایر امور غیراخلاقی انجام می‌شود اما مومنین بدون این‌که چنین انگیزه‌هایی را مبنای جهاد قرار دهند، از شهادت احساس خسارت نمی‌کنند بلکه آن را رشد و پیشرفت محسوب می‌کنند. این بدان معناست که بر مبنای تکامل معنوی، ضرر و نفع و سود و زیان باید تعاریف جدیدی پیدا کنند و در نتیجه، زندگی دنیوی و پیشرفت مادی را متحول نمایند.

«ولو آن چیز جانمان باشد، ولو آن چیز عزیزان و فرزندان ما باشد، باید اینها جزو الگوی پیشرفت بیاید و در پیشرفت یک جامعه معنا پیدا کند. بنابراین مسئله اصلی، مسئله توحید و مسئله معاد است»

پس در اینجا نمونه‌ای برای «معاد» در عرصه عقل عملی بیان شده و بر تاثیر آن بر پیشرفت جامعه و معنادار شدن آن در الگوی پیشرفت تأکید شده و لذا این بخش، باید به ادبیات انقلاب منصرف شود و نه ادبیات حوزه. البته مراجع و فضلا و همه عناصر حوزوی نیز به همین مطلب اعتقاد دارند اما بنا به توضیحات قبلی، این رویکرد در ادبیات تخصصی آنها جایگاهی ندارد.<sup>۱</sup>

۱. فراز بعدی، ذیل عنوان «پیوستگی دنیا و آخرت» قرار گرفته که نکته تحلیلی خاصی پیرامون آن مطرح نیست.

۶. انصراف بیانات رهبری درباره «رستگاری انسان» به ادبیات حوزه، به دلیل عدم ملاحظه «تکوین» و «تاریخ» در تعریف «جامعه» و «انسان» محور بعدی سخنان مقام معظم رهبری، از این قرار است:

«مسئله دیگر انسان است. نگاه اسلام به انسان؛ محور بودن انسان. این موضوع در اسلام خیلی معنای وسیعی دارد. خوب، پیداست انسان اسلامی با انسانی که در فلسفه‌های مادی غرب و پوزیتیویسم قرن نوزدهم و اینها مطرح است به کلی متفاوت است. این یک انسان است، آن یک انسان دیگر است. اصلاً تعریف این دو انسان یکی نیست. لذا محور بودن انسان هم در اسلام با محور بودن انسان در آن مکاتبی مادی به کلی متفاوت است. همه این مسایل را که ما داریم بحث می‌کنیم، مسئله عدالت، مسئله امنیت، مسئله رفاه، مسئله عبادات برای این است که فرد انسان سعادت‌مند شود. اینجا مسئله سعادت و مسئله عقبی، متعلق به فرد است. نه به این معنا که انسان از حال دیگران غافل باشد. برای آنها کار نکند، نه، مَن اَحْيَاءُ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً. در روایات هست که معنای این جمله را از امام پرسیدند، فرمود: تأویل از آن این است که تو کسی را هدایت کنی. معلوم است که هدایت وظیفه همه است. لیکن در نهایت آن چیزی که از نگاه اسلام برای انسان مطرح است و اهم است، نجات خودش است. ما باید خودمان را نجات دهیم. نجات ما به این معنا است که به وظایفمان عمل کنیم که البته در آن وقت وظایف اجتماعی، استقرار عدالت، ایجاد حکومت، حکومت حق، مبارزه با ظلم، مبارزه با فساد، اینها همه جزء مقدمات همان نجات است. بنابراین اصل این است که همه چیز مقدمه است. جامعه اسلامی هم مقدمه است، عدالت هم مقدمه است. اینکه در قرآن کریم هست که «لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»، به عنوان هدف انبیا ذکر شده، قطعاً عدل هدف است منتهی این هدف میانی است. هدف نهایی عبارت از رستگاری انسان است. این بایستی مورد توجه باشد. انسان موجودی است مکلف، مختار، مواجه با هدایت الهی؛ «أَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عَيْنِينَ و لِسَانًا و شَفَتَيْنِ و هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»، می‌تواند هدایت را انتخاب کند، می‌تواند ضلالت را انتخاب کند. انسان موجودی است متعهد، برای خود، برای جامعه، برای اهل».

گرچه تأکید بر تفاوت تعریف الهی از انسان محوری با تعریف مادی از آن کاملاً صحیح است اما این نوع از بحث باید مختص به صورتی باشد که در تقابل با دستگاه فکری کفار و مقابله با شبهات آنان مطرح شود. زیرا فارغ از تقابل فکری با کفار و برای ترسیم دستگاه

فکری بر مبنای ایمان که جامعه مومنین را هدایت و مدیریت کند، آنچه محوریت دارد «معصوم» است و نه انسان. یعنی به نظر می‌رسد غرض خلقت، «صلوات و رحمت و نعمت دائم‌التزاید از سوی خدای متعال بر حضرات معصومین» است<sup>۱</sup> و انسان‌ها نیز به تبع همین مطلب و برای تحقق این غرض، آفریده شده‌اند و سایر مخلوقات و نعمت‌ها نیز برای انسانی خلق شده که محوریت معصوم را پذیرفته و مبنای عمل قرار داده است. پس برای پاسخگویی به دشمن، طرح بحث «انسان‌محوری در مبنای الهی» بجاست اما برای تبیین نگاه اسلام و تعریف وضع مطلوب و تأسیس تمدن الهی، باید بحث را از نقطه کلان و جامع آغاز کرد. یعنی با قطع نظر از تقابل فکری با کفار و برای تشریح مراتب تقرب و طیبی آن، پیش از هر چیز باید حرکت عالم توصیف شود و مقصد این حرکت و جهت غایی آن روشن گردد؛ چون این بحث بمتابه امر حاکم بر همه مقولات از جمله رستگاری و سعادت و نجات و هدایت است و عناوینی از این سنخ - که در کلام رهبری به آنها به عنوان هدف غایی اشاره شده - در ظلّ بحث مذکور قابلیت تعریف پیدا می‌کند. به عبارت دیگر اگر قبل از انسان، درباره فعل خدای متعال در آفرینش جهان خلقت و غرض از آن و جایگاه معصومین در این سیر و... بحث نشود، مسایل بعدی مانند سعادت انسان، عدالت، حکومت و... به درستی معنا نخواهد شد و به تعبیر واضح‌تر، «فرد» بدون ملاحظه ارتباط آن با «جامعه» و جامعه بدون لحاظ ربط آن با «تاریخ» و تاریخ بدون ارتباط آن با «تکوین»، تعریف صحیح و عینی پیدا نمی‌کند. لذا به نظر می‌رسد این قسمت از بیانات در کلیت خود، منصرف به ادبیات حوزه است اما در جزئیات کمی گسترده‌تر از آن است زیرا به مسئله حکومت و وظایف اجتماعی اشاره دارد. البته هنگامی که ادبیات حوزه از این مفاهیم «تعریف تخصصی» ارائه نکنند، تعاریف کاربردی ادبیات دانشگاه، عملاً این مفاهیم را به

۱. برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به «نامه مرحوم علامه حسینی الهاشمی به حضرت امام خمینی»؛ از انتشارات دفتر فرهنگستان علوم اسلامی.

مبنای خود منصرف کرده و آن را تأویل می‌کنند.

۶/۱. توجه به سیر تحول در تمدن مدرنیته: تبدیل «انسان‌محوری در فلسفه‌های مادی» به «کارگر شدن انسان برای نظام سرمایه‌داری» (تبدیل مغالطه نظری به مغالطه عینی)

پیرامون سیر سکولاریسم و اومانیسم در اندیشه غربی نیز باید توجه داشت که از رنسانس تا اوایل قرن بیستم، این تعاریف انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی به عنوان مبنای ساخت تمدن مورد توجه متفکرین غربی بوده اما پس از آن، تحولی در این مسیر پدید آمده؛ یعنی انسان‌محوری عملاً رها شده و انسان به «کارگر نظام سرمایه‌داری» تبدیل شده و قشر سرمایه‌دار، محوریت پیدا کرده است. در واقع انسان‌محوری که به عنوان یک «مغالطه نظری» مطرح بوده، از طریق حکومت قشر سرمایه‌دار بر جامعه به یک «مغالطه عینی» تبدیل شده و امروز انقلاب و نظام اسلامی را عملاً به چالش کشیده است. لذا همان‌گونه که رهبری نیز اشاره کرده‌اند، انسان‌محوری و مفاهیم برآمده از آن، مربوط به قرن نوزدهم است.

۷. ضرورت تئوریزه کردن «تئوری خلافت» در مقابل «تئوری قدرت»، به مثابه لازمه مفهومی «مردم‌سالاری دینی» و «حکومت اسلامی»

در قسمت بعدی و بر اساس «انسان‌محوری الهی» - چه به معنای سلبی و به چه معنای ایجابی آن که بر اساس مبنای مختار مطرح شد - به تعریف مردم‌سالاری اشاره می‌شود:

«با این نگاه، مردم‌سالاری علاوه بر اینکه برای مردم یک حق است، یک تکلیف هم خواهد بود، یعنی مردم در امر حکومت جامعه مسئولند، نمی‌شود گفت به من مربوط نیست، صلاح و فساد کشور و حکومت به یکایک انسان‌ها مرتبط است انسان در مقابل آن متعهد است، این هم یکی از عناصر اصلی است که بایستی در دیدگاه اسلام مورد ملاحظه قرار بگیرد و در این الگو رعایت شود».

به نظر می‌رسد رهبری به دنبال این هستند که در بحث الگو باید با رویکرد دیگری به مقوله مردم‌سالاری نگاه کرد و آن را در چارچوب «رستگاری انسان» به عنوان یک اصل اعتقادی و چگونگی جریان آن در جامعه و حکومت، تعریف کرد و عملیاتی نمود. از این رو باید توجه داشت که در مبنای مختار، تعریف از مشارکت مردم در نظام اسلامی و تفاوت آن با فلسفه دموکراسی - به جز آن که به حق و به تکلیف و به تعهد باز می‌گردد - بر این نکته اساسی متمرکز است: «آزادسازی و رشد و شکوفایی نظام اختیارات»؛ که چنین امری فقط در دستگاه انبیاء امکان‌پذیر است. در واقع آنچه بر مفاهیمی از قبیل «حق، تکلیف، تعهد و...» حاکم است، «پرستش خداوند متعال» است و لذا اراده‌ها و اختیارات فردی و اجتماعی هنگامی به شکوفایی و رشد می‌رسند که به جریان ولایت حقه و اراده حضرت حق جلت عظمت متصل شوند. یعنی همان‌طور که گفته شد برای ترسیم دستگاه ایمانی باید بحث را از سطحی جامع و کلان آغاز کرد که این مهم در بحث از اوصاف فعل خدای متعال و غرض آن شکل گرفته و ما را به پرستش خدای متعال در سه سطح «ولایت تکوینی، ولایت تاریخی، ولایت اجتماعی» رهنمون می‌سازد. در نتیجه و در سطح جامعه، «پرستش اجتماعی» قابلیت طرح پیدا می‌کند؛ یعنی هنگامی که نظام اراده‌ها را به اراده‌ی بی‌نهایت تولی پیدا کند و به آن متصل شود، آزادسازی اراده‌ها محقق می‌شود و مبنای مدیریت در نظامات اجتماعی و همچنین معنی آزادی مردم و مشارکت عمومی و تعهد و... مشخص می‌گردد. البته مطلب فوق، در حدّ اشاره بود و بحث مفصلی در این باره ضرورت دارد. همچنین باید در جای خود اثبات شود که واقعیت فلسفه دموکراسی و مشارکت غربی، چیزی جز توسعه تسخیر و توسعه استعمار و بت‌پرستی مدرن نیست و به مثابه یک امر اعتقادی، به «پرستش دنیا» مربوط می‌شود.

در فراز بعدی، رهبری به بحث پیرامون حکومت در اسلام می‌پردازند:

«مسئله بعد، مسئله حکومت است که اسلام در این باب هم اسلام نظرات ویژه‌ای دارد.

صلاح فردی در امر حکومت در اسلام یک امر بسیار مهم و اساسی است. هر کسی به هر اندازه ای که در مدیریت مباشرت دارد، باید صلاحیت آن را به وجود بیاورد یا در خود ببیند و بپذیرد و الا عمل نامشروعی انجام داده است، عدم علو، عدم اسراف، عدم استتار، مسئله مهمی در امر حکومت است. خداوند درباره فرعون می فرماید کان عالیا من المسرفین . یعنی گناه فرعون این است؛ عالی است. بنابراین برای حاکم علو و استعلا یک نقطه منفی است، نه خود او حق استعلا دارد و نه اگر اهل استعلا است حق دارد، حکومت را قبول کند و نه مردم اجازه دارند که او را به عنوان حاکم و امام جامعه بپذیرند. استتار در مقابل ایثار، و به معنای همه چیز را برای خود خواستن است و علو و استعلا و استتار جزء نقاط منفی حکومت است، امیرمؤمنان در نهج البلاغه درباره بنی امیه فرمودند: "یاخذون مال الله دولا و عبادالله خولا و دین الله دخلا بینهم، یعنی دلیل عدم صلاحیت آنان برای حکومت، وجود این خصوصیات است: "یاخذون مال الله دولا" یعنی اموال عمومی دست به دست بین خودشان می گردد با اینکه عامه مردم مالک آن هستند و "عبادالله خولا" مردم را مثل بردگان خود به حساب می آورند و استخدام می کنند و "دین الله دخلا بینهم" دین خدا را هم به میل خود دست کاری می کنند. بنابراین نظر اسلام در مورد حکومت هم بایستی در الگوی زندگی ما برای بلند مدت حتماً گنجانده و ملاحظه شود».

بنا بر مبنای مختار می توان از این بیان مقام معظم رهبری به «تفاوت بین تئوری قدرت و تئوری خلافت»، تعبیر کرد که اولی بر اساس «پرستش طاغوت» و دومی بر مبنای «پرستش خدای متعال» معنا می شود که به نظر فلسفه نظام ولایت موفق شده «تئوری خلافت» را در سه سطح «ولایت تکوینی، ولایت تاریخی، ولایت اجتماعی» تئوریزه کند. البته در ادبیات تخصصی حوزه نیز از ضرورت تخلق حاکمان به اخلاق حمیده سخن به میان می آید اما ظرفیت تبیین ارتباط آن به جامعه و ساختارهای اجتماعی را ندارد. پس از آنجایی که مقام معظم رهبری گنجاندن این اخلاق را در الگوی زندگی بلندمدت مطالبه کرده اند و در بحث پیرامون «عرصه های پیشرفت» حکومت را جزء عرصه زندگی قرار داده اند، می توان این قسمت را به ادبیات انقلاب منصرف کرد.

در واقع با توجه به خلأ عقلانیتی که بتواند تئوری خلافت را در برابر تئوری های تمدن

موجود درباره حکومت تئوریزه کند، رهبری سفارشی علمی برای حل این مساله مطرح کرده‌اند. به عبارت دیگر در تئوری قدرت، دو نظریه اصلی در تمدن موجود طرح شده که یکی مربوط به بلوک شرق و دیگری مربوط به برای بلوک غرب است و بعد از فروپاشی بلوک شرق، فلسفه دموکراسی غربی بر بخش اعظم نظام‌های سیاسی دنیا حاکم شده است و در چنین وضعیتی، تئوری‌سازی الهی در این عرصه امری ضروری است. به تعبیر دیگر تمام مطلب رهبری در این فراز را می‌توان به این صورت جمع‌بندی کرد که انقلاب اسلامی برای اقامه خداپرستی و توحید بوده و آنچه از خداپرستی حاصل می‌شود، اخلاق حمیده است و نه اخلاق رذیله و لذا «ایثار» باید جایگزین «استثنا» شود؛ اما نحوه تحقق این امور باید روشن شود. علاوه بر این، در بخش نظری نیز رساله عملیه‌ای برای تعیین وظایف و تکالیف در این عرصه وجود ندارد گرچه فهم عمومی نسبت به آرمان‌های اسلام باعث شده تا مردم با انقلاب همراهی کنند اما این مقدار فقط برای تخریب کفایت می‌کند و نه برای تأسیس. لذا مطالبه مقام معظم رهبری آن است که بعد از گذشت چند دهه از انقلاب اسلامی و برای تبدیل شدن به الگو و صدور تجربیات خود به امت اسلام و کشورهای اسلامی، چارچوبی علمی و عینی در عرصه حکومت که قدرت مقاومت در مقابل فلسفه دموکراسی غربی را داشته باشد و همزمان بتواند همه ابعاد این مسأله را پوشش دهد و به تأسیس بپردازد، ضرورت پیدا کرده است. پس این فرازها نشان می‌دهد که مقام معظم رهبری حفظه‌الله به این خلأ و ضرورت رفع آن توجه دارند که به نظر می‌رسد ریشه‌های رفع این خلأ در مباحث مرحوم علامه آیت‌الله حسینی‌الهاشمی تولید شده است. البته از آنجا که فرمایش رهبری در این بخش، در حد کلیات است، همین مقدار از بحث در این موضع کفایت می‌کند و تفصیل آن به بخش بعدی سخنان ایشان پیرامون پیشرفت موكول می‌شود.

## ۸. تفاوت «عدالت در سطح التزامات» با «عدالت در سطح تحقق» بر اساس «مبنای فاعلیت»

«در خصوص مسئله اقتصاد «لکی لایکون دوله بین الاغنیاء منکم» معیار مهمی است، همان طور که مسئله عدالت بسیار مهم است. یکی از ارکان اصلی این الگو باید حتماً مسئله عدالت باشد و اصلاً عدالت معیار حق و باطل حکومت هاست یعنی در اسلام اگر چنانچه شاخص عدالت وجود نداشت مشروعیت و حقانیت زیر سؤال است.»

در رابطه با «عدالت» و «معیار بودن آن برای حق و باطل» باید به این نکته توجه داشت که اگر توحید به جای آن که به «درک از ذات الهی» تعریف شود، بر اساس «ارتباط با فعل خدای متعال» تبیین گردد، آنگاه فعل خدای متعال است که معیار حق و باطل قرار خواهد گرفت و سپس حق، مفسر عدل و عدالت خواهد بود. یعنی پرستش خدای متعال، مینا و مفسر اخلاق حمیده است و در این صورت، عدالت یک وصف از اخلاق حمیده خواهد بود که برخاسته از توحید و تابعی از آن است. البته این مطلب مربوط به «اعتقادات» و التزامات اعتقادی است، اما پس از مشخص شدن مبنای عدالت در اعتقادات و استنباط چارچوب و ابعاد و ضوابط آن از دین، مرحله «تحقق» مطرح می شود که در این مرحله، عدالت بمثابه شاخصی برای ارزیابی حق و باطل در عالم خارج است. اما در عالم التزامات قلبی و اعتقادی این روند بالعکس است؛ یعنی هیچ خلق حمیده‌ای (از جمله عدالت) نمی تواند به صورت مستقل تعریف شود بلکه همه امور به فعل خدای تبارک و تعالی تعریف می شوند. بر اساس این مینا، باید فرمایش رهبری را به مرحله تحقق منصرف نمود؛ خصوصاً با توجه به این که در آن از کلمه «شاخص» استفاده شده است که ناظر به مقام تحقق و عینیت و الگوست.



## ۹. ضرورت عدم تفکیک «ملاحظه آثار» از «ملاحظه مبنا» در تحلیل «ثروت و تولید و اقتصاد غربی»

«مسئله دیگر نگاه غیر مادی به اقتصاد است. بسیاری از مشکلاتی که در دنیا پیش آمده به دلیل نگاه مادی به مسئله اقتصاد و مسئله پول و مسئله ثروت است. همه انحرافات که در غرب از استعمار و استعمار در جلسه ذکر شد به علت نگاه ماده‌گرایانه به پول و ثروت است. می‌توان این نگاه را تصحیح کرد. اسلام برای ثروت اهمیت و اعتبار قائل است و تولید ثروت در اسلام امر مطلوبی است منتها با نگاه الهی و معنوی، نگاه الهی و معنوی این است که نباید از این ثروت برای فساد و ایجاد سلطه و اسراف استفاده کرد بلکه باید از آن بایستی برای سود جامعه بهره برد».

پیرامون این فراز از بیانات باید توجه داشت که گاه برای ارزیابی اقتصاد موجود، به ملاحظه آثار آن اکتفا می‌شود اما در مبنای مختار، اقتصاد موجود مورد بررسی مبنایی قرار گرفته و این نتیجه مطرح شده که در ذات تولید و اقتصادی که در غرب مطرح است، «سلطه» جریان دارد و نه فقط در آثار آن. به عبارت دیگر، ساختار و مبنای اقتصاد غربی است که باعث سلطه می‌شود و ثروت، پول و اقتصاد در غرب به نحوی تعریف شده که از نظر مبنایی هیچ امر غیر مادی را نمی‌پذیرد. البته با توجه به تعبیر «نگاه غیر مادی به اقتصاد» می‌توان بحث مقام معظم رهبری را نیز بحثی مبنایی دانست و به همین دلیل نمی‌توان از اهمیت این بخش (نگاه غیر مادی به اقتصاد) غفلت کرد و با برجسته کردن بیاناتی که مربوط به ملاحظه اقتصاد در سطح آثار است، پذیرش انحصار روش تولید ثروت به روش متداول در دنیا را به رهبری منسوب نمود. پس نباید جمله اول این بخش از جمله دوم آن بریده و تفکیک شود بلکه باید حتماً بر مبنای نگاه معنوی به تولید ثروت، به تنظیم نظامات اقتصادی و بحث پول پرداخت. به نظر ما می‌آید این مطالبه رهبری از نظر تخصصی فقط توسط حضرت استاد حسینی (ره) انجام شده و روشن است که این کار توسط دپارتمان‌های اقتصاد متداول انجام نشده و اگر در آینده نیز چنین سفارشی توسط اقتصاددانان بررسی شود، مطمئناً به سرانجام نخواهد رسید؛ زیرا مبنای تخصص آنها اجازه جریان معنویت را در

تعاریف اقتصادی نمی دهد. لذا از این جهت، ادبیات دانشگاه با ادبیات رهبری دارای زاویه است و موجب تأویل آن خواهد شد و این در حالی است که مرحوم علامه حسینی الهاشمی مباحثی نوین پیرامون مادی بودن اقتصاد در اقتصاد غربی و نحوه تغییر جهت گیری آن بر اساس تکامل معنوی ارائه کرده اند که می تواند آغازی برای تئوریزه کردن این سفارش مهم باشد و در ادامه بحث و در بخش مربوط به پیشرفت به آن پرداخته خواهد شد.

۱۰. بازگشت «توانمندی اسلام در تولید الگو» به «تعریف عینی از اسلام» در ادبیات انقلاب و ضرورت جلوگیری از تأویل آن توسط ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه

تا اینجا سرفصل ها و اجمال هایی از بحث و بررسی و تحلیل پیرامون «عنوان اصلی» طرح شد؛ عنوانی که حاکم بر بخش های بعدی بیانات بود. در یک جمع بندی باید گفت که مفهوم اصلی در این بخش، آن است که «مدیریت عینی جوامع» باید از اسلام (به عنوان یک امر محقق و واقعی و نه یک مقوله نظری و درونی) زایش پیدا کند. این در حالی است که «مدیریت عینی جوامع» در دنیا دارای روش ها و تعاریف و استانداردها و صاحبانی است؛ همان گونه که مثلاً تکنولوژی ساخت اتومبیل نیز در دنیا روش ها و استانداردها و صاحبانی دارد. به همین دلیل است که به نظر می رسد این فرمایش رهبری و سفارشی که مطرح در این بیانات مطرح شده و تأکید ایشان بر توانمندی اسلام در تولید این مدیریت عینی، یک بحث بی سابقه است که هیچ قانلی در تاریخ اندیشه بشری ندارد و لذا طرح اصل این مطلب، تعجب نخبگان موجود را برمی انگیزد. به عبارت دیگر، بر اساس ادبیات انقلاب، یک نظام و حکومت اسلامی پدید آمده و همان طور که به عنوان یک «واقعیت عینی» دنیا و نظم مادی حاکم بر آن را به چالش کشیده، می تواند منشأ تولید الگو نیز قرار گیرد. البته این بیان، یک استدلال اصطلاحی نیست بلکه مستند به یک کارآمدی بالفعل

است. در واقع ادبیات انقلاب باعث شده تا توحید و معاد و سایر التزامات قلبی و اعتقادی، به صورت وجدانی وارد زندگی عینی مردم شود و هم‌اکنون رهبری به دنبال آن هستند که این قدرت عینی از حالت وجدانی به شکل تخصصی ارتقاء یابد و در ساختارها و الگوها جریان پیدا کند و بالتبع عرصه‌های مختلف مانند پول، ثروت، اقتصاد، حکومت، عدالت، مردم‌سالاری و... بر مبنای نگاه دین و مکتب بازتعریف شود. این تفاوتی است که بین «رویکرد مقام معظم رهبری» و «ادبیات تخصصی حوزه<sup>۱</sup> و ادبیات تخصصی دانشگاه» وجود دارد و لذا بسیار مهم است که این رویکرد در میان تأویل‌ها و مصادره‌های فرهنگ‌های متداول گم نشود؛ رویکردی که بر اساس تعریف جدیدی از اسلام و دین‌داری شکل گرفته است.

#### ۱۱. تبیین جامعه‌شناسانه‌ی تفاوت «ادبیات حوزه» با «ادبیات انقلاب» بر اساس تعریف «دین‌داری» در سه سطح «خرد، کلان، توسعه»

با توجه به این‌که در این سلسله مباحث مرتباً بر تفاوت بین ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات انقلاب تأکید شده و از سوی دیگر چارچوب‌های ادبیات تخصصی حوزه به عنوان یک دستگاه علمی روشن است، تبیین ادبیات انقلاب به عنوان فرهنگی متفاوت با فرهنگ حوزه و فرهنگ دانشگاه امری ضروری به نظر می‌رسد. البته این توضیح، تنها از بُعد

---

۱. البته بخش‌هایی از فرمایش رهبری درباره «اسلام به عنوان منبع تولید الگو» را می‌توان در دو موضع تکرار کرد: اگر قیودی در آن ذکر شده که به ادبیات انقلاب منصرف است، یک بار تحت عنوان «ادبیات انقلاب» قرار گیرد و اگر قیودی از آن به تعاریف تخصصی حوزوی انصراف دارد، ذیل عنوان «ادبیات حوزه» تکرار شود. این تکرار می‌تواند دقت بحث را افزایش دهد و همزمان نشان‌گر این باشد که ادبیات انقلاب، هنوز ادبیات تخصصی متناسب با خود را تولید نکرده و لذا اگر به ادبیات تخصصی حوزه تکیه کند، نیازمندی‌ها و سفارشات آن در قیود تخصصی ادبیات حوزه منحل می‌شود.

«جامعه‌شناسی» به تفاوت ادبیات انقلاب و ادبیات حوزه می‌پردازد:

در تعریف سنتی از دین، «دین» مجموعه‌ای از اطلاعات در رابطه با «اعتقادات فردی، اخلاق فردی و احکام فردی» است که از طریق منابع به مردم و مکلفین ابلاغ می‌شود و «بخش فرهنگی» (علمی) را در بر می‌گیرد. در بخش سیاسی (انگیزشی) اقامه شعائر اسلامی اعم از عزاداری‌ها، اعیاد، و فیات ائمه اطهار و احیاء مناسبت‌ها محوریت دارد و در بخش اقتصادی (عینی) نیز رشد کمی افراد مقید به احکام شرعی و افزایش تعداد مساجد و حسینیه‌ها و... مدنظر قرار می‌گیرد. پس در رویکرد سنتی و حداقلی، دین و دین‌داری عملاً در این چارچوب تعریف می‌شود که با «رشد کمی» تناسب دارد. اما عده‌ای از علماء و فقهاء در این ۱۵۰ سال اخیر، عملاً مبارزه و ظلم‌ستیزی را نیز به این تعریف اضافه کرده‌اند. زیرا در شرایط بعد از رنسانس، حکومت‌های اسلامی مانند امپراتوری عثمانی که حافظ امت اسلام و بلاد اسلامی در مقابل کفار و مشرکین بودند، در مقابل تمدن جدید دچار انفعال و تجزیه می‌شوند و پس از آن، هیچ پرچمی (حتی به ادبیات نفاق) باقی نمی‌ماند که به روال گذشته، از مرزهای اسلام و حقوق جهان اسلام و نوامیس و اموال و نفوس آن دفاع کند و لذا آثار ظلم کفر بر جهان اسلام و هجمه آن تحت عنوان استعمار و استثمار واضح می‌شود. پس با عقب‌نشینی امراء و علماء اهل تسنن، شیعه نیز در معرض این تهاجم قرار می‌گیرد و وظیفه دفاع از اسلام در برابر کفر، به دوش فقهای شیعه می‌افتد تا علیه ظلم و استعمارِ نو قیام کنند. با اضافه‌شدن این قید به تعریف قبلی از دین و دین‌داری، حرکت‌ها و نهضت‌های جدیدی در مقابل دستگاه کفر شکل می‌گیرد اما عملاً در راهکارهای مبارزه و استیفای حق، از روش‌های مرسوم و متداول استفاده می‌شود. به عنوان نمونه و در بخش سیاسی مبارزه، جلب آراء مردم و مشارکت در انتخابات مورد توجه قرار می‌گیرد: مرحوم مدرس و آیت الله کاشانی ورود به مجلس از طریق انتخابات را وظیفه خود ارزیابی می‌کنند یا شیخ شهید فضل‌الله نوری با مقید کردن نهضت مشروطه به نظارت فقها بر قانون اساسی،

در واقع مدیریت جدیدی تحت عنوان «فلسفه دموکراسی» را به صورت مشروط امضا می-کنند. پس علی‌رغم مجاهدات شجاعانه در بخش سیاسی برای مبارزه با ظلم و کفر، راهکارهایی از قبیل دموکراسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنان‌که در بخش فرهنگی نیز مبارزات جدیدی بر ضد افکار منحرف غربی آغاز می‌شود اما راهکار این مبارزه در قالب چاپ نشریات، حضور در رادیو، ورود به هیئت علمی دانشگاه‌ها یا تأسیس مدارس جدید با محیط مذهبی شکل می‌گیرد. در بخش اقتصادی نیز برای پاسخ‌گویی به مسایل مستحدثه، نظام اقتصادی جدید به نحوی تحت عناوین شرعی قرار می‌گیرد که تجار متدین امکان تحرک در آن را داشته باشند و مبادلات و اموال حاصل از آن - ولو با اخذ نمایندگی از شرکت‌های خارجی - مشروعیت پیدا کند. پس در سطح دوم از تعریف دین، مبارزه با کفر و ظلم‌ستیزی و الزامات آن به دین‌داری سنتی اضافه می‌شود اما در این مبارزه، روش‌های تمدن موجود مورد پذیرش و بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

اما رفتار حضرت امام خمینی (ره) در رهبری نهضت و سپس مدیریت نظام، در افقی بالاتر از مبارزه بر ضد ظلم قرار می‌گیرد. یعنی در رویکرد سوم، مبارزه با ظلم باید به تشکیل حکومت دینی منجر شود و لذا فقط رشد کمی امور دینی یا مبارزه برای گسترش کیفی دین دنبال نمی‌شود؛ بلکه مهم، تأسیس یک هویت اجتماعی است که در برابر تمدن جدید، حرف نویی مطرح کند و لذا حضرت امام (ره) قائل بود که اسلام باید در همه وجوه نظام حضور پیدا کند و پاسخ‌گو باشد. البته برای تحقق این آرمان، لاجرم برخی از شیوه‌های متداول از جمله تقیید «اسلام» به «جمهوریت» و همچنین «عدم مخالفت قوانین رایج با شرع مقدس» پذیرفته شد اما از سوی دیگر با طرح اصل ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی، پرچم این آرمان برافراشته ماند تا حضور دین در همه عرصه‌های مدیریتی کشور اعم از بخش سیاسی و فرهنگی و اقتصادی پی‌گیری شود. از همین‌رو بود که حضرت امام معتقد بود این توانمندی در اسلام وجود دارد که جامعه‌شناسی دینی، مدیریت دینی، اقتصاد

دینی پی‌ریزی شود و علمای حوزه و دانشگاه باید این راه را باز کنند. در نتیجه چنین رویکردی به دین و دین‌داری بود که نظام کفر و اعوان و انصار از همان ابتدای نهضت در مقابل این پرچم توحیدی و نورانی و این نظام الهی صف‌آرایی کردند و به برکت انقلاب و نظام اسلامی، این معنا از دین و توحید (درگیری قدرت اسلام با قدرت شیاطین) در صحنه «عینی و عملی» - و نه نظری - محقق شده است. پس بر اساس تعریف دین و دین‌داری در سه سطح «خُرد، کلان، توسعه»، تعریف مختار از ادبیات انقلاب روشن شد؛ ادبیاتی که از روح کلمات قرآن و راه و رسم زندگی سیاسی پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) پدید آمد و حضرت امام (ره) این حقیقت مبارک را احیاء کرد که توحید به استدلال‌های نظری منحصر نمی‌شود بلکه اساس آن، در درگیری عینی بین دستگاه کفر و دستگاه ایمان جاری است.

۱۱/۱. اشاره به هماهنگی تحلیل فوق با سخنرانی‌های محوری مقام معظم رهبری و توانایی آن در جهت تئوریزه کردن ادبیات انقلاب

به نظر می‌رسد این بحث به صورت تئوریک، می‌تواند مفسر ادبیات انقلاب و مبین سخنرانی‌های اصلی و مهم مقام معظم رهبری باشد. از جمله‌ی سخنان مهم و محوری ایشان، سخنرانی‌هایی است که هر سال به مناسبت رحلت حضرت امام بیان می‌شود. البته در سخنانی که در سال ۸۹ و سال ۹۰ به این مناسبت مطرح شد، مباحثی وجود دارد که می‌توان تفاوت ادبیات حوزه با ادبیات انقلاب را در آن ملاحظه کرد. مقام معظم رهبری در سخنرانی سال ۱۳۸۹ به صورت سلبی، تفاوت نظرات سران فتنه با خط امام را تشریح کردند و در سخنرانی سال ۱۳۹۰ به صورت اثباتی، ابعاد خط امام را به عنوان یک مکتب جامع مورد توجه قرار دادند و تاکید کردند که اگر این ابعاد در کنار هم ملاحظه نشود، باعث انحراف خواهد شد. پس با استناد به سخنرانی‌های محوری مقام معظم رهبری می‌توان اصول جامعی را استخراج کرد که سایر بیانات ایشان به این اصول بازگشت دارد و نتیجه آن

را در جلوگیری از تأویل این بیانات و ایجاد زمینه برای طرح گمانه‌های جدید برای تکمیل ادبیات انقلاب مشاهده کرد.<sup>۱</sup>

به عنوان مثال در سخنرانی به مناسبت سالگرد ارتحال حضرت امام در سال ۹۰، «مکتب امام» در سه بُعد «معنویت و عقلانیت و عدالت» به صورت مصداقی توضیح داده شده و مضمونی که برای عقلانیت امام فرمودند، تکیه ایشان به آراء مردم بود و این که ملت ایران قرن‌ها تحت فشار و تحقیر حکومت‌های استبدادی بود، اما حضرت امام این ملت را زنده کرد تا در مدیریت کشور سهیم باشند و مشارکت کنند.<sup>۲</sup> البته این نوع از طرح بحث، تبیین راه و رسم عملی حضرت امام به صورت مصداقی است و گرچه جمع‌بندی بسیار

---

۱. اشاره فوق به این دلیل انجام شد که نشان دهد فضای کار چه وسعتی دارد تا با روشن شدن خلأها و استخراج نظام سؤالات، معلوم شود که باید چه بحث‌هایی تولید شود. یعنی در ابتدا باید فرمایشات رهبری به نحو قاعده‌مند تقریر شود و سپس نظر مختار در کنار آن طرح شود تا شبهه تحمیل نظرات بر فرمایش رهبری از بین برود و همزمان فضا برای تأمل پیرامون گمانه‌های جدید فراهم گردد. لذا تفاوت بین ادبیات حوزه و ادبیات انقلاب، نظری است که بر مبنای مختار مطرح شد اما این مطلب در ادبیات امام و رهبری نیز تا حدودی قابل پی‌گیری است.

۲. مقام معظم رهبری: «من چند نمونه از مظهر عقلانیت امام عرض می‌کنم. اولین نمونه، همین گزینش مردم‌سالاری برای نظام سیاسی کشور بود؛ یعنی تکیه‌ی به آراء مردم. انتخاب مردم‌سالاری، یکی از مظاهر روشن عقلانیت امام در مکتب حیات‌بخش و نجات‌بخش او بود. قرنهای متمادی حکومت‌های فردی بر کشور ما حکومت کرده بودند و حتی در دورانی که در ایران جریان مشروطه به وجود آمد و بظاهر جریان قانون در کشور رسمی شد، عملاً استبداد و دیکتاتوری دوران پهلوی از استبداد گذشتگان نشان‌گزننده‌تر و سخت‌تر و مصیبت‌بارتر بود. در کشوری با این سابقه، امام بزرگوار ما این امکان را پیدا کرد، این توفیق را یافت که مسئله‌ی حضور مردم و انتخابات مردمی را به یک حقیقت نهادینه شده تبدیل کند. مردم ما هرگز مزه‌ی انتخابات آزاد را، جز در برهه‌های بسیار کوتاه در صدر مشروطه، تجربه نکرده بودند. در یک چنین کشوری، در یک چنین فضائی، امام بزرگوار ما از اولین قدم، انتخابات را در کشور نهادینه کرد... این، بارزترین نمونه‌ی عقلانیت امام بزرگوار ما بود.» (سالگرد ارتحال حضرت امام، ۱۳۹۰/۳/۱۴)

کامل و دقیقی برای فرهنگ عمومی به شمار می‌رود اما ناظر به مباحث مطرح در فرهنگ تخصصی مانند تعریف فلسفه دموکراسی یا تعریف فلسفه خلافت و تفاوت آنها با یکدیگر نیست. لذا برای آن‌که این فرمایشات به ادبیات تخصصی کشیده شود، باید سرفصل‌های زیادی از مباحث علمی دیگر ذیل آن مطرح شود. به عنوان نمونه ذیل فرمایشی که در سطور فوق نقل شد، باید مباحثی مانند تئوری قدرت در قبل از رنسانس (که متکی بر قومیت و نژاد و قبیله بود)، تئوری قدرت پس از رنسانس (که متکی بر دموکراسی و مشارکت عمومی است) و «تئوری خلافت» (به عنوان مبنای مختار) مطرح شده و با یکدیگر مقایسه شوند تا فضا برای تبیین علمی از تفاوت ممشای حضرت امام و مقام معظم رهبری با فرهنگ مولویت و فرهنگ دموکراسی فراهم گردد.

همچنین به عنوان یک احتمال در تبیین سه بُعد مکتب امام - که متناسب با مبنای مختار در تحلیل جامعه به سه بُعد «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» است - می‌توان گفت که «معنویت» متناظر با «بُعد سیاسی انقلاب»، «عقلانیت» در تناظر با «بُعد فرهنگی انقلاب» و «عدالت» در تناظر با «بُعد اقتصادی انقلاب» است. یعنی معنویت امکان تحقق در عالم ندارد مگر هنگامی که با سرچشمه‌های طغیان مبارزه شود؛ زیرا آنها هستند که محیط و بستر عبادت را از بین می‌برند و به مرکز تولید اعتقادات فاسد و اخلاق رذیله و جریان آن در جامعه بشری تبدیل شده‌اند. پس اگر معنویت به عنوان امری ناظر بر ساختارهای عینی لحاظ شود، چیزی غیر از حساسیت عملی نسبت به نظامات طغیان، کفر و شرک نخواهد بود و معنای صحیح «سیاست» - که مبدأ شکل‌گیری جامعه و تنظیم انگیزش‌ها و تمایلات بشری است - بر همین نوع حساسیت و موضع‌گیری استوار خواهد شد. در واقع اگر جامعه در این عرصه حساس نباشد، امت دینی تدریجاً به امت نفاق یا امت کفر تبدیل می‌شود که این روند نه فقط اعتقاد فردی بلکه نظامات دینی و مجموعه نظام ولایت حقه را نیز ضربه‌پذیر می‌کند. بر این اساس، «معنویت» در سه سطح قابل بررسی



است: الف) ارتباط با ولایت تکوینی خدای متعال و عوالم غیب ب) ارتباطات درون جامعه دینی ج) ارتباط جامعه دینی با دستگاه کفر و نفاق. لذا هنگامی که مقام معظم رهبری، به ارتباط امام با دستگاه غیبی و اخلاص ایشان اشاره دارند و تأکید می‌کنند که اعمال و تصمیمات و قیام حضرت امام (ره) برای خدا و عمل به تکلیف بود، نباید آن را به حالات و عبادات فردی حضرت امام منحصر کرد بلکه ناظر به یک پرچمدار توحید است که وظایف توحیدی در برابر مومنین و منافقین و کفار را از دستگاه الهی اخذ می‌کرد. یعنی حضرت امام (ره) جریان مشیت حضرت حق را به عنوان یک امر زنده و جاری می‌دید و جلب رضایت خدای متعال و حفظ چارچوب‌های دستگاه انبیا و تقوای محوری و اخلاص و معنویت در زندگی سیاسی، برای ایشان محوریت داشت.



## گفتار دوم: تحلیل و تکمیل «ضرورت محتوا»

۱. معرفی «عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه» به عنوان «ضرورت محتوا» در کلام مقام معظم رهبری و ضرورت برخورد تخصصی و غیرعرفی با این مسأله بر اساس تقریری که در مرحله اول پژوهش انجام شد، بخش بعدی از سخنان مقام معظم رهبری همان بیاناتی است که تحت عنوان «محتوا» قرار گرفته و به سه بخش «ضرورت، موضوع، هدف» تقسیم شده است. در بخش «ضرورت محتوا» مسأله عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه مطرح شده است:

«حرف‌هایی که امشب بیان شد، وقتی در سطح جامعه منتشر شود ذهن نخبگان و سپس ذهن عموم مردم را به یک سمت اساسی سوق خواهد داد و اندیشیدن در مورد عیوب وابستگی و تکیه کردن به الگوهای بیگانه گسترش خواهد یافت».<sup>۱</sup>

---

۱. در همین جا مناسب است به این نکته اشاره شود که این بخش از سخنان رهبری اشاره به این واقعیت نیز دارد که روش ادبیات انقلاب برای جذب و پرورش نیروی انسانی با روش متداول در حوزه و دانشگاه متفاوت است. زیرا در فرهنگ تخصصی حوزه، عده‌ای باید تا سطح اجتهاد و مرجعیت تحصیل کنند تا سپس قدرت حل یک موضوع پیچیده علمی را به دست بیاورند؛ همان‌گونه که در فرهنگ تخصصی دانشگاه، افراد باید در رشته مورد نظر به سطح دکتری و... برسند تا مجموعه‌ای از پروفیسورها با تمرکز بر مسأله مدنظر و تقسیم کار پیرامون آن، توانایی حل آن را پیدا کنند. اما به نظر می‌رسد روش حضرت امام و مقام معظم رهبری به گونه دیگری است. یعنی حضرت امام (ره) با ایجاد فرهنگ مبارزه با کفر و شهادت‌طلبی، محیطی را به وجود آورد تا عناصری که بر این موضوع تمرکز و تمحّض پیدا کنند، به یک نخبه در امور سیاسی و نظامی و امنیتی تبدیل شوند و علی‌رغم سنّ پایین و فقدان تحصیلات کلاسیک در

به نظر می‌رسد برای تحلیل و بررسی پیرامون «عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه» باید به بحث عدم موافقت با «التزامات و بار ارزشی اصطلاح توسعه» که در عنوان اصلی ذکر شده، توجه کرد تا این دو بحث به هم ضمیمه شوند و یکی از آنها بمثابه استدلالی برای دیگری تلقی شود. اما اگر این دو مطلب از یکدیگر تفکیک شوند، دو رویکرد مطرح خواهد شد. در یک رویکرد، «تکیه‌نکردن به راه و رسم زندگی غربی» اصلی مسلم است و راه‌ورسم زندگی «سیاسی، امنیتی، دفاعی» در تمدن موجود، در ادبیات انقلاب به عنوان یک مقوله استعماری و استثماراری شناخته شده و با مبارزه در برابر آن، خداوند متعال یک سبک زندگی جدید در امور سیاسی و امنیتی و دفاعی را به حضرت امام (ره) عنایت فرمود. بر این اساس، این راه جدید که بر نفی و سلب تکیه دارد، باید به دیگر حوزه‌های زندگی نیز تعمیم پیدا کند. اما رویکرد دیگر آن است که علاوه بر بدبینی به غرب، این ادراک اساسی که «راه و رسم زندگی غربی در عرصه‌های مختلف، دارای التزامات و بار ارزشی است» مورد توجه قرار گرفته و علت عدم وابستگی و تکیه‌نکردن به این شیوه‌ها نیز به همین مهم باز می‌گردد. به

این رشته‌ها، در جایگاه یک استراتژیستین موفق در این عرصه‌ها قرار بگیرند و کارآمدی خود را در مقابل دستگاه‌های پیچیده دشمن در این موضوعات به نمایش بگذارند. در واقع راه‌اندازی این نشست‌ها توسط مقام معظم رهبری نیز زمینه‌ای برای پرورش همین نیروها در عرصه علمی و فرهنگی است؛ یعنی موضوع مورد نیاز انقلاب را طرح می‌کنند و هر کس نسبت به آن حساسیت نشان داد و پیرامون آن به فکر و بررسی و تمحصز پرداخت، عملاً نخبه محسوب می‌شود. پس در رویکرد رهبری، کسی نخبه است که بتواند پاسخ مطالبات انقلاب را بدهد. به عبارت دیگر در مورد این تعبیر رهبری: «با نشر این مطلب، اندیشیدن در مورد عیوب وابستگی و تکیه کردن به الگوهای بیگانه گسترش خواهد یافت» می‌توان گفت گاه تصور این است که اندیشیدن محقق نمی‌شود جز در ساختار حوزه یا دانشگاه؛ اما گاه این باور وجود دارد که اندیشه‌های مورد نیاز شکل نمی‌گیرند جز با راه انقلابی که بستر آن، همین نشست‌های راهبردی است. البته باید توجه داشت که بحث در مورد نیروی انسانی و نحوه جذب و پرورش آن، ذیل بخش «محتوا» قرار نمی‌گیرد بلکه بحثی است که باید در بخش «سازمان» بررسی شود.

عبارت دیگر گاه بحث «استقلال» مطرح می‌شود و گاه بحثی «اعتقادی» در میان است.<sup>۱</sup> یعنی اگر «عدم تکیه به الگوهای بیگانه» به «وجود بار ارزشی و اعتقادی در آنها» مستند نشود و سپس این بار ارزشی و اعتقادی مورد تحلیل و استدلال قرار نگیرد، بحث در سطح «فرهنگ عمومی» متوقف می‌شود و راهی برای تعمیم اندیشه حضرت امام (ره) از «بخش سیاسی و امنیتی و دفاعی» به «بخش فرهنگی و اقتصادی» - که بحث‌های علمی و تخصصی فراوانی محتاج است - باقی نمی‌ماند.

این در حالی است که در تمدن مدرن نه تنها بخش «فرهنگی» و «اقتصادی»، بلکه بخش «سیاسی» هم به صورت علمی اداره می‌شود و اگر تعمیم مدنظر به صورت علمی انجام نپذیرد، نه تنها توفیقی در بخش فرهنگی و اقتصادی حاصل نخواهد شد بلکه اساس انقلاب و دستاوردهای آن در بخش سیاسی و امنیتی و دفاعی نیز ضربه‌پذیر می‌شود. در واقع پس از اهتراز یک پرچم و طرح یک آرمان، تداوم راه و پایداری بر آن در اولویت قرار می‌گیرد که این تداوم و پایداری در این دوران، از طریق «علم و تخصص» محقق می‌شود و الاً انقلاب‌ها و نهضت‌های زیادی با هدف ظلم‌ستیزی در طول ۱۵۰ سال گذشته در جهان اسلام به پیروزی رسیده‌اند اما از بین رفته‌اند که این شکست‌ها ناشی از این بوده که این انقلاب‌ها تنوریزه نشده بودند. به عبارت دیگر، تمدن موجود در تمامی ابعاد آن یک مقوله تنوریزه شده است و به همین دلیل اگر پاسخ تمدن موجود به صورت تنوریزه نباشد، انحلال و اضمحلال در تمدن موجود - ولو در بلندمدت - قطعی خواهد بود. به نظر می‌رسد همین خلأ بوده که باعث شده تا رهبری از طریق نشست‌های راهبردی، حرکتی را برای ورود ادبیات انقلاب به عرصه نخبگان و ایجاد یک دیالوگ نخبگانی در این زمینه آغاز کنند. پس

---

۱. البته چنین موضعی در فرهنگ و ادبیات انقلاب از ابتدا وجود داشته و می‌توان آن را به روح فرمایشات حضرت امام (قدس سره) و مقام معظم رهبری منتسب کرد و لذا مناسب است تا با محوریت کتب صحیفه نور و حدیث ولایت، پروژه‌ای تحقیقاتی در این مورد تعریف و عملیاتی شود.

گرچه طرح این شعار در سطح فرهنگ عمومی، امنیت سیاسی ایجاد می‌کند، ولی مسئله را به صورت ریشه‌ای حل نمی‌کند؛ همان‌طور که رهبری نیز از برخوردهای سیاسی و غیرعلمی با طرح مسأله جهت‌داری علوم انسانی انتقاد کردند.

۱/۱. ضرورت ارزیابی برخوردهای علمی و تخصصی با «عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه» برای جلوگیری از تأویل و مصادره آن

همان‌گونه که در بحث از «عنوان اصلی» روشن شد، جمع‌بندی از مطالبه رهبری، در این مطلب خلاصه می‌شود: «تولید الگو باید بر مبنای مکتب و معنویت و ادبیات انقلاب انجام شود.» این مطالبه نشان می‌دهد که ظرفیت موجود در حوزه‌های علمیه و فرهنگ مذهب دچار یک خلأ در این زمینه است که باید رفع شود؛ یعنی علی‌رغم این‌که دین اسلام کامل است، اما ظرفیت فعلی در فهم از دین، در مقابل مسأله‌ای جدید قرار گرفته که برای حل آن باید به سوی تولید و ابتکار و ابداع حرکت کند. همچنان‌که ادبیات تخصصی دانشگاه نیز در این زمینه، رویکردها و مواضعی دارد که به نفع عیوب الگوهای بیگانه منجر می‌شود. پس گرچه خلأهایی باعث شده تا مقام معظم رهبری نشست اندیشه‌های راهبردی را راه‌اندازی کنند و بر تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پای بفشارند ولی مهم این است که این مطالبه اساسی و حیاتی، دچار تحریف و تأویل نشود. لذا لازم است روشن شود که در طول سالیان پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برخورد علمی و تخصصی با این ضرورت چگونه بوده و ادبیات تخصصی در حوزه و دانشگاه چه موضعی نسبت به «وابستگی به الگوهای بیگانه» داشته و دارند.

۲. نقد و بررسی ظرفیت موجود در ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه برای تبیین «عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه» و اشاره به جایگاه مبنای مختار در این سطح از بحث

۲/۱. تبدیل علوم انسانی مدرن به دانش‌های کاربردی و تجربی، علت «انکار» بار ارزشی و عیوب الگوهای بیگانه بر اساس «فرهنگ تخصصی دانشگاه» و ضرورت پاسخ‌گویی علمی و استدلالی به آن

پس اگر از «برخورد عرفی» با مسأله‌ی عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه دوری شود و این بحث در سطح «فرهنگ عمومی» متوقف نشود، آنگاه باید تفاوت مطالبه رهبری با ادبیات دانشگاه (به عنوان متکفل الگوهای توسعه) روشن شود. چرا که اکنون بحث‌های مختلفی در دنیا پیرامون مدرنیته و توسعه وجود دارد و استراتژی‌های آینده با عنوان فرامدرنیته است که استراتژی صد سال آینده هفت کشور صنعتی و پیشرفته نسبت را بیان می‌کند و لذا مباحثی همچون جهانی شدن و جهانی‌سازی، طبقه‌بندی کشورها به «کم‌توسعه‌یافته»، در حال توسعه و توسعه‌یافته»، آینده‌نگری و توصیه‌های بخش عمران سازمان ملل، بانک جهانی و WTO و... طرح می‌شود؛ همچنان که در بحث الگوها، ابعاد توسعه و پایداری آن، فرهنگ توسعه، تفاوت الگوهای رشد با الگوهای توسعه، نظام عناوین مربوط به الگوی توسعه، جامعه‌شناسی حاکم بر توسعه و مدل برنامه توسعه مورد توجه قرار می‌گیرد که تکلیف همه این مباحث باید روشن شود و نسبت آنها با التزامات و بار ارزشی مورد اشاره رهبری تبیین گردد. یعنی اصطلاح «توسعه» ارکان و سرفصل‌ها و تعاریف علمی و عینی دارد که با تحقیقات میدانی، چگونگی تخصیص منابع و مقدمات یک کشور برای رسیدن به بالاترین ظرفیت تولید ثروت و رفاه را معین می‌کند و چارچوب‌های تخصصی در ادبیات دانشگاه به این مقولات وابسته است و از این رو ابتدائاً باید به فهرست بلندبالایی که در رابطه با مباحث توسعه ذکر شده، پاسخ داده شود و جریان بار ارزشی در آنها اثبات گردد که این

به معنای ورود در مباحث «تخصصی» است.

در بیانی دقیق‌تر باید توجه داشت که امور کاربردی، محدود به اتومبیل و موبایل و... نیست و شامل امور دیگری همانند گردش اعتبارات در بانک نیز می‌شود که بمثابة یک ساختار و ماشین کاربردی باعث شده تا پول با سرعت بسیار بالا در میان تمامی کشورهای جهان به گردش دربیاید. همچنان که دیگر ضرورتی برای سفر به کشور فروشنده کالا و صرف زمان‌های طولانی وجود ندارد بلکه با تأمین ابزارهای مربوطه برای معامله و تجارت الکترونیکی و تعیین راه‌های جلوگیری از تقلب‌ها و تخلف‌ها و تصویب قانون جزایی در این رابطه و مشخص کردن ضابط آن از قبیل پلیس بین‌المللی و اطلاع‌رسانی لازم و پشتیبانی بیمه و قدرت نظارت بر همه این مراحل، علوم مختلف به عنوان یک پدیده عینی در متن زندگی روزمره بکارگرفته می‌شوند. به عبارت دیگر دانش‌های مدرن به «علوم انسانی کاربردی» تبدیل شده‌اند و این امر نه فقط در عرصه اقتصاد و تجارت بلکه در عرصه سیاست، جامعه‌شناسی و... نیز جریان یافته است و حتی مباحث روان‌شناسی در بخش‌های مختلف و با قیدهای گوناگون (از قبیل روان‌شناسی کارگر، روان‌شناسی شهروندی، روان‌شناسی صنعتی و...) در آزمایشگاه‌ها به معادله تبدیل شده است. یعنی مباحث نظری در تمامی علوم پس از عبور از ضوابط علمی مربوطه، وارد عرصه «تحقیقات میدانی» می‌شود و لذا «روش تحقیق» در تولید علم، خود را به علوم پایه محدود نمی‌کند و مرزی نمی‌شناسد بلکه علوم انسانی را در بر می‌گیرد زیرا دارای قواعدی عام است که از اصول موضوعه، تئوری‌سازی و فرضیه‌سازی تا تحقیقات میدانی و تعیین درصد کارآمدی در عینیت را شامل می‌شود. از این رو و از منظر ادبیات دانشگاه و منطق کاربردی آن و کارشناسانی که آن را بکار می‌گیرند، مدل‌های پولی، الگوهای اقتصادی و... مباحث کاربردی و عینی هستند که جریان الزامات عملی و بار ارزشی در آنها بی‌معناست.

البته بررسی‌های تخصصی پیرامون موضوع توسعه و ابعاد آن، هم‌اکنون در مجمع



تشخیص مصلحت، مجلس شورای اسلامی، دولت و پژوهشکده‌های مربوطه جریان دارد و مبالغ زیادی در نظام برای حل این مباحث تخصصی هزینه می‌شود. اما در این رابطه یک سؤال مطرح است: آیا این مراکز در چندین سال اخیر به دنبال این بوده‌اند که بار ارزشی در این عناوین و مباحث تخصصی را اثبات کنند و با این نگاه به دنبال حل و پاسخ به مسایل تخصصی نظیر اقتصاد، ثروت و پول بوده‌اند؟ یا اعتقاد رایج بر این بوده که این سرفصل‌ها مباحثی علمی هستند که به اموری عینی تبدیل شده‌اند و تنها بخش‌هایی از آن که تعارضی صریح با دین دارند، باید حذف شوند؟ در واقع فرمایش رهبری یک مطلب نوین است و نگاه به این مقولات و نحوه ورود و خروج به آنها را تغییر می‌دهد. البته گاه این پرسش‌ها به رهبری بازگردانده می‌شود و با تأکید بر فقدان بار ارزشی در الگوهای توسعه، از ایشان درخواست می‌شود تا استدلال‌های خود بر این مطلب را ارائه دهند که به نظر می‌رسد لوازم نظرات متخصصین دانشگاهی و باطن استدلال‌های آنان همین مطلب است؛ یعنی در نظر آنها می‌توان از الگوهای موجود توسعه به مثابه یک ماشین عینی استفاده کرد و تنها تعارضات صریح آن با دین حذف خواهد شد. پس باید توجه داشت که عمق این «وابستگی در الگوهای توسعه» تا کجاست؟ اگر ادعا شود که این وابستگی و بار ارزشی تا ناسازگاری با اصول اعتقادی و امور مکتبی عمق پیدا می‌کند، تخصص موجود آن را بر نمی‌تابد و لذا به مباحثی نوین در این عرصه نیازمندیم.<sup>۱</sup> اما اگر عمق وابستگی و بار ارزشی تا حد اعتقادات و مکتب نیست، کارشناسانی که تاکنون مسئول این مباحث بوده‌اند همواره اعلام کرده‌اند که این الگوهای عینی بار ارزشی ندارد و می‌توان از آنها استفاده کرد و در عین حال فرهنگ دینی را نیز حفظ نمود. پس دو دیدگاه کاملاً متفاوت بین ادبیات دانشگاه و ادبیات انقلاب در

۱. در این رابطه، مرحوم آیت‌الله علامه سیدمنیرالدین حسینی‌الهاشمی در مباحث خود توانسته‌اند تعارض ادبیات توسعه (به عنوان یک مقوله عینی) با اصول اعتقادات را ثابت کنند و لذا در این سلسله بحث، به این مباحث خواهیم پرداخت.

این مساله وجود دارد و از این رو مطالبه رهبری برای نخبگانی که در نظام به دنبال پاسخ تخصصی به این مسایل بوده‌اند، یک مطلب جدید است. لذا برای بررسی و تحلیل پیرامون بخش «ضرورت محتوا» باید وارد سرفصل بحث‌های تخصصی و کاربردی دانشگاه درباره توسعه پایدار و همه‌جانبه شد و «وابستگی» و «بار ارزشی» که رهبری به آن اشاره کردند، توضیح داده و مدلل کرد.

۲/۲. گزارش اجمالی از دستاوردهای فکری مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی در تولید الگو، بر اساس باور وجدانی به عیوب الگوهای بیگانه و ایمان به توانمندی اسلام

البته می‌توان راه دیگری را نیز پیمود و به جای استدلال بر سلب و نفی ادبیات توسعه، بر توانمندی اسلام در تولید الگو تمرکز کرد و از بضاعت موجود در فرهنگ مذهب برای ایجاد یک بحث جدید کمک گرفت که در این صورت، مدعیان این مقوله باید کارنامه کار فکری خود پس از انقلاب را در یک نمایشگاه نمایش دهند و این سوابق بررسی شده و ارزیابی شود که چگونه و با چه روند علمی، از نقطه مختصات ادبیات موجود حوزه (یعنی فقه و اعتقادات و اخلاق) به سمت مدیریت در نظام و بحث ساختارها حرکت کرده و چگونه الگو را تولید کرده‌اند. در این رویکرد اعلام می‌شود که اسلام قدرت تولید الگو را دارد زیرا یک مکتب جامع است. این رویکرد نه فقط از سوی حضرت امام یا مقام معظم رهبری بلکه از سوی خبرگان ملت در تدوین قانون اساسی نیز پی‌گیری شده و با علم وجدانی نسبت به مفاسد جاری در اقتصاد شرقی و غربی، اعلام شده که مکاتب مادی در شرق و غرب، «اقتصاد» را «هدف» قرار می‌دهند؛ در صورتی که در اسلام، اقتصاد «وسیله» است. یعنی با توجه به نگاه‌های اجمالی برخاسته از دین، روشن می‌شود که این نوع سبک زندگی اقتصادی، تناسبی با جامعه اسلامی ندارد. پس یک احتمال برای برخورد غیرعرفی با مساله الگوی توسعه و تبیین بار ارزشی آن، این است که مؤمنین و همه کسانی که قائل به ادبیات حوزه و یا قائل به ادبیات انقلاب هستند، به دنبال راهکاری علمی باشند تا بتوان بر اساس

ظرفیت موجود در فرهنگ مذهب، پیشرفتی مستقل تعریف شود. زیرا راه اسلام و مسلمین از راه کفر و کفار جداست و در طی ۱۵۰ سال گذشته، روشن شده که راه و رسم رنسانس و مدرنیته، تناسبی با امت دینی ندارد بلکه اسلام می‌تواند یک تمدن دینی بسازد.

به نظر ما تنها تلاشی که متناسب با این احتمال است، مجاهدات فکری مرحوم آیت‌الله علامه حسینی الهاشمی است که با تکیه بر بضاعت موجود در فهم از دین (فقه و اعتقادات و اخلاق موجود) توانسته با تولید «منطق موضوع‌شناسی»، راهی را برای ورود ارزش‌های مکتبی به ساختارهای یک نظام و موضوعات عینی در عرصه پیشرفت باز کند و این ادعا با برگزاری نمایشگاه علمی پیرامون موضوع توسعه و تمدن با رویکرد امام (ره) و رهبری و مقایسه تلاش‌های انجام‌شده در این زمینه، قابل اثبات است. البته در ابتدای انقلاب و در جمع نخبگان، چنین سؤال‌هایی مطرح بوده اما به دلیل درگیر بودن انقلاب به موضوعات متعدد، این پرسش‌های اساسی پاسخ داده نشده و تنها امور روزمره‌ی نظام به نحوی رتق و فتق شده است. در واقع این تعبیر رهبری: «بعضی بعد از پذیرفتن ضرورت الگو سؤال می‌کنند که انتخاب این مقطع زمانی به چه مناسبت است؟ و چرا تا به حال این کار انجام نگرفته است؟ یا ضرورت انجام این کار چیست؟ به نظر ما فاصله زیادی طی نشده است. برای فرایندی به منظور ایجاد و تدوین چنین الگویی، سی سال یک زمان طولانی نیست. در طول زمان، تجربه‌ها متراکم می‌شود، معرفت‌ها انباشته می‌شود، اوضاع و احوال سیاسی اقتضا می‌کند و به نقاطی می‌رسیم که مجهول بوده و باید آنها را معلوم کنیم» نشان می‌دهد که سوالات و مجهولاتی در این زمینه از ابتدای انقلاب نیز مطرح بوده اما دستگاه تخصصی حوزه و دانشگاه، به آنها پاسخ نداده‌اند و نظام اسلامی نیز بدلائل مختلف اعم از اشتغال به جنگ تحمیلی، تهدیدات امنیتی، فشارهای سیاسی و ... به آن نپرداخته است. اما امروز از آنجا که چند لایه امنیتی پیرامون جمهوری اسلامی (اعم از فلسطین، لبنان، سوریه، عراق) شکل گرفته و ثباتی نسبی پدید آمده، فضای بررسی و تأمل برای نظام فراهم شده است. لذا

علی‌رغم این‌که گفته می‌شود «درباره الگو چهارهزار سؤال وجود دارد» رهبری بدون هیچ واژه‌ای می‌فرمایند باید تک‌تک اینها بررسی و پاسخ داده شود. پس در این رویکرد، بر اساس ادبیات مذهب بر این مطلب تأکید می‌شود که ادبیات توسعه باطل است، اما استدلال بر این ادعا به عنوان موضوع اصلی قرار نمی‌گیرد بلکه با تکیه به توانمندی موجود در فهم از دین، تلاش می‌شود تا برای تولید الگوراهی نوین تولید شود.

۲/۲/۱. فاز اول: تولید «منطق موضوع‌شناسی» برای جلوگیری از خطای در تطبیق «احکام کلی رساله‌های عملیه» بر «موضوعات کارشناسی برآمده از تمدن مدرن»، برای تثویز شدن فقه در نظام

به نظر می‌رسد مرحوم علامه سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی (ره) در طول سی سال تلاش فکری خود به همین امر پرداخته و در فاز اول، «منطق انطباق» را تولید کرده‌اند و در فاز دوم، با تولید «فلسفه نظام ولایت»، «اصول فقه احکام حکومتی» و «معادلات اسلامی» و «مدل اجرایی» را تثویز کرده‌اند که گزارش علمی آن، به این شرح است:

در فاز اول ابتدائاً ارتباط علم به فلسفه اثبات شد و فلسفه نیز به فلسفه الهی و مادی تقسیم شد که فلسفه الهی، ما را به تبعیت از کلمات وحی ملزم می‌کند. سپس فرهنگ فقه سنتی و اجتهاد فقهای عظیم‌الشان شیعه در دوران غیبت به عنوان علمی که به صورت قاعده‌مند، متکفل فهم صحیح برای تبعیت از کلمات وحی است، تبیین گشت و راه‌های انحرافی در فهم از دین نیز معرفی شد؛ اعم از انحرافات که بعد از صدر اسلام، در چارچوب قیاس و استحسان و استصلاح شکل گرفت و انحرافات که در دهه‌های اخیر تحت عنوان دینامیزم قرآن طرح شد که در آن، کلمات وحی به نفع اهواء انسان در مدیریت نظامات تأویل می‌شود. از طرف دیگر، روش اخباریون نیز (که دخالت عقل را در روش نفی می‌کنند) رد شد و دفاع جدیدی از بنیان چارچوب فقاهت سنتی تحت عنوان «اجتهاد ترجیحی و تخریجی» انجام گرفت. خروجی و محصول این نوع از اجتهاد، احکام کلی

رساله‌های عملیه است که با برپایی حکومت اسلامی، باید در یک نظام و ساختارهای آن جریان پیدا کنند که در این صورت، «ملاحظه نسبت بین حکم‌شناسی و موضوع‌شناسی» ضرورت پیدا می‌کند؛ زیرا موضوعات متعلق احکام شرعی به سه دسته تقسیم می‌شوند: الف) موضوعات مستنبطه شرعی که ملحق به احکام می‌شوند زیرا باید توسط فقهاء از خطابات شارع استنباط شوند (مانند ماهیت نماز، روزه، ربا و... که موضوع حکم و جوب یا حرمت و... قرار می‌گیرند) ب) موضوعات عرفی (همانند خون، مرفق و...) که تشخیص آنها توسط عرف و به نحو بدیهی محقق می‌شود و احتیاجی به منطق ندارد. ج) موضوعات تخصصی و کارشناسی که پیچیده و مرکب و چندبعدی هستند و نظام اسلامی برای جریان احکام الهی در زندگی مردم، بیش از هر موضوع دیگری با این دسته از موضوعات مواجه است (همانند بانک، شرکت، رسانه، حزب و...). در واقع تطبیق «احکام شرعی» در رساله‌ها به «موضوعات عینی خارجی که برآمده از تمدن مدرن هستند» به نحو بدیهی و عرفی ممکن نیست بلکه در جریان این تطبیق، خطا و انحراف راه دارد و مسئولین آن و دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه در معرض آن قرار دارند. از این‌رو مرحوم آیت‌الله علامه حسینی الهاشمی با مبنا قرار دادن بضاعت موجود حوزه (دستیابی به احکام الهی) به خلأ یک منطق برای تطبیق صحیح احکام بر موضوعات کارشناسی در نظام پی می‌برد. زیرا همان‌گونه که «منطق صوری» از «خطا در فکر» و «علم اصول» از «خطا در فهم دین» جلوگیری می‌کند، برپایی نظام اسلامی با هدف تحقق احکام حکم می‌کند که برای «تطبیق احکام کلی به موضوعات تخصصی» نیز به یک منطق نیاز است تا از «خطا در پیاده‌کردن احکام در صحنه عمل» جلوگیری کند که بر این اساس و با مجاهدات علمی ایشان در اصطکاک فکری با اساتید حوزه و دانشگاه، این منطق جدید طرح و تولید می‌شود. لذا نتیجه فعالیت پژوهشی ایشان در فاز اول - که از سال ۱۳۴۸ و پس از درس خارج حکومت اسلامی حضرت امام در نجف آغاز شد و تا سال ۱۳۶۸ تداوم یافت - تولید منطق

موضوع‌شناسی (یا منطق انطباق) است و در یک سطح و با تکیه به بضاعت موجود در ادبیات تخصصی حوزه و در پاسخ به این سؤال که «چگونه می‌توان با رویکرد و الگوی دینی، کشور را اداره کرد»، الگو به «منطق موضوع‌شناسی» تعریف می‌شود.

۲/۲/۲. فاز دوم: تولید «فلسفه شدن اسلامی» به عنوان مبنای منطق «حجیت»، منطق «معادله» و منطق «مدل»، برای تئوریزه کردن ولایت مطلقه فقیه از طریق تحول در «حوزه»، «دانشگاه» و «اجرا»

اما بحث در اینجا متوقف نشده و به سطحی عمیق‌تر که «هماهنگی بین منطق‌ها» است، منتقل می‌شود. زیرا هر یک از سه منطق پیش‌گفته، تنها به ضرورتی عینی و عملی وارد دنیای اسلام و فرهنگ شیعه شده بود و لذا هماهنگی علمی میان آنها به عنوان مبنای هماهنگی در عمل نظام ضرورت می‌یافت. در واقع «منطق صوری» برای پاسخ به شبهات و مغالطات ملحدین و دشمنان و دفاع از اعتقادات مورد استفاده علمای شیعه قرار گرفت و «علم اصول» به دلیل عدم دسترسی به معصوم در دوران غیبت و جلوگیری از تأویل و انحراف و ضرورت فهم صحیح از دین، تدریجاً از علم فقه جدا شد و هویتی مستقل پیدا کرد و «منطق انطباق» نیز به تبع تشکیل حکومت اسلامی، ضرورت یافت. در این میان، نکته مهم آن بود که تلائم و هماهنگی علمی میان این سه منطق، تنقیح نشده بود و این خلأ، رفتار نظام در روبناها را دچار تشتت و ناهماهنگی می‌کرد. لذا ضرورت دستیابی به یک امر حاکم بر منطق‌ها و متدولوژی‌ها شکل گرفت تا این سه حوزه را از ریشه تا روبنا هماهنگ کند و به این ترتیب، مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی در فاز دوم از فعالیت خود وارد بحث «فلسفه منطق‌ها» شد و پس از ارزیابی علمی نسبت به «اصالت ماهیت و اصالت وجود» در فلسفه شرق و «اصالت ربط و بحث نسبیت» در فلسفه غرب، ناتوانی این مبانی در هماهنگ کردن منطق‌ها و عدم قدرت آنها در توصیف صحیح از حرکت را مدلل نمود و با نقد و نقض این فلسفه‌ها، به مبنای جدید «اصالت فاعلیت» در توصیف از حرکت دست

پیدا کرد و بر این اساس، از «زمان و مکان»، «وحدت و کثرت» و «اختیار و آگاهی» به عنوان مفاهیم پایه در فلسفه منطق، تعریف نوینی ارائه شد. در نتیجه و با تغییر مبنا و مقسم، اقسام نیز تغییر یافت و سه منطق پیش‌گفته بر اساس یک مبنای واحد، به سه منطق «حجیت»، «معادله» و «مدل» تکامل پیدا کرد. در منطق حجیت برای تحول در علوم حوزوی، «اصول فقه احکام فردی» به «اصول فقه احکام حکومتی» ارتقا پیدا می‌کند و به جای تفکیک بین «فلسفه و اخلاق و فقه»، یک روش واحد جایگزین می‌شود که «نظام خطابات» را در سه حوزه «توصیف و تکلیف و ارزش» استنباط می‌کند و به جای احکام «فرد»، احکام «جامعه» را موضوع قرار می‌دهد. این روند به طرف تولید علم در دانشگاه‌ها می‌رود و با تغییر در تئوری‌سازی و اگر و آنگاه‌ها، تعریف جدید از «معادله» ارائه می‌شود تا معادلات بر اساس نظام خطابات و پیش‌فرض‌های دینی تولید شوند و به این ترتیب، تحول در علوم دانشگاهی شکل گیرد. هنگامی که «اسلامیت معادله» از طریق ریاضیات جدید حاصل شد، آنگاه ترکیب این معادلات است که «مدل اداره» به عنوان نرم‌افزار اصلی در مدیریت کشور را پدید می‌آورد و تحول در نظام اجرا را رقم می‌زند. پس بر اساس ارتباط قاعده‌مند بین حوزه و دانشگاه و نظام اجرا، نظام ولایت فقیه به عنوان حافظ پرستش اجتماعی خدای متعال تئوریزه می‌شود و نمای تمدن اسلامی قبل از ظهور حضرت ولی عصر (عج) مشخص می‌شود. این گزارش مختصری از رویکرد حرکت از ادبیات فرهنگ مذهب به سمت تولید یک الگوی اسلامی در سطح ادبیات آکادمیک بود که در فاز دوم از تلاش‌های مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی تجلی یافته است.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت فرمایشات رهبری در سطح «فرهنگ عمومی» مشخص است. در سطح «فرهنگ تخصصی» نیز الگوهای توسعه‌دارای بار ارزشی تلقی نمی‌شوند و لذا باید به این نظریه به صورت علمی و استدلالی پاسخ داد که به نظر می‌رسد مباحث مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی ظرفیت این پاسخ‌گویی و دفاع علمی از فرمایش رهبری

مبنی بر «وجود بار ارزشی در الگوهای توسعه» را داراست. اما در سطح «تکیه به توانمندی‌های موجود در فرهنگ مذهب برای تولید الگو» نیز، دو فاز از حرکت علمی برای «تولید منطق انطباق» و سپس «تولید منطق نظام ولایت» انجام شده است. پس ادبیات انقلاب برای تبدیل حرکت عمومی در تولید الگو به یک حرکت علمی، با این وضعیت مواجه است: یا باید پاسخ اشکالات وارده از طرف فرهنگ تخصصی دانشگاه را ارائه کرد و یا باید با تکیه به توانمندی ایمانی به پیش رفت که در این زمینه نیز مباحث آکادمیک مرحوم علامه حسینی و ضرورت بررسی آن از طرف مراکز متکفل این امر، به صورت ویژه قابلیت طرح خواهد یافت.

۲/۳. انفعال ادبیات تخصصی حوزه نسبت به کارآمدی و تجارب الگوهای بیگانه و محدودشدن مخالفت آن با بخش نظری این دانش‌ها، به دلیل عدم ملاحظه ارتباط بین «فلسفه» و «علم» و «دین»

البته روشن است که نهادها و عناصر دیگری نیز در طول سالیان گذشته تلاش کرده‌اند تا از موضع اسلام و معنویت و مکتب، به مساله اداره نظام اسلامی و الگوی آن پردازند و لذا تأکید شد که برگزاری یک نمایشگاه علمی برای ارزیابی فعالیت‌های فکری مدعیان در این عرصه، امری ضروری است که باید توسط مرکز الگو انجام پذیرد. پس علی‌رغم عدم توجه متولیان امر به این ضرورت، باید به تحلیل و بررسی کلان پیرامون تلاش‌های حوزوی در این عرصه و نحوه برخورد آنها با «عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه» پرداخت:

عقلانیت فلسفه و منطق در ادبیات تخصصی حوزه، «کلیات و حقایق» را به «فلسفه» واگذار می‌کند که برهان در آنها جاری می‌شود و یقین‌آور است؛ «جزئیات» را به علوم مدرن می‌سپارد که یقین‌آور نیست مگر در مصادیق معدودی که به قانون کلی تبدیل شود؛<sup>۱</sup> و

۱. در حالی است که مبانی علوم جدید مانند فیزیک و شیمی و...، کلیت به معنای منطق صوری پذیرفته



«اعتبارات» را امری مربوط به عقلاء و قابل تغییر و غیر یقینی قلمداد می‌کند که در این میان، یکی از مصادیق عقلاء همان شارع مقدس است. اموری هم که از این سه عرصه خارج باشند، تخیلات و اوهامی محسوب می‌کند که اعتبار و ارزشی ندارند. این نظر که مجموعه اندیشه‌ها و عقلا نیت‌ها و پدیده‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند، تبیین علمی از ارتباط این حوزه‌ها را لازم نمی‌شمرد بلکه معتقد است هر کدام از این امور را باید به دست متخصص آن سپرد. این مبنایی حاکم بر ادبیات تخصصی حوزه است و لذا می‌توان گفت هر فعالیتی در عرصه ادبیات حوزه برای تولید الگو انجام شده، با حفظ تفکیک بین این سه عرصه بوده است. یعنی در این مبنا، اعتقادات و فقه تعارضی با علم ندارد و علم نیز که زیربنای ساخت این تمدن و تکامل مادی است، با اعتقادات و فقه ناسازگار نیست. به همین دلیل است که فرد مکلف هم می‌تواند معتقد به عقائد حقه و عامل به فقه باشد باشد و هم از تکامل مادی و تمدن مدرن در زندگی خود بهره ببرد. یعنی ادبیات کاربردی و محصولات عینی می‌تواند به همه فرهنگ‌ها خدمت ارائه کند؛ همچنان‌که می‌تواند از پتانسیل فرهنگ‌های مختلف قومی، نژادی و مذهبی بهره بگیرد.

در همین راستا بحث توسعه و الگوهای آن نیز به دلیل کاربردی بودن، عملیاتی شدن و سایر بحث‌های علمی و تخصصی که پیرامون آن شکل گرفته، در حوزه «علوم و جزئیات» یا در بخش «عقل عملی و اعتبارات» قرار می‌گیرد که بار ارزشی در آنها معنا ندارد بلکه در عرصه «عقل نظری و فلسفه» است که چنین مباحثی قابل طرح است زیرا اثر آن در بخش بینش‌ها و باورها و اعتقادات نمایان می‌شود. پس قاعدتاً در تمامی تئوری‌هایی که بر این اساس شکل گرفته، سعی شده تا بین این عرصه‌ها تعامل و سازش ایجاد شود و برخی تعارض‌ها و درگیری‌ها نیز به نحو موردی حل گردد.

نمونه این سازش و تعامل بین سه عرصه فوق را می‌توان به وضوح در «سند تحول

آموزش و پرورش» مشاهده کرد زیرا بنا به بررسی‌های علمی که در سلسله بحث دیگری<sup>۱</sup> پیرامون این سند انجام گرفت، واضح شد که در این سند برای شهروند جمهوری اسلامی، دو هویت متفاوت تعریف شده و سپس این مساله مدنظر قرار گرفته که این هویت‌ها همراه با یکدیگر در نظام آموزش و پرورش جای بگیرد: از یک سو اعتقادات و معارف دینی با ادبیاتی شیوا و دل‌پذیر به دانش‌آموزان منتقل شود تا هویت اعتقادی آنان به صورت نظری شکل بگیرد و عبادات و تکالیف خود را به خوبی انجام دهند. از سوی دیگر و در عمل، با یادگیری علوم جدید و مهارت‌های نوین به یک فیزیک‌دان، شیمی‌دان، پزشک یا مهندس موفق تبدیل شوند و با درک صحیح از علوم روز و بکارگیری آن، هویت تخصصی بدست آورند و نیازمندی‌های مادی جامعه را پاسخ دهند. گرچه در حواشی این سند اقرار شده که سؤالاتی ریشه‌ای مانند ربط بین ثابت و متغیر، بنا و روبنا و... باقی مانده که از نظر متدولوژی بحث جداگانه‌ای لازم دارد، اما تصریح شده که به دلیل برخی اضطرارها به این سوالات پاسخ داده نشده تا سریع‌تر نسخه‌ای برای عمل ارائه شود. لذا به نظر می‌رسد هنگامی که از نظر متدولوژی، حوزه‌های معرفتی بر مبنای عقل نظری و عقل عملی از یکدیگر تفکیک شوند و ارتباط آنها از همدیگر قطع گردد، چنین نتایجی در روبناها اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

البته باید توجه داشت که این مبنا از جنبه نظری، با تعاریف ادبیات دانشگاه درگیر است و تعریف انسان به صورت اکونومیک و یا تعریف جامعه به صورت سکولار را نمی‌پذیرد، اما این نقدها صرفاً در یک سری مباحث نظری و به تعبیر بهتر به یک ورزش فکری محدود می‌شود. چون هنگامی که مباحث نظری خاتمه پیدا می‌کند و نوبت به ورود در حوزه عقل عملی و فضای عینی می‌رسد، نقد و اعتراضی در برابر امور کاربردی که در همه عرصه‌های

۱. جزوه نقد و بررسی «مبادی، مبانی، نتایج» نظام تربیت رسمی و عمومی؛ انتشارات داخلی حسینیه اندیشه.

زندگی جریان یافته، مطرح نمی‌شود. زیرا بحث‌های نظری در این عرصه، به یک ادبیات کاربردی تبدیل شده که همگی در زندگی عینی با کارآمدی آنها روبه‌رو هستند؛ مانند ماشین، هواپیما و قطار و... در نتیجه، پدیده‌هایی که دارای کارآمدی بالاتر و سرعت بیشتر هستند و حتی می‌توانند عمل به عبادات را تسریع کنند، قطعاً بی‌اشکال خواهند بود بلکه طرح اشکال به آن‌ها محل اشکال است! در واقع ادبیات تخصصی حوزه بر مبنای تفکیک پیش‌گفته، هنگامی که به بخش عملی و کاربردی علوم انسانی در تمدن موجود می‌رسد، دچار تسلیم و انفعال می‌شود زیرا با یک ماشین عینی مواجه است. یعنی واقعیت‌هایی عینی وارد زندگی بشر شده که تنها به موبایل و ماشین و قطار و کشتی منحصر نمی‌شود بلکه نظامات اقتصادی و نظامات پولی و نظامات سیاسی و فرهنگی نیز از همین سنخ هستند که به امور کاربردی تبدیل شده‌اند و جهت‌داری در آنها معنا ندارد.

پس در تحلیل فعالیت حوزویانی که به مسئله الگو پرداخته‌اند، باید گفت این گروه به صورت نظری و در یک باشگاه فکری، به نقد تعاریف نظری علوم دانشگاهی (مانند جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی) پرداخته‌اند؛ اما تعاریف کاربردی این علوم در عرصه پیشرفت را به دلیل کارآمدی آن می‌پذیرند. یعنی با تکیه به مبنای حوزه، به ربط بین تعاریف نظری و تعاریف کاربردی علوم دانشگاهی قائل نیستند و لذا اشکالات خود را به عرصه نظری منحصر می‌کنند اما در عرصه عملی و در هنگام مواجهه با کاربرد عملی الگوها و تجربه آن در پیشرفت کشورهای مختلف به این نتیجه می‌رسند که قاعدتاً نمی‌توان پیشرفت را نفی کرد و کارآمدی و تجربه عینی را نپذیرفت. متخصصین دانشگاهی نیز از چنین خلأی در میان روحانیت و متدینین آگاهند و گرچه می‌پذیرند که چالش‌هایی میان ادبیات دانشگاه و ادبیات حوزه از بُعد نظری وجود دارد، اما رفع این چالش‌ها و ارائه‌ی مباحث نظری جایگزین را به حوزویان احاله می‌دهند؛ جایگزین‌هایی نظری در هر صورت که اثری بر الگوهای عینی ندارد و موجب تغییر در آنها نمی‌شود.

لذا در نشست‌های راهبردی نیز هنگامی که ادبیات حوزه در برابر ادبیات کاربردی دانشگاه قرار می‌گیرد، در مقابل کارآمدی پدیده‌ها و تجربه آن در کشورهای مختلف تسلیم می‌شود. به عنوان نمونه کارشناسان مباحث توسعه می‌گویند سطح رفاه در کشورهایی مانند چین، برزیل، سنگاپور و... به دلیل بکارگیری الگوهای متداول، به این میزان مشخص افزایش پیدا کرده است و روشن است که دین و دین‌داران نیز دستیابی به این سطح از رفاه و معیشت را امری مطلوب می‌دانند. ادبیات حوزه نیز این مباحث را مربوط به عقل عمل می‌داند و همان‌گونه که در مبنای عقل عملی بر مشترکاتی مانند فطرت عمومی و ادراکات عقلانی تکیه کرده، در روبنا و جزئیات آن نیز به همین مشترکات توجه می‌کند و بحث از «بار ارزشی» و الزامات اعتقادی را وارد نمی‌داند. پس باید دقت داشت که اگر تفکیک عقل نظری از عقل عمل و تفکیک تعاریف نظری از تعاریف کاربردی پذیرفته شود، می‌توان در یک باشگاه فکری به تعاریف نظری در ادبیات دانشگاه اشکالاتی وارد کرد اما آنچه معیار در صحنه عمل و کاربرد خواهد بود، دو مقوله است؛ یکی کارآمدی آن سیستم و دیگری تجارب مختلف و مترامی که از بکارگیری آن در کشورهای دیگر گزارش می‌شود که با تحقیقات میدانی اثبات شده و همانند یک ماشین، دارای بار ارزشی و التزامات عملی نیست. در واقع تئوری «تفکیک و عدم ارتباط بین دین و علم و فلسفه» و لوازم آن (که همپوشانی سه حوزه دین و علم و فلسفه به صورت کلان را نفی می‌کند)، با ادبیات انقلاب و فرمایش رهبری مبنی بر استقلال در الگوی پیشرفت بر اساس رویکرد دینی و تکامل معنوی ناسازگار است.

۱/۳/۲. آسیب‌شناسی رویکرد «فقهی» و نظریه «منطقه الفراغ» در تحلیل از «عیوب و بار ارزشی الگوهای بیگانه» با توجه به تفکیک حکم‌شناسی از موضوع‌شناسی و تفکیک تکامل مادی از تکامل معنوی

البته بحث فوق از منظر مبانی حاکم بر ادبیات حوزه در فلسفه و منطق و معرفت‌شناسی

ارائه شد اما علاوه بر این منظر، رویکرد دیگری وجود دارد که در آن، از برخی سرفصل‌های علمی در فقه و اصول استفاده می‌شود تا چالش‌هایی را که بر اثر ارتباط بین «اداره کشور» و «معرفت دینی» پدید آمده، رفع کند و لذا مباحثی از قبیل پاسخ‌گویی به مسائل مستحدثه، تفکیک حکم‌شناسی از موضوع‌شناسی، منطقه الفراغ و احراز عدم مخالفت قوانین با دین و قانون اساسی توسط فقهای خبره مطرح می‌شود. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، گرچه در این عرصه مسائل مستحدثه‌ای که برای «فرد مکلف» به وجود می‌آید، پاسخ داده می‌شود، اما پاسخی برای «رفتار جامعه اسلامی» به دست نمی‌آید زیرا با استفاده از منطق حاکم بر حوزه، با موضوع به صورت انتزاعی برخورد می‌شود و این در حالی است که موضوع مورد بحث، یک پدیده مرکب است که در صورت تجزیه آن، شناخت صحیحی نسبت به آن حاصل نشده و در نتیجه، حکم به نحو صحیح بر موضوع جاری نمی‌شود. یعنی موضوع به نحوی تجزیه می‌شود که تحت عنوانی از عناوین شرعیه مندرج شود و لذا عملاً موضوع عینی مورد بررسی قرار نگرفته و احکام به صورت «حیثی» صادر می‌شود. علاوه بر این که در این روند، موضوع از غایات خود نیز تفکیک می‌شود؛ بدون توجه به این واقعیت که این نظامات، برای غایات خاصی پدید آمده و شرایط معینی را بر روابط اجتماعی حاکم می‌کند. پس برخورد فقه موجود با الگوهای بیگانه بمتابه اموری کاربردی و عینی، بر اساس تجزیه موضوع و بریدن آن از غایات است که منجر به امضاء کلیت الگوهای بیگانه می‌شود؛ گرچه برخی موارد آن به دلیل مخالفت بین با شرع حذف گردد.

پیرامون «منطقه الفراغ» نیز باید توجه داشت که این ایده به بحث «تفکیک تکامل مادی از تکامل معنوی» باز می‌گردد. بدین معنا که شارع مقدس در حوزه‌هایی از حیات زندگی همانند تأمین معاش و سایر امور عقلانی، تشریح و قانون‌گذاری خاصی نکرده و به عباد اجازه داده است تا از حکم شرعی فارغ باشند. این نظریه ممکن است راجع به فرد موضوعیت داشته باشد، اما در موضوع «جامعه» نمی‌توان آن را پذیرفت. زیرا امورات و ابعاد

جامعه به هم پیوسته است و به تعبیر ادبیات تخصصی، «توسعه» امری همه‌جانبه است و اساساً هیچ حوزه‌ای نمی‌تواند بی‌ارتباط و بُریده از مبنای سیستم باشد. پس اگر ادعا شود که تکامل مادی یا حداقل بخش‌هایی از آن جزئی از منطقه‌الفراغ هستند، بدین معنا نخواهد بود که الگوهای بیگانه حکمی درباره این بخش‌ها نداشته باشند و آنها را مورد کنترل و مدیریت خود قرار ندهند. حال اگر بار ارزشی توسعه و الگوهای آن (به عنوان مبنای ادبیات انقلاب) پذیرفته شود، این امر در تمامی عرصه‌هایی که الگوهای توسعه در آن وارد شده‌اند (از جمله منطقه‌الفراغ مورد ادعا) جریان خواهد یافت و ارزش‌های مدنظر شارع مقدس را منزوی یا نابود خواهند کرد.

با طرح این نکات تخصصی و بیان فروض مختلف و تبعات هر یک از آنهاست که راه مرکز عالی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت برای پی‌گیری مطالبه رهبری مشخص می‌شود زیرا با این فروض، هم می‌توان گذشته‌ی ادبیات حوزه و ادبیات دانشگاه را تحلیل کرد و هم می‌توان مراقب آینده بود و هم می‌توان به درباره ظرفیت فعلی ادبیات حوزه و دانشگاه و ناسازگاری آن با مطالبه رهبری قضاوت کرد و آن را مبنای تحلیل نظرات و سخنرانی‌ها و مقالات و محصولات و محصولات که در این رابطه مطرح شده، قرار داد و میزان قرب و بُعد هر یک از آنها نسبت به ادبیات دانشگاه، ادبیات حوزه و ادبیات انقلاب را مشخص نمود.

### ۳. دفاع علمی از «عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه» بر اساس مبنای مختار (بررسی الگوها در سطح کلان)

با مباحث پیش‌گفته روشن شد که تحقق مطالبه رهبری مبنی بر تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، بدون پرداختن به پرسش‌هایی از این سنخ میسر نخواهد شد: چگونه می‌توان ربط بین تعاریف کاربردی و تعاریف نظری را توضیح داد؟ با چه پشتوانه علمی و استدلال تخصصی می‌توان جریان «بار ارزشی» در کارآمدی و تجارب برآمده از الگوهای

بیگانه را اثبات کرد و...؟ لذا در ادامه تلاش خواهد شد تا با تکیه بر مبنای مختار، به این سوالات پاسخی در خور ارائه شود و ظرفیت این مبنا در پشتیبانی علمی از مطالبه مقام معظم رهبری روشن و مدلل گردد. البته برای ورود به این بحث، دو سیر پژوهشی قابل ترسیم است؛ اثبات عیوب الگوهای بیگانه در حرکت از مسائل کلان به مسائل خُرد و دیگری بحث استدلالی پیرامون این عیوب در حرکت از مسائل خُرد به سمت مسائل کلان که در این مجموعه بحث، ابتدا مسیر اول طی شده و سپس مسیر دوم نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

در سیر بحث از کلان به خُرد و برای تبیین علمی از بیانات مقام معظم رهبری مبنی بر عیوب الگوهای بیگانه و جریان بار ارزشی در مقوله توسعه ابتدائاً به این نکته اشاره خواهد شد که بر اساس ادبیات دانشگاه، کشورها به توسعه یافته، کم توسعه یافته و در حال توسعه تقسیم می‌شوند و بر این اساس نسخه‌ها و الگوهای توصیه می‌شود که در آنها «استقلال» بی معناست. زیرا ملت‌ها برای آن که فاصله خود با قافله تمدن را در کوتاه مدت و با یک شیب تند طی کنند، باید وابستگی تام و تقسیم کار جهانی و بین‌المللی و منطقه‌ای را بپذیرند و در جریان برنامه‌های توسعه و در جریان «اصلاح و بهینه‌سازی تولید»، باید از نظر سیاسی و فرهنگی نیز وابسته به نظام غرب باشند. در واقع در ادبیات علمی «توسعه» باید به صورت همه‌جانبه وابسته بود تا بتوان این عقب‌ماندگی‌ها یا کمبود رشد را در عرصه اقتصاد، برنامه‌ریزی و دیگر بخش‌ها جبران کرد. روشن است که این روند با اصل استقلال نظام، اصل بی‌نیاز بودن مکتب اسلام در پاسخ‌گویی به مسائل زندگی بشر و با اصول قانون اساسی (مبنی بر نفی هدف‌قرارگرفتن اقتصاد و ضرورت عدالت‌محوری در برنامه‌ریزی) منافات و تعارض دارد.

پس از این جمع‌بندی کلی پیرامون ادبیات تخصصی دانشگاه، به تبیین تعارض ادبیات توسعه با فرهنگ مذهب و انقلاب اسلامی بر اساس مبنای مختار پرداخته خواهد شد. نکته

اول، بحثی اعتقادی درباره رابطه بین انسان و جهان است که بهینه‌ی هزینه و راندمانی که در جریان رابطه انسان و جهان شکل می‌گیرد، بر اساس هدف قرار گرفتن «رفاه و لذت دائم التزاید» است. لذا برای تداوم رفاه و لذت، «بهینه‌انگیزش عمومی» ضرورت می‌یابد؛ یعنی وضعیت روحی و ذهنی و عینی انسان باید دائماً بر اساس انقطاع نسبت به دنیا بهینه شود تا شدت انگیزه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی بالا رود و در نتیجه، هدف (رفاه دائم‌التزاید) را ارتقا دهد. بحث دوم این است که در توسعه همه‌جانبه و پایدار، نظامات اقتصادی به‌مثابه متغیر اصلی هستند که در این سطح، «قوانین تحریک و تحرک» طرح می‌شود تا روشن گردد که وصف «حرص و حسد» در واقع وصف سیستم‌های اقتصادی در نظام سرمایه‌داری شده و فاصله طبقاتی به امر ذاتی مدیریت الگوهای تولید و توزیع ثروت مبدل می‌شود که همه این امور، با مبانی اسلام تعارض دارند. در قسمت سوم و بعد از تحلیل محیط بیرونی نظام اقتصادی، به محیط درونی نظام اقتصادی پرداخته خواهد شد تا روشن شود که تولید ثروت توسط ملت‌ها از طریق معیاری به نام «پول» ارزیابی و کنترل می‌شود و در این روند، «ربا» در شکل سازمانی و به پیچیده‌ترین شکلی اصل قرار می‌گیرد؛ چه در ملاحظه چهار بازار (که نرخ پول، متغیر اصلی در نرخ ابزار و نرخ کار و نرخ کالا می‌شود) و چه در موازنه ارزی (که معادله نشر اسکناس و کنترل قدرت پولی در صادرات و واردات و خرید زمان و اسناد ملی در آن مطرح است).

۳/۱. تبیین بار ارزشی تعاریف کاربردی ادبیات دانشگاه بر مبنای مختار: «وابستگی به قطب‌های توسعه» به عنوان قید ذاتی الگوهای توسعه، از طریق پذیرش تقسیم کار جهانی و مزیت نسبی برای هماهنگی با سرعت پرشتاب تمدن مدرن

در این راستا باید توجه داشت که ادبیات دانشگاه خود را متکفل تأمین تکامل مادی بشر می‌داند و تمامی رشته‌های دانشگاهی، رفاه بشر را به عنوان امری کاربردی و تجربی تأمین می‌کنند و محوریتی برای تکامل معنوی یا آرمان‌های انقلاب اسلامی قائل نیستند. در واقع



ادبیات تخصصی دانشگاه معتقد است که می‌توان تکامل مادی یک جامعه را بدون آن که با فرهنگ مذهبی در یک جامعه تراحم داشته باشد، به عنوان امری تجربی و علمی مهندسی کرد. لذا یکی از مباحثی که پیرامون الگوهای توسعه طرح می‌شود، نحوه رفتار با «خرده-فرهنگ‌ها» است. یعنی گرچه «توسعه» خود دارای یک فرهنگ است، اما قدرت گفت‌وگو با خرده‌فرهنگ‌ها را داراست و می‌تواند برتری فرهنگی خود را در تمامی حوزه‌ها از طریق گفت‌وگو اثبات کند همچنان‌که در حوزه عمل نیز توسعه به مثابه یک راه طی شده دانسته می‌شود که سایر کشورها و ملت‌ها و فرهنگ‌ها باید به این قافله بپیوندند تا علاوه بر برخورداری از منافع و مواهب آن، از خطر انزوا و نابودی رهایی پیدا کنند. در واقع ادبیات دانشگاه، پیوستن به قافله تمدن موجود را لازم و ضروری می‌داند و لذا با محاسبه ریاضی نسبت به پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های عینی و حقیقی کشور، چندین برنامه پنج‌ساله بر مبنای الگوهای توسعه تدوین می‌شود تا این پتانسیل‌ها ارتباطی دقیق و قاعده‌مند با سرعت سرسام‌آور پیشرفت و توسعه جهانی برقرار کنند و فاصله کشور را با قافله تمدن و شتاب آن کاهش دهند.<sup>۱</sup> لذا بر اساس الگوهای توسعه، به کشورها توصیه می‌شود تا برای عقب‌نماندن از این حرکت پرشتاب، راه میان‌بر را طی کنند که لازمه عملی آن، وابستگی شدید به قطب‌های توسعه است. در توضیح باید گفت که پس از دستیابی انیشتین به نسبیت، تبدیل

---

۱. البته ممکن است برخی ملت‌ها خیزهای بلندتری بردارند و علاوه بر جبران کمبودهای گذشته و رسیدن به قافله تمدن و توسعه و رفاه مادی، در قله تکامل مادی قرار بگیرند و در این عرصه، سهم تأثیری به دست آورند. مانند کشورهای آلمان و ژاپن که علاوه بر قواعد نظام سرمایه‌داری و الگوهای توسعه، از انگیزه‌های ملی و سیاسی مانند برتری نژاد هم استفاده کردند و در عداد کشورهایی قرار گرفتند که در استراتژی‌های توسعه و تمدن مدرن مشارکت دارند. در این راستا و بر مبنای ادبیات دانشگاه، ترسیم چنین هدفی برای ملت ایران نیز ممکن دانسته می‌شود زیرا ملت ایران با سابقه مشارکت در تمدن‌های مادی پیش از رنسانس، استعداد و ظرفیت حضور دوباره در چنین سطحی از فعالیت و راندمان را داراست؛ همان‌گونه که دانشمندان ایرانی متعددی توانسته‌اند در مهم‌ترین عرصه‌های تحقیقات جهانی حضور پیدا کنند.

کمّ به کیف و کیف به کمّ به صورت ریاضی و قاعده‌مند درآمد و سرعت تمدن مدرن از ابتدای قرن بیستم، شتاب عظیمی گرفت؛ شتابی در حدّ سرعت فیزیک کوانتوم و سرعت لیزر که محاسبات پیچیده بشری را در مقیاس‌های بسیار بزرگ (در سطح چند هزار عامل و چند هزار متغیر) در رایانه‌ها و ابر رایانه‌ها انجام می‌دهد؛ یعنی در مقیاسی که بشر توانسته در آن، فضا را فتح کند و از مرزهای آن عبور کند. پس با توجه به سرعت بسیار بالای این روند و ورود همه‌جانبه آن در تمامی عرصه‌های حیات بشری از صنعت و علوم پایه تا علوم انسانی و هنر و رسانه و...، «شدت وابستگی» توصیه می‌شود. چرا که در غیر این صورت، حضور در این روند و مشارکت در آن، هزینه‌های سرسام‌آوری را به دنبال خواهد داشت که تأمین آن برای یک یا حتی چند کشور امکان‌ناپذیر است و به همین دلیل است که بحث «مزیت نسبی» و «تقسیم کار جهانی» مطرح می‌شود. به عبارت دیگر بحث‌هایی از قبیل آمایش سرزمین و مزیت نسبی که یک‌سری تعاریف کاربردی هستند، کاملاً جهت‌دارند و سرعت حضور در این تمدن و وابستگی به آن و همراهی با آن را تأمین می‌کنند. از این‌رو کشورها بر اساس این شاخصه‌ها رتبه‌بندی و ارزیابی می‌شوند تا معلوم شود هر کشوری تا چه حد توانسته پتانسیل‌های داخلی خود را به حرکت جهانی پیوند بزند و از این طریق، به ظرفیت‌های تعیین‌شده توسط این شاخصه‌ها برسد و لذا حدّ مشارکت هر کشور و دامنه حرکت و فعالیت آن، به صورت کاملاً مقنن و مدون، معین شده است. اگر کشوری در این زمینه‌ها توانست خود را به هشت کشور صنعتی نزدیک کند، جایگاه و اعتباری به دست خواهد آورد اما کشورهای کمتر توسعه‌یافته یا در حال توسعه اساساً اجازه حضور در این سطح از تصمیم‌گیری‌ها را نخواهند داشت، چون مشارکت در تولید تعاریف حقوقی، سیاسی، علوم پایه و سایر ابعاد یک تمدن همه‌جانبه، پتانسیل و ظرفیت مشخصی را می‌طلبد که در این کشورها ایجاد نشده است.

این راه و رسم الگوهای توسعه است و بانک جهانی، بخش عمران سازمان ملل و

متخصصین داخل کشور در حوزه‌های تجارت، صنعت، علم و سایر بخش‌ها، توصیه‌های کارشناسی خود را بر اساس این نسخه استوار کرده‌اند. پس وابستگی، قید ذاتی الگوهای توسعه و تعاریف کاربردی آن است که به صورت یک تخصص تدوین شده و در منابعی مانند «مبانی نظری و مستندات لایحه برنامه چهارم توسعه» قابل ملاحظه است. ناگفته پیداست که لوازمات این مدل برنامه و الگوهای توسعه، همراهی سیاسی با سیاست‌گذاران عرصه‌های جهانی و ممانعت شدید آن از طرح شعارهای سیاسی از سنخ مبارزه با ظلم و حمایت از مظلوم و دفاع از اسلام در برابر کفر جهانی و... است. لذا هنگامی که قیمت کالاها یا منابع طبیعی (مانند نفت) به دلیل سلطه قدرت‌های سیاسی، به صورت سیاسی و تقریباً رایگان تعیین می‌شود یا کشوری تحت استعمار و یا آماج فشارهای نظامی و امنیتی ابرقدرت‌ها قرار می‌گیرد، سکوت یا همکاری کشورهایی که خواهان توسعه و بهره‌مندی از مواهب قافله تمدن هستند، ضروری است و تبعات این مظالم به ملت‌هایی که به دنبال سهم تاثیر در تکامل مادی هستند، تحمیل می‌شود. در واقع در این مبنای حیات سیاسی یک کشور نمی‌تواند بریده از حیات علمی، فکری و رفاهی آن باشد، چون توسعه، یک امر همه‌جانبه و پایدار است. در مقابل، ادبیات انقلاب دقیقاً و شدیداً برخلاف این روند وابستگی حرکت می‌کند، زیرا به دنبال استقلال است و در استقلال نیز به ادبیات مذهب تکیه می‌کند؛ چه به قرائت حوزه‌های علمیه و سابقه‌ای که در فرهنگ مذهب وجود داشته و چه به بیان تکاملی آن که ادبیات حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری، متکفل آن است. در واقع ادبیات انقلاب به دنبال یک بنیان سالم برای زندگی اجتماعی است و سلامت این بنیان را به حضور دین در این عرصه و حفظ حیثیت و مقدرات و منافع مردم مسلمان در برابر چپاول‌های آشکار و پنهان و پیچیده می‌داند. بنابراین به نظر می‌رسد تنوریزه شدن رفتار نظام بر اساس فرهنگ توسعه توسط ادبیات دانشگاه، از اساس با فرهنگ مذهب و فرهنگ انقلاب همخوانی ندارد و امکان‌پذیر نیست و «عیوب و وابستگی به الگوهای بیگانه» در عرصه‌های تخصصی، شدیداً

مورد انکار قرار می‌گیرد.

### ۳/۲. تعریف توسعه در سطح روشی به حادثه‌سازی و تغییر مقیاس در وحدت و کثرت موضوعات

بحث دیگری که پیرامون «توسعه» باید طرح شود، رویکرد روشی و ریاضی نسبت به این مقوله است؛ یعنی گاه توسعه به «رشد کمی» معنا می‌شود و گاه به «گسترش کیفی» تعریف می‌شود اما گاه توسعه به «حادثه‌سازی و تغییر مقیاس در موضوعات» معرفی می‌شود که به نظر می‌رسد در تاریخچه بحث توسعه نیز همین مسیر طی شده است. در کتاب «مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران» و «ایران امروز در آینه مباحث توسعه<sup>۱</sup>» نیز بر این مطلب تاکید شده که توسعه صرفاً نباید به افزایش جاده و کارخانه و... تعریف شود بلکه توسعه دارای مفهوم دقیق‌تری است. در یک مثال ساده می‌توان گفت گرچه با افزایش تولید گندم یا سایر محصولات در حد چند میلیون تن، در کشور ما جشن‌هایی توسط دولت‌ها برگزار می‌شود اما روش و ریاضیات ادبیات دانشگاه نمی‌پذیرد که توسعه‌یافتگی صرفاً از طریق رشد کمی محقق شود. البته ممکن است علاوه بر رشد کمی، به گسترش کیفی نیز توجه شود، مثلاً علی‌رغم تولید ۱۰ میلیون تن گندم در سال گذشته، دولت تلاش می‌کند تا گندم تولیدی در سال بعد از کیفیت بالاتری برخوردار باشد یا کیفیت آب شرب ارتقاء پیدا کند یا افزایش کیفیت شبکه برق‌رسانی مورد توجه قرار گیرد. در همه این نمونه‌ها «موضوع» حفظ می‌شود و تنها برای ارتقاء کیفیت آن تلاش می‌شود.

اما در سطح سوم گرچه کیفیت و کمیّت بالاتر اهمیت دارد، اما حرکت کشور به یک موضوع خاص مانند گندم محدود نمی‌شود بلکه در این مثال به جای گندم، این «تغذیه» و

۱. کتاب مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران؛ دکتر حسین عظیمی، نشر نی. کتاب ایران امروز در آینه مباحث توسعه؛ دکتر حسین عظیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

تغییر در «وحدت و کثرت موضوعات تغذیه» است که اولویت اصلی را تشکیل می‌دهد. لذا برای ایجاد وحدت و کثرت جدید در موضوعات، اختراعات نوین انجام می‌شود و بشر در مقابل موضوعات جدید قرار می‌گیرد تا سطح امور «کمی» و «کیفی» به سطح «توسعه» برسد. توسعه یعنی حادثه‌سازی و تغییر مقیاس در وحدت و کثرت موضوعات به نحوی که موضوعات و روابط مرحله قبل، در مرحله جدید موضوعیتی نداشته باشند. همان‌گونه که با اختراع اتومبیل، مکان‌هایی که در میان راه‌ها برای تعویض نعل چارپایان شکل گرفته بود، منسوخ شد و موضوعات و روابط حمل و نقل که در مرحله قبلی موضوعیت داشتند، با تغییر مقیاس در موضوع حمل و نقل به موزه‌ها انتقال یافت. اساساً کمال یعنی تغییر در وحدت و کثرت موضوعات و عدم توقف در موضوعات کمی و کیفی مرحله قبل که بنا بر این تعریف، مراحل قبلی سیر تمدن غرب (که رشد کمی و گسترش کیفی بود) مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه تکاملی که امروزه در عینیت جریان دارد و در آن، تغییر در وحدت و کثرت موضوعات اصل است، مدّ نظر خواهد بود. به نظر می‌رسد امروز وضعیت تکنولوژی، علوم و صنعت به گونه‌ای است که دائماً با تحول در موضوعات، روند توسعه را پیش می‌برند و استراتژی‌های صنعتی و علمی در این افق قرار گرفته‌اند. اما پذیرش مظاهر عینی و کاربردی تمدن موجود (مانند الگوهای حمل و نقل شامل ترمینال‌های هوایی، دریایی، زمینی و راه‌آهن، الگوهای جابه‌جایی پول و اموال و ملک به وسیله سیستم بانکی، الگوی تغذیه، بهداشت، هنر، رسانه و نیز الگوهایی که اکنون در بخش‌های مختلف به نحو موضوعی وجود دارد) و عدم اعتقاد به جریان بار ارزشی در این امور، متناسب با تعریف توسعه به رشد کمی و گسترش کیفی و ناشی از غفلت نسبت به مقوله حادثه‌سازی و تغییر مقیاس در تعریف توسعه است.

۳/۳. تعریف توسعه در سطح فلسفی به «دین دنیاپرستی»، به دلیل هدف قرار گرفتن «رفاه دائم التزاید» در رابطه بین انسان و جهان و تعریف «بهینه هزینه و راندمان در جامعه» بر این اساس

حال اگر تعریف از توسعه در سطح «روشی» به این صورت باشد، در قدم بعد و برای سطح «فلسفی» باید آن را به مقوله «رفاه»<sup>۱</sup> تطبیق داد. یعنی برای تحلیل تخصصی از

---

۱. پس از بررسی الگوها و راه و روش رسیدن به توسعه پایدار و چگونگی جریان بار ارزشی در آنها، مناسب است تا بار ارزشی در خود مفهوم «توسعه» نیز بررسی شود. حال توسعه به چه معناست؟ یک گمانه این است که آنچه مبنا در تعریف «توسعه» قرار گرفته، «تولید رفاه» است که به نظر می‌رسد این مطلب با وابستگی در الگوهای توسعه نیز تناسب دارد. یعنی اگر «تولید رفاه» مبنای تعریف تکامل مادی قرار گیرد؛ وابستگی در بالاترین سطح را برای رسیدن به سرعت استراتژی‌های توسعه در سطح جهانی و بین‌المللی ضروری خواهد نمود. یعنی باید با مراکز ثروت، مراکز قدرت و مراکز علم تا سرحد «انقطاع اجتماعی» ارتباط داشت و با آنان سهمیم بود و در ارتقاء دائمی تکامل مادی مشارکت کرد و از این طریق، در قله تمدن موجود قرار گرفت. گمانه دیگر آن است که گرچه تولید رفاه مبنای تعریف توسعه است، اما باید استراتژی کشور را فقط در سطح «توزیع رفاه» تعریف کرد. چون همان‌گونه که رفاه توسط یک قشر خاص، کشورهای خاص و کارتل‌ها و تراست‌ها و شرکت‌های چندملیتی و... تولید می‌شود، مورد توزیع نیز قرار می‌گیرد و در توزیع آن، طبقه‌بندی خاصی در جهان قابل پی‌گیری است. لذا با توجه به وضعیت کشور، می‌توان حرکت ملی را در این چارچوب تعریف و برنامه‌ریزی کرد. گمانه دیگر این است که می‌توان رفاه را نه در سطح توزیع بلکه در سطح «مصرف» ملاحظه کرد؛ یعنی در دنیا «رفاه» مورد مصرف نیز واقع می‌شود. در این صورت تنها این مطلب دنبال می‌شود که هر چه وارد بازار می‌شود و کشور برای نیاز و ارضای خود به آن محتاج است، مصرف کند. پس گاه می‌توان الگوی توزیع یا مصرف را در رابطه با افراد بررسی کرد و گاه می‌توان الگوی توزیع یا مصرف را در رابطه با نظامات و در سطح وحدت جامعه بررسی کرد؛ یعنی جامعه آمریکا و اروپا از الگوی مصرف خاصی بهره می‌برد و برخی کشورهای اروپایی و آسیایی از الگوی مصرف دیگری بهره می‌برند؛ هم‌چنان که کشورهای آفریقایی در سطح دیگری از الگوی مصرف قرار گرفته‌اند. البته هیچ‌یک از فروض فوق، مبنای مختار در تعریف تکامل و توسعه نیست اما به هر حال

ادبیات کاربردی در بحث توسعه و بررسی درگیری آن با مکتب و اعتقادات، باید به این مهم دقت داشت که روابط انسان سه سطح دارد:

۱. رابطه‌ای با عالم غیب و خدای خود و دستگاه انبیا و وحی دارد؛ ۲. رابطه‌ای با سایر انسان‌ها برقرار می‌کند و ۳. رابطه‌ای با طبیعت و جهان دارد. در ادبیات توسعه، بحث از رابطه انسان با جهان آغاز می‌شود، ولی در دستگاه الهی، حرکت از رابطه انسان با خدا آغاز می‌شود که در اینجا یک تضاد و ناسازگاری بین این دو مبنا دیده می‌شود. البته روشن است که برای تکامل مادی بالاخره و در هر صورت باید رابطه بین انسان و جهان را بررسی کرد، اما سوال این است که آیا امر دیگری بر این بررسی حاکم نیست و پیش فرضی در این زمینه وجود ندارد؟ آیا رابطه انسان با جهان می‌تواند محور قرار بگیرد و رابطه انسان با انسان و رابطه انسان با خدا به تبع آن تعریف شود و یا این که رابطه انسان با جهان است که باید به تبع دو رابطه دیگر شکل بگیرد؟

به بیان دیگر، انسان در ارتباط با طبیعت است و در جریان این ارتباط به ابزارهایی دست پیدا می‌کند و ابزار به معنای آن چیزی است که با قدرت انسان ترکیب شده و باعث افزایش آن می‌شود؛ از تیشه و چکش و بیل تا ماشین، هواپیما، کامپیوتر و... البته ابزار فقط به این موارد محدود نمی‌شود بلکه در اینجا «فکر» و «علم» و «کار» و امثال آن را نیز در بر می‌گیرد و همگی از «مقدورات اجتماعی» محسوب می‌شوند چرا که از طریق قدرت جامعه به دست می‌آیند و انسان از طریق آنها بر جهان تأثیر گذاشته و در آن تصرف می‌کند. در واقع مقدورات اجتماعی مانند تکنیک و فکر و علم و ساختارهای مالی و... واسطه تصرف انسان در جهان می‌شوند، اما سؤال اینجاست که انسان از ارتباط با جهان و تصرف

باید توجه داشت که در ترسیم موضع جمهوری اسلامی نسبت به بحث توسعه باید به تقسیم‌بندی «تولید، توزیع، مصرف توسعه» دقت داشت؛ یعنی رفاه هم تولید می‌شود هم توزیع می‌گردد و هم مصرف قرار می‌گیرد.

در آن، به دنبال چیست و چه هدفی دارد؟ گاه گفته می‌شود انسان در سفر است و لذا تلاش و همت و فعالیت او تنها برای آن است که از این سفر به سلامتی گذر کند؛ یعنی هدف انسان از ارتباط با جهان، فقط رتق و فتق زندگی و ایجاد زمینه برای پرداختن به امور اصلی و محوری است که این رویکرد ریشه در معارف الهی دارد. اما کسی که زندگی را محدود به دنیا بداند، رابطه انسان با جهان را امری اصلی و مقوله‌ای پایدار و جاودان می‌داند و تلاش خود را مصروف آن می‌کند؛ زیرا هدف او از رسیدن به تکامل مادی، خود رفاه و زندگی در دنیا است. پس اگر انتهای رابطه بین انسان و جهان از طریق ابزار و مقدمات جامعه (رسیدن به رفاه) است، نمی‌توان تصور کرد که در مبنای مادی، رفاه دارای سقف و حدی خواهد بود بلکه انسانی که مادی و اهل دنیا است، دائماً به دنبال بهینه و ارتقاء رفاه به عنوان هدف اصلی است و بر این میناست که بهینه ابزارها، بهینه انسان، بهینه تأثیر خود بر جهان و بهینه تأثیر جهان بر خود را دنبال می‌کند. لذا همان‌گونه که در سطح خرد و در یک شرکت، بهینه‌ی هزینه و راندمان دنبال می‌شود، در سطح کلان (رابطه انسان با جهان) نیز باید دخل و خرج را در روابط متقابل انسان و جهان به محاسبه کشید تا هزینه‌های صرف‌شده، راندمان مورد نظر را تحویل دهد و هزینه‌کردن مقدمات جامعه (کار فکری و عملی و تکنولوژی و ثروت و منابع طبیعی و...) به رفاه و ارضای بیشتر بیانجامد.

پس بهینه «رابطه بین هزینه و راندمان» به صورت کلان و در سطح جامعه‌شناسی، در لذت و ارضاء مادی بالاتر متجلی می‌شود که این همان «رفاه دائم‌التزاید» است؛ یعنی افزایش دائمی سطح رفاه و بهره‌گیری از جهان که به هیچ‌چیز حتی اخلاق و انسانیت مقید نشود. در واقع از آنجا که فعالیت و انگیزش انسانی به مثابه محوری اساسی در تولید رفاه است، بهینه رابطه بین «هزینه و راندمان» در کل جامعه، به بهینه‌ی «قوای روحی، ذهنی و عینی انسان» و ارتقای شدت روحی او وابسته است؛ یعنی به هر میزان که این بهینه باعث کشف قوای بیشتری در درون انسان شود و آن قوا را ارتقا دهد و بهتر بکار گیرد، سطح ارتباط



انسان با جهان مجدداً افزایش یافته و بهینه شده و بالتبع اثرگذاری جهان بر انسان ارتقا پیدا می‌کند و لذت و ارضای او را بیشتر می‌کند. پس چون هدف از رابطه انسان و جهان و بهینه آن، رفاه قرار گرفته و این بهینه هم به ارتقاء قوای روحی و ذهنی و عینی انسان وابسته است، هنگامی که برای این روند قوای انسان‌ها در یکدیگر ترکیب شود، «انقطاع اجتماعی» نسبت به رفاه ایجاد می‌شود که این به معنای «پرستش دنیا» و «دین‌دنیاپرستی» خواهد بود. با این تحلیل روشن خواهد شد که گرچه در گذشته، مباحثی نظری برای باورهای کفرآمیز طرح می‌شد و بر اساس آن، برای خدای متعال هم مجسمه‌هایی سنگی و چوبی ساخته می‌شد، اما کفر امروز دیگر همانند گذشته نیست؛ بلکه وقتی آثار ماده (که در رفاه متجلی می‌شود) به جای آن که واسطه باشد، هدف یک جامعه قرار بگیرد و رابطه انسان و جهان و مقادیرات اجتماعی و ارتقای قوای انسان در این روند به تبع آن تعریف شود، آنگاه باید گفت که شرک و کفر و عدم اعتقاد به آخرت و پرستش دنیا در «عمل» جریان می‌یابد. گرچه این بحث - که به عنوان یک گمانه برای دفاع از نگاه اعتقادی مقام معظم رهبری به الگوی توسعه قابل طرح است - یک بحث فلسفی بود، اما تمام مهره‌های آن مربوط به ادبیات کاربردی است و به یک امر اقتصادی تعریف می‌شود که کاملاً ملموس است: اگر رفاه (که در مظاهر تمدن موجود متجلی است) هدف قرار گیرد و به مبنایی برای توصیف رابطه بین انسان و جهان و تعریف بهینه قوای روحی و ذهنی انسان تبدیل شود، تعاریف کاربردی در بحث توسعه به یک امر مادی و کفرآمیز و ضدارزشی مبتلا شده است.

۴/۳. انعکاس تعریف فلسفی توسعه در مدیریت جامعه از طریق جریان «قوانین تحریک و تحرک»، علت تبدیل «حرص و حسد» به وصف ساختارهای اجتماعی

حال اگر بهینه‌ی مادی انسان و ارضاء بیشتر او دنبال می‌شود، باید به انگیزش‌ها شدت بخشید و کیفیت شدت بخشیدن به انگیزش‌های اجتماعی در تئوری مادی دارای دو بخش «قوانین تحریک» و «قوانین تحرک» است. در واقع در جامعه اقتصادمحور (که متغیر اصلی

آن، اقتصاد و رفاه و ثروت است) این امر محوریت دارد که چگونه از طریق تولید، (یعنی یک امر اقتصادی) به تولید انبوه و از تولید انبوه، به ثروت دسترسی پیدا شود و از طریق ثروت، قدرت خرید رفاه محقق شود. این امر وابسته به در اختیار داشتن تکنولوژی‌های پیشرفته است چون با این نوع تکنولوژی‌هاست که می‌توان به کالاهای ارزان‌تر و تولید افزون‌تر و رفاه بیشتر رسید و از این طریق است که می‌توان بازارهای جهانی را تصاحب کرد و ارزش افزوده و تولید ناخالص ملی را افزایش داد. پس در این رویکرد، اولین شاخصه‌ها مربوط به وضع تولید است؛ یعنی نمی‌توان به رفاه رسید، مگر با ثروت و نمی‌توان به ثروت رسید، جز با تولید و نمی‌توان چرخ تولید را به چرخش درآورد، مگر اینکه انگیزه رفتار اقتصادی جامعه بهینه شده و افزایش پیدا کند. از این‌رو متغیر اصلی در این روند، شدت بخشیدن به انگیزش‌های اجتماعی و انعکاس آن در رفتار اقتصادی یک ملت است تا این انگیزه‌ها و فعالیت‌های ناشی از آن پشتوانه تولید قرار گیرد و با استراتژی صنعت و تکنولوژی، در عرصه جهانی و بین‌المللی به صورت تولید انبوه و ارزان محقق شود. پس مکتبی که اصالت را به رابطه بین انسان و جهان می‌بخشد، دارای لوازماتی در نظام مدیریتی است و اعتقادی که در آن، رفاه دائم التزاید به عنوان هدف اجتماعی قرار بگیرد، چنین الزاماتی را در بحث مدیریت توسعه به دنبال دارد. در واقع سؤال این است که مبنای فوق‌الذکر در تعریف توسعه چگونه می‌تواند عرصه اقتصاد را مدیریت و سازماندهی کند که پاسخ آن، بهینه رفتار اقتصادی یک ملت است که این امر به نوبه خود، به «بهینه انگیزش اجتماعی» باز می‌گردد تا این انگیزش‌ها پشتوانه تولید قرار بگیرند. به نظر می‌رسد این انگیزش از طریق «قوانین تحریک» پیدا می‌شود. به این گونه که مرتباً در محیط، وحدت و کثرت کالاها تغییر کند و با تبلیغات مختلف و برگزاری نمایشگاه‌های موضوعی در عرصه‌های مختلف (از فناوری اطلاعات و لوازم خانگی و رایانه تا صنعت ساختمان و صنعت نفت و حتی صنعت مالی و بیمه و بانک) جدیدترین کالاها و تنوع آنها به نمایش

گذاشته شود تا همگان تحریک شوند. به این صورت، محیط تحریک آماده می‌شود و وحدت و کثرت موضوعات جدید در مقابل بشر قرار می‌گیرد و همه ملت‌ها در برابر این سطح از کارآمدی به عجز و شگفتی در می‌آیند و انگیزه پیدا می‌کنند تا در روند دستیابی به این کالاها مشارکت کنند تا از کارآمدی و رفاه و آسایش حاصل از آن بهره‌مند شوند. پس قوانین تحریک در مبنای توسعه رفاه این است که سقفی برای وحدت و کثرت کالاها و تغییر و ارتقاء آنها مدنظر نباشد بلکه کالاها دائماً بهینه شوند و کارآمدی خود را ارتقا دهند تا بر اساس جامعه‌شناسی مادی، محیط عینی برای تحریک انسان‌ها فراهم شود.

پس از آن‌که شخص انگیزه پیدا کرد و تصمیم گرفت به عنوان یک عضو در سیستم اقتصادی، شغلی را بپذیرد تا به این روند کمک کند و از مزایای آن بهره‌مند شود، این مسأله مطرح خواهد شد که در مشاغل، طبقه‌بندی وجود دارد؛ به این معنا که در این طبقه‌بندی، میزان درآمد برای هر طبقه متفاوت است که به تبع، «الگوی مصرف» معینی برای هر طبقه شکل می‌گیرد. یعنی اگر امروزه مدیرعامل بر متخصص، متخصص بر کارگر فنی و کارگر فنی بر کارگر ساده حاکم می‌شود به معنای روابط اجتماعی قبل از رنسانس نیست که مولایی فرمانی بدهد و زیردست اطاعت کند بلکه تعریف الگوی مصرف خاص برای هر طبقه، موجب می‌شود که رده‌های پایین‌تر از طریق کسب مهارت و دانش حین خدمت و...، برای حرکت به سوی طبقه بالاتر تلاش کنند زیرا با ارتقاء در جایگاه شغلی، به مصرف بیشتر و رفاه بالاتر دست خواهند یافت. پس انگیزش دیگری که در مدیریت توسعه جریان دارد، طبقه‌بندی مشاغل بر اساس درآمد و طبقاتی شدن الگوی مصرف در نظام کارمندی و کارگری است که به افراد انگیزه می‌دهد تا شدت بیشتری از خود نشان دهند و در طبقه بالاتر قرار بگیرند. در واقع برای آن انگیزش اجتماعی - که برای تحقق توسعه و رفاه ضرورت داشت - یک محیط و ساختار مدیریتی ایجاد می‌شود که بر اساس فرهنگ مشارکت شکل گرفته و به الگوی مصرف طبقاتی تعریف شده و مبدأ جریان فرماندهی و فرمان‌بری در

سیستم و علت انگیزش برای مشارکت بیشتر در نظام می‌شود. بنا بر این توضیح، قوانین تحریک، انعکاسی از «خُلُقِ رذیله حرص» است؛ چون توقف در هیچ سطحی از تنوع کالاها و ارتقاء رفاه و بهره‌مندی از دنیا به رسمیت شناخته نمی‌شود. اما هنگامی که همگی تحریص و تحریک شدند، روشن است که باید مورد تحقیر قرار بگیرند و حرص آنان رام شود چون نمی‌توان تمامی خواسته‌های مادی همه شهروندان را تأمین کرد و همه نیازهای ایجاد شده را ارضاء نمود. لذا طبقاتی کردن الگوی مصرف به مثابه یک اصل اساسی مورد توجه قرار می‌گیرد که این امر، «خُلُقِ رذیله حسد» را نه به وصف یک فرد بلکه به وصف یک ساختار مدیریتی تبدیل می‌کند. زیرا در این سیستم، همزمان با ایجاد دغدغه مادی و تحریک و تحریص افراد، نظام تحقیر بر اساس پول و درآمد نیز بر آنان حاکم می‌شود و لذا شخص نه تنها محبتی نسبت به دیگر طبقات و عناصر آن ندارد بلکه به دنبال پایین کشیدن دیگران و حذف آنهاست. در واقع هنگامی که شرایط ورود انسان‌ها به این سیستم، از جنس نابرابری و تحقیر و تبعیض و محروم کردن باشد، اخلاق تفاخر در رأس هرم و اخلاق حسد در قاعده هرم قهری خواهد بود. پس الگوی مصرف طبقاتی، امری ذاتی و قهری برای نظام سرمایه‌داری در بحث توسعه است چون در غیر این صورت، مدیریت و فرماندهی و فرمانبری در آن جریان پیدا نمی‌کند و به این صورت است که مبنای رفاه دائم-التزاید، قوانین تحریک و قوانین تحرک (اجتماعی شدن حرص و حسد) را نتیجه می‌دهد.

۱/ ۴/ ۳. اشاره به اثر مبنای توسعه (رفاه دائم‌التزاید) در روابط بین‌المللی: استعلاء و

برتری جویی مادی از طریق تکنولوژی

در قدم بعد و با ملاحظه نظام اقتصادی در ارتباط با عوامل بیرونی، روشن است که هر ملتی با خصوصیات و ویژگی‌های خود، دارای یک مُنتجه و یک راندمان است و ثروت و رشد و تولید ناخالص ملی خاص به خود را داراست. حال در اصطکاک بین نظامات اقتصادی، آیا رقابت و تعاون جریان دارد یا استعلاء و برتری جویی مادی؟ در مبنای موجود،

هر ملتی که سرعت کم‌تری داشته باشد و شدت انگیزه‌ها و رفتار اقتصادی آن بر اساس معادلات سرمایه‌داری قاعده‌مند نشده باشد، از دیگر کشورها عقب خواهد افتاد و تحت سلطه آنان قرار خواهد گرفت. به عبارت دیگر ملت‌ها و کشورهایی که از نظر اقتصادی برتر هستند، به دنبال این نیستند که دست ملت‌های دیگر را بگیرند و آنها را ارتقاء دهند بلکه استعلا‌ی پایدار بر دیگران و افزایش بهره‌مندی خود از این طریق را پی‌گیری می‌کنند. یعنی این مبنا مطلقاً به اخلاق مشروط نشده بلکه ذات آن، طبقاتی شدن و تبعیض و انحلال قوای دیگر ملت‌ها به نفع رفاه دائم التزاید برای رأس هرم است و لذا در کشورهای صاحب تکنولوژی برتر، هیچ نشانی از ایثار نسبت به دیگر ملت‌ها دیده نمی‌شود. در واقع هدف قرار دادن رفاه دائم التزاید، دستیابی به تکنولوژی برتر را به امری ضروری بدل می‌کند و این سطح از تکنولوژی نیز ابزاری برای استعلاء مادی قرار می‌گیرد.

۳/۵. تبیین چگونگی سلطه «سود سرمایه» بر انسان و جامعه در نظام اقتصاد موجود، بر اساس تعریف پول در سه سطح

در قدم بعد، آن چه که شاخصه اصلی نظامات اقتصادی برای حضور در ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی و جهانی است، حضور بیشتر در بازارهاست. یعنی باید بازارهای درون و بیرون کشور را گسترش داد و همه اصناف و اقشار و ملت‌ها، متقاضی تولیدات آن کشور باشند که لازمه این مطلب، کارآمدی بالا و قیمت پایین کالاهاست و این مهم از طریق تولید انبوه و توسعه تکنولوژی به دست می‌آید. اما در این میان و همان‌گونه که در کتاب «مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران» مورد تأکید قرار گرفته، شاخص اصلی و برگ برنده‌ی کشورهای صنعتی دنیا در این رقابت شدید، «زمان» است و هر کشوری که سرعت بالاتری در نظام اقتصادی داشته باشد و مدیریت بر زمان را بهتر اعمال کند، گسترده‌ی و فعلیت بیشتری به دست خواهد آورد و در موازنه ارزی، قدرت پولی بالاتر را کسب خواهد کرد. برای توضیح بیشتر در این باره باید وارد بررسی مکانیزم نظام اقتصادی موجود شد و روشن

کرد که ابعاد عینی این نگرش و دیدگاه چیست و به بررسی ماشینی پرداخت که توسعه مادی را تحویل می‌دهد تا روشن شود ربا، نقشی اساسی در توسعه همه‌جانبه و پایدار دارد.

یعنی در نظام اقتصادی سرمایه‌داری که حاصل قوانین تحریک و تحرک است، سود و ربا و نرخ پول در زمان متغیر اصلی است و انسان به تبع آن تعریف می‌شود و این روند، مبنایی برای گردش اقتصادی نظام سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. در واقع آنچه که نظام اقتصادی موجود در دنیا را مادی می‌کند، در این نکته اساسی جلوه‌گر می‌شود: آیا در این نظام، «کالا و سود کالا» متغیر اصلی است، یا «انسان»؟ و به عبارت دیگر در رقابت، «بهینه‌ی انسان» متغیر اصلی است یا «بهینه‌ی کالا»؟ البته قطعاً در هر نظام اقتصادی، هم انسان و هم کالا بهینه می‌شوند اما پرسش محوری این است که آیا در این مجموعه، متغیر اصلی را «کالا» تعیین می‌کند یا «انسان»؟ در مکتب الهی، روشن است که محوریت در این مجموعه با انسان است و کالا باید در خدمت انسان باشد و بنابر اصول موضوعه‌ای که متخذ از مکتب است، ضرر باید به کالا برگردد، نه به انسان. انعکاس این اصول مکتبی در رفتار اقتصادی، چارچوبی به نام فقه پدید آورده و احکامی از قبیل مضاربه، مساقات، مزارعه، شرکت و... به نحوی معین شده که انسان در روابط اجتماعی در معرض کمترین قرار بگیرد. زیرا هدف، رشد انسان و کرامت انسانی و پرورش ایمانی اوست.

حال برای این که روشن شود سیستم اقتصادی متداول، اصول مکتب و فقه را به رسمیت می‌شناسد یا با آن در تعارض است، دو نوع از سیر بحث قابل ترسیم است؛ یکی حرکت از کلان به خرد و دیگری حرکت از خرد به کلان. در بررسی از کلان به خرد، ستاد فرماندهی و مدیریت بر نظام اقتصادی، «بانک» و «مدل برنامه» است که دولت نیز در مراحل بعدی به آنها ضمیمه می‌شود و دائم افزایش سود سرمایه را چه در سلول نظام، چه در ساختارهای آن و چه در ارگانیزه شدن و سطح توسعه، حفظ می‌کند که تشریح آن در ادامه می‌آید.

### ۳/۵/۱. تعریف پول در سطح اول به «واسطه در مبادله»

در ابتدای کار ادعا می‌شود که مکانیزم بازار عملکردی متناسب و طبیعی دارد و رقابتی سالم در آن جاری است اما با بیان سطوح مختلف از تعریف پول، روشن خواهد شد که این ادعا فریبی بیش نیست. در گذشته‌های دور، مبادله به صورت تهاتری انجام می‌شده و واحد و مقیاس خاصی برای مبادله وجود نداشته است. مثلاً در دوشنبه‌بازارها، کسی که احتیاجی به تخم مرغ نداشت، اضافه آن را به بازار می‌آورد و چون احتیاج به کفش داشت، ناچار بود تا کسی را پیدا کند که هم کفش مازاد بر نیاز داشته باشد و هم به تخم مرغ نیازمند باشد و الا کار مبادله دچار مشکل می‌شد. اما هنگامی که پول به عنوان واسطه مبادله و واحدی کمی برای این امر مطرح شد، تهاتر و مشکلات آن کنار رفت و مبادلات تسهیل شد چون با فروش کالای مازاد بر نیاز و گرفتن پول آن، به راحتی می‌توان اقدام به خرید کالای مورد نیاز کرد. به تعبیر فنی، پول در این سطح واحدی برای تعیین هزینه تولید یک شیء است و معین می‌کند که ساخت این کالا چقدر هزینه برده و معیار سنجش و اندازه‌گیری قرار می‌گیرد.

### ۳/۵/۲. تعریف پول در سطح دوم به ابزار تنظیم نظام اقتصادی و متکفل رابطه بین «مجموع تقاضای موثر» و «مجموع کالاهای اقتصادی»

پس یک تعریف از پول «واسطه در مبادله» است، اما می‌توان آن را از این شکل ساده خارج کرد. یعنی در مکانیزم عرضه و تقاضا تنها کمبود کالا یا فزونی آن مطرح نیست بلکه «طلب اجتماعی» به کالاها تعلق می‌گیرد. روشن است که طلب اجتماعی، تابع «قدرت خرید» است و قدرت خرید نیز به درآمد وابستگی دارد و لذا طلب برخی کالاها فقط به برخی مشاغل و قدرت خرید بالای آنها - که بر اثر دستمزد بالا حاصل می‌شود - محدود می‌گردد. پس در مقابل عرضه کالا، طلب اجتماعی وجود دارد که به قدرت خرید باز می‌گردد و قدرت خرید نیز به نحوه توزیع ثروت در هر کشور وابسته است. مثلاً با قرارگرفتن در

گروه کارگران، قدرت خرید معینی برای اشخاص ایجاد می‌شود که میزان طلب آنها را مشخص می‌کند و روشن است که این قدرت خرید و تقاضا با قرارگرفتن در گروه متخصصین، تفاوت معناداری پیدا خواهد کرد. یعنی کیفیت توزیع ثروت در کشور است که قدرت خرید اصناف، شهروندان و افراد را معین می‌کند. بنابراین در نظام عرضه و تقاضا، تقاضاها مطلق نیست و هر کسی نمی‌تواند هر چیزی را که خواست، در هر زمانی از بازار بخرد، بلکه «تقاضای مؤثر اجتماعی» شکل می‌گیرد که مؤثر بودن آن، به درآمد و الگوی توزیع ثروت وابسته است. به عبارت دیگر یک بافت در تولید کالاها و یک بافت در تقاضاها وجود دارد و اگر پول بین این دو مجموعه عمل کند و به ابزاری برای تنظیم تولید کالا و توزیع ثروت بدل شود، نه کالاها روی دست تولیدکنندگان می‌ماند که ضرر کنند و نه گردش طلب و تقاضای اجتماعی به گونه‌ای است که مانع مصرف انبوه یا موجب کمبود شود. پس تعریف پول در سطح دوم، صرفاً در تسهیل مبادله خلاصه نمی‌شود بلکه با ایجاد تناسب میان الگوی تولید و الگوی توزیع ثروت، به «ابزار تنظیم نظام اقتصادی» تبدیل شده که متکفل رابطه بین «مجموع تقاضای مؤثر» و «مجموع کالاهای اقتصادی» است و باعث می‌شود ماشین اقتصاد کشور به حرکت خود ادامه دهد.

در این میان بانک نیز فعالیت‌هایی انجام می‌دهد تا نظام اقتصادی توسط پول تنظیم شود که یکی از این فعالیت‌ها نشر اسکناس متناسب با رشد تولید ناخالص ملی است؛ یعنی «نشر اسکناس» معادله دارد و امری صرفاً قراری و اعتباری و انتزاعی نیست بلکه به آمارهای عینی و میدانی وابسته است. علاوه بر این، همان‌گونه که می‌توان کالا را به گردش درآورد و به تولید آن سرعت بیشتری بخشید، پول را هم می‌توان به چرخش درآورد که با فعالیت بانک و از طریق «شبه پول» یا سندهای اعتباری و کارت‌های اعتباری محقق می‌شود. یعنی به جای ورود پول از یک طرف و خروج آن از سوی دیگر، «انباشت» پیدا خواهد شد که این مهم از طریق افزایش خدمات بانک محقق می‌شود. مثلاً حتی زمانی که



یک تولیدکننده وامی را از بانک دریافت می‌کند، هم‌زمان با پرداخت قسط اول وام، برای هزینه‌های کارگران و خریدها و... در بانک افتتاح حساب می‌کند و مبالغ مدیریت پروژه را به آن واریز می‌کند. لذا لازم نیست بانک برای بازگشت پول تا سررسید همه اقساط صبر کند، زیرا از طریق دیگری، همان پول بانک به بانک باز می‌گردد. همان‌طور که با استفاده از کارت‌های اعتباری پول از بانک خارج نمی‌شود و تنها از حسابی به حسابی دیگر منتقل می‌شود.

پس از چند طریق، گردش پول باعث سودآوری و درآمد بانک می‌شود، زیرا خدمات تسهیلی بانک، باعث می‌شود که ثروت‌ها به هم ارتباط پیدا کرده و در بانک انباشت شوند. در نتیجه بانک با یک‌سوم از پول مردم به تجارت می‌پردازد، یک‌سوم را وام می‌دهد و یک‌سوم باقی‌مانده را به چرخش درمی‌آورد تا به مردم پرداخت کند. پس بانک هم از وام‌دادن و سود تضمین شده آن درآمد دارد و هم یک‌سوم را وارد معاملات می‌کند و با آن ارز و اسناد اعتباری می‌خرد که این نیز فعالیتی سودآور است. لذا در همه بخش‌ها، پول به عنوان موضوع کار بانک، علت سودآوری در بخش اقتصاد آن است.

۳/۵/۳. تعریف پول در سطح سوم به ابزار حضور در تکامل از طریق مدیریت بر زمان در موازنه ارزی با هدف رشد ارزش پول ملی (بانک مرکزی)

در گام بعدی باید توجه داشت که نظام کالاها و نظام تقاضای مؤثر اجتماعی یک ملت، در خلأ نیستند، بلکه در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی و جهانی، ملت‌های دیگر نیز مشغول تولید هستند و تقاضای مؤثر اجتماعی دارند. یعنی این فعالیت‌های اقتصادی که در ملت ایران به وحدت رسیده، در ملت ترکیه و امارات و کویت و گرجستان و قرقیزستان و ترکمنستان و تمام منطقه نیز به وحدت می‌رسد. همین مطلب درباره کشورهای که در سطح بین‌المللی فعال هستند، صدق می‌کند و تداوم می‌یابد تا به یک وحدت کل جهانی برسد که

در این سطح، کشورهای خاصی در قله تولید قرار می‌گیرند. در این میان، هر کشوری چابک‌تر، دارای انگیزش اجتماعی بیشتر و بهره‌مند از تکنولوژی بهتر باشد و قدرت چرخش ارز در آن بالاتر باشد و بتواند «سرعت و دقت و تأثیر» مجموعه نظام اقتصادی خود را در «منابع نیروی انسانی، منابع ابزاری و منابع طبیعی» افزایش دهد، فاتح بازارها خواهد بود؛ چرا که عملاً خواهد توانست با کالای ارزان‌تر و باکیفیت‌تر و کارآمدتر، همه بازارها را در منطقه و بین‌الملل و جهان قبضه کند.

در این روند است که بانک مرکزی مسئولیت قانونی برای حفاظت از ارزش پول ملی پیدا می‌کند چون اگر ملتی بیشتر از مقدار تولید خود، مصرف کرد و واردات آن بر صادرات فزونی گرفت، به دیگر کشورها بدهکار خواهد شد که این امر در تنزل قدرت پول ملی منعکس می‌شود. پس در این عرصه، قوانین جبری حاکم نیست، بلکه قوانین انسانی بر نظام اقتصادی حاکم است و در ارتباط ملتها با یکدیگر، «موازنه ارزی» مهم خواهد بود. یعنی بانک مرکزی موظف است در تقابل بین ارزها، علاوه بر حفظ قیمت پول ملی، رشد آن را نیز تضمین کند. از این طریق، پول از سطحی که می‌خواست الگوی تولید و الگوی توزیع را کنترل کند تا شرکت‌ها و کالاها در کشور ضرر نکنند، ارتقاء می‌یابد و باید به فکر سود و زیان ملت، از جهت نرخ پول نیز بود. یعنی بانک مرکزی مسئولیت دارد تا ثروت‌زایی در کشور به چالش کشیده نشود و در غیر این صورت ارزش پول کشور کاهش می‌یابد و نظام اقتصادی نه تنها به سمت تکامل بلکه به سمت سقوط می‌رود. پس برای نظام‌های اقتصادی در رابطه با یکدیگر، فرض سلطه وجود دارد و در این صورت باید قیمت پول ملی را - که انعکاس واقعیت انگیزش، توانمندی، منابع و تکنولوژی یک کشور است - حفظ کرد.

در قسمت سوم (حضور در تکامل) پول دیگر به معنای مبادله یا ابزار تنظیم و انباشت ثروت نیست بلکه در این سطح بالاترین سودهایی که به دست می‌آید، در موازنه ارزی و معاملات ارزی بانک است. یعنی بانک با تسلط بر صادرات و واردات و قیمت ارزها، در

فاصله‌ای که مجموعه اقتصادی کشور می‌خواهند کالاها را به خارج از کشور بفرستند و مواد اولیه یا کالاهای دیگری را وارد کنند، حضور پیدا می‌کند. نقش بانک در اینجا مدیریت بر این زمان‌ها در بحث ارز است و باید با توجه به قیمت پول در داخل و خارج رقابت کند که در غیر این صورت عملاً سودآوری آن زیر سؤال می‌رود. پس سنگین‌ترین سودهایی که برای بانک حاصل می‌شود، بر اثر مدیریت بر زمان در جریان صادرات و واردات است؛ یعنی بتواند از پول - و لو آن‌که تبدیل به کالا نشود و صرفاً زمانی بر آن گذشته باشد - سودی بدست بیاورد. در واقع شخص حقیقی یا حقوقی که به یک میلیون دلار یا یک میلیارد دلار ارز نیاز دارد با مسافری که پانصد دلار می‌خواهد، تفاوت زیادی دارد گرچه در فرض دوم نیز سودآوری وجود دارد اما تنها سود خرد به دست می‌آید. به عبارت دیگر، در سطوح گذشته از تعریف پول به این روند توجه می‌شد که با فروش کالا و دریافت پول آن، خرید کالای دوم باید به نحوی انجام شود که باعث سود بیشتر شود اما در اینجا «پول، زمان، پول» مطرح است و کالا به هیچ عنوان واسطه نیست بلکه فروش ارز و اسناد اعتباری در میان است. البته این نوع «ربای سازمانی» است و اساساً تحقق آن در میان متعاملین فرض ندارد. یعنی گاه ربا بین دو نفر صورت می‌گیرد و گاه ربا در گردش اعتبارات و سودآوری بانک از این گردش محقق می‌شود؛ چون بانک در حال کنترل وام‌ها و پروژه‌ها بر اساس الگوی تولید و افزایش ثروت ملی است و در تمام معاملاتی که در کل نظام اقتصادی انجام می‌گیرد، حاضر می‌شود تا سودآوری را کنترل کند. همان‌گونه که بانک‌های مرکزی در موازنه ارزی حاضر می‌شوند و با رفتار سازمانی پیچیده‌ای که شرکت‌ها قادر به انجام آن نیستند، به سود دست پیدا می‌کنند.

۳/۵/۴. جمع‌بندی فعالیت‌های بانک بر اساس تعریف پول و سلطه آن بر انسان و جامعه

در واقع بانک با انباشت سرمایه، در ابتدا پول یک ملت را جمع کرده و یک‌سوم آن را

پس انداز می‌کند، یک‌سوم آن را وام می‌دهد و یک‌سوم باقی‌مانده را برای بازگرداندن به مردم می‌گذارد. این قانون بانک است. یک‌سومی که نزد بانک قرار دارد، برای موازنه ارزی و به صورت شناور استفاده می‌شود و به‌مثابه صرافی مکانیزه عمل می‌کند؛ نه مانند یک صرافی عادی که تأمین یک میلیون دلار هم برای او مشکل است. به عبارت دیگر برای معاملات خارجی، گشایش اعتبار می‌کند. پس وقتی نظام اقتصادی کشور، مقابل نظام اقتصادی کشورهای دیگر قرار می‌گیرد و صادرات و واردات جریان پیدا می‌کند، بانک نقشی اساسی پیدا می‌کند و بانک مرکزی به رسمیت شناخته می‌شود. چون پول این کشور به دست این بانک است و پروژه‌ها به پول‌های کلانی نیاز دارند که به راحتی قابل تأمین نیست و لذا اکثر پروژه‌ها با استفاده از وام‌هاست که قابلیت اجرا پیدا می‌کنند. پس بانک به یک ابرقدرت غول مالی تبدیل شده که در همه معاملات اقتصادی کشور و در همه صحنه‌ها حضور دارد. اما تنها یک سطح از سودآوری در ارائه وام‌ها و حضور در پروژه‌ها است و سطح دیگر این است که یک کشور در مقابل کشورهای دیگر قرار می‌گیرد که در اینجا بانک باید حافظ ارزش پول ملی باشد، یعنی پول پشتوانه‌ای دارد و پشتوانه آن این است که نسبت مصرف ملی کمتر از تولید ملی باشد. در واقع عامل درون‌زای پول یک کشور، صادرات و واردات آن کشور است و عامل برون‌زای آن، صادرات و وارداتی است که دیگر کشورها دارند و مجموعه این عوامل و فشارها در کنار یکدیگر، نظام شناوری را ایجاد می‌کنند که بر اثر آن، قدرت پول یک کشور تعیین خواهد یافت.

پس یکی از وظایف دولت این است که گردش ثروت را در درون به گونه‌ای تنظیم کند که قدرت اقتصاد ملی در برابر واقعیت‌های خارجی مانند قدرت اقتصاد ملی ترکیه و پاکستان و دیگر کشورها سیر نزولی پیدا نکند؛ یعنی حضور در صادرات و واردات و موازنه ارزی به گونه‌ای باشد که ارزش پول پایین نیاید و در قدم بعدی خود را به پله‌های بالاتر برساند و رشد کند. پس حضور بانک در نظام موازنه ارزی برای حفظ ارزش پول ملی، قدم

اول است و در قدم دوم، حضور در ارتباط بین صادرات و واردات و ارائه خدمات و ایجاد محیط از نظر ارزی یا از نظر سندی (مانند حواله‌ها یا سندهای اعتباری) است تا با مدیریت بر زمان «نظام موازنه ارزی»، «رشد پول ملی» محقق شود..

اما باید توجه داشت که حضور بانک به مدیریت زمان و افزایش قدرت پول منحصر نمی‌شود، زیرا امر حاکم بر این مطلب، توجه به «بافت صادرات و واردات» و «ارزش افزوده» در آن است. یعنی کالاهایی هستند که می‌توان آنها را به هزار برابر قیمت تمام‌شده، فروخت و کالاهایی نیز وجود دارند که تنها به دو برابر قیمت تمام‌شده، به فروش می‌روند. در این صورت روشن است که اولویت با تولید کالاهای نوع اول خواهد بود که این مهم، تابع تکنولوژی برتر است و کشوری توانایی بالاتری در مدیریت بر زمان دارد که صاحب «تکنولوژی برتر» باشد. پس بانک مرکزی در رابطه بین صادرات و واردات و برای دستیابی به بالاترین سود باید بتواند در بستری خرید و فروش کند مبتنی بر تکنولوژی برتر باشد و به ابزاری برای تغییر مقیاس در تکنولوژی برای افزایش سود سرمایه تبدیل گردد. در این صورت به جای خرید و فروش کالا و مباحث مربوط به آن، «توسعه تکنولوژی» مطرح می‌شود تا بتوان «سودآوری» را به «وصف نظام» تبدیل کرد. یعنی پس از حفظ ارزش پول ملی باید گام‌های بلندتری برداشت و قوانین بین‌المللی را رعایت کرد و «تقسیم کار جهانی» را پذیرفت تا دسترسی به تکنولوژی‌هایی که ارزش افزوده بالایی را رقم می‌زنند، میسر شود و از این طریق، تولید ثروت ملی افزایش پیدا کند.

بنابراین اگر پول در سیستم بانکی توانست هم رشد کمی قدرت خرید یک ملت را «حفظ» کند و هم آن را «تکامل» دهد، این انعکاس تکامل جامعه مادی می‌شود که معرف فرهنگ و اخلاق آن است. در واقع در این روند دنیا به معنای «رفاه» محور قرار گرفت و رفاه در شکل کمی خود، در پول و سود سرمایه متجلی شد و انسان، محکوم قواعد رشد کالا و دائم‌افزایی پول قرار گرفت. لذا باید این فرض هم مورد بررسی قرار گیرد که آیا در مهندسی

نظامات اقتصادی امر دیگری غیر از سرمایه می تواند محور قرار گیرد؟ اگر انسان به جای تبعیت از رشد کالا و پول، محور نظام اقتصادی باشد، مهندسی نظام اقتصادی و پولی ما چگونه خواهد بود و تعریف پول اسلامی چگونه شکل خواهد گرفت؟

۳/۶. جمع بندی مباحث پیش گفته پیرامون تعارض عیوب الگوهای بیگانه در سطوح «فلسفی، مدیریتی و اقتصادی» و تعارض آنها با اصول اعتقادی و ارزش های دینی و اقتضائات احکام

تا اینجا روشن شد که عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه و بار ارزشی در مقوله توسعه، در چند سطح قابل اثبات است. اولاً هنگامی که «رابطه انسان با خدا» و «رابطه انسان با انسان» به تبع «رابطه بین انسان و جهان» تعریف شود و در تعریف «رابطه انسان با جهان» نیز رفاه دائم التزاید و التذاذ مداوم محور قرار بگیرد، دنیاپرستی و سودپرستی به عنوان یک امر اعتقادی در جامعه جریان می یابد و انقطاع اجتماعی نسبت به دنیا شکل می گیرد و «دین دنیاپرستی» عملاً محقق می شود. این در حالی است که بر اساس اصول اعتقادات و فرهنگ مذهب، رابطه بین انسان و جهان، تکنولوژی و رفاه و... باید متغیرهای تبعی باشند و نه هدف های اصلی.

ثانیاً بیان شد که قوانین تحریک و تحرک در سازماندهی جامعه، به معنای مبنا قرارگرفتن دو خُلقِ رذیله «حرص» و «حسد» در مهندسی نظامات اقتصادی و اجتماعی است؛ در حالی که ابتلاء به اخلاق رذیله در نظر شارع، مذموم است و باید خُلقِ ایثار و انصاف مبنای مدیریت اجتماعی قرار گیرد و زندگی مردم را به بستری برای تقرب و اخلاق حمیده تبدیل کند.

ثالثاً محوریت پول در نظام اقتصادی موجود و جایگاه آن در موازنه ارزی به عنوان قدرت کمی اقتصاد هر کشور در مقابل قدرت کمی اقتصاد دیگر کشورهای دیگر مورد بررسی قرار گرفت و روشن شد که مهندسی برای ارتقای ارزش پول هر کشور بر مبنای محوریت کالا و

حکومت قواعد رشد آن بر انسان است.

البته در ادامه بحث بیان خواهد شد که الگوهای بیگانه و نظامات سرمایه‌سالاران چگونه بر ضد «اقتضائات احکام» عمل می‌کند. این در حالی است که احکام الهی در هر صورت عدالت را به دنبال می‌آورد؛ زیرا بر مبنای مختار «عدالت» به «حق» تعریف می‌شود و حق نیز آن چیزی است که در نظر شارع مقدس برای ما رشد بوده و در ابواب مختلف اقتصادی و غیر اقتصادی که تشریح شده، انعکاس یافته است. به عنوان نمونه، شرکت‌ها به مثابه اولین سلول اقتصادی در توسعه پایدار و همه‌جانبه با احکام فقهی شرکت متعارض بوده و عملاً موجب تکاثر و تجمع سرمایه می‌شود و گرچه می‌توان این وضعیت را برای فرد مکلف از طریق شرط ضمن عقد تصحیح کرد اما این امر در مقیاس ساختارسازی برای یک نظام اسلامی ابداً مشروع نیست. یعنی اسلام انباشت ثروتی را که موجب دستیابی قشر ثروتمند به قدرت حاکم و تسلط بر مقدورات جامعه شود، به هیچ‌وجه نپذیرفته است و لذا مالکیت خصوصی نمی‌تواند زیرساخت حقوقی و قانونی برای فعالیت‌های اقتصادی در نظام اسلامی قرار بگیرد. همچنان‌که اقتضای برخی عقود شرعی آن است که ضرر باید به کالا و پول وارد شود و نه به انسان؛ به نحوی که به شخص متضرر در مضاربه مهلت داده شود و حتی در صورت عدم قدرت پرداخت، بدهی او به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. این در حالی است که پذیرش «سود تضمینی» به معنای آن است که حتی اگر کالا در بازار شکست خورد، پول نباید شکست بخورد و لذا فرد متضرر که توانایی پرداخت سود تضمینی را ندارد، بلافاصله مجازات می‌شود و به زندان می‌افتد. این بدان معناست که انسان در مقابل پول و کالا تحقیر شود و به جای آن که رشد و پرورش انسان اصل قرار گیرد، محکوم قواعد رشد کالا و پول شود.

پس انسان در بخش‌های مختلف ادبیات توسعه و الگوهای آن به تبع دنیا و دنیاطلبی تعریف می‌شود با توجه به این مهم که نمونه‌های عینی دنیاطلبی و دنیاپرستی در سیستم

اقتصادی امروز، در اموری چون توسعه کالا، توسعه رفاه و توسعه انباشت سرمایه و سود تضمین شده برای سرمایه تبلور یافته و این در حالی است که طبق اصول اعتقادات انسان خلیفه الله است و تنها باید به دستگاه الهی تولی داشته باشد و جامعه مومنین نباید سلطه‌ای غیر از دستگاه خدای متعال را بپذیرند و هر نحوه تولی به دستگاه کفر و آثار عینی آن - که امروزه در رفاه و سرمایه و دلار و کالا متجلی شده - و پذیرش سلطه سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی آن، امری ضد ارزشی و ضد اعتقادی خواهد بود: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً».

۴. دفاع علمی از «عیوب وابستگی به الگوهای بیگانه» بر اساس مبنای مختار (بررسی الگوها در سطح خُرد)

آنچه که تاکنون مورد بحث قرار گرفت، اثبات عیوب الگوهای بیگانه در «سطح کلان» بود که بر مبنای دستاوردهای فکری مرحوم علامه حسینی الهاشمی ارائه شد اما همان‌گونه که قبلاً بیان شد می‌توان این الگوها و عیوب آن را از منظر «خُرد» نیز بررسی کرد که یکی از محورهای آن، مساله مالکیت خصوصی است.

۴/۱. تعارض «تعریف نظری و عینی مالکیت خصوصی در نظام سرمایه‌داری» با «اصول و ارزش‌ها و احکام دین»

۴/۱/۱. تعریف مادی از انسان و جامعه، موجب شکل‌گیری مالکیت بر اساس فاصله طبقاتی و تحمیل محرومیت همه‌جانبه در نظام سرمایه‌داری

به طور کلی باید توجه داشت که راه و رسم زندگی اجتماعی در الگوهای توسعه که بر اساس نظام سرمایه‌داری شکل گرفته‌اند، خصوصی‌سازی است و همه شئون زندگی یعنی



الگوی تولید، الگوی توزیع، الگوی مصرف، سیستم بانکداری و... به بخش خصوصی باز می‌گردد و بخش خصوصی نیز بدون تجمع ثروت و حل مسئله مالکیت خصوصی (یعنی مالکیت شرکت‌ها و بانک‌ها) راه به جایی نخواهد برد. این در حالی است که وضعیت عینی مالکیت خصوصی در جهان، با مبانی دین و احکام اسلام تعارض دارد، زیرا این نحوه از مالکیت، به «سرمایه» به عنوان یک موجود زنده، هویت اجتماعی می‌بخشد و آن را رشد می‌دهد و ارگانیزه می‌کند و همزمان با اقتضانات احکام نیز درگیر است. یعنی سرمایه و پول و ثروت و اهالی آن، مبنای ساخت دولت و حاکمیت قرار می‌گیرند اما مکتب اسلام چنین وضعیتی را نمی‌پذیرد.

البته در رابطه با مالکیت خصوصی می‌توان یک بحث نظری و نیز یک بحث اجرایی و عینی (رابطه مالکیت خصوصی با ساختارهای برنامه) را طرح کرد. در بحث نظری باید توجه داشت که می‌توان مالکیت را به دو گونه تعریف کرد؛ یکی به شکل طبیعی مانند دارایی‌های طبیعی انسان (دست و پا و چشم و گوش و...) و دیگری دارایی‌های اجتماعی که مالکیت انسان بر آنها، به واسطه تعاریف و احکام اجتماعی است. در نتیجه، مالکیت خصوصی به عنوان یک مالکیت اجتماعی (غیرطبیعی) تعریف ثابتی ندارد بلکه به هر اندازه که جامعه تغییر و تکامل پیدا کند، تعریف مالکیت نیز تغییر و تکامل پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، مالکیت خصوصی به تعریف انسان و جامعه باز می‌گردد و جامعه یک مقوله ایستا و بریده و ساکن نیست بلکه به معنای «مابه‌الاشتراک جریان تکامل» است.

اما در تعریف انسان و جامعه (که اساس تعریف از مالکیت قرار می‌گیرد) انسان به صورت اکونومیک و به اوصاف اقتصادی تعریف می‌شود. در واقع جریان ارضاء و نیازهای یک انسان، به صورت مادی تعریف می‌شود و لازمه تأمین این جریان، «تخصص» است. یعنی فرد باید بتواند تخصص‌هایی را کسب کند تا در نظام اشتغال جایگاه داشته باشد و در نظام اشتغال نیز بحث درآمد مطرح می‌شود. لذا به میزانی که ظرفیت تخصصی افراد افزایش

پیدا کند، ظرفیت حضور او در نظام اشتغال بالاتر خواهد رفت و سطح درآمد او نیز افزایش خواهد یافت و به تبع آن، قدرت خرید کالاها و ارضای نیاز او نیز ارتقاء خواهد یافت. این هدف‌گذاری برای انسان بر اساس رفاه است که در یک الگوی تولیدی (اعم از موضوعات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی) تعریف می‌شود و از بیرون نیز محیط و شرایط تحریک برای او شکل می‌گیرد تا انگیزه حرکت ایجاد شود. این تعریف انسان در نظام سرمایه‌داری است که بر اساس فاصله طبقاتی و در نظام اشتغال مطرح می‌شود.

حالا آیا در ذات این روند می‌توان رشد را برای انسان تعریف کرد؟! یا از آنجا که الگوی مصرف طبقاتی، امری ذاتی در این نظام است، همیشه اقشار و صنوفی هستند که از برخی امکانات و موقعیت‌ها محروم خواهند شد و همواره در پایین هرم باقی خواهند ماند؟ در واقع در این نظام، اساساً محیط اجتماعی به نحوی تعریف نشده که تنوع استعدادها و تنوع قابلیت‌های انسان‌ها، مبنای رقابت قرار گیرد بلکه محرومیت‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است که اساس مدیریت قرار گرفته است. یعنی غیر از محرومیت اقتصادی که ناشی از الگوی توزیع ثروت و مصرف طبقاتی است، محرومیت فرهنگی نیز در محرومیت تحصیلی متجلی می‌شود و به هر میزان که قدرت خرید افراد بالاتر باشد، می‌توانند سطح تحصیلات بالاتری را خریداری کنند و از این طریق، مناصب اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی بهتری را به دست بیاورند و به تبع آن، به درآمد بالاتر و مصرف کالاهای بیشتر و لذت افزون‌تری دست پیدا کنند. پس تحصیل نیز به قدرت درآمد وابسته است و قدرت درآمد نیز بر اساس فاصله طبقاتی و نظام محرومیت‌ها شکل می‌گیرد.

در رابطه با مسائل روحی نیز باید توجه داشت که با ورود افراد به بازار اشتغال، لازم است به مجوزات مختلفی دست یابند تا از آن فرصت‌ها برای تأمین زندگی خود استفاده کنند. اما این فرصت‌ها در دسترس کسانی است که در مراحل قبل (مراحل تحصیلی و اشتغالی) در سطح بالاتری قرار گرفته باشند، زیرا این دسته در هنگام ورود به صحنه

اجتماع، جرأت روحی بیشتری برای درگیر شدن با فرصت‌ها و گرفتن موافقت اصولی، مشاوره‌های فنی، مجوزات و انحصارات و... خواهند داشت. در حالی که طبقات پایین اصلاً نه از این امور اطلاع دارند، نه درگیر آن می‌شوند و نه روحیه و جرأت ورود در بحث مجوزات و موافقت اصولی و... را پیدا می‌کنند. پس در مجموع، محرومیت ناشی از نظام سرمایه‌داری و الگوهای برآمده از آن را در سه بخش روحی (سیاسی) و فرهنگی و اقتصادی تحلیل می‌شود که در جریان آن، انسان تحت روابط مادی و محکوم قوانین ماده تعریف می‌گردد و دارایی و عدم دارایی او در بستر جبر مادی نظام طبقاتی سرمایه‌داری شکل می‌گیرد.

#### ۴/۱/۲. تعریف انسان به موجود مختار و حاکم بر نظام حساسیت‌ها؛ به‌عنوان مبنای نظری مالکیت در نگاه الهی

روشن است که مالکیت خصوصی به این معنا در نزد دین مشروعیت ندارد و آنچه مشروعیت دارد، اختیار است و اختیار، قوه‌ای است که می‌تواند بر نظام حساسیت و نظام فکری و نظام رفتاری فرد حاکم باشد. پس انگیزش منحصراً با قوانین تحریک و تحرک ماده و نظام سرمایه‌داری و قوانین تحریک و تحرک سرمایه (که اوصاف اقتصادی را متغیر اصلی برای انسان قرار بدهد) ایجاد نمی‌شود، بلکه اگر انسان بتواند بر نظام حساسیت‌های خود حاکم باشد، می‌توان طرق دیگری نیز برای ایجاد انگیزش او فراهم کرد. در واقع اگر قوانین وحی، بر تعریف مالکیت حاکم باشند، به تبع آن انگیزش‌هایی که پشتوانه تولید قرار می‌گیرند، انگیزش‌های الهی خواهند بود. در این صورت و بر اساس توسعه خیرات، محیط اجتماعی دیگری برای انسان تعریف می‌شود؛ یعنی محیط ایثار و محیط اخلاق حمیده برای انسان ایجاد می‌شود و رفتار سیاسی، فرهنگی، اقتصادی یا روحی، ذهنی و عینی انسان در چنین محیطی شکل می‌گیرد.

۴/۲. تعریف عینی از مالکیت خصوصی در نظام سرمایه‌داری به عنوان عامل سلب اختیارات و متعارض با کرامت انسانی

۴/۲/۱. تفکیک مدیریت از مالکیت در شرکت غربی با هدف تجمع ثروت و ایجاد سلول اولیه نظام سرمایه‌داری

پس از بررسی تعریف نظری از مالکیت خصوصی، باید به بحث از هویت عینی و ساختاری مالکیت خصوصی پرداخت. زیرا نظام سرمایه‌داری در عینیت، صرفاً با تعاریف نظری یا تعاریف حقوقی کار نمی‌کند بلکه شرایطی را ایجاد می‌کند که دارای ساختار عینی است و لذا توانسته مبنای خود را به صورت کاربردی پیاده کند. اولین کاری که در این عرصه انجام می‌شود، «تفکیک مالکیت از مدیریت» در شرکت‌هاست که عملاً موجب تجمع ثروت می‌شود. در مقابل و در شرکتی که طبق احکام فقهی بیان شده، مدیریت و مالکیت وحدت دارند و تفکیک بین آن‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شود<sup>۱</sup> بلکه مالکیت و مدیریت به نحو اشاعه بر اعیان حاضر خواهد بود. یعنی بدون توجه درصد مالکیت هر یک از اعضاء شرکت (چه یک درصد و چه نود و نه درصد) اختیار و انتخاب و تصمیم‌گیری در مال شرکت، به نحو اشاعه و مساوی است و لذا در صورت عدم رضایت یکی از اعضاء، هیچ‌یک از دیگر اعضا نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند و الا غاصب خواهند بود. پس اقتضاء شرکت فقهی و شرعی، ممانعت از گسترش اعضاء یک شرکت و افزایش مال و تجمع ثروت در آن است؛ زیرا به هر تعداد که اعضاء شرکت افزایش یابند، تنوع اختیارات و سلايق و افکار باعث تزلزل در تصمیم‌گیری می‌شود و احتمال اختلاف و عدم رضایت را بالا می‌برد. اما در شرکت‌های متداول، عنوانی به نام مالکیت حقوقی ایجاد می‌شود و بر

۱. البته چنین تفکیکی در وقف شرعاً بی‌اشکال است، چون در اوقاف پول برای منفعت عموم گردش می‌کند، نه برای منفعت فرد یا شخص خاص.

اساس آن، مالکیت از مدیریت تفکیک شده و اموال و دارایی‌های شرکت را از اعیان به «سهام» تبدیل می‌کند. این سهام در ابتدا اختیار و اراده اعضاء شرکت را از اعیان سلب کرده و آن را به سهام منتقل می‌کند تا اگر یک یا چند عضو شرکت درباره مدیریت شرکت و معاملات آن با دیگران اختلاف پیدا کرد، بتوان سهم او را خرید و با او تسویه حساب کرد تا از شرکت جدا شود و مانع حرکت شرکت و تصمیمات مدیریت نشود. در نتیجه، با سلب مالکیت مشاع بر اعیان در شرکت‌های متداول، یک نفر هیچ‌گاه نمی‌تواند جلوی کار دیگر اعضاء را بگیرد و لذا محیطی قانونی برای انباشت و تجمع ثروت در شرکت شکل می‌گیرد. علاوه بر این، اگر برخی اعضاء بتوانند با همکاری یکدیگر ۵۱ درصد از سهام یک شرکت را خریداری کنند، از طریق مدیریت و سیاست‌گذاری بر سرنوشت دیگر اعضاء شرکت حاکم می‌شوند و اختیارات مدیریتی از دیگران سلب می‌شود. پس این اولین پایگاهی است که موجب تجمع ثروت می‌شود و سلول اولیه نظام سرمایه‌داری را شکل می‌دهد.

۴/۲/۲. تضمین استخدام نیروی انسانی به نفع رشد سرمایه به معنای تبعیت قیمت کار از قیمت کالا (سود سرمایه)

پایگاه دیگر در تعیین نرخ کالا توسط شرکت‌ها شکل می‌گیرد که متغیر اصلی در آن، «سود سرمایه» است؛ یعنی مزد کارگر، قیمت ابزار و قیمت کالا باید به تبع «سود سرمایه» و پس از تعیین میزان سود و تضمین آن مشخص شود. پس این دومین اقدامی است که قیمت نیروی انسانی را به تبع سرمایه معین می‌کند و به جای محوریت بخشی به انسان، آن را محکوم کالا قرار می‌دهد و استخدام نیروی انسانی را به نفع رشد سرمایه رقم می‌زند و مزد کارگر با کف قیمتی که وزارت کار ابلاغ می‌کند، تعیین می‌شود و با سلطه کارفرمایان بر کارگران در امر پذیرش و استخدام، انسان در نظام اشتغال دستگاه سرمایه‌داری تحقیر می‌شود.

۴/۲/۱. ضرورت جایگزینی سبد کار با سبد کالا برای حفظ کرامت انسانی

اما اگر «کرامت انسانی» اصل قرار بگیرد، «سبد کار» باید جایگزین «سبد کالا» شود؛ یعنی همیشه باید مزد کارگر و درآمد او متغیر اصلی باشد و مورد احترام نظامات مالی، بانکی و دولتی قرار گیرد. لذا جهت‌گیری تمامی وام‌هایی که به کالاها و شرکت‌های تولید کالا تزریق می‌شود، باید تغییر کند و سمت و سوی اصلی آنها به سمت نظام کارگری و نظام کار تغییر معطوف شود؛ یعنی اهرم‌های مالی و پولی که در کشور به تبع کالا رقم می‌خورند، همگی باید در جهت حمایت انسان قرار بگیرند.

۴/۲/۳. آسیب‌ناپذیری سرمایه و تضمین رشد آن، به معنای حذف خطوط تولید ناهماهنگ با استراتژی توسعه

مرحله بعدی «آسیب‌ناپذیر بودن سرمایه و تضمین رشد آن» است. اگر شاخصه و قدرت اقتصادی کشور به رشد تولید ناخالص ملی آن تعریف شود و نرخ پول و معادله نشر اسکناس نیز با توجه به حفظ موازنه ارزی معین گردد، قطعاً متغیر اصلی چهار بازار همان سرمایه خواهد بود. زنجیره تولید نیز باید به نحوی سازماندهی شود که بالاترین سرعت را متناسب با سرعت گردش سرمایه داشته باشد. به تبع این روند، خطوط تولید و شرکت‌ها و کالاها نیز هیچ امنیتی ندارند مگر این‌که بتوانند خود را با استراتژی توسعه جهانی همراه و همگام کنند. لذا تنها شرکت‌ها و مدیران عامل و خطوط تولیدی موفق خواهند بود و از بین نخواهند رفت که با سرعت استراتژی توسعه همه‌جانبه همراه شوند. پس به طور کلی «رقابت سالم» مطرح نیست، بلکه انحصاراتی که متناسب با هدف‌گذاری در نظامات اقتصادی و نظامات اجتماعی شکل گرفته، شرایط حاکم بر رقابت را تعیین می‌کند که در نتیجه، کرامت انسانی در این عرصه نیز به حاشیه خواهد رفت.

۴/۳. ابعاد تبدیل «رقابت آزاد» به «رقابت سازمان‌یافته» بر مبنای سلطه سود سرمایه، در عرصه اقتصاد خرد

نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه داشت، «سود تضمینی و آثار آن در تحمیل بهینگی بر شرکت‌های اقتصادی در تأمین، تبدیل و مصرف به نفع سرمایه در سطح خرد» است. زیرا سرعت تحرک شرکت به چند عامل وابسته است که یکی از آنها، به‌روز کردنِ تکنولوژی و خط تولید و دیگری هماهنگ‌سازی سرعت گردش سرمایه‌ی شرکت‌ها با روند اقتصاد منطقه و جهان است. به همین دلیل است که بانک در معاملات شرکت‌ها حضور پیدا می‌کند و به آنها وام‌هایی پرداخت می‌کند که مشروط به سود تضمینی است. لذا شرکت‌ها باید در تأمین مواد اولیه و در تبدیل مواد اولیه به کالاهای نهایی و در بازاریابی برای فروش و مصرف کالاهای تولیدی، در نهایت بهینگی قرار بگیرند تا درآمد آنها در کنار سودآوری برای شرکت، پاسخ‌گوی سود تضمینیِ وام‌ها نیز باشد.

نکته دیگر «ضرورت انتقال ضرر به انسان به جای کالا از طریق ایجاد انحصار در اشتغال برای به دست آوردن نیروی کار ارزان‌تر» است. یعنی اگر مزد کارگر در بعضی از کشورها گران باشد، قوانین و انحصارات و تسهیلاتی برای ورود یا خروج سرمایه و تکنولوژی در نظر گرفته می‌شود تا کالا در جایی تولید شود که کارگر مزد کمتری می‌گیرد.

مسئله دیگر، «بهینگی مصرف به معنای تنظیم الگوی مصرف بر اساس تضمین ثبات سرمایه و آثار آن حق مصرف پایین‌تر برای تولیدکننده نسبت به سرمایه‌دار» است. یعنی اگر الگوی مصرف به نحو طبقاتی نباشد، رفتار یک ملت متناسب با الگوهای تولید و توزیع شکل نخواهد گرفت و موجب هرج و مرج اقتصادی خواهد شد. در واقع گرچه در نظام سرمایه‌داری، مصرف انبوه و به تبع آن، تبلیغات اموری ضروری محسوب می‌شوند، اما این مصرف باید متناسب با الگوی تولید و توزیع ثروت باشد. در نتیجه، برای طبقات مرفه که قدرت خرید بالا دارند، مصرف تنها به معنای مصارف طبیعی متناسب با زمان و مکان

نخواهد بود، بلکه مصرف برای ثروتمندان بر اساس «مُد» و تنوع دائمی آن تعریف می‌شود. درباره «بهینگی تأمین به معنای خرید ارزان‌تر و حداقلی مواد و منابع» نیز باید توجه داشت که آنچه عملاً استراتژی اقتصاد جهانی و بین‌المللی را شکل داده، این واقعیت است که نرخ برخی از مواد و منابع طبیعی (مانند نفت) نه در مکانیزم عرضه و تقاضا بلکه به صورت سیاسی تعیین می‌شود.

مطلب دیگری که امری ذاتی در نظام سرمایه‌داری است، آن است که بازگشت سرمایه از مراکز تجمع به عوامل تولید، مشروط به «سود تضمینی» است و این روند باعث می‌شود حتی در صورت ضرردهی در واحدهای تولیدی، سرمایه بانک از ضرر در امان باشد که این مشروط‌سازی، مقدمه حذف برخی خطوط تولید و ایجاد خطوط تولید جدید توسط بانک و حکومت آن بر شرایط ریسک می‌شود.

«ایجاد انحصارات خرد و امتیازات اجتماعی برای بهینگی» (تأمین، تبدیل، مصرف) به نفع سرمایه در سطح خرد» نیز نکته مهمی است که به امتیازات صنفی و موضوعی اشاره دارد؛ یعنی یک نظام اقتصادی ناچار می‌شود برای سرعت بخشی به الگوی تولید خود در رقابت با مجموع الگوهای تولیدی محیط بیرونی در منطقه و در جامعه بین‌الملل، امتیازهایی را برای بعضی از تکنولوژی‌ها و بعضی از اصناف قائل شود و با تخصیص وام‌ها و افزایش حجم تخصیص‌ها، مانع برهم خوردن تعادل در بافت تولید شود. حمایت قوه قضاییه نیز ضامنی برای این رفتار نظام سرمایه‌داری است تا با متخلف، به عنوان مجرم برخورد شود.

همه این مباحث - که تنها به صورت فهرست‌وار به آنها اشاره شد - زمینه‌ای برای روشن شدن این واقعیت است که رقابت آزاد در سیستم اقتصادی، به یک رقابت سازمان‌یافته بر اساس انحصارات پنهان تبدیل می‌شود تا با تکیه بر آن بتوان رابطه بین درون و بیرون نظام اقتصادی را هماهنگ کرد که در نتیجه، مالکیت دچار محدودیت و انحصار می‌شود و تابع



محیط بیرون خواهد شد. یعنی وقتی سلطه سرمایه بر انسان‌ها محقق شود، در قدم بعد سلطه سرمایه‌داران بزرگ بر ملت‌ها نیز عملی خواهد شد.

#### ۴/ ۴. تعارض ادبیات توسعه با فرهنگ مذهب به دلیل تکیه آن بر خلق «اسراف و تفاخر و تنوع‌طلبی» برای هماهنگ‌سازی الگوی تولید و الگوی مصرف

اما از ابعاد دیگری نیز می‌توان بار ارزشی در مقوله توسعه و تعارض آن با اعتقادات و احکام و ارزش‌های الهی را توضیح داد. به عنوان نمونه، در ادبیات تخصصی دانشگاه تلاش می‌شود تا با بیان‌های مختلف این انگاره اثبات شود که راه و رسم تأمین معیشت مردم و تولید ثروت، راه و رسم متداول در نظام سرمایه‌داری است؛ یعنی سرمایه باید تجمع پیدا کند تا بتواند چرخه تولید را متناسب با سرعت و شتابی که در دنیا وجود دارد، مدیریت کند و چرخش چرخ‌های تولید نیز در دنیای امروز امکان‌پذیر نیست مگر با توسعه تکنولوژی. این سیکل انباشت سرمایه و به‌تحرك درآوردن گردونه تولید و وابستگی آن به تکنولوژی، توسعه مداوم کالاها را نتیجه می‌دهد و لذا در تناسب با تولید انبوه و متنوع، مصرف نیز باید انبوه و متنوع شود که اصل در این روند، تنوع‌طلبی و کثرت ارتباط با دنیا و اسراف است. پس عوامل درونی و بیرونی اقتصاد، گردش را ایجاد می‌کنند که سرعت و شتاب را هم در «تولید» و هم در «مصرف» شکل می‌دهد؛ یعنی از یک‌سو، سرمایه و تکنولوژی که شدت تولید و توسعه انگیزش عمومی را فراهم می‌کند و رشد تولید ناخالص ملی را به دنبال دارد و از سوی دیگر، این تولیدات متکثر و متنوع چه در داخل کشور و چه در خارج از آن باید مصرف شود که محوریت در مصرف نیز به «تبلیغات» باز می‌گردد. این گردونه راهی است که سرعت و شتاب ما را در جریان تکامل مادی و توسعه همه‌جانبه حفظ می‌کند و قوانینی قهری تلقی می‌شود که همه کشورها باید از آن تبعیت کنند. اثر ضد ارزشی این روند آن است که حرص و حسد و محرومیت و اسراف و تفاخر، به عامل اصلی برای تحرك عمومی و کار و فعالیت تبدیل شده اما در دین ما پذیرفته نیست که عامل انگیزه فقط در رابطه‌ی

مادی بشر با عالم منحصر شود. بلکه اسوه‌هایی مانند انبیاء الهی و ائمه هدی علیهم‌السلام و نظام ارزشی دینی بر این واقعیت تأکید گفتاری و رفتاری داشته‌اند که انگیزه‌های الهی نیز می‌توانند پشتوانه حرکت جمعی شوند و لذا مهندسی الگوی تولید و توزیع و مصرف و سایر الگوهای فرهنگی و اقتصادی باید بر این اساس طراحی شود.

۴/۴/۱. اشاره به نمونه‌های عینی برای پشتوانه‌شدن انگیزه‌های غیراقتصادی برای تولید و فعالیت اقتصادی در دو دستگاه مادی و الهی

حتی حاکمیت‌های غیرالهی در آلمان، ژاپن، شوروی و چین نیز حرکت ملی و عمومی خود را صرفاً بر اساس سود سرمایه طراحی نکردند بلکه عملکرد کشور آلمان و ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که انگیزه نژادی و قومی می‌تواند پشتوانه اصلی اقتصاد قرار گیرد. همچنان که شوروی و چین با طرح مکاتبی از قبیل کمونیسم و مائوئیسم و... به دنبال عدالت و برابری برای همه ملت‌ها بودند و این انگیزه را پشتوانه عزم ملی قرار دادند و توانستند صنایع بزرگی را راه‌اندازی کنند و در برخی صنایع بر بلوک غرب و نظام سرمایه‌داری پیشی بگیرند یا هم‌ردیف آنها حرکت کنند؛ گرچه در تأمین رفاه نتوانسته باشند به کشورهای غربی برسند.

همچنین نمونه‌هایی در دستگاه الهی و در رابطه با فعالیت‌های اقتصادی حضرت امیرالمؤمنین (ع) در مدینه نقل شده به نحوی که درآمد سالیانه ایشان از راه کشاورزی، چهل هزار دینار طلا بوده که هر دینار شرعی، معادل بیش از چهار گرم طلاست. یعنی بالاترین تولید اقتصادی توسط یک فرد در طول تاریخ انجام شده بدون آن که مصرف تولیدکننده‌ی آن از شدیدترین سطح زهد خارج شود بلکه امیرالمؤمنین تمام این اموال را در راه خدا وقف کردند. این بدان معناست که انگیزه‌ی الهی هم می‌تواند ایجاد انگیزه کند و شدت در تولید را در جهت الهی به همراه بیاورد. همچنان که پشتوانه هزینه‌هایی که امروزه ملت ایران برای عزاداری محرم، فاطمیه، زیارات ائمه معصومین و امام‌زادگان، خیرات و

تبرعات و صدقات و... صرف می‌کند، انگیزه مادی نیست بلکه انگیزه الهی است که پشتوانه این گردش عظیم مالی قرار گرفته است. بنابراین اکتفاء به آثار توسعه برخورداری قابل قبولی با این مقوله پیچیده نیست بلکه توسعه یک نظام چند بُعدی است و راه تأمین معیشت و تولید ثروت را به انگیزش‌های مادی و رویه‌های متناسب با آن منحصر می‌داند و نمی‌پذیرد که می‌توان نیازها و انگیزش‌ها را بر محوری الهی سازماندهی کرد.

۴/۵. «نیازهای نامحدود بشر» به عنوان موضوع علم اقتصاد متداول و نقد آن بر اساس تعریف نیاز مادی به «بستر قرب»

در همین موضع است که می‌توان به بررسی موضوع علم اقتصاد یعنی «نیازهای نامحدود و منابع محدود» پرداخت.

در این راستا باید توجه داشت که «نیازهای نامحدود<sup>۱</sup> بشر» نمی‌تواند به نیازهای مادی منحصر شود بلکه اصل در تعریف «نیاز»، نیازهای الهی و اسلامی است که تعریف جدیدی از نیازهای مادی ارائه می‌دهد و آنها را به عنوان «بستر قرب» معرفی می‌کند. در نتیجه برای تأمین این نیازها (عزت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی) باید از طریق ایشار اقدام کرد و نه از طریق تنوع‌طلبی. یعنی در اقتصاد اسلامی، رفتار اقتصادی مردم در تولید و توزیع و مصرف با اخلاق حرص و حسد واقع نمی‌شود، بلکه با اخلاق عدل و انصاف صورت می‌پذیرد. لذا اشخاص به هر اندازه‌ای که برای قرب خود به مسائل مادی نیاز دارند، آن را به

---

۱. البته باید توجه داشت که قید «نامحدود» مربوط به عالم آخرت است اما عالم دنیا و رشد در آن، به قیودی مقید است. یعنی انسان در این دنیا ظرفیت معینی از قرب را داراست و ظرفیت بعدی او برای قرب، در عالم برزخ رقم می‌خورد و ظرفیت نامحدود برای قرب، در آخرت - که کفار و منافقین در آن اجازه جولان ندارند - شکل می‌گیرد؛ ولی از آنجا که این دنیا به مثابه دار امتحان است و دست دشمنان و دستگاه کفر و نفاق برای دشمنی در این عالم باز است، این دنیا تنها پایه‌ای برای تعیین ظرفیت قرب است و همه درجات قرب در آن محقق نمی‌شود.

صورت منصفانه تأمین می‌کنند و مازاد آن را نیز می‌بخشند؛ به جای آن که مرتباً الگوی مصرف خود را ارتقا دهند و دائماً به دنبال تغییر شأن رفاهی خود (به تعریف غربی آن) باشند. در واقع پایگاه نظام اسلامی، تعاون و عون و یاری مردم به یکدیگر است و بنابراین حيله و نیرنگ و فریب برای حذف رقیب و کنارزدن آن مطرح نیست بلکه مؤمن به قدر و سع خود به برادرانش کمک می‌کند و اگر رقیب را در خطر ورشکستگی ببیند، به نفع او از رقابت کنار می‌کشد. یعنی مردم در این فضا به دنبال «مسابقه در خیرات» و ایثار هستند و اخلاق حمیده، زیرساخت نظام اقتصاد اسلامی قرار می‌گیرد.

پس هنگامی که نیاز نامحدود مادی به «نیازهای مادی که بستر قرب را نتیجه دهد» تبدیل شود، قرب و تکامل معنوی است که اصل قرار می‌گیرد و نه نیازهای مادی. در نتیجه، به هر میزانی که توان و اراده برای ارتقاء معنوی در فرد و جامعه وجود داشته باشد، امکان آن فراهم می‌شود اما روشن است که ارتقای معنویت و تقرب بیشتر موجب ارتقاء نیاز به دنیا و تعلق شدیدتر به آن نیست. به عبارت دیگر در دستگاه الهی نیز نیازهای مادی رشد می‌کنند اما هدف جامعه قرار نمی‌گیرند بلکه بستری برای هدف اصلی محسوب می‌شوند و واضح است که هیچ عاقلی، تمرکز خود را به اموری که تنها بستری برای تحقق هدف اصلی هستند، معطوف نمی‌کند. پس با این بحث، موضوع علم اقتصاد متداول از نگاه مکتبی و ارزشی مورد نقد قرار گرفته و گمانه جدیدی به عنوان جایگزین مطرح شد که با اصول اعتقادات هماهنگی داشته باشد.

۴/۶. عدم تحقق تأمین نیازمندی‌های عمومی علی‌رغم معرفی آن به عنوان پایه تعیین اهداف کمی در برنامه‌های توسعه، به دلیل «محوریت بخش خصوصی» در رشد تولید ناخالص ملی و شکل‌گیری الگوی توزیع و مصرف طبقاتی

نکته دیگری که در تبیین بار ارزشی در مقوله توسعه باید به آن توجه شود، بررسی اهداف کمی و کیفی توسعه و وضعیت تحقق این اهداف است. واضح است که دستگاه کارشناسی

برای برنامه‌ریزی به اهداف کمی نیازمند است و برای محاسبه این اهداف، از جمعیت-شناسی و تعیین نیازهای اولیه جامعه استفاده می‌کند، مانند سنجش میزان نیاز به کالاهای استراتژیک و ضروری که بر اساس فرمول‌های خاصی در جمعیت کشور ضرب می‌شود. این روند طبق استانداردهای متداول مشخص می‌کند که برای این جمعیت، به چه تعداد مدرسه، دانشگاه، بیمارستان، پزشک، پرستار، معلم، محقق نیاز است و یا چه نوع مواد غذایی در چه مقیاسی باید تولید شود و... بر این پایه، مقدار نیاز کشور در موضوعات مختلف معین شده و سپس راه‌های تأمین آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد. پس این اهداف کمی است که پایه‌ی تعیین میزان تولید و واردات مواد اولیه و کالا و تکنولوژی و... را شکل می‌دهد و نحوه‌ی هدایت و کنترل منابع کشور و نیروی انسانی آن را معین می‌کند و بر این اساس است که برنامه‌ی پنج‌ساله طراحی شده و سپس در برنامه‌های سالانه منعکس می‌شود. این روند در ظاهر بسیار مناسب است و در آن به نیازهای تمامی مردم توجه شده و به نظر می‌رسد که اگر به درستی اجرا شود، همگان از امکانات آموزشی، بهداشتی، رفاهی و... بهره‌مند خواهد شد. اما در عمل برای دستیابی به این امکانات، دسترسی به پول و سرمایه یک امر ضروری است و الا امکان احداث بیمارستان و مدرسه و دانشگاه یا شرایط استخدام معلم و پزشک و محقق و... فراهم نخواهد شد. دستیابی به پول نیز وابسته به تولید ثروت ملی است که در شاخصی به نام رشد تولید ناخالص ملی (GNP) تجلی می‌یابد. اما این‌گونه نیست که تمامی آحاد جامعه به‌صورت مساوی در کار و تولید ثروت نقش داشته باشند بلکه تولید ثروت در نظام سرمایه‌داری، به دست کارتل‌ها، تراست‌ها و شرکت‌های بزرگ (قطب‌های توسعه) تحقق می‌پذیرد.

پس در نگاه اولیه و ابتدایی به نظر می‌رسد اعداد و ارقامی که در اهداف کمی ذکر شده، نشان از این دارد که منافع عمومی، نیازهای عمومی و ارضای نیاز عمومی محور قرار گرفته و محاسبات یک تا پنج‌ساله در الگوها و برنامه‌ها، تأمین این نیازها را محقق می‌کند اما

واقعیت چیزی غیر از این است! زیرا هنگامی که الگوی تولید و توزیع و مصرف مدنظر باشد، بافتی از کالاها و بافتی از نیازمندی‌ها مطرح می‌شود که کاملاً وابست به «تقاضای مؤثر اجتماعی» است و نه «سطح درآمد مردم» و محدودیت‌های آن و آنچه عملاً محقق می‌شود، افزایش تولید ناخالص ملی (GNP) است که این امر به معنای تحمیل الگوی مصرف طبقاتی در جامعه است. زیرا برای رشد تولید ناخالص ملی - که لازمه‌ی قهری در جهت تأمین نیازهای عمومی در برنامه بود - تشکیل قطب‌های توسعه و تأسیس شرکت‌های بزرگ و تجمیع سرمایه‌های کلان ضرورت می‌یابد تا بتوان به واردات ثروت، علم و تکنولوژی (کارخانه) اقدام کرد. لذا در سبک زندگی غربی و الگوهای بیگانه برای تولید ثروت، راهی جز ایجاد قلّه‌های ثروت در کنار درّه‌های فقر و محرومیت وجود ندارد که تبعات آن در کشور، شکل‌گیری «والاستریت ایرانی» است که رهبری نسبت به آن هشدار دادند. یعنی «نظام موازنه‌ی قدرت» به نفع قشر سرمایه‌دار است تا با تمرکز سرمایه در قالب شرکت و کارآمد کردن شرکت‌ها توسط «قوانین، تسهیلات و مجوزات» به تولید ثروت بپردازند و الا بدون تشکیل قطب‌های سرمایه، بازار صادرات و واردات و عرصه‌ی تولید و توزیع و مصرف رونق نمی‌گیرد. در واقع برای تولید ثروت و رونق بازار بر مبنای نظام سرمایه‌داری، راهی به جز حمایت همه‌جانبه از سرمایه‌داران و اختصاص مقدرات ملی به آنها وجود ندارد و در نتیجه‌ی این روند، نیازمندی‌های مردم - که در ابتدا ادعا می‌شد مبنای برنامه‌ریزی در کشورهاست - به صورت طبقاتی تأمین خواهد شد و اقشار مستضعف توانایی بهره‌مندی از طیف بزرگی از امکانات عمومی را نخواهند داشت.

بنابراین در رشد ناخالص ملی از این مطلب بحث می‌شود که چگونه انگیزش‌های عمومی ایجاد شود تا افراد تحریک به فعالیت شدید اقتصادی شوند و گردونه تولید را بچرخانند. در این صورت، توزیع ثروت و مصرف آن به صورت طبقاتی محقق می‌شود و نه بر اساس محاسباتی که میزان نیازمندی‌های عمومی را معین می‌کرد. در نتیجه و علی‌رغم

تحقق اهداف کمی و کیفی برنامه، عملاً قدرت خرید بسیاری از مردم به گونه‌ای نیست که بتوانند نیازمندی‌های ضروری خود را تأمین کنند. پس با طبقاتی شدن الگوی توزیع و الگوی مصرف، محاسباتی که اهداف کمی و کیفی را معین کرده بود، به حاشیه رفته و نیازمندی‌های عمومی تأمین نشده و به این صورت، مغالطه‌ای عینی در الگوهای توسعه که محرومیت افشار مختلفی از مردم را پدید آورده، عیان می‌شود.

۴/۷. ممکن نبودن تحقق «امنیت سرمایه‌داری» در جامعه ایران، به دلیل درگیری آن با «انگیزش‌های مذهبی» و با «عدالت» به عنوان آرمان انقلاب اسلامی (گستاخی انقلابی)

یکی دیگر از متغیرهای اصلی بحث توسعه، امنیت سرمایه است و اگر ایجاد امنیت برای سرمایه ضروری است، به تبع باید برای مدل‌هایی که انگیزش‌های اجتماعی را بر این محور سامان می‌دهند نیز امنیت فراهم شود. این به آن معناست که برای قوانین تحرک و تحریک، امنیت ایجاد شود و بنا بر مباحثی که قبلاً طرح شد، این روند به «فاصله طبقاتی» به عنوان امر ذاتی در نظام سرمایه‌داری می‌انجامد. البته این روند در کشورها و ملت‌هایی که دچار خمود و انفعال در برابر ظلم هستند، با افزایش تحریک مادی یا خشونت دولتی قابل تحقق است، اما چنین امری در کشور انقلابی ایران که مردم آن بر ضد شاه قیام کرده‌اند و بر اساس انگیزه‌ها و تحریک‌های مذهبی و دینی حرکت کرده‌اند و ساختارهای اجتماعی نظام پهلوی را - که تناسب زیادی با فاصله طبقاتی و سرمایه‌داری داشت - از بین برده‌اند، امکان‌ناپذیر است. باید توجه داشت که از عوامل مهمی که موجب شکل‌گیری رنسانس بود، تغییر در «هنر» و زیبایی‌شناسی بود اما علی‌رغم ورود هنر و تکنولوژی غربی و سایر مظاهر مدرنیته به ایران، باز هم مردم بر ضد این امور انقلاب کردند؛ یعنی اگر ممکن بود که ملت ایران با انگیزش‌های مادی تحریک شده و در آن منحل شوند، قبل از انقلاب اسلامی و در اوج ترویج مفاسد و مظاهر دنیوی توسط رژیم پهلوی باید چنین اتفاقی می‌افتاد اما در حرکتی کاملاً بالعکس، یک نهضت اسلامی و آخرت‌گرایانه شکل گرفت! پس قدرت

انگیزش‌های مذهبی در جامعه ایران و درگیری آن با انگیزش‌های مادی، به حدی شدت داشته که علی‌رغم ایجاد مادی‌ترین شرایط، انقلاب اسلامی در ایران واقع شده و لذا کارشناسان نمی‌توانند دوباره این انگیزش الهی قوی را با نسخه‌های نظام سرمایه‌داری به عقب بازگردانند و با ایجاد یک نظام طبقاتی قاعده‌مند، پذیرش محرومیت و تحقیر را به مردم انقلابی ایران تحمیل کنند. خصوصاً با توجه به این واقعیت که پس از پیروزی انقلاب، «مصرف رفاه غربی» به تمامی اقشار تعمیم داده شده و این توقع عمومی ایجاد شده که ضعیف‌ترین اقشار جامعه حق دارند از هرگونه امکانات رفاهی که به کشور وارد می‌شود، بهره‌مند شوند. به دلیل حاکمیت این فرهنگ بوده که زیرساخت‌های مختلفی همانند آب و برق و گاز و مخابرات و جاده و بهداشت و... بدون ملاحظه توجیه اقتصادی تا شهرهای کوچک و حتی روستاها امتداد یافته و این در حالی است که اغلب این مناطق در تولید صنعتی مشارکت نداشته‌اند تا بنا بر قواعد متداول در نظام سرمایه‌داری بتوانند از این سطح از رفاه بهره ببرند. پس نه حکومت انگیزش‌های مادی در جامعه انقلابی ایران پذیرفته شده و نه میزان مؤثر بودن آن در تولید ملاحظه می‌شود. این در حالی است که در نظام سرمایه‌داری و الگوهای برآمده از آن که در تمامی جهان مورد عمل قرار می‌گیرد، به افراد به میزان مشارکت آنها در تولید صنعتی، حق مصرف صنعتی داده می‌شود تا به این صورت، انگیزش اقتصادی آنان قطع نشده و دائماً افزایش پیدا کند. ولی در ایران پس از انقلاب علاوه بر اینکه انگیزش‌ها در بسیاری عرصه‌ها از امور مادی تبعیت نمی‌کند، حق مصرف صنعتی حتی برای تولیدکنندگان سنتی و بیکاران نیز به رسمیت شناخته شده است. در واقع شعار عدالت، (یک موی کوخ‌نشین‌ها برتر از کاخ‌نشین‌هاست) در سیاست‌گذاری‌ها و رفتارهای نظام جمهوری اسلامی اثر گذاشته و یک نوع گستاخی و جسارت انقلابی را پدید آورده است. لذا نسخه‌های سرمایه‌داری که به دنبال احیاء انگیزه‌های مادی است و برای تأمین معیشت مردم هیچ راهی جز ایجاد انگیزش‌های متناسب با نظام سرمایه‌داری را نمی‌پذیرد، در چالش با



انگیزش‌های انقلابی است.

در واقع امنیت سرمایه‌داری به معنی امنیت برای انگیزش‌های مادی و تحریک‌های مادی است تا پشتوانه تولید قرار بگیرند و این الگوی تولید بر اساس توسعه صنعتی، باعث ایجاد «وحدت کلمه مادی» شود. زیرا امنیت سرمایه‌داری دارای عوامل درونی و بیرونی است که در نتیجه خود به این نقطه منتهی می‌شود: «توسعه باید همه‌جانبه باشد» و لذا ضروری است تا نظام موازنه ارزی به اقتصاد بین‌المللی و جهانی متصل شود و وابستگی در تکنولوژی و تجارت را بپذیرد. یعنی امنیت سرمایه‌گذاری از داخل کشور آغاز می‌شود اما به بیرون از مرزها امتداد می‌یابد که در این صورت باید سرعت میزبانی از سرمایه‌گذاری خارجی و نظم در بازپرداخت‌های وام‌های خارجی دقیقاً منطبق بر مطالبات قطب‌های جهانی اقتصاد باشد. حتی کشوری مانند چین که نظام سیاسی آن با نظام سیاسی غرب منطبق نیست، در بخش اقتصادی و برای بازپرداخت دیون و پذیرش سرمایه‌گذاری خارجی باید پروژه‌ها را به گونه‌ای مدیریت کند که تضمین سود سرمایه قطعی باشد.

ممکن است این اشکال مطرح شود که «امنیت سرمایه» معنایی ساختاری داشته و مربوط به حذف موانع تولید و صادرات می‌شود، اما باید توجه داشت که در صورت فقدان رویکرد جامعه‌شناسانه به مقوله توسعه و بدون بسیج انگیزه‌های یک ملت بسیج و عدم سرعت و شتاب لازم در سازماندهی آنها، قطعاً یک کشور با ورشکستگی مواجه خواهد شد. در واقع موضوع اصلی در مدل برنامه توسعه، بهینه رفتار اقتصادی است تا با سرعت و شتابی که برای هماهنگی درون با بیرون لازم است، این بهینه محقق شود. اما حاکم کردن «امنیت اقتصادی» به معنای سرمایه‌داری، بر «امنیت سیاسی» در ایران - که از فرهنگ انقلاب و مذهب نشأت گرفته - امکان‌ناپذیر و یک اشتباه بزرگ است، زیرا پیش از انقلاب رژیم پهلوی به صورت همه‌جانبه برای تحقق این امر تلاش کرد اما مردم ایران بر ضد این روند عکس‌العمل شدیدی نشان داده‌اند و انقلاب کرده‌اند و این در حالی بود که

محمدرضاشاه برای به پذیرش رساندن فرهنگ غرب در ایران همانند پدر خود و بر اساس قوه قهریه عمل نکرد، بلکه از راه فرهنگ‌سازی تدریجی برای مردم وارد شد. این روند اگر می‌توانست، ارزش‌های دینی مردم ایران را در همان دوران - که بهترین شرایط برای این امر فراهم شده بود - به اضمحلال می‌کشید. حتی کشوری مانند ترکیه که بسیار عمیق‌تر از ایران وارد این روند شده بود، امروز با زنده‌شدن ارزش‌های دینی مواجه است که لائیسیتته را دچار چالش کرده؛ در حالی که در کشور ما علاوه بر به چالش کشیدن لائیسیتته، انقلاب اسلامی پیروز شده و چند دهه است که نظام برای عدالت هزینه می‌کند و بدون تحریک جامعه، بالاترین سطح مصرف را به عموم افراد و اقشار ارائه می‌دهد. یعنی پس از انقلاب اسلامی، الگوی مصرف طبقاتی شکسته شده و «حق مصرف» در میان همه اقشار تعمیم پیدا کرده؛ به نحوی که یک جوان ایرانی این حق را برای خود قائل است تا مصرفی همانند فرزند یک سرمایه‌دار داشته باشد.

پس انگیزش سرمایه‌داری در جامعه ایران، با انگیزش مذهبی و انقلابی درگیر است و از آنجا که انگیزش‌های انقلابی و مذهبی به ارزش‌های دینی بازمی‌گردد که پشتوانه تاریخی ۱۴۰۰ ساله دارد و اصیل است، ارزش‌های مادی قدرت غلبه بر آن را ندارند. حتی اگر انگیزه بعضی از افراد در دستگاه سرمایه‌داری به کار گرفته شود، حداقل در زمان فوت بستگان و ختم اموات و خیرات و عزاداری‌ها و مناسبت‌های دینی، در ارتباط مستقیم با انگیزش‌های مذهبی و مناسک و محیط برآمده از آن قرار می‌گیرند. لذا کارشناسان توسعه در ایران، مشغول تکرار همان اشتباهی هستند که محمدرضاشاه انجام داد و منجر به سرنگونی رژیم او شد. یعنی فرهنگ سرمایه‌داری در ایران برای ایجاد انگیزه در جهت تولید موفق نیست؛ چون همراه با محرومیت‌ها و رنج‌هایی است که در جامعه انقلابی ایران پذیرفتنی نیست و لذا ادبیات توسعه با این عمق از درگیری با انگیزه‌های انقلابی و ارزش‌های مکتبی، نمی‌تواند موفق به پیاده‌سازی الگوهای خود شود و حتی در صورت فشار بر مردم در این

راستا، با برخورد‌های شدید ملت مواجه می‌شود و چاره‌ای جز عقب‌نشینی پیدا نمی‌کند.

## ۵. اشاره به نمونه‌های نظری و عینی از برخورد ادبیات انقلاب با ادبیات توسعه در مدیریت کشور و ضرورت تحقیقات کتابخانه‌ای و میدانی در این عرصه توسط مرکز الگو

در پایان این بخش، مناسب است تا به سرفصل‌هایی از ادبیات انقلاب و سخنان و موضع‌گیری‌ها و رفتارهای مدیریتی حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری اشاره کرد که بر تعارض ادبیات توسعه با فرهنگ مذهب و انقلاب جریان بار ارزشی در مقوله توسعه دلالت دارد و نشان می‌دهد که علی‌رغم فقدان پشتیبانی تخصصی حوزه و دانشگاه از ادبیات انقلاب، وجدان دینی و توجه به روح و فرهنگ مذهب و قدر متیقن‌های وحیانی توانسته این ناهنجاری را مورد ملاحظه قرار دهد.

حضرت امام (ره) بعد از پایان جنگ تحمیلی و برای تدوین برنامه سازندگی کشور، نظراتی در این خصوص طرح کردند و مقام معظم رهبری نیز در مقاطع مختلف درباره برنامه توسعه و سیاست‌های کلی و کلان نظام، نظراتی داده‌اند که در همه این موضع‌گیری‌ها، عدالت محوری، هدف‌نبودن اقتصاد، مستضعف‌گرایی و توجه به منافع عموم مردم و حفظ فرهنگ دینی و انقلابی قابل ملاحظه است. همچنین مقام معظم رهبری در دولت پنجم و ششم بحث ثروت‌های بادآورده و مبارزه با فقر و فساد و تبعیض را مطرح کردند. این روند در بُعد عینی و مدیریتی نیز خود را نشان داده و در نمونه‌های مختلفی قابل بررسی است؛ از تداوم پرداخت یارانه برای واردات کالای اساسی علی‌رغم پایان جنگ و افزایش قیمت ارز که به چندنرخ شدن ارز انجامید تا تأکید بر طراحی سند تحول آموزش و پرورش به دلیل تفاوت نگاه مادی و نگاه الهی در این زمینه. حتی می‌توان گفت که گرایش سایر مسئولین نظام نیز در مجموع به همین منوال است و رفتارهای مدیریتی آنها بعضاً

برخلاف روندی است که در نظام سرمایه‌داری مبنی بر ریاضت اقتصادی در برنامه‌های اول تا چهارم توسعه و طرح «تأمین اجتماعی» در برنامه‌های پنجم و ششم مطرح می‌شود.<sup>۱</sup> پس می‌توان گفت که بار ارزشی توسعه به صورت وجدانی در ادبیات انقلاب مورد توجه بوده و به همین علت است که امروزه رهبری وارد بحث با نخبگان کشور شده‌اند تا با ایجاد عزم ملی در جامعه نخبگان برای تئوری‌سازی جدید، کشور تدریجاً از دام کارشناسی غربی و ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه رها شود. آنچه این تحلیل را تأیید می‌کند، مباحث طرح‌شده توسط برخی کارشناسان اقتصادی سرشناس است که صریحاً یا تلویحاً اذعان کرده‌اند که دستگاه رهبری، مانعی در مقابل روند توسعه در ایران است و گرایش‌های عدالت‌خواهانه و مردم‌گرایانه و ضد سرمایه‌داری آن - که لاجرم در رفتار مسئولین منعکس می‌شود - برخلاف نسخه‌های علمی است و تعادل سیستم اقتصادی و حرکت به سوی توسعه را مختل می‌کند. بنابراین یکی از وظائف مرکز عالی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، طراحی یک سیر پژوهشی عمیق کتابخانه‌ای و میدانی برای بررسی بیانات و رفتارهای حضرت امام و مقام معظم رهبری در این چارچوب و خودآگاه‌کردن و تفصیل و تبیین این موضوع‌گیری‌های رفتاری و گفتاری است.

---

۱. نمونه‌های متعدد دیگری از این روند مدیریتی و عینی در گفتارهای شانزدهم و هفدهم و هجدهم از کتاب «بررسی سه تئوری تولید قدرت، اطلاع، ثروت در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» اثر مرحوم استاد حجت‌الاسلام و المسلمین صدوق قابل پی‌گیری است.

## گفتار سوم: تحلیل و تکمیل «موضوع محتوا» و «هدف محتوا»

۱. «زندگی بر اساس معنویت از طریق فکر و علم» به عنوان جمع‌بندی از «موضوع محتوا» در کلام رهبری

بخش بعدی از این مباحث، ناظر به تحلیل و بررسی بیاناتی است که بر اساس پژوهش انجام‌شده در مرحله تقریر، ذیل عنوان «موضوع محتوا» قرار گرفته است. طبق بیان مقام معظم رهبری، «پیشرفت» شامل سه عرصه‌ی «زندگی، فکر و علم» است اما مقوله‌ای که باید در هر سه عرصه جاری شود و روح حاکم بر زندگی و فکر و علم قلمداد گردد، «معنویت» است. البته در بیان مقام معظم رهبری، عرصه‌های پیشرفت به چهار عرصه معرفی شده اما از آن‌جا که تصریح کرده‌اند که عرصه معنویت به مثابه روحی برای دیگر عرصه‌هاست، می‌توان معنویت را هم‌ردیف سه عرصه‌ی دیگر ذکر نکرد بلکه آن را به عنوان امر شامل و حاکم بر آنها دانست و آن را در چنین جایگاهی مورد بررسی قرار داد. همچنین در نسبت‌سنجی بین این سه عرصه، به نظر می‌رسد «فکر» و «علم»، ابزار رسیدن به «زندگی» است و لذا آنچه موضوع اصلی پیشرفت را تشکیل می‌دهد، عرصه «زندگی» است که می‌تواند آثاری از قبیل رفاه یا تقرب و... نیز داشته باشد. البته همان‌گونه که بیان شد امر حاکم بر عرصه زندگی، معنویت و خداپرستی یا مادی‌گرایی و دنیاپرستی است که در ادامه مباحث، این نکته اساسی بیشتر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

پس باید توجه داشت که مُراد مقام معظم رهبری از «زندگی»، زندگی اجتماعی است و بحث ایشان مربوط به زندگی فرد و قشر خاصی نیست؛ بلکه امر حکومت‌داری و مدیریت در نظام و ساختارها مدنظر قرار گرفته و لذا تحلیل و بررسی کلام ایشان پیرامون «بار ارزشی

توسعه»، نباید به بخش «ضرورت محتوا» منحصر شود بلکه باید ارتباط عرصه زندگی (به عنوان موضوع اصلی پیشرفت و توسعه) نیز با مساله بار ارزشی توسعه معلوم گردد. همچنان که باید نقص تعاریف ادبیات حوزه و عدم کفایت آن برای تأمین نظر ادبیات انقلاب در این باره روشن شود. پس از این مراحل است که می‌توان احتمال طرح شده در مبنای مختار را ذکر کرد تا فضا برای قضاوت علمی پیرامون قدرت این مبنا در حل مسأله فراهم گردد.

## ۲. ضرورت نقد و بررسی تعریف تخصصی از «زندگی» در ادبیات حوزه و دانشگاه برای تبیین ابعاد بحث و جلوگیری از تأویل مطالبه رهبری

به این صورت، مقایسه‌ای میان ادبیات انقلاب و ادبیات دانشگاه و ادبیات حوزه در تعریف از «موضوع محتوا» (که به «زندگی» به عنوان عرصه اصلی پیشرفت منحصر شد) انجام می‌شود و فضایی برای تفصیل بیشتر این بحث توسط مقام معظم رهبری یا تبیین جوانب بحث توسط دیگران با استفاده از سایر فرمایشات ایشان فراهم می‌گردد. اساساً در این سلسله بحث، قبض و بسط موضوع و تناظرسازی یک امر ضروری به شمار می‌رود تا ابعاد و گستره بحث معین شود و بررسی کاملی در این باره از منظر ادبیات حوزه و ادبیات دانشگاه و ادبیات انقلاب انجام گیرد و در کنار آن، دستاوردهای فکری مرحوم علامه حسینی الهاشمی در این عرصه قابلیت طرح پیدا کند. یعنی هنگامی که رهبری به مباحثی مانند امنیت، عدالت، رفاه، استقلال، آزادی، عزت ملی و تعاون اشاره می‌فرمایند، باید متناظر این مقولات در مباحث غربی و دانشگاهی ملاحظه شود و سپس درک ادبیات انقلاب از این مباحث ذکر شود و بعد از آن نگاه ادبیات حوزه و در نهایت مبنای مختار در این باره تبیین گردد.

البته حق مطلب آن است که پژوهش‌های بسیار تفصیلی در این باره انجام شود، ولی محدودیت مقدرات مانعی در برابر این روند است. با این حال، طی روند پیش گفته حتی

به صورت اجمالی باعث خواهد شد تا ابعاد تعاریف مادی موجود در ادبیات دانشگاه مشخص گردد و از تأویل بیانات رهبری به سرفصل‌های ادبیات دانشگاه و مصادره‌ی سفارش ایشان برای تولید الگو جلوگیری شود.

۲/۱. معرفی «مبانی نظری و مستندات لایحه برنامه چهارم توسعه» و «مدارهای توسعه-نیافتگی در اقتصاد ایران» و «بخش اعتبارات از کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم» به‌عنوان منابع تعریف تخصصی از «زندگی» در ادبیات دانشگاه و حوزه

در همین راستا، ارجاع به دو منبع در ادبیات دانشگاه، سرفصل بحث‌های آینده را روشن می‌کند. یکی کتاب «مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران» نوشته دکتر حسین عظیمی و دیگری کتاب «مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه» که در این دو اثر برخلاف بسیاری از کتب دانشگاهی، مقوله توسعه از بُعد مبنایی و به صورت عمیق مورد ملاحظه قرار گرفته و از این منزلت، بحثی تخصصی پیرامون موضوعات پیشرفت و ابزارهای تحقق توسعه مطرح شده است.

از سوی دیگر منبع اصلی در ادبیات تخصصی حوزه برای تعریف زندگی به معنای امنیت، آزادی و سایر مقوله‌هایی که در بیانات به آنها اشاره شده، بخش اعتبارات کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم اثر مرحوم علامه طباطبایی با حواشی مرحوم استاد شهید مطهری رضوان‌الله‌علیهما است. در بخش «اعتبارات قبل الاجتماع»، برخی اصول عام (مانند اصل استخدام) ذکر شده که زندگی و نیاز و ارضاء را معنا می‌کند و به‌عنوان مبنایی برای «اعتبارات بعد الاجتماع» قرار می‌گیرد که شامل مباحثی مانند زبان، اقتصاد، مدیریت، ... است. پس بررسی این منابع دانشگاهی و حوزوی و مقایسه آن با فرمایشات رهبری درباره عرصه‌های زندگی (مانند آزادی و رفاه و...)، می‌تواند جهت‌دار بودن مباحث تخصصی دانشگاه و کاربردی نبودن ادبیات تخصصی حوزه برای تولید الگو را روشن کند و از این سیر نقد و بررسی، فضا برای طرح ادبیاتی که قادر بر تأمین سفارش‌های علمی ادبیات

انقلاب است، فراهم شود.

۲/۲. اشاره اجمالی به سرفصل‌های نقد بحث اعتبارات در کتاب اصول فلسفه و روش

### رناليسم

البته نقد و بررسی پیرامون بخش اعتبارات از کتاب اصول فلسفه و روش رنالیسم قبلا در قالب یک بحث مجزا در «حسینیه اندیشه» انجام شده اما از آنجا که به نظر می‌رسد مطالبه رهبری برای تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بیشتر از ناحیه ادبیات دانشگاه مورد تهدید قرار می‌گیرد، نقدهای وارد شده بر بحث اعتبارات مرحوم علامه طباطبایی موضوع بررسی تفصیلی در این مباحث نیست و در این مجموعه، تنها اشاره‌ای فشرده به محورهای این نقد کفایت می‌کند؛<sup>۱</sup> گرچه مرکز عالی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، باید این امر را یکی از محورهای تحقیقاتی خود قرار دهد. تعاریف مطرح شده در بحث اعتبارات از این کتاب، پایه‌های روشی و فلسفی دارد و در آن، به جریان علیّت و قوانین تکوینی در اعتبارات تکیه شده؛ قوانینی که تکیه‌گاه آن‌ها غریزه و امور فطری است و تناسبی با اختیار انسان (به‌مثابه مفروض اولیه برای اثبات تکلیف و بعث و زجر و ثواب و عقاب) ندارد. به نظر می‌رسد این بحث در زیرساخت‌ها دارای نوعی سازش با ادبیات دانشگاه است چون محور آن، علیّت و قانون‌گرایی است گرچه علیّت و قانون‌گرایی را امری مطلق بداند و همانند ادبیات دانشگاه، آن را مقوله‌ای مشروط و نسبی قلمداد نکند. در واقع این فلسفه یک فلسفه متعبد به نقل و سازگار با قدرمتیقن‌های مذهب نیست تا بتوان آن را مبنای تعریف زیرساخت‌های جامعه الهی و سیاست و فرهنگ و اقتصاد آن قرار داد که تفصیل این بحث مهم، به جایگاه خود موکول است.

---

۱. برای پی‌گیری این بحث می‌توان به اسناد پژوهشی فعالیت‌های «حسینیه اندیشه» پیرامون کتاب اصول فلسفه و روش رنالیسم مراجعه کرد.



۳. تفکیک بین تکامل مادی و تکامل معنوی در تعریف عرصه زندگی توسط ادبیات حوزه، موجب عدم ارائه‌ی تعریف جامعه‌شناسانه از «معنویت» و ناتوانی در حاکم کردن آن بر عرصه‌های پیشرفت

اما گذشته از اشکالات اجمالی که به آنها اشاره شد، می‌توان به این بحث نیز پرداخت که نظریه‌ی ادبیات تخصصی حوزه پیرامون «عرصه علم، عرصه فکر و عرصه زندگی» در این امر متبلور می‌شود که این سه عرصه، پدید آورنده‌ی «تکامل مادی» هستند و «عرصه معنویت» نیز متکفل تکامل معنوی است. یعنی بر اساس تفکیک بین تکامل مادی و تکامل معنوی، سه عرصه‌ی پیش‌گفته نیز از عرصه معنویت تفکیک می‌شوند؛ گرچه با یکدیگر سازش دارند. ولی به نظر می‌رسد مطالبه‌ی مقام معظم رهبری در این نشست، تفاوت معناداری با این نظریه دارد و معنویت و افزایش آن در جامعه را به عنوان روح حاکم بر این عرصه‌ها و نتیجه طراحی الگوی جدید معرفی می‌کند. در مباحث گذشته نیز بیان شد که تئوری حوزه در تفکیک بین تکامل مادی و تکامل معنوی، جامعه و افراد را چند شخصیتی می‌کند و این چالش، هموارترین راه را برای نفوذ و اختلاف‌افکنی توسط دشمن فراهم می‌کند و از این رو، نمود این چالش در مباحث متعددی مانند تفکیک حکم‌شناسی از موضوع‌شناسی و بسنده کردن به عدم مخالفت با شرع در شورای نگهبان مورد توجه قرار گرفت. اما مطالبه‌ی جدید مقام معظم رهبری این است که نسخه و الگوی اداره جامعه از متن دین به دست بیاید. این بدان معناست که ادبیات انقلاب برای ورود در عرصه‌های پیشرفت، تفکیک بین تکامل مادی و تکامل معنوی را نمی‌پذیرد. پس از آنجا که تعریف ادبیات تخصصی حوزه از معنویت به بحث‌های نظری و انسان‌شناسانه و فردی منحصر می‌شود، باید مقصود رهبری از معنویت که باید بر عرصه‌های پیشرفت مادی حاکم گردد، تحلیل شود.

در واقع باید از منظری به معنویت پرداخت که در آن، رویکرد جامعه‌شناسانه و

ساختارسازی و ایجاد بستر و محیط اجتماعی لحاظ شده باشد. یعنی باید توجه داشت که کدام تعریف از معنویت، دارای معنای جامعه‌شناسانه است تا بتوان آن را بر عرصه‌های زندگی و فکر و علم حاکم کرد و به وسیله آن از فشار جهانی، بین‌المللی و منطقه‌ای محفوظ ماند و استقلال کشور را حفظ کرد و شرایط حاکم بر جامعه و محیط عینی آن را به تعاریف مکتبی سپرد. لذا نکته اساسی در این بخش، پاسخ به این پرسش است که تکامل مادی و تکامل معنوی جامعه در عرصه زندگی و فکر و علم، در چه نقطه‌ای به وحدت می‌رسد؟ زیرا باید یک معنای عام برخاسته از مکتب، بر هر دو ساحت حاکم باشد و نمی‌توان دو تعریف جداگانه از این دو بخش را پذیرفت و سپس به سراغ تحمل ناهنجاری‌های حاصل از آن رفت.

در این راستا باید توجه داشت که نمی‌توان تعریفی از معنویت را پذیرفت که بریده از محیطی باشد که سرپرستی آن به دست شیاطین، طواغیت، ملاً، مترفین، مستکبرین، اکابر مجرمین، کفار و منافقین است. یعنی در زمان و مکان، هم خودشناسی و هم محیط‌شناسی ضروری است تا تکامل معنوی نه تنها ضربه‌پذیر نباشد، بلکه از خطرهایی که توسط دستگاه طغیان برای دستگاه ایمان ایجاد می‌شود، جلوگیری کند. به عبارت دیگر، اولین قدم برای تعریف معنویت به نحوی که بر تکامل مادی حاکم شود، توجه به محیط اجتماعی ایجاد شده توسط دستگاه کفر و نفاق و مقابله و ستیز با آن است. در نتیجه باید تعاریف مادی و کفرآمیز از توسعه و تکامل را شناخت تا در مقابله با آن، بتوان به تعاریف الهی از تکامل و پیشرفت مادی دست یافت که در ادامه مباحث با تفصیل بیشتری به این نکته مهم پرداخته خواهد شد.

#### ۴. اشاره به منابع ادبیات انقلاب در تعریف از زندگی و تفاوت آن با ادبیات حوزه و دانشگاه

اما بر اساس «ادبیات انقلاب» به نظر می‌رسد یکی از بهترین و جامع‌ترین تحلیل از زندگی اجتماعی امام (ره) در سخنرانی مقام معظم رهبری در چهارده خرداد سال ۹۰ ارائه شد و طی آن بیانات به خوبی تشریح شد که حضرت امام (ره) چگونه بر اساس سه بُعد «معنویت، عقلانیت و عدالت» رهبری قیام و مدیریت نظام را به پیش بردند و مقولاتی از قبیل امنیت، آزادی و عدالت و سایر عرصه‌های زندگی را بر اساس اصل ولایت فقیه رقم زدند؛ یعنی بر اساس رابطه ولایی که بین مردم و امام (ره) در طول نهضت و در دوران مدیریت نظام جریان داشته است. بنابراین تعریف تخصصی از سه مفهوم «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی» و سایر شعارهای انقلاب و سایر عرصه‌های زندگی باید بر اساس عملکرد جمهوری اسلامی و مدیریت الهی حضرت امام و مقام معظم رهبری تئوریزه شود و نمی‌توان اجازه داد که فرهنگ‌های مادی یا انتزاعی، این روند مبارک را مصادره به مطلوب کنند و تعریف تخصصی خود را بر آن تحمیل نمایند. اساساً علت اعجاز انقلاب اسلامی ایران در به چالش کشیدن کفر جهانی اعم از بلوک شرق و بلوک غرب و صهیونیسم بین‌الملل و دفع دشمنی‌های همه‌جانبه آنها بر ضد این نظام و سپس صدور انقلاب به ملت‌های منطقه و شکل دادن حرکت‌های جدید در میان آنها، جریان حقیقی «آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی» است.

در عرصه «آزادی»، با برگزاری انتخابات متوالی از سلطه و قیمومیت یک گروه خاص بر مردم جلوگیری شد و به قدر ظرفیت موجود، انواع فرصت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی به مردم ارائه شد. در عرصه «استقلال» رهبری، مجمع تشخیص مصلحت، قوه مقننه، قوه قضاییه و قوه مجریه، عقلانیت جمعی خود را در مقوله سیاست داخلی و خارجی به وحدت رسانده‌اند و سعی کرده‌اند در تصمیم‌گیری برای کشور مستقل باشند و هیچ تحمیل و

فشاری را از هیچ قدرتی نپذیرند و متناسب با بضاعت زمانی و مکانی خود به این حرکت ادامه داده‌اند. در مباحث مربوط به «جمهوری اسلامی» نیز مشارکت سیاسی، مشارکت اقتصادی و مشارکت فرهنگی مردم در سطوح مختلفی محقق شده است. گرچه بر مبنای فرهنگ مذهب و انقلاب هنوز تعریف تخصصی از این واقعیات ارائه نشده اما نمی‌توان پذیرفت که این خلأ باعث تأویل و تحریف انقلاب اسلامی گردد و تحلیل از این پدیده نورانی، به ادبیات و فرهنگ‌های نامتناسب با آن سپرده شود.

#### ۴/۱. ضرورت پژوهش عمیق پیرامون بیانات امام و رهبری به عنوان ادبیات حاکمی از زندگی اجتماعی بر محور معنویت

در همین راستا و در سال ۱۳۷۷، پژوهشی پیرامون فرمایشات حضرت امام(ره) در صحیفه نور زیر نظر مرحوم علامه حسینی الهاشمی انجام شد که می‌تواند به عنوان یک نمونه و الگو در این عرصه، مورد دقت قرار گیرد. زیرا در این پژوهش، تمام ابعاد فرمایشات حضرت امام(ره) در یک مجموعه واحد منظم شده و اثبات شده که رفتار ایشان برای ایجاد تحول در داخل و خارج، بر اساس این ادبیات شکل گرفته است. لذا برخی عناوینی که به مثابه نتیجه‌ی این پژوهش قابل اشاره است، از این قرار است:

مبانی حضور دین در صحنه اجتماعی، مشیت بالغه الهی به عنوان پایگاه تحول روحی، اسلامی و انسانی ملت‌ها و تحول در حکومت‌ها و کشورها، مشیت بالغه الهی به عنوان پایگاه خداترسی ملت‌ها و عدم هراس از قدرت‌های مادی (که این تعریف حقیقی از ملت ایران بوده و اکنون در حال تسری به ملت‌های قیام‌کرده در منطقه است و نشان می‌دهد که این حرکت مبارک در ایران و منطقه، یک حرکت اعتقادی است). مشیت بالغه الهی، پایگاه برخوردارگی از نعمت استقلال، آزادی، حضور ملت‌ها در صحنه‌های اجتماعی و ایجاد وحدت بین آنها و ولایت تاریخی انبیا و اولیای عظام به عنوان مغیر اساسی توسعه اجتماعی

این نوع از کار پژوهشی نشان می‌دهد که ادبیات انقلاب یک ادبیات همه‌جانبه است و همپوشانی «تکوین، تاریخ، جامعه» در آن دیده می‌شود و سخنرانی مقام معظم رهبری در چهارده خرداد سال ۹۰ مبنی بر معرفی مکتب حضرت امام (ره) در سه بُعد «معنویت، عقلانیت، عدالت» نیز به مثابه خلاصه، چکیده و نقطه مرکزی در تعریف این ادبیات به شمار می‌رود که شرح و بسط آن در کلام حضرت امام (ره) قابل پی‌گیری است. البته اگر همین نحوه از کار پژوهشی پیرامون بیانات مقام معظم رهبری انجام بگیرد، روشن خواهد شد که ایشان بیش از پرداختن به «تکوین و تاریخ و جامعه»، ادبیات انقلاب را به درون جامعه و برخی ساختارهای اجتماعی تسری داده‌اند و ادبیات انقلاب را در کثرت بیشتری جریان داده‌اند؛ مانند بیاناتی که در رابطه با آموزش و پرورش، رسانه، علم و فناوری، ورزش، کار و کارگری، مهندسی فرهنگی، سبک زندگی، اقتصاد مقاومتی، پیشرفت و عدالت و... داشته‌اند. به عبارت دیگر، پژوهش دقیق و آنالیز صحیح نسبت به ادبیات امام (ره) و رهبری نشان‌دهنده این واقعیت خواهد بود که این ادبیات، بیان‌گر یک نوع «زندگی اجتماعی» است؛ یعنی ادبیاتی است که خود، زندگی اجتماعی خود را متناسب با فرهنگ عمومی و به صورت غیرتخصصی تحلیل کرده و لذا باید بتواند به عرصه‌های تخصصی موجود وارد شود و با نقد و نقض آن، این بار خود را به صورت تخصصی تعریف کند.

۵. نقد تعریف تخصصی ادبیات دانشگاه از «زندگی» به عنوان عرصه اصلی پیشرفت  
(موضوع محتوا)

۵/۱. ضرورت تمرکز بحث در بخش «موضوع پیشرفت» بر نقد استدلالی ادبیات دانشگاه  
پیرامون تعریف زندگی

اما بحث اصلی و محوری پیرامون «موضوع محتوا» (که در تقریر بیانات رهبری، عنوان

«زندگی»، «فکر» و «علم» ذیل آن قرار گرفته) باید در رابطه با نقد و بررسی «ادبیات دانشگاه» شکل بگیرد. زیرا خاستگاه بحث توسعه و مدل، ادبیات دانشگاه است و لذا این ادبیات باید محور نقد و بررسی قرار گیرد تا از تأویل فرمایشات رهبری توسط این ادبیات جلوگیری شود. در این راستا دو منبع از ادبیات دانشگاه معرفی شد تا معلوم شود «عرصه زندگی» در ادبیات دانشگاه و ادبیات توسعه چه تعریف و معنا و ابعادی دارد و آیا برای تحقق مطالبه رهبری می‌توان از نظر عقلانی به آن تکیه کرد؟ به عبارت دیگر تا اینجا مشخص شد که در نشست اندیشه‌های راهبردی، مطالبات مقام معظم رهبری در موضوع «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» بر پایه یک نفی و یک اثبات رقم خورده است. از یک سو مفهوم توسعه دارای بار ارزشی منفی و موجب وابستگی دانسته شده و از سوی دیگر، یک مهندسی جدید برای طراحی پیشرفت بر اساس تعاریف و پایه‌های دینی، معنوی و اعتقادی و نگاه جدید به انسان و زندگی دنبال می‌شود. پس باید معلوم شود دستگاه‌های علمی کشور برای پی‌گیری این سفارش علمی از چه ظرفیت و توانی برخوردارند؛ خصوصاً ادبیات تخصصی دانشگاه که مدعی «الگو» و متکفل کارآمدی عینی است و ماشین اداره کشورها و تکامل مادی زندگی مردم را در دست دارد.

البته روشن است که رهبری نگاه مادی غرب به زندگی و اقتصاد را مردود شمرده‌اند اما آنچه اهمیت وافر دارد، طرح استدلال‌های قوی در این رابطه است چون تنها هنگامی می‌توان همکاری و همراهی در عرصه اندیشه و علم را انتظار داشت که پاسخ استدلالی و علمی در برابر ادبیات دانشگاه ارائه شود. در غیر این صورت نه تنها ادبیات تخصصی دانشگاه با مطالبه رهبری در عرصه تولید الگو همراهی نخواهد کرد و بلکه حتی مرکزی که توسط مقام معظم رهبری برای این کار تأسیس شده نیز عملاً ادبیات توسعه را خواهد پذیرفت و این در حالی است که شرایط زمانی و مکانی اجازه نمی‌دهد تا مقام معظم رهبری بشخصه به بررسی علمی روند حرکت مرکز و قضاوت تخصصی درباره آن را مبادرت کنند؛

همان‌طور که در نشست اندیشه‌های راهبردی در موضوع عدالت فرمودند: «من وارد محتوا نخواهم شد. بحث محتوایی، امروز به وسیله‌ی شماها شروع شد و باید ان‌شاء‌الله در همین مرکزی که آقای واعظ‌زاده اشاره کردند، استمرار پیدا کند؛ که آن بحث و آن نتیجه‌ی نهائی محتوایی برآیندی خواهد بود از افکار و نظرات و محصولات فکری دانشمندان و اندیشمندان ما. بنابراین من در آن مسئله وارد نمی‌شوم.» در واقع تولید مدل جدید - همان‌طور که ایشان تصریح کرده‌اند - نیازمند یک کار بلندمدت و وسیع توأم با همت شدید و همراهی متفکران است. پس تولید الگو از وظایف مقام معظم رهبری نیست بلکه ایشان به دنبال آن هستند که عزم ملی در نخبگان ایجاد شود تا جمعیتی از متفکران این مطالبه را محقق کنند، زیرا سرپرستی تحقیقات این روند طولانی و گسترده توسط ایشان، به معنای تعطیل کردن دیگر وظایف رهبری است. اما از سوی دیگر، ایشان به دلیل مسئولیت اداره کشور چنین مطالبه‌ای را طرح کرده‌اند تا بازوان علمی و فرهنگی نظام به آن پردازند. لذا نخبگان انقلابی و مؤمن موظفند که در این نقطه حساس بایستند و بر صحت و اتقان کار پافشاری کنند و از تأویل این سفارش علمی ممانعت به عمل بیاورند و این حرکت نوین را به نحو صحیح پیش ببرند.

البته روشن است که مقام معظم رهبری از ذکر عناوینی مانند «امنیت، عدالت، رفاه، استقلال، عزت ملی، تعاون و...» غرض خاصی دارند و ادبیات انقلاب، عملاً نظم و اولویت خاصی را بر این مقولات حاکم می‌کند؛ یعنی بر اساس ادبیات انقلاب، «سیاست» (به معنای موضع‌گیری دائمی در برابر دستگاه کفر برای حفاظت از دستگاه ایمان) متغیر اصلی است، «فرهنگ» (به معنای تلاش برای ایجاد روابط الهی در جامعه) در جایگاه متغیر فرعی قرار دارد و «اقتصاد» به عنوان متغیر تبعی محسوب می‌شود و می‌توان این امر را با بررسی کلمات امام(ره) و مقام معظم رهبری اثبات کرد. اما چون در این بخش از بحث، جلوگیری از انحلال این واژه‌ها در ادبیات توسعه دنبال می‌شود، باید نظم ادبیات توسعه را

پذیرفت و با حفظ نظم آنها، استدلال‌ها و اشکالات را ارائه کرد. بنابراین نظمی که مباحث بعدی پیرامون آن شکل خواهد گرفت، نظم بیانات مقام معظم رهبری نیست بلکه نظمی است که در ادبیات توسعه جریان دارد و باید به نحو علمی مورد نقد و نقض قرار گیرد تا زمینه دفاع از موضع ادبیات انقلاب پیرامون زندگی اجتماعی فراهم شود و بر مبنای آن، طرحی نوین و تخصصی ارائه شود. همچنان‌که محدودیت در وقت و امکانات و نیروی انسانی نیز تمرکز بحث بر ادبیات دانشگاه را اقتضاء می‌کند.

۵/۲. اشاره به حکومت «زندگی اقتصادی» بر «زندگی فرهنگی و سیاسی» در مطالعه وضع «موجود، مطلوب، انتقال» و تحلیل «گذشته، حال و آینده» کشور؛ بر اساس کتاب مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه

در همین رابطه باید توجه داشت که نظام سرمایه‌داری نظامی است که در آن، «اقتصاد» و «زندگی اقتصادی» متغیر اصلی است و این زندگی اقتصادی است که «زندگی فرهنگی» را تعریف می‌کند و سپس زندگی فرهنگی نیز، زندگی سیاسی را تعریف کرده و شکل می‌دهد. یعنی هنگامی که از مشارکت مردم سخن به میان می‌آید، ابتدائاً مشارکت عمومی و عزم ملی در عرصه تولید مورد نظر است زیرا در این مبنای حیات و ممت یک نظام به تولید ثروت و افزایش دائمی آن تعریف می‌شود و پس از آن، مشارکت در تولید اطلاعات و علم و سپس مشارکت در تولید قدرت ملی مد نظر قرار می‌گیرد. این نظمی است که در دو منبع معرفی شده در ادبیات دانشگاه یعنی کتاب مبانی نظری و مستندات لایحه برنامه چهارم توسعه و در کتاب دکتر عظیمی تشریح شده و نقطه شروع مباحث تخصصی در دانشگاه از همین سرفصل‌هاست. به طور نمونه، در صفحه ۱۹ فهرست مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه، محورهای اساسی چشم‌انداز جامعه در دوازده محور ذکر شده که چهار محور اول آن، اقتصادی است: «رشد مستمر و پایدار، توسعه مبتنی بر دانایی، هم‌پیوندی فعال با اقتصاد جهانی و رقابت‌پذیری». «توسعه مبتنی بر دانایی» کاملاً به صورت اقتصادی



تعریف شده و اقتصاد نیز بر اساس تکنولوژی و علم تشریح شده است. در «هم‌پیوندی فعال با اقتصاد جهانی» نیز تکنولوژی و استراتژی صنعت اصل قرار گرفته و پس از آن است که «رقابت‌پذیری اقتصادی» بر اساس این محورها شکل می‌گیرد. پس چهار گام اول کاملاً اقتصادی است و بر اساس این چهار محور، چندین محور فرهنگی از قبیل «امنیت انسانی اجتماعی، امنیت ملی، ارتقای کیفیت سطح زندگی، محیط‌زیست و توسعه پایدار و توسعه فرهنگی» مطرح می‌شود. سپس بر اساس این چند محور، از «توسعه مدیریت دولت، توسعه قضایی و تعادل و توازن مناطق کشور بر اساس آمایش سرزمین» سخن به میان می‌آید که مقوله‌های مدیریتی و سیاسی را تشکیل می‌دهند. از این دوازده بند، اجمالاً روشن می‌شود که شیب «از اقتصاد به فرهنگ» و «از فرهنگ به امور مدیریتی و سیاسی» بر برنامه‌های توسعه حاکم است و همین روند در نظام عناوین مجمع تشخیص مصلحت نظام و سایر نهادهای تصمیم‌ساز نیز وجود دارد.

همچنین در مطالعه وضع موجود و وضع مطلوب و الگوی انتقال، همه محورها از سنخ محورهای اقتصادی هستند. یعنی با تکیه بر اعداد و ارقام مربوط به محورهای اقتصادی، هدف‌گذاری کمی و کیفی صورت می‌گیرد و سپس برنامه انتقال متناسب با آن طرح می‌شود و در مرحله بعد و بر این اساس، امور فرهنگی و سیاسی نیز به صورت متغیر فرعی مطرح می‌گردد. مثلاً در عناوین مختلفی مانند «بررسی ویژگی‌های کنونی اقتصادی - فرهنگی ایران»، «گذشته، حال و تصویر آینده کلان» و «شناخت چالش‌ها» تمامی محورهای مورد بررسی یکسان است: «فصل اول؛ جمعیت»، «فصل دوم؛ رشد اقتصادی»، «فصل سوم؛ سرمایه‌گذاری»، «فصل چهارم؛ بازار کار»، «فصل پنجم؛ بودجه عمومی دولت»، «فصل ششم؛ شرکت‌های دولتی، خصوصی‌سازی و توسعه بخش خصوصی»، «فصل هفتم؛ بخش پولی، ارزی، تورم»، «فصل هشتم؛ بازار بورس و اوراق مشارکت»، «فصل نهم؛ تجارت خارجی»، «فصل دهم؛ توزیع درآمد»، «فصل یازدهم؛ علم و فناوری» یعنی عیناً

همین سرفصل‌ها و محورهای اقتصادی در تصویر آینده و در تحلیل گذشته تکرار می‌شود. لذا پس از آنکه چارچوب بازار، اقتصاد و ثروت ملی مهندسی شده و بنیان آن شکل می‌گیرد، بر اساس آن مشخص می‌شود که بخش سیاسی (خرید و فروش و تولید و تجارت امنیت و سلاح) و بخش فرهنگی (دانشگاه‌ها و آموزش و پرورش و...) چگونه تعریف می‌شود زیرا تا زمانی که پول و سرمایه نباشد، علم و فرهنگ و امنیت و اطلاعات و دفاع نیز قابل تعریف نیست.

### ۵/۳. تعارض تحلیل مطرح‌شده با ادبیات انقلاب به دلیل تبدیل اقتصاد به «هدف جامعه» در ادبیات دانشگاه

در مقابل، خبرگان ملت در تدوین قانون اساسی و در مقدمه آن صراحتاً ذکر کرده‌اند که «اقتصاد» نباید به عنوان هدف قرار گیرد. آقای دکتر حسین عظیمی نیز در صفحه ۸۰ از کتاب مدارهای توسعه‌یافتگی در اقتصاد ایران و در پاسخ به همین مطلب، تلویحاً عنوان می‌کند که با تجدید نظر و تعامل با یکدیگر، می‌توان به نحوی مسأله را حل کرد. لذا ادعا می‌کند که هدف قرارگرفتن اقتصاد، مربوط به قرن نوزدهم بوده و تمدن غربی رفتار خود در این زمینه را تغییر داده است. البته روشن است که نسخه‌های توسعه‌یافتگی در دوران کنونی، خود را به مسائل اقتصادی منحصر نکرده‌اند اما این بدان معنا نیست که مدرنیته از اقتصاد به عنوان هدف اصلی دست کشیده باشد بلکه تلاش کرده تا با طرح «ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه»، فرهنگ و سیاست را نیز با حرکت اقتصادی خود هماهنگ کند و امور سیاسی و فرهنگی را به استخدام اقتصاد در بیاورد و از آنها درآمدزایی کند! اما نویسنده بدون ذکر این واقعیت‌های خطرناک، به دنبال آن است تا در تعامل با فرهنگ حوزه، مخالفت مذهب‌یون و انقلابیون را کنترل کند؛ با این استدلال که بالاخره و در هر صورت باید نیاز دنیوی مردم را تأمین کرد. لذا روشن است که اقتصاددانان برجسته دقیقاً به این تعارض توجه دارند اما به دنبال آن هستند تا این مسأله به نحوی مورد اغماض قرار گیرد:

«مطالعه دقیق قانون اساسی کشور و مقایسه آن با مباحث توسعه اقتصادی مطرح شده در قسمت‌های قبلی این نوشته، نشان می‌دهد که از نظر اقتصادی، تفاوتی محسوس و مهم بین نگرش‌های اسلامی مندرج در قانون اساسی با نگرش‌های ارائه شده توسط مباحث توسعه اقتصادی، از نظر ضرورت توسعه برای جامعه وجود ندارد. اختلاف اساسی بیشتر معطوف به نکته‌ای است که عمدتاً و به غلط تحت عنوان هدف توسعه اقتصادی مطرح می‌گردد. به عبارت دیگر بحث بر سر این نکته است که در قانون اساسی، اقتصاد، وسیله است و نه هدف. حال آنکه تصور می‌شود که در فرهنگ صنعتی غرب، اقتصاد خود مبدل به هدف گشته است. این نحوه برداشت از اقتصاد در فرهنگ صنعتی غرب، عمدتاً از برخوردها و عملکردهای نظام سرمایه‌داری محض که در قرن ۱۹ بر جوامع صنعتی اروپایی حاکم بود نشأت می‌گیرد. حال آنکه جوامع صنعتی نیز طی سال‌های قرن بیستم این برخورد فرهنگی خود را تعدیل کرده و احتمالاً در آینده نیز گام‌های بزرگ‌تری در این راه برخواهند داشت... تا آنجا که به بحث این نوشته برمی‌گردد، باید تأکید کرد به هر حال ضرورت توسعه اقتصادی ایران، نقطه مشترک و اساسی دو فرهنگ مورد بحث در جامعه ما باشد. لذا به نظر می‌رسد که اگر این نکته مورد توجه مسئولین سیاسی و اقشار ذی نفوذ جامعه به عنوان منفعت مشترک و حیاتی جامعه ایران تلقی گردد، می‌توان به برخوردهای بسیار سازنده‌تر عوامل داخلی مؤثر بر تدوین استراتژی اقتصادی کشور، امید داشت. ایجاد چنین تفاهمی به ویژه در زمانی که به نظر می‌رسد عوامل خارجی مؤثر بر استراتژی تحول جامعه، خواستار ضعف نسبی جوامع مسلمان نفت‌خیز در جهت ایجاد ثبات در ازای نفت باشد، برای ایران از اهمیتی برخوردار است».

در همین زمینه به نظر می‌رسد مباحث اصلی و عمده آقای دکتر حسین عظیمی در مقاله ۸۴ صفحه‌ای ایشان در کتاب مدارهای توسعه نیافتگی اقتصاد ایران طرح شده که در آن، یک نگاه جامعه‌شناسی از بحث اقتصاد ارائه شده و سپس با ورود به بحث تاریخی، وضعیت مدرنیته در شرایط فعلی تحلیل می‌شود و از جایگاه علم اقتصاد در عرصه زندگی مدرن سخن به میان می‌آید و لذا این بخش به عنوان تعریف تخصصی از زندگی بر اساس ادبیات

دانشگاه باید دقیقاً مورد نقد و بررسی قرار گیرد.<sup>۱</sup>

#### ۵/۴. تحلیل زندگی اقتصادی در ادبیات دانشگاه براساس مفهوم «تعالُد» و نقد آن به دلیل حاکم شدن جبر قانونی بر انسان و بی معنا شدن ظلم و عدل

در این راستا نقد و نقض ادبیات دانشگاه را باید از چارچوب مفهومی و نظری ارائه شده - و نه مباحث آماری آن<sup>۲</sup> - آغاز کرد و ابتدائاً به این بخش از منبع مذکور پرداخت: «برای

۱. اما در مقالاتی که در نشست‌ها به محضر رهبری ارائه می‌شود، این سیر از بحث دیده نمی‌شود بلکه به صورتی گزینشی، مباحث مختلفی در کنار هم قرار می‌گیرند زیرا در صورتی که پژوهشگر به دنبال تولید یک مسیر جدید نباشد، ناچار خواهد شد به ادبیات موجود و چارچوب‌های آن تکیه کند و برای حل مسأله، راهی برای سازش و آشتی بین ادبیات حوزه و ادبیات دانشگاه جستجو کند. به نظر می‌رسد این مسیر غیرقابل قبول است و باید بحث را از مطالبه و رویکردی که رهبری مطرح کرده‌اند (حکومت معنویت بر عرصه‌های پیشرفت) آغاز کرد و ادبیات جدیدی را به عنوان لجستیک و پشتوانه آن ایجاد نمود؛ گرچه ادبیات مورد نیاز به گستردگی تولید یک فلسفه، یا تولید یک منطق و یا تولید یک الگو باشد. در غیر این صورت، کمک و یاری علمی حقیقی و مقیدی به نایب عام حضرت ولی عصر (عج) نشده است.

۲. البته اولین عنوان کتاب دکتر عظیمی «چشم‌اندازی از اقتصاد ایران گذشته، حال، آینده؛ مشکلات، امکانات و برخی از راه‌حل‌ها» نام گرفته که شامل ۶ سرفصل است و طی آن، بحث خود را از ضرورت آغاز می‌کند و شرح می‌دهد که چرا به عنوان یک اقتصاددان، اقتصاد ایران را دارای مشکل و دچار مدارهای توسعه‌نیافتگی می‌داند و با استناد به آمار و ارقام نشان می‌دهد که کشور دچار بحران اقتصادی است؛ همچنان که گروه مولف کتاب «مستندات و مبنای نظری لایحه برنامه چهارم توسعه» و «استراتژی توسعه صنعت» نیز همین مسیر را پیموده‌اند. اما باید توجه داشت که در کنار «طرح ضرورت»، «تبیین هدف» نیز لازم است و پس از بیان ضرورت و هدف، معرفی اجمالی «موضوع» نیز ضروری است اما دکتر عظیمی چنین روندی را طی نکرده است. به عبارت دیگر آمارها و ارقام بر اساس شاخصه‌ها و تعاریفی از مطلوبیت‌ها شکل گرفته و لذا آمارها از طریق شاخصه‌ها به مبنای فلسفی مربوط می‌شود و از این رو در ابتدا باید مبنای فلسفی روشن شود. البته دکتر عظیمی در بحث بعدی خود، به تعاریف پایه می‌پردازد که این تعاریف باید با تعاریف رهبری از موضوع پیشرفت (عرصه زندگی) و سرفصل‌هایی که ایشان برای موضوع طرح کرده‌اند، مقایسه شود تا روشن گردد مفاهیم مطرح‌شده در زیرساخت چه الزاماتی دارند و زندگی اجتماعی آیا باید از زندگی اقتصادی آغاز شود یا از زندگی سیاسی یا از زندگی

روشن شدن نکات فوق الزاماً باید به بحث مختصری درباره پدیده توسعه اقتصادی پرداخت و برای این منظور می‌توان بحث را از این نقطه آغاز کرد...» که نویسنده در آن، بر اساس مقایسه «چرخه زندگی اقتصادی» در گذشته و حال، دو نوع «تعادل» را معرفی می‌کند: «تعادل معیشتی» که تنها موجب زنده ماندن انسان می‌شود در مقابل «تعادل رفاهی» که رفع نیازمندی‌هایی وسیع‌تر از نیازهای اولیه را در پی می‌آورد. البته هر دو نوع تعادل، حاصل «چرخه زندگی اقتصادی بشر» هستند که این چرخه با دو محور شکل می‌گیرد؛ یکی محور «جمعیت و تولید» و دیگری «تولید، توزیع و مصرف» یا «کیفیت توزیع درآمد». اما از آنجا که محتوای این چرخه در دوران مدرن تغییر پیدا کرده، حاصل آن از «تعادل معیشتی» به «تعادل رفاهی» ارتقاء یافته است. زیرا انسان دارای ابعاد متکثر و وجوه و اعماقی است که می‌تواند از نیازمندی‌های اساسی عبور کند: «در دوره‌های جدید توانستند خود را بیشتر از قیود اقتصادی و تأمین وسایل و ضروریات اولیه حیات برهانند و حداقل از این نظر در پیشرفتی مداوم باشند». این به آن معناست که بشر در دوران جدید تنها برای زنده ماندن کار نمی‌کند بلکه برای کیفیت بهتر زندگی و ارتقاء سطح آن فعالیت می‌کند که به این وضعیت، تعادل رفاهی گفته می‌شود.

نویسنده سپس در تعریف «تعادل اجتماعی» می‌گوید:

فرهنگی و انحصار در آغاز زندگی از بخش اقتصادی چه دلیلی دارد؟ آیا نقطه شروعی که توسط کارشناسان توسعه برای بحث انتخاب شده، قابل قبول است و در صورت مبنا قرار گرفتن آن، چه لوازمی دارد و تأمین‌کننده‌ی سفارش‌های علمی رهبری در این عرصه خواهد بود یا خیر؟ پس فعلاً باید بحث آماری مربوط به وضع اقتصاد ایران را کنار گذاشت.

«در اینجا روشن است که مفهوم مورد نظر ما از «تعادل»، مفهوم اخلاقی این واژه نیست، بلکه آن مفهومی از این کلمه است که در علم فیزیک، به کار می‌رود؛ یعنی شرایطی که برآیند نیروها بر یک جسم، صفر یا نزدیک صفر است و لذا این جسم یا ساکن است یا حرکتی بسیار کند دارد. در جامعه سنتی هم... نوعی سکون یا حرکت کند در تحول جامعه پدید می‌آید».

پس تعادل در تعریف فیزیکی آن (یعنی نسبت بر خورد نیروها) مفسر تعادل معیشتی است و مفسر تعادل رفاهی نیز خواهد بود. یعنی برای آحاد مردم به عنوان یک نقطه تأثیر، بردار رسم می‌شود؛ مثلاً فعالیت پدر و فرزندان خانواده روی یک زمین کشاورزی به مثابه «نیرو» محسوب می‌شود و برخورد این نیروها با یکدیگر دارای نقطه تأثیری خواهد بود. در مقابل، عدم تعادل به این معنا می‌شود که برآیند نیروها کنترل نشود و نتوان بر اساس آن، نظم و نظامی را ایجاد کرد؛ در حالی که حتی در زمانی که «تعادل معیشتی» جریان داشته، نظمی بر جامعه حاکم بوده که به آن جامعه سنتی گفته می‌شده و برخورد نیروها با یکدیگر در نقطه‌ای، تأثیر خود را نشان می‌داده و به تعادل می‌رسیده است. بنا بر این تعریف، این سؤال قابلیت طرح می‌یابد که تعریف «عدم تعادل» چیست؟

به عبارت دیگر، بررسی روابط یک جامعه اقتصادی و تعادل در آن، به معنای به وحدت رسیدن و تشکیل یک جامعه است که در این صورت «عدم تعادل» به امری عدمی تعریف نمی‌شود بلکه باید به وجود «هرج و مرج» تعریف شود. این در حالی است که تعریف از «عدم تعادل» به «هرج و مرج»، با «عملکرد نیروها تحت قانون فیزیکی» منافات دارد. در واقع در چنین تعریفی، «تعادل» امری قانونمند بوده و تحت قانون عمل می‌کند و جبر بر آن حاکم است و تخلف از قانون جبری و بالتبع ایجاد هرج و مرج در این تعریف، قابل فرض نیست. یعنی اگر عملکرد انسان‌ها و جامعه در چرخه اقتصادی تحت رابطه و همانند نظم طبیعت تعریف شود، در تضاد کامل با واقعیت انسانی است زیرا انسان موجودی است که دارای میدان تحرک بوده و قدرت قبض و بسط و تغییر دارد. به عبارت روشن‌تر با چنین تعریف، انسان هیچ فرقی با حیوانات و جمادات نخواهد داشت، چون باید تحت قانون

فیزیکی عمل کند و همانند آنها تنها با یک رابطه مواجه است. این در حالی است که به تصریح نویسنده، محتوای چرخه اقتصادی زندگی بشر تغییر کرده و این تغییر نیز قطعاً توسط انسان انجام شده است. پس این تعریف با قوه اختیار انسان در تعارض بوده و نه تنها اختیار را نفی می‌کند بلکه آن را به قدرت انتخاب تقلیل می‌دهد؛ انتخابی که به مثابه یک بردار نیرو تحت تعادل فیزیکی تعریف می‌شود و به این صورت، تفاوت انسان با حیوان و تحلیل از تمدن‌سازی و جامعه‌سازی توسط انسان به محاق می‌رود.

لذا همان‌گونه که در مباحث فلسفی مختار تبیین شده، «قانون» نمی‌تواند مفسّر تناسب و عدم تناسب و ظلم و عدل باشد؛ چون قانون چیزی بیشتر از یک رابطه ضروری را نمی‌پذیرد و غیر از آن را عدمی و غیرقابل تحقق می‌انگارد و در نتیجه، قدرت انتخاب انسان با قدرت انتخاب حیوان تفاوتی نخواهد داشت و قدرت انتخاب به حیوان و گیاه و همه اشیاء تعمیم می‌یابد که این با تعریف انسان و تعریف جامعه و تمدن انسانی و جریان ظلم و عدل در آن، ناسازگار است. پس در مفاهیم پایه، مجموعه چرخه اقتصادی به بحث تعادل منتهی گردید اما روشن شد که تعادل نباید با جبر قانونی تعریف شود و یا حداقل تحلیل تعادل بر مبنای جبر قانونی، قابل تطبیق به جامعه انسانی نیست.

بر همین اساس است که بحث از ظلم و قلدرد مثنایی در الگوی توزیع - که نویسنده به آن تصریح کرده - بی‌معنا خواهد شد، زیرا الگوی توزیع مورد اشاره مؤلف، در جامعه سنتی محقق شده؛ جامعه‌ای که در آن تعادل معیشتی جریان یافته و این روند حاصل برآیند نیروها در این جامعه بوده است. یعنی عده‌ای از افراد جامعه با وارد کردن نیروی بیشتر، در قله رفاه قرار گرفتند و عده‌ای به دلیل وارد کردن نیروی کمتر، به اکثریت فقیر مبدل شدند که در این صورت، تحقق ظلم و زور و قلدرد مثنایی زیر سؤال خواهد رفت. در واقع اگر انگیزه و علم انسان همانند جمادات به «کنش و واکنش» و «عمل و عکس‌العمل» تعریف شود، تعریف انگیزه و علم و آگاهی و عدل و ظلم ناممکن خواهد بود.

۵/۵. نقد تعاریف پایه از «جمعیت» به عنوان محور چرخه زندگی اقتصادی: تعریف انسان بر اساس نیازهای اقتصادی، موجب تعریف ضد اخلاقی از جامعه و شکل‌گیری فلسفه جامعه، مدیریت و حقوق مادی

بیان شد که چه تعادل معیشتی و چه تعادل رفاهی، حاصل چرخه زندگی اقتصادی بشر بوده و هست و یکی از دو محور در این چرخه، «رابطه بین جمعیت و تولید» است. از این رو، بحث بعدی نویسنده‌ی کتاب «مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران» پیرامون جمعیت است اما ظاهراً در آن به مفاهیم پایه‌ی جمعیت پرداخته نشده و سوالات ذیل پاسخ داده نشده است: آیا «جمع عددی اشیاء» می‌تواند جمعیت را تعریف کند؟ آیا در این صورت، «جمعیت» بر تمام موجودات صدق نخواهد کرد؟ یا جمعیت، اصطلاحی است که به انسان‌ها اختصاص دارد؟ تعریف انسان چیست و چگونه جمعیت شکل می‌گیرد؟ البته دکتر حسین عظیمی در کتاب دیگر خود به نام «ایران امروز در آینه مباحث توسعه» و در بخش «روش‌شناسی و مفاهیم» آن، به این مفاهیم پرداخته‌اند که می‌توان برای تکمیل بحث، آن مباحث را در اینجا مورد بررسی قرار داد. ایشان در ابتدا بر تنوع نیازهای اقتصادی انسان تأکید می‌کند و سپس سه نیاز اصلی انسان را «تأمین، امنیت و هویت» می‌داند.<sup>۱</sup> پس از تعریف انسان و اصناف بر این اساس، وارد تعریف جامعه شده و تصریح می‌کند که هر گروه و صنفی، نیازهای مختص به خود دارد و در نتیجه: «طبیعتاً می‌توان انتظار داشت که تضاد منافی در ذات روابط اجتماعی پاره‌ای از گروه‌ها و نه در خصلت شخصی افراد و گروه‌ها با یکدیگر وجود دارد».

یعنی این مطلب به عنوان اصل موضوعه طرح می‌شود که در ذات «جمع انسانی»، تضاد

---

۱. البته در اینجا باید انسان از پایگاه روان‌شناسی، انسان از پایگاه جامعه‌شناسی، انسان از پایگاه مدیریت و انسان از پایگاه اقتصاد تعریف شود و سپس تلائم و عدم تلائم بین این تعاریف مورد بررسی قرار گیرد. یعنی یکی از سرفصل‌های پژوهش مبسوطی که باید انجام شود، بررسی تلائم و عدم تلائم تعریف انسان در عرصه‌های مختلف علوم است که در این سلسله بحث، مقدمات و مجالی برای طرح آن نیست.



و درگیری وجود دارد و این درگیری نه میان افراد بلکه در بین اصناف و جامعه جاری است. پس نکته مهم در این میان، تحلیل نویسنده از روند شکل‌گیری جامعه و جمعیت است که تحت عنوان «تضاد منافع در ذات روابط اجتماعی» مطرح می‌شود. روشن است که اتخاذ چنین مبنایی در شکل‌گیری جامعه و تحلیل آن، به معنای کنار گذاشتن اخلاق است؛ یعنی هر فردی به فکر منابع خود باشد و خود را مقدم بر دیگری بداند. البته چنین محتوایی در کتاب «مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران» نیز به چشم می‌خورد:

«اسمیت قبل از ورود به علم اقتصاد، معلم فلسفه اخلاق بود و این سؤال اساسی را مطرح کرد که آیا دنبال کردن نفع شخصی که از نظر اخلاق فردی مذموم و ناپسند است، باعث افزایش تولید و ظرفیت تولیدی جامعه می‌شود یا نه؟»

به عبارت دیگر، آیا «تکالب بر سر دنیا و تنازع برای منافع بیشتر» باعث ایجاد جامعه می‌شود یا خیر؟ به نظر می‌رسد هنگامی که انسان‌ها منافع خود را بر هر چیزی مقدم بدانند، درگیری امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود؛ یعنی اگر «هوای نفس» اصل قرار گیرد، تنازع در روابط اجتماعی به یک امر ذاتی برای جامعه تبدیل خواهد شد. همین مطلب است که اساس تعریف از «فلسفه حقوق» و «اداره امور» قرار می‌گیرد و نویسنده تأکید می‌کند که قانون برای تحدید اختیارات پدید آمده و اساساً بحث مدیریت و آزادی یک معما و چالش لاینحل محسوب می‌شود.

در اینجا باید توجه داشت که این بیان با مبنای نویسنده در تعریف تعادل ناسازگار است زیرا روشن شد که تعریف جبری از تعادل، ظلم و عدل و تجاوز و عدم و تجاوز را بی‌معنا می‌کند و همه پدیده‌ها از جمله انسان را تحت قانون جبری و نظم حاصل از آن قرار می‌دهد و لذا فرض کیفیت بهتر یا هرج و مرج را نفی می‌کند! اما نویسنده در اینجا نه تنها می‌پذیرد که انسان‌ها از حدود خود تجاوز می‌کنند بلکه اساساً تجاوز و تنازع را امری ذاتی در روابط اجتماعی معرفی می‌کند که برای کنترل آن در اداره کشور، قانون جعل می‌شود و آزادی‌ها

حدّ می خورد.

۵/۵/۱. تعریف انسان بر اساس قوه اختیار و رابطه آن با آزادی در سه سطح از مدیریت (مولویت، مشارکت و حادثه‌سازی)، زمینه ارائه تعاریف الهی از جامعه و مدیریت و حقوق فارغ از اشکالات فوق باید دانست که در مقابل تعاریف پیش گفته، تعریف دیگری نیز قابل طرح است<sup>۱</sup> که دو جهت‌گیری را برای جامعه معرفی می‌کند؛ یعنی همان‌گونه که جامعه می‌تواند بر اساس هوای نفس و تنازع بر سر منافع شکل بگیرد، پایه تشکیل جامعه می‌تواند تعاون و ایثار و اخلاق باشد و از احترام به «رعایت حقوق غیر» و مقدم کردن دیگران بر خود آغاز شود و سپس به خود برسد. در واقع جهت‌گیری انسان و جامعه منحصر به انگیزه مادی نیست و این فرض وجود دارد که انسان، منعت خود را تابع امور دیگر قرار دهد. در اینجا است که مشخص می‌شود هویت انسان باید به اخلاق و اختیار جهت‌گیری الهی تعریف شود و نه به «تأمین و امنیت و هویت»ی که از سوی نویسندگان صرفاً به صورت اقتصادی معنا شده است.

بر این اساس و در همین راستا می‌توان فلسفه آزادی و فلسفه حقوق و فلسفه مدیریت را به نحو دیگری تعریف کرد. در واقع دارایی انسان «اختیار» است و می‌خواهد در جریان تصمیم‌گیری‌ها حاضر باشد و اسارت انسان زمانی رخ می‌دهد که از او سلب اختیار شود و در جریان تصمیم‌گیری حاضر نباشد. بنابراین سه سطح از مدیریت قابلیت طرح پیدا می‌کند: الف) مدیریت مولویت که در آن، رابطه مولا و عبد بر اساس سلب اختیار عبد و عدم حضور مادون در تصمیم‌گیری‌ها شکل می‌گیرد. این نوع مدیریت پیش از رنسانس بر جهان بشری حاکم بوده است. ب) مدیریت مشارکت که پس از رنسانس شکل گرفته و در

---

۱. تفصیل بیشتر در این رابطه، در ادامه همین بحث و ذیل عنوان ۵/۸ قابل پی‌گیری است و در این بخش صرفاً اشاره‌ای به آن شده تا امکان مقایسه فراهم گردد.

جریات اختیار مافوق و اختیار، مشارکت مادون در تصمیم‌گیری‌ها بر اساس یک ادبیات مشترک پذیرفته شده و به همین دلیل، مقوله‌ای به نام «تخصص» در همه عرصه‌های حیات بشری شکل گرفته است؛ به نحوی که در تمامی شئون زندگی باید با دانشمندان و متخصصین مربوطه مشورت کرد و در تصمیم‌گیری و تخصیص بودجه و اعمال مدیریت باید نسبت بین تخصص‌های مختلف را ملاحظه نمود. در نتیجه بدون لحاظ نظام تخصص‌ها و همپوشانی آنها نمی‌توان توسعه و تکامل جامعه را تعریف و محقق کرد. (ج) مدیریت حادثه‌سازی که در سطحی بالاتر قرار می‌گیرد و با ایجاد مداوم حادثه و جاذبه و تغییر مقیاس و ارتقاء وحدت و کثرت موضوعات، نیازی به فرماندهی و امر و نهی پیدا نمی‌کند بلکه این اراده‌ها و اختیارات عمومی هستند که با کمال میل و اشتیاق، همه وجوه خود را در حد انقطاع کامل در اختیار مدیریت قرار می‌دهند تا از مواهب عظیم و شگفت‌آور آن بهره‌مند شوند.

پس برای تکامل آزادی‌ها و ارتقاء مداوم سهم تأثیر اراده انسان‌ها در جریان تصمیم‌گیری‌ها و توسعه جامعه باید به این فرهنگ‌های مدیریتی توجه کرد. این در حالی است که نویسنده در بحث خود نتوانسته توسعه همه جانبه و پایدار را از منظر مدیریت مشارکت و حادثه‌سازی تعریف کند، بلکه آن را به صورت کلاسیک و بر اساس قانون‌گرایی تعریف می‌کند و علی‌رغم ادعای «توسعه همه جانبه»، تعاریف پایه در مدیریت و مبنای جامعه‌شناسی غربی را به درستی بیان نکرده است. اما در «کتاب مبانی نظری و مستندات لایحه برنامه چهارم» مقالاتی وجود دارد تعریف مدیریت را در سطح حادثه‌سازی مورد توجه قرار داده‌اند.

بنابراین با عبور از بحث روشی، مباحثی مانند تعریف انسان (اختیار یا انتخاب) و نسبت آن با آزادی و اسارت و رابطه آن با فرد و صنف و جامعه و مدیریت و سطوح سه‌گانه آن مطرح می‌شود؛ یعنی با تعریف صحیح از آزادی و اسارت، هویت و تعریف انسان به

قوه‌ای باز می‌گردد که به دنبال حضور در جریان تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی است و این تعریف کاربردی باید جایگزین تعریف انسان به «تأمین و امنیت و هویت» شود و بر همین اساس واضح گردد که این هویت و آزادی در هر یک از مدیریت‌های «مولویت، مشارکت، حادثه‌سازی» چگونه شکل گرفته و تکامل می‌یابد. علاوه بر این که همه این مباحث در هر یک از سه دستگاه «کفر»، «نفاق» و «ایمان» معنای متفاوتی پیدا می‌کند. اساساً تکیه به غیر (تقوم به دستگاه الهی) برای تکامل ضروری است و تکامل آزادی و اراده تنها در دستگاه الهی ممکن است و در دستگاه نفاق و کفر، تکامل آزادی معنا نمی‌شود؛ چرا که نمی‌توان به خود تکیه کرد و تمام تصمیم‌گیری‌ها را به ذات خود بازگرداند، زیرا در این روند، به «قدرت نامحدود» تکیه نشده که این امر علی‌رغم حیات وهله‌ای، امکان تداوم را از بین خواهد برد و در زمان دچار شکست و تجزیه خواهد شد.

۵/۶. نقد «تعریف جامعه بر اساس تضاد منافع» از منظر روشی و اشاره به سرفصل‌های پیشنهادی برای تعریف انسان، جامعه و تکامل

در این صورت ممکن است این پرسش مطرح شود که «در عالم خارج، حتی جامعه‌ای که بر اساس تضاد منافع و عدم اتکاء به قدرت نامحدود تشکیل شده، به وحدت رسیده و به پیش می‌رود؛ پس چگونه می‌توان وهله‌ای بودن و عدم تداوم تاریخی آن را اثبات کرد؟» در پاسخ باید به این نکته توجه کرد که در حرکت بر اساس تضاد و تجاوز، وضع گذشته تجزیه می‌شود تا وضع جدیدی ایجاد شود؛ یعنی تغییرات همواره بر اساس «تجزیه» آغاز می‌شود و هیچ تعاونی در کار نیست بلکه یک وحدت وهله‌ای ایجاد می‌شود و سپس از درون شکسته می‌شود و دوباره با فریب و حيله، شعار و پرچم دیگری به اهتزاز در می‌آید و عده‌ی دیگری به حکومت می‌رسند؛ حاکم و محکوم‌هایی که دائماً در حال تبدل هدف و غایت (تلون) هستند. در این صورت، مراحل مختلف حرکت در این جامعه تاریخی، از یکدیگر بریده است و ربط آنها با یکدیگر تمام نیست. اما اگر قرار باشد ارتباط مراحل به

یکدیگر تمام شود، باید حرکت درونی را به بیرون متقوم کرد. این یک بحث روشی و منطقی است نه اخلاقی و اعتقادی و نکته اصلی آن، «ترکب» است. ترکب اگر بخواهد دوام داشته باشد، تقوّم عوامل درون‌زا به عوامل بیرون‌زا امری ضروری و قهری است، اما اگر فقط به عوامل و نیروهای درونی تکیه شود، نهایتاً نتیجه‌ای جز تجزیه (و نه تکامل) نخواهد داشت. به عبارت دیگر توجه به درون و توقف در آن، عملاً به معنای عدم توجه به یک‌سری از عوامل و متغیرهاست که ملاحظه‌نکردن تغییرات آنها، روند را دچار شکست و تجزیه می‌کند. این مطلب زمانی روشن‌تر می‌شود که «ربط» مبنای تحلیل پدیده‌ها قرار گیرد زیرا در این صورت نمی‌توان ارتباط درون با بیرون را در نظر نگرفت. به عبارت روشن‌تر «اضافه» و «رشد» هیچ‌گاه از «درون» محقق نمی‌شود، چون درون همیشه دچار محدودیت است.

بر این اساس، در جامعه‌ای نیز که «تضاد منافع» اصل قرار گرفته، همیشه توجه به «غیر» برای «ذات» است و ضمیمه‌کردن دیگران به خود دنبال می‌شود و حتی اگر فرض شود که روند ضمیمه‌کردن غیر به خود صدها سال ادامه پیدا کند، این سؤال بی‌پاسخ می‌ماند که: «حرکت بعدی فرد به چه سمتی است؟! یعنی هنگامی که تمامی اغیار به ذات ضمیمه شدند، غیری باقی خواهد ماند تا طرف ترکیب و ترکب قرار بگیرد؟ یا با پایان‌یافتن غیر، حرکت پایان یافته و در نقطه‌ای به انتهای خود می‌رسد؟ پس برای ترکیب و تداوم آن، توجه به عوامل بیرونی و عدم توقف در درون امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ در غیر این صورت، ضمیمه‌کردن دیگران به خود نهایتاً به پایان‌یافتن حرکت و ضربه زدن به خود منجر می‌شود و نه ترکیب و اضافه! بنابر آنچه گذشت، «تقوّم»، لازمه قهری برای تداوم ترکب است و لذا تنها با توجه به بیرون، می‌توان ضمیمه‌کردن دیگران به خود و ترکیب را به نحو صحیح انجام داد. در این صورت، هدف از این نحو ضمیمه و شاخص‌های آن کاملاً متفاوت خواهد بود و در آن، تکامل و تداوم تاریخی تضمین خواهد شد.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت از آنجا که تضاد منافع بر اساس ملاحظه درون است و

ملاحظه بیرون در آن بر محور ذات و درون انجام می‌شود، وحدت جامعه بر اساس آن امری وهله‌ای و غیر متداوم است و اساساً بر مبنای علیّت و جبر فیزیکی، انسان و جامعه قابل تعریف نیست. در مقابل، جامعه آن‌گاه تعریف خواهد شد که در انسان‌شناسی، اختیار به رسمیت شناخته شود و آزادی به حضور قوه اختیار در تصمیم‌گیری معنا شود و وضعیت ارتقاء این هویت در سه سطح «مولویت، مشارکت و حادثه‌سازی» مورد بررسی قرار گیرد و سپس در سه دستگاه «ایمان و کفر و الحاد التقاط» ضرب شود تا بر این اساس بتوان تکامل و توسعه اجتماعی را معنا کرد.

۵/۷. نقد و بررسی مقوله جمعیت در دو رویکرد تولیدی (انگیزش اجتماعی) و مصرفی (تأمین نیازهای اولیه) به جمعیت

۵/۷/۱. احتمال انصراف بحث جمعیت به «سلامت» و اشاره به دو نوع مدیریت مبتنی بر «غضب» (سنتی) و «شهوت» (مدرن) در این عرصه

همان‌طور که اشاره شد، بررسی چرخه زندگی اقتصادی بشر در ادبیات دانشگاه دارای دو محور است؛ یکی محور «جمعیت و تولید» و دیگری «تولید، توزیع و مصرف» یا «کیفیت توزیع درآمد» که به دلیل تغییر در محتوای این چرخه‌ها پس از رنسانس، تعادل معیشتی به تعادل رفاهی ارتقاء یافته است. در این راستا، مفاهیم پایه در بحث جمعیت مورد بررسی قرار گرفت و به رابطه آن با تعریف انسان در جامعه‌شناسی، اقتصاد و مدیریت اشاره شد تا معلوم شود آیا «تضاد در منافع» می‌تواند مبنای تحلیل جمع و جامعه قرار گیرد و وحدتی حقیقی و مداوم برای جامعه پدید آورد یا خیر؟<sup>۱</sup>

اما پیرامون «جمعیت و تولید» به عنوان چرخه اول در زندگی اقتصادی، یک گمانه این

---

۱. البته این مباحث به سلسله پژوهش‌های عمیقی مربوط می‌شود که توسط مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی در بحث «هفته‌ها» پی‌گیری شده است.

است که جمعیت از بُعد «سلامت و بهداشت» مورد بررسی واقع شود که گرچه بحثی اقتصادی نیست اما یکی از ابعاد توسعه پایدار و همه‌جانبه محسوب می‌شود. در این رابطه باید توجه داشت که در جوامع سنتی، افزایش زادولد مورد کنترل قرار نمی‌گرفته و به همین دلیل رشد کمی آن، در بخش تولید (با هر محدودیتی و یا هر توانمندی) تأثیر داشته است. یعنی زمانی که تعداد جمعیت یک خانواده افزایش پیدا کند اما در بخش تولید و عوامل آن (مانند زمین زیرکشت توسط اعضای خانواده) محدودیتی وجود داشته باشد، اثر قهری آن، کمبود غذا و گرسنگی است. در این صورت، این بخش از بحث ناظر به مقوله سلامت جمعیت خواهد بود که در جوامع سنتی مورد بحث و بررسی قرار نمی‌گرفته اما امروزه این مسئله، به موضوعی برای فکر و تحقیق و پژوهش تبدیل شده و و مباحث مفصلی پیرامون «سلامت جنسیتی» در رابطه با زن و مرد شکل گرفته و حتی ابزار و تکنولوژی مربوط به آن تولید می‌شود. البته در شرع مقدس و فرهنگ مذهب و ادبیات انقلاب، پیرامون این عرصه سرفصل‌هایی وجود دارد که باید در پژوهش‌های مفصل به آنها پرداخت؛ اما آنچه بر مبنای ادبیات دانشگاه درباره این موضوع می‌توان ذکر کرد، برخورد با این مسأله بر اساس غضب و استبداد در جوامع سنتی است. یعنی در دوران تعادل معیشتی گرچه زاد و ولد آزاد است، اما به دلیل فرهنگ نژادپرستی و قبیله‌محوری، زاد و ولد در میان نسل برتر (حاکمان و اشراف) در اوج اهمیت قرار می‌گیرد زیرا خون و نژادی که برتر تصور می‌شده، از این طریق تداوم می‌یافته است. در طبقات پایین و نژادهای پست نیز زاد و ولد آزاد بوده؛ چون این بخش از جمعیت در جوامع سنتی، فاقد ارزش انسانی و در ردیف حیوانات قلمداد می‌شدند که هر چه تعداد بیشتری از آنها تولید شود، بیشتر می‌توان از آنها کار کشید. پس نگاه جامعه‌شناسی به مسأله جمعیت در جوامع سنتی، بر اساس انگاره خون و نسل و نژاد برتر بوده و در هر حال، «کمیت جمعیت» موضوع بررسی و مورد اهتمام نبوده است.

این در حالی است که مسئله جمعیت در دوران مدرن، بر اساس «شهوت» مدیریت

می‌شود و ارتقاء لذت جنسی در آن، اصل قرار می‌گیرد؛ چنانچه طبق برخی گزارش‌ها ده‌ها مرکز تحقیقات جنسی فقط در کشور فرانسه، مشغول فعالیت در این امور هستند. این روند طبیعتاً مبانی مادی در تعریف سلامت مادی را شکل می‌دهد و اطفاء شهوت و رابطه جنسی بدون مزاحمت میان زن و مرد را یک اصل در کنترل جمعیت می‌داند. لذا سقط جنین و پیش‌گیری از بارداری در غرب، امروزه به یک فرهنگ تبدیل شده که به نظر می‌رسد علت آن، مبنا قرارگرفتن شهوت در مساله جمعیت است.

۵/۷/۲. نگاه مصرفی به مقوله جمعیت به معنای برنامه‌ریزی کمی و کیفی برای تأمین نیازهای اولیه مردم توسط حکومت‌ها و عدم تحقق آن به دلیل الگوی توزیع طبقاتی

اما از منظر علم اقتصاد و در نگاه یک اقتصاددان، جمعیت به مثابه مصرف‌کننده‌ی تولیدات است که در این صورت، رفع نیازهای مادی این جمعیت توسط یک نظام و حکومت ضرورت می‌یابد و بخش اقتصاد متکفل آن می‌شود تا با رونق تولید و توزیع آن در جامعه، مصارف مورد نیاز جمعیت تأمین گردد. پس آنچه که از جهت برنامه‌ریزی اقتصادی برای جمعیت بر آن تأکید می‌شود، «تأمین نیازهای مادی اولیه بشر» و دستیابی همگان به غذا و مسکن و بهداشت و... است؛ یعنی در نگاه اولیه به رابطه بین تولید و جمعیت، نشانه‌هایی از شعار عدالت به چشم می‌خورد<sup>۱</sup> و با محاسبه جمعیت و نیازهای اولیه و سیر مصرف آن در سال‌های آینده، کیفیت و کمیت برنامه‌ریزی در بخش تولید کالا و ثروت معین شده و الزامات گوناگون آن دنبال می‌شود تا کشور به توانایی لازم برای تأمین این نیازها دست پیدا کند. اما همان‌گونه که در بحث عیوب الگوهای بیگانه و ناسازگاری آنها با اصول و ارزش‌های مکتب بیان شد، چنین ادعایی یک فریب بزرگ است زیرا الگوی توزیع در دوران

---

۱. البته در دوران تعادل معیشتی، حکومت‌ها متکفل این امر نبودند بلکه رفاه فقط مختص به رأس هرم بود و به سایر مردم چیزی جز قوت‌لایموت نمی‌رسید و نظمی که توسط حاکمیت تأمین می‌شد، معنایی جز زنده‌ماندن با حداقل امکانات نداشت.



مدرن با اهداف کمی و کیفی در برنامه‌های توسعه ناهماهنگ است و از آنجا که روند رشد تولید ناخالص ملی به شرکت‌های بزرگ و کارتل‌ها و تراست‌ها وابستگی دارد، قلعه‌هایی از ثروت شکل می‌گیرد که توزیع را به امری طبقاتی و محرومیت‌زا تبدیل می‌کند. لذا علی‌رغم دستیابی کشور به ثروت مد نظر در پایان برنامه، برخی اقشار فاقد قدرت خرید برای تأمین نیازهای اولیه بوده و در محرومیت باقی می‌مانند. بنابراین برنامه‌ریزی اقتصاددان پیرامون جمعیت و تأمین نیازهای آن (نگاه مصرفی به جمعیت) مبتنی بر این ادعاست که با تعادل رفاهی در دنیای امروز، عدالت محقق شده و رفاه بیشتری به ارمغان آورده است. البته دکتر عظیمی در بحث «تعادل بین توزیع و تولید» بیشتر به ضعف‌های جوامع سنتی در این زمینه اشاره دارد و تعادل رفاهی در دوران مدرن را تنها به صورت مصداقی تعریف می‌کند و در این باره به گستردگی رفاه در تمدن موجود و تعدیل مشکلاتی که در این زمینه در قرن نوزدهم وجود داشته، تکیه می‌کند.

۵/۷/۲/۱. ضرورت ارزیابی تحقق «رفاه نسبی برای اکثریت» از منظر: الف) مدیریت جهانی، ب) استعمار پنهان در منابع و نیروی انسانی و تکنولوژی توسط کشورهای توسعه‌یافته

ممکن گفته شود: «شعار دوران مدرن، رفاه نسبی برای اکثریت است و نه برای همه. لذا این شعار در کشورهای توسعه‌یافته (که به صورت دقیق به نسخه‌های سرمایه‌داری عمل کرده‌اند) محقق شده است و وضعیت این کشورها نشان می‌دهد که نمی‌توان از عدم تأمین نیازهای اولیه برای مردم سخن گفت». در پاسخ به این مطلب باید به سه نکته توجه کرد: اولاً کالایی مانند نفت و سایر منابعی که سهم بزرگی از تولیدات جهانی به آن وابسته است، قیمتی ارزان دارند و یا حداقل آن است که برخلاف ادعای نظام سرمایه‌داری مبنی بر تعیین قیمت کالا در مکانیزم عرضه و تقاضا، قیمت این منابع به صورت سیاسی تعیین می‌شود و با اعمال فشار و تهدید نظامی و امنیتی، سازمانی مانند اوپک کنترل می‌شود تا منابع دنیا به صورت تقریباً مجانی در اختیار قدرتمندان قرار گیرد. ثانیاً تنوع طلبی و تغییر مداوم کیفیت و

کارآمدی کالاها متکی به تحقیقات سازمانی با هزینه‌های سرسام‌آور است؛ اما هزینه این تحقیقات چگونه فراهم می‌شود؟ واقعیت آن است که مستعدترین و هوشمندترین عناصر ملت‌های مختلف به دانشگاه‌های کشورهای پیشرفته بورسیه می‌شوند و با حل مسائل مورد نیاز این کشورها، تحقیقات آنها را تکمیل می‌کنند و در این روند، نه تنها تا مدت‌ها حقوقی دریافت نمی‌کنند بلکه حتی در ازای این خدمت در دوران بورسیه، به این کشورها مبالغی نیز می‌پردازند. در نتیجه، تأمین پژوهش‌گر برای کشورهای توسعه‌یافته به صورت رایگان انجام شده و علاوه بر آن، این نیروها به تحقیق پیرامون مسائل کشورهای میزبان می‌پردازند و مسائل و چالش‌های آنان را - که حل آن‌ها به بخش علمی سفارش داده شده - مرتفع می‌نمایند. لذا ابرقدرت‌های اقتصادی و کشورهای پیشرفته، مغزهای متفکر جهان را به صورت مجانی به خدمت می‌گیرند و با بالاترین راندمان، پیچیده‌ترین نیازهای علمی خود را توسط آن‌ها رفع می‌کنند. ثالثاً هنگامی که گردونه ارتقاء صنعت به چرخش درمی‌آید، آیا صنعت و تکنولوژی نسل قبل، با قیمت‌های گزاف به جهان سوم فروخته نمی‌شود؟! یعنی از آنجا که بالاترین سطح تکنولوژی و کالا و روند بهینه آن در اختیار کشورهای پیشرفته است، اطلاع‌رسانی در مورد زمان ورود تکنولوژی جدید به بازار را به نحوی مدیریت می‌شود که بتوان کالاها و تکنولوژی‌هایی را که در آستانه‌ی خروج از رده هستند، به قیمت‌های گزاف به دیگر کشورها صادر کرد و هنگامی که این کالاها در کشورهای مختلف نهادینه شد، سطح جدید از کالا و تکنولوژی را به بازارهای جهانی گسیل می‌شود. از این طریق، کشورهای کم‌توسعه‌یافته همواره چندین سال از ظرفیت جدید تکنولوژی عقب نگه داشته می‌شوند تا زمینه برای فروش تکنولوژی و کالاها قدیمی و سود سرشار حاصل از آن برای کشورهای پیشرفته از بین نرود. حال آیا اتحاد این روندهای ظالمانه در برخورد با منابع طبیعی و نیروی انسانی و تکنولوژی توسط کشورهای پیشرفته، یک استعمار پنهان نیست؟! در واقع با توجه به این سه نکته روشن می‌شود که رفاه نسبی که در بخشی از دنیا حاصل

شده، نتیجه یک دزدی پیچیده و پنهان در مقیاس جهانی و بین‌المللی است و نه صرفاً حاصل تلاش کشورهای پیشرفته و رعایت قوانین اقتصادی توسط آنان. به عبارت دیگر دستاورد کشورهای توسعه‌یافته در نیل به رفاه نسبی و تأمین نیازهای اولیه مردم خود، به قیمت سوار شدن بر دوش دیگر ملت‌ها و تاراج پنهان مقدرات آنها به دست آمده و لذا اگر به آمار فقر در کشورهای جهان سوم توجه شود، ارقام وحشتناکی از قبیل مرگ روزانه ۴۰ هزار نفر در دنیا به علت گرسنگی دیده می‌شود. آیا کشورهای پیشرفته می‌توانند ادعای مدیریت جهانی داشته باشند و از امتیازهای حقوقی و صنعتی و فرهنگی و سیاسی آن استفاده کنند و در تمامی مسائل جهانی و بین‌المللی و منطقه‌ای دخالت کنند اما پاسخ‌گوی مسائل و مشکلات جهانی نباشند و هنگام برخورد با این آمارهای فجیع، مسئولیت آن را به عقب‌ماندگی فرهنگی ملت‌های فقیر حواله دهند؟! پس درباره شعارهایی مانند «رفاه نسبی برای اکثریت» باید از منظر مدیریت جهانی و در سطح تمدنی که مدعی ارائه یک زندگی جدید همه‌جانبه برای تمام بشریت است، قضاوت شود.<sup>۱</sup>

---

۱. البته صحیح است که مبارزه نظام اسلامی و ملت ایران با دنیای استکبار باعث شده تا مظالم آنها در عرصه سیاست افشا شود و همین میزان از افشاگری حق‌طلبانه، زمینه‌بیداری اسلامی را فراهم کرده است اما واقعیت آن است که بدترین و فجیع‌ترین دروغ‌ها و فریب‌ها و دزدی‌ها در تمدن غربی، در عرصه اقتصادی و مدیریت مالی جریان دارد؛ یعنی همان عرصه‌ای که تمام دنیا مسحور و مجذوب آن شده‌اند و با تمام وجود به دنبال بهره‌مندی از آن هستند! لذا هنگامی که انقلاب اسلامی وارد مرحله انقلاب فرهنگی الهی شود و به عنوان یکی از مواهب آن به یک نظام آمارهای جدید دست پیدا کند، آنگاه حجم عظیمی و غیرقابل‌تصوری از فساد و فریب و دزدی و تجاوز در ابعاد مختلف تمدن مدرن افشا خواهد شد و در مقابل دیدگان حیرت‌زده بشریت قرار خواهد گرفت.

۵/۷/۳. تحلیل نگاه تولیدی به جمعیت بر اساس «قوانین تحریک»، به معنای ایجاد انگیزش برای تولید در جامعه بوسیله تعمیم مُد و تنوع مداوم در کالاها (حرص)

بحث دوم درباره جمعیت، نگاه تولیدی به جمعیت است و آنچه در اینجا مورد نظر علم اقتصاد و متخصصین آن است، خصوصیت خود جمعیت است. یعنی اگر جمعیتی در حال رکود، خمود و بی انگیزگی برای فعالیت اقتصادی است، باید برای آن ایجاد انگیزه شود تا نیروی انسانی آن وارد صحنه تولید شود؛ به نحوی که تلاش گرانه بالاترین ظرفیت خود را برای کار و پس انداز و مصرف به کار ببرد. پس دومین بحث پیرامون جمعیت در زندگی اقتصادی، ناظر به انگیزش اجتماعی برای تولید است. در این باره، دکتر عظیمی به این نکته اشاره می کند که جمعیت قسمتی از نیروی انسانی خود را در اختیار فرآیند تولید قرار می - دهد، که این نیروی انسانی در جامعه بسته ی سنتی - که امکان جابجایی در آن نبود و کسی نمی توانست به طبقه بالاتر ارتقا پیدا کند و همگان مجبور بودند در شغل پدری خود مشغول باشند - انگیزه چندانی ندارد. اما از آنجا که در جامعه مدرن، امکان جابجایی در طبقه و ارتقاء سطح درآمد وجود دارد، انگیزش و تحرک کاملاً تشدید شده است.

گرچه این سخن در سطح فردی تا حدودی قابل قبول است و امروزه افراد در مقابل یک جامعه باز قرار می گیرند و بستری ایجاد شده که همگان را به ارتقاء تحصیلی و شغلی دعوت می کند تا بتوانند سطح رفاه خود را ارتقاء دهند؛ اما بحث مهم تر درباره جامعه و انگیزش اجتماعی است؛ یعنی به عنوان نمونه وضعیت انگیزشی در جامعه سنگاپور یا جامعه کره جنوبی یا جامعه برزیل به عنوان یک هویت واحد مورد ملاحظه قرار گیرد و نه وضعیت یک فرد در الگوی مصرف. به عبارت دیگر پرسش اساسی آن است که انگیزش یک جامعه برای تولید چگونه است و چه شدتی دارد؟ آیا این ملت تصمیم گرفته اند که از وضع موجود خارج شوند و با پذیرش چرخه تولید مدرن، جزء کشورهای توسعه یافته قرار بگیرند؟ اساساً این انگیزش ها چگونه واقع می شود؟ پاسخ این سوال - همان گونه که در مباحث قبلی

پیرامون عیوب الگوهای بیگانه در سطح کلان بیان شد - آن است که تنوع مداوم در کالاها و جریان «مُد» در تمامی عرصه‌ها، «قوانین تحریک» را پدید آورده و محیط انگیزش برای ملت‌ها ایجاد می‌کند و برای حرکت در یک سمت خاص و رسیدن به یک هدف معین، انگیزه می‌آفریند. اصولاً توسعه در یک معنا تنوع‌گرایی در کالاها و وحدت و کثرت جدید در آنهاست. اما آنچه که دکتر عظیمی با محوریت جامعه باز برای نیروی انسانی و ارتقای سطح زندگی مطرح کرده، «قوانین تحریک» است که در الگوی اشتغال و الگوی مصرف و الگوی توزیع درآمد مطرح می‌شود.<sup>۱</sup> در واقع صحیح است که فرد در جوامع مدرن می‌تواند آرزوی خود را دنبال کند، اما سؤال این است که آرزوها در جوامع مدرن چگونه شکل می‌گیرد؟ پاسخ این پرسش را باید در قوانین تحریک جستجو کرد؛ یعنی آرزوهایی غیر از آرزوهای فردی برای ملت‌ها ایجاد می‌شود که محیط تولید انبوه و متنوع، متکفل آن است و تحریک انگیزش یک ملت را در پی می‌آورد.

---

۱. پس گرچه دکتر عظیمی به بحث چگونگی انگیزش تصریح نکرده، اما می‌توان گفت پرداختن به تغییر ظرفیت در تلفیق عوامل تولید و فتح زمان و تعریف جدید از انسان به این معنا اشاره دارد؛ معنایی انگیزشی برای جمعیت‌ها که بخشی از دنیا در این فضا قرار گرفته و بخشی از دنیا در حال گذار به آن است. متناسب با همین مطلب است که نویسنده در بخش‌های بعدی کتاب، توسعه اقتصادی را به یک درخت تشبیه می‌کند که ریشه آن، فرهنگ مناسب و غذای آن، آموزش مناسب و سرمایه تخصیص یافته به فعالیت‌های توسعه‌ای، تنه و شاخه و برگ آن، نظام مناسب اقتصادی و حفظ ثبات نظام و میوه آن، برطرف شدن فقر و محرومیت و استقلال و خودکفایی و تأمین اقتصادی - اجتماعی برای مردم است. یعنی از نظر متخصصین این فن نیز اموری از سنخ مسائل فرهنگی بر این چرخه اقتصادی حاکم است و به مثابه ریشه آن به شمار می‌رود.

۵/۷/۳/۱. اشاره به پشتوانه قرار گرفتن «ملی‌گرایی» و انگیزه‌های سیاسی برای تولید در آلمان و ژاپن به عنوان استثنائی در نظام سرمایه‌داری

این در حالی است که در دو کشور ژاپن و آلمان بعد از جنگ جهانی دوم، حرکت ملت بر اساس تحریک نسبت به مصرف کالاهای متنوع انجام نشده بلکه انگیزش اجتماعی در برنامه‌های توسعه‌ای این دو کشور بر مبنای انگیزه قومی - ملی و برتری نژادی شکل گرفته است. یعنی رشد این دو کشور پس از جنگ جهانی دوم به ملی‌گرایی ژاپنی و آلمانی باز می‌گردد که جامعه را به وحدت رساند و این دو ملت را برای عقب‌نماندن از قافله تمدن بسیج کرد و آنها را به دو استثناء در نظام سرمایه‌داری تبدیل نمود.

۵/۷/۳/۲. انقلاب اسلامی ایران؛ نمونه انگیزش اجتماعی بر اساس آرمان‌های الهی و امکان به کارگیری آن در رشد اقتصاد جامعه اسلامی

در مقابل و با ذکر مثال‌های عینی می‌توان نشان داد که ایجاد تحریک برای ملت‌ها در طول تاریخ، توسط ادیان نیز انجام شده است. یعنی عبادت، اوامر الهی و آخرت‌گرایی دارای فرهنگی است که ملت‌ها را برای حرکت چه در بخش سیاسی، چه در بخش اقتصادی و چه در بخش فرهنگی تحریک می‌کند و این امر نشان‌گر عدم انحصار تحریک اجتماعی به انگیزش‌های مادی (چه در شکل اقتصادی و چه در شکل سیاسی) است. نمونه بارز این واقعیت، انقلاب اسلامی ایران است که حضرت امام (ره) در رهبری آن، با تکیه بر حقایق دینی همانند عاشورا، شهادت‌طلبی و... یک ملت را به میدان مواجهه با نظام استکبار و امریکا و شوروی و شاه قرار داد و آنها را به پیروزی رساند. البته نمونه‌های دیگری از تحریک دینی برای فعالیت‌های بزرگ اجتماعی که هیچ‌گونه توجیه اقتصادی ندارند، وجود دارد و در عزاداری‌ها و زیارات و خیرات و مبرات و گردش مالی عظیم در این عرصه‌ها قابل مشاهده است و این روند پس از انقلاب اسلامی تشدید شده است. یعنی آرمان‌گرایی الهی می‌تواند برای یک ملت، ایجاد تحریک کند و مبنای عزم ملی و حرکت جمعی در اقتصاد مکتبی قرار

#### ۴/۷/۵- جمع‌بندی از نقدهای مربوط به بحث جمعیت در ادبیات دانشگاه

در جمع‌بندی باید توجه داشت که پیرامون مساله جمعیت به عنوان یکی از عوامل تعریف زندگی در ادبیات دانشگاه، چند احتمال ذکر شد. اولین احتمال به بحث سلامت مربوط شد و این که چگونه مبنای شهوت در آن جریان پیدا می‌کند. در این صورت باید از منظر توسعه همه‌جانبه به آن نگرست و نمی‌توان صرفاً از موضع بحث اقتصادی، به ملاحظه آن پرداخت. در احتمال دوم، جمعیت بمثابه مصرف‌کننده مطرح شد و از بُعد «مصرف» مورد بررسی قرار گرفت و بر این اساس، ادعای تامین نیازهای اولیه برای عموم مردم در برنامه‌ریزی‌های توسعه مورد نقد واقع شد و بر ناسازگاری این ادعا با الگوی تولید سرمایه‌محور و الگوی توزیع طبقاتی تأکید شد. در احتمال سوم، جمعیت بر اساس نگاه تولیدی و نقش انگیزش ملی در تشدید فعالیت‌های اقتصادی و تولیدی بررسی شد و روشن گشت که انگیزش اجتماعی در الگوهای توسعه غربی بر اساس قوانین تحریک مادی و تعمیم مُد و اخلاق حرص و از طریق ایجاد محیط تنوع مداوم در کالاها شکل می‌گیرد تا یک ملت را به حرکت و فعالیت شدید اقتصادی در بیاورد. البته باید توجه داشت محیط تنوع و تحریک تنها منحصر به تبلیغ کالاهای جدید در داخل کشور نیست بلکه نشان‌دادن اختلاف پتانسیل بین اقتصاد ملی با اقتصاد منطقه و بین الملل نیز باعث تحریک انگیزه می‌شود. لذا یکی از سرفصل‌های کتاب مستندات و مبانی نظری لایحه برنامه چهارم نیز بر «اقتصاد فعال و هم‌پیوندی با اقتصاد جهانی» تأکید می‌کند تا از طریق ارتباط شدید یک ملت با وحدت و کثرت موضوعات جدید، انگیزش و عزم ملی ایجاد شود.

۵/۸. نقد نیازهای نامحدود و منابع محدود به عنوان یکی از محورهای تعریف زندگی در ادبیات دانشگاه

۵/۸/۱. «جهت‌داری» در نیازهای اجتماعی به دلیل قابلیت طرح «اختیار انسان» در آن بیان شد که در منابع ادبیات دانشگاه برای تعریف تخصصی از زندگی، تعادل بین دو محور «نسبت بین جمعیت و تولید» و «نسبت بین تولید و توزیع» طرح می‌شود. بر همین اساس به نقد و بررسی ادبیات دانشگاه پیرامون مسأله «جمعیت» پرداخته شد و اکنون باید مبحث «تولید» مورد بررسی قرار گیرد. یکی از مباحث اساسی پیرامون تولید، ناظر به «نیازهای نامحدود و منابع محدود» است؛ همان‌گونه که دکتر عظیمی در کتاب خود، تعادل معیشتی و محدودیت آن در نیاز و ارضاء را تبیین می‌کند و سپس به رفع این محدودیت در دوران مدرن از طریق تعادل رفاهی اشاره دارد. زیرا در برنامه‌ریزی برای ارتقاء چرخه زندگی اقتصادی، چگونگی تخصیص منابع محدود برای تأمین نیازهای نامحدود مطرح می‌شود. در این راستا باید توجه داشت که گاهی در تشریح و تحلیل «نیاز» از منطق صوری استفاده می‌شود که در این صورت، «نیاز» به یک مفهوم کلی تبدیل می‌شود که بر تمام مصادیق خود منطبق است و به عنوان یک امر مشترک شامل نیاز مسلم و نیاز کافر نیز می‌شود. لذا اگر «جهت‌داریِ نیازها» مورد توجه قرار گیرد، نمی‌توان از این منطق برای تعریف نیاز استفاده کرد. از سوی دیگر، ادبیات دانشگاه نیز مبتنی بر منطق صوری و «کلی-نگری» نیست بلکه از منطق «کل‌نگری» و «مجموعه‌نگری» استفاده می‌کند و بر این روش استوار شده و لذا برای تعریف نیاز، از چگونگی تأمین نیاز بحث می‌کند. همچنین باید توجه داشت که در تحلیل نیاز، مباحثی مطرح می‌شود که خارج از موضوع این بحث است. مثلاً نیازهای فیزیولوژیک بدن و حیات مادی در نظر گرفته شده و محاسبه می‌شود که بدن انسان به چه میزان به آب، چربی، قند و پروتئین و... نیاز دارد و از این طریق، استانداردهایی معین می‌گردد. این درحالی است که بحث از نیاز در اینجا مربوط به



جمعیت و نیازمندی‌های اجتماعی است. در این صورت روشن است که نیاز و رفع آن در جامعه به نحو طبیعی و قهری و غریزی و جبری محقق نمی‌شود؛ چون انسان توانایی آن را دارد که نیازهای غیرفطری و غیرغریزی را نیز دنبال کند. پس در جامعه، صرفاً مقوله «نیاز» مورد بحث نیست، بلکه «احساس نیاز» نیز می‌تواند و باید مورد بحث قرار گیرد. به عبارت دیگر، همان طور که مالکیت انسان به دو بخش مالکیت طبیعی (مالکیت انسان بر چشم و گوش و دست خود) و مالکیت به حکم قرارداد اجتماعی تقسیم می‌شود، نیازها نیز می‌توانند به دو بخش طبیعی و اجتماعی تقسیم شوند و اموری مطرح شوند که تنها به دلیل تعاریف اجتماعی، جزء «نیازها» قرار می‌گیرند.

پس اگر چیزی به دلیل تعریف اجتماعی به «نیاز» مبدل شد، از دایره فطرت و غریزه انسانی خارج شده و مشمول اختیار و قدرت انتخاب می‌شود و «احساس نیاز» موضوع بحث قرار می‌گیرد که در این صورت، جهت‌داری نیازها و جریان مفاهیم اخلاقی و ارزشی در آن قابلیت بحث خواهد یافت. البته همان‌گونه که احساس نیاز (متناظر با اصطلاح «انتظارات» در مبنای مختار) و بافت آن می‌تواند به حسب اختیارات فردی و اجتماعی مختلف و متفاوت باشد، بافت تولید نیز دارای یک رابطه قهری و جبری نیست و می‌تواند سرمایه‌داری، سوسیالیستی یا اسلامی باشد. همان‌گونه که در نظام سوسیالیستی برخلاف نظام سرمایه‌داری، تعاونی‌ها و مالکیت دولتی اصل می‌شود و سود تضمین شده برای سرمایه و فعالیت بخش خصوصی به رسمیت شناخته نمی‌شود بلکه سرانه ملی تقسیم شده و «کار اجتماعاً لازم»، متغیر اصلی خواهد بود.

۵/۸/۲. نقد «نیاز و ارضاء مادی» به عنوان مبنای تعریف مادی از زندگی و تعریف نیاز و ارضاء بر مبنای ابتهاج به رحمت الهی و قدرت نامحدود، مبین «معنویت» به عنوان امر حاکم بر تکامل مادی و معنوی

با توجه به طرح بحث «جهت‌داری نیازها» مناسب است تا به تعریف الهی و مادی از نیاز اشاره شود. به نظر می‌رسد تعریف مادی و کفرآمیز از توسعه و پیشرفت، بر منحصرکردن حرکت انسان و جامعه به «نیاز و ارضای مادی» استوار است که در نتیجه آن، «فاصله بین نیاز و ارضاء» به معنای فقر و محرومیت و رنج خواهد بود. این تعریف به این دلیل کفرآمیز خوانده می‌شود که کفر و شرک منحصر در پرستش سنگ و چوب و بت‌های محسوس مادی نیست بلکه انقطاع در برابر آثار ماده و تبعیت از عقلانیت مادی و سازماندهی جامعه بر اساس آن نیز نمونه‌ای از کفر است؛ عقلانیتی که می‌گوید انسان و جامعه در نیاز و ارضای مادی خلاصه شده و اصل و اساس در حرکت این دو، «رابطه انسان و جهان» است و «رابطه انسان با انسان‌ها» باید به تبع آن شکل بگیرد و «رابطه انسان با خدا» نیز باید حذف و تعطیل شود.

در مقابل این کفر عقلانی، نیاز و ارضاء باید بر مبنای «تقرب» تعریف شود. یعنی «نیاز» تعریف دیگری پیدا می‌کند و به نیاز به رحمت الهی، نیاز به ربوبیت الهی، نیاز به فعالیت و هدایت او معنا می‌شود و در ارضاء نیز «ارضای روحی»، «ارضای فکری» و «ارضای جسمی» از رحمت خدای متعال مطرح می‌گردد. در این صورت، فاصله بین نیاز و ارضاء یا همان فقر و محرومیت نیز به «احساس بُعد و دوری از رحمت الهی» معنا می‌شود که با رفع و کاهش این فاصله در هر مرحله، «بهجت» حاصل می‌شود و نه رنج. ممکن است گفته شود در مبنای مادی نیز پس از ارضاء، «بهجت» حاصل می‌شود اما نباید از این نکته غفلت کرد که لذت و ابتهاج بعد از ارضای مادی، یک امر وهله‌ای است، اما بهجت بعد از ارضاء معنوی، یک امر حقیقی و مداوم است. علاوه بر این، نفس توجه به فقر و

فاصله بین نیاز و ارضاء در مبنای الهی نیز ایجاد بهجت می‌کند در حالی که بر مبنای مادیون، آنچه در این فاصله نهفته، «رنج» و محرومیت است. به عبارت دیگر، در مبنای الهی هر گاه احساس فقر شود، احساس دوری از حضور در نظام ولایت الهی شکل می‌گیرد و کسی که احساس زجر و رنج می‌کند، در واقع به دوری خود از نظام ولایت توجه پیدا کرده و فقر در اینجا به معنای احتیاج به خداوند متعال و رحمت اوست که یک افتخار است و معنای فقر اقتصادی و احساس رنج از کمبود امکانات مادی نمی‌دهد. پس احساس فقر و توجه به فاصله بین نیاز و ارضاء در اینجا، ابتهاج به رحمت الهی و زمینه ارتباط با خدای متعال برای کاهش فاصله است، در حالی که احساس فقر مادی، رنج‌آور است. در واقع حقیقت ارتباط به دستگاه الهی (حتی ارتباط ناشی از بُعد)، تکیه به قدرت نامحدود است که این امر، ابتهاج و آرامش در پی می‌آورد. بر این اساس، مؤمن در گام اول از اینکه در مسیر است، آرام می‌شود و در گام دوم، اهتمام به تقرب و کاهش فاصله و حرکت فوق حرکت دارد و در نتیجه، تمام حرکات خود را بر اساس این آرامش و ابتهاج تنظیم می‌کند. اما کافر از آنجا که به جای تکیه بر خالق و نامحدود، بر قدرت محدود و امکانات محدود و مخلوق تکیه کرده، حتی در هنگامی که بهجت و لذت و توسعه برایش حاصل می‌شود، در واقع دچار اضطراب است؛ زیرا علی‌رغم لذت و هله‌ای می‌داند که این لذت، تمام‌شدنی و غیر دائمی است.

۵/۸/۲/۱. امکان تبدیل «فعالیت‌های اقتصادی» به «بستر قرب» بر اساس این تعریف و ذکر نمونه‌های عینی آن

نمی‌توان ادعا کرد که این بحث، صرفاً یک بحث اعتقادی است که ربطی به تکامل مادی و پیشرفت و امور اقتصادی ندارد زیرا در تعریف الهی از زندگی، دنیا بستری برای قرب است که لذا باید شرایطی فراهم شود که رسیدگی به معیشت نیز وسیله قرب باشد و تلاش اقتصادی، بُعدی از ابعاد عبادت اجتماعی قرار گیرد. نمونه‌ی این تعریف در رفتار

اقتصادی برخی متدینین قابل مشاهده است؛ مانند برخی از کسبه قدیم در نجف اشرف که به فروش کالا با سود کم اقدام می‌کردند و هنگامی که میزان هزینه مورد نیاز برای گذران آن روز را به دست می‌آوردند، باقیمانده‌ی کالاهای خود را بدون هیچ‌گونه سودی به فروش می‌رساندند. زیرا از سوی شارع مقدس توصیه شده که کاسب به اندازه «قوت یوم» سود بگیرد. این نمونه‌ها در دستگاه کفار و مادیون بی‌معناست و با توجه به آنها روشن می‌شود که تبدیل فعالیت اقتصادی به وسیله قرب، یک بحث آرمانی و خیالی نیست. در چنین رفتارهایی - که مشابه آن هم اکنون نیز در میان متدینین رواج دارد - احساس نیاز به قرب، موجب حرکت شده و اگر رنجی حاصل می‌شود، ناشی از قناعت در معیشت نیست؛ یعنی هر چند گرسنگی، سختی دارد اما آلم و درد روحی در پی نمی‌آورد. همچنان‌که گرسنگی شخص روزه‌دار برای او سختی دارد، اما ابتدا از گرسنگی دچار رنج روانی نیست بلکه گرسنگی او با ابتهاج به قرب همراه است. در واقع کمبودهای مادی ولو در زمان‌های طولانی، گرچه با سختی همراه است و به سطوح نازلی از صبر نیاز دارد، اما همراه با نشاط روحی است. البته در سطوح بالاتر ایمان حتی همین احساس سختی نیز وجود ندارد؛ همانند ورزشکاری که پس از تحرک شدید بدنی به استخر می‌رود و این امر موجب شادایی او می‌شود اما این کار برای کسانی که ورزشکار نیستند، خستگی ایجاد می‌کند.

۵/۸/۳. جمع‌بندی پیرامون حاکمیت معنویت بر پیشرفت و تکامل مادی از طریق تعریف الهی از نیاز و ارضا

پس برای حاکم شدن معنویت بر عرصه‌های زندگی، از همان ابتدا نباید تفکیک بین تکامل مادی و تکامل معنوی را پذیرفت، بلکه باید تکامل معنوی را در عرصه تکامل مادی و پیشرفت جریان داد. لذا در قدم اول باید توجه داشت که پیشرفت و تکامل مادی هنگامی که در بستر نیاز و ارضای مادی جاری شود، ضربه‌پذیر و دشمن‌پذیر خواهد بود و به بستری برای فعالیت هوای نفس از درون و فعالیت محیط اجتماعی طغیان و شیطنت از بیرون

تبدیل می‌شود و از این‌رو بحث از انگیزه باید از انگیزه معنویت آغاز شود تا مبنای تعریف تکامل مادی قرار گیرد و معنای انگیزه و ارضای مادی را تغییر دهد. بنابراین در اینجا مفاهیم و تعاریف فقر و غنا و نیاز تحول پیدا کرد و نیاز و ارضای مادی در مفاهیم معنوی و الهی منحل شد. البته باید توجه داشت که این بحث، «نسبیت عام معنویت» را توضیح می‌دهد و وارد تشریح نسبیت‌های خاص آن نشده است.

با این توضیحات تا حدودی روشن شد که اگر عرصه‌های تکامل مادی و پیشرفت بر اساس ادبیات تخصصی دانشگاه معنا شود، مبنای آن به تعریف مادی از نیاز و ارضاء باز می‌گردد و این در حالی است که جامعه اسلامی نباید در عقل عملی و پیشرفت و تکامل مادی و امور عینی - که محور توسعه و الگوهای آن است - به سوی کفر و مفاهیم نظری و روابط عینی آن بغلطد بلکه باید به تعریف الهی از این امور پردازد. در این صورت، بحث از صیانت دستگاه ایمان و جامعه مومنین در برابر دستگاه کفر و نفاق آغاز می‌شود که این به معنای «تقوای ستیز» است و نه تقوای گریز و پرهیز که به کفّ نفس برای فرد منحصر می‌شود. در واقع باید یک «تقوای اجتماعی» تعریف شود که با دستگاه ابلیس در محیط بیرونی و با هوای نفس در محیط درونی درگیر باشد و صیانت الهی را نتیجه دهد. اما هنگامی که بحث از نیاز و ارضای مادی آغاز شود، همراهی با هوای نفس و ابلیس در مفاهیم پایه پذیرفته شده و لذا این امر در همه عرصه‌های روبنایی نیز جریان پیدا خواهد کرد. پس در این بحث، فلسفه تکامل مادی و فلسفه تکامل معنوی و درگیری ذاتی و ریشه‌ای میان حق و باطل مورد بررسی قرار گرفت و به عبارت دیگر خداپرستی و دنیاپرستی در مبانی بیان شد تا به عنوان یک گمانه و احتمال در رابطه با فرمایش مقام معظم رهبری پیرامون موضوع محتوا (حکومت معنویت بر دیگر عرصه‌های پیشرفت) مورد مذاقه پژوهشگران قرار گیرد.

۵/۸/۳/۱. مردود بودن «نامحدودی» در نیازهای اجتماعی از نظر فلسفی

نکته دیگر این که تعبیر به «نیازهای نامحدود» قابل قبول نیست و اگر انسان موجودی محدود است، جامعه انسانی و نیازهای آن نیز نمی‌تواند محدود نباشد و اساساً از نظر فلسفی و عقلی، وصف «نامحدود» برای مخلوق معنا ندارد. بلکه ما و نیازهای تماماً از سنخ «محدودیت» است و به همین دلیل، نیازها قابلیت کمی شدن و محاسبه و پیش‌بینی را داراست. در نتیجه، طرح نیازهای نامحدود تنها یک شعار است که طرح‌کنندگان آن عملاً بر خلاف آن رفتار می‌کنند.<sup>۱</sup>

۵/۸/۴. ردّ «محدودیت منابع» از نظر زمانی با تکیه بر مسئله «تکامل» و پذیرش آن از نظر مکانی با توجه به وابستگی آن به روابط اجتماعی

اما پیرامون مسئله محدودیت منابع می‌توان در دو بخش «محدودیت منابع در زمان» و «محدودیت منابع در مکان» به بحث و بررسی پرداخت. محدودیت در زمان به این معناست که از یک سو بشر همواره نسبت به حرکت آینده در محدودیت است و از سوی دیگر، وضع امروز آن نسبت به گذشته بهتر شده و در حال تکامل است. در واقع نوآوری‌ها، تکنیک، نیروی انسانی، افکار و شدت انگیزه‌ها همگی به طور مداوم در حال بهینه‌شدن می‌باشند و بشر از نظر تاریخی به سمت تکامل حرکت می‌کند و همیشه وضع حال او نسبت به گذشته ارتقاء یافته و آینده خود را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که معقول‌تر، منطقی‌تر و با کارکردهای بهتری مهندسی شود. در این صورت، اطلاق «محدودیت» به این معنا غلط است، بلکه وقتی از تعادل معیشتی و مقایسه آن با تعادل رفاهی سخنی به میان می‌آید، باید بحث تکامل و حرکت تکاملی مطرح شود. بنابراین محدودیت در منابع به شکل تاریخی و

۱. گرچه می‌توان پذیرفت که میزان رشد و ارتقاء نیازها در طول تاریخ برای ما مبهم است اما تفاوت زیادی بین مفهوم «مبهم» و مفهوم «نامحدود» وجود دارد.

به این معنا قابل پذیرش نیست؛ چون تاریخ همیشه در حال تکامل است. به عبارت دیگر تاریخ مانند قطعات زمانی جدا از یکدیگر نیست بلکه در یک روند واحد، همواره رو به سمت تکامل دارد و تکامل حکم می‌کند که آینده باید بهتر از وضع موجود، مهندسی شود و وضعیت موجود نیز باید مسیری را طی کرده باشد که وضع امروز را از گذشته ارتقاء داده باشد. لذا مقوله «تکامل» بر آینده، گذشته و وضع موجود حکومت می‌کند و از نظر فلسفی و در زمان، «توسعه» محسوب می‌شود و نه محدودیت. اما هنگامی که «زمان» لحاظ نمی‌شود و بناست در وضع موجود تصمیم‌گیری و تخصیص انجام شود، صحیح است که نوعی محدودیت در دارایی‌های کنونی دیده شود که می‌توان از به محدودیت در مکان تعبیر کرد و آن را قابل پذیرش دانست گرچه این امر ذیل بحث توزیع درآمد و روابط اجتماعی، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۵/۹. نقد «تعریف ادبیات دانشگاه از رابطه تولید و جمعیت» به عنوان یکی از محورهای زندگی

۵/۹/۱. نقد «بازگشت محدودیت در تولید به محدودیت مکانی در منابع» به دلیل ناسازگاری این تحلیل با داده‌های علوم مربوط به «منابع طبیعی»

اما در رابطه با محدودیت در منابع و محدودیت تولید در تعادل معیشتی که علت آن توسط دکتر عظیمی «واحد‌های تولیدی فامیلی» معرفی شده، باید گفت که چنین ادعایی برخلاف واقعیت است زیرا همان گونه که پدری یا رئیس قومی زمینی را آباد کرده و در آن به کشاورزی پرداخته، با افزایش جمعیت نیز این امکان وجود داشته که زمین و آب و دام - ولو به صورت سنتی - توسعه پیدا کند. به عبارت دیگر در دوران تعادل معیشتی، مناطق حاصل-خیز دارای گسترده‌گی فراوانی بوده و بشر برای تأمین نیازمندی‌های خود در بیابان باقی نمی‌مانده و به اطراف رودخانه‌ها و... هجرت می‌کرده است. در واقع بشر محل زندگی خود را به

گونه‌ای تأمین و انتخاب می‌کرده که در جوار آب و زمین حاصل‌خیز، زیست‌راحتی داشته باشد و لذا اقوام و قبائل و جمعیت‌ها در مکان‌هایی ساکن می‌شدند که از نظر آب و هوا و جغرافیا نیازهای آنها را تأمین کند. یعنی همیشه این جمعیت بوده که از پس طبیعت و استفاده از ظرفیت‌های آن بر نمی‌آمده، نه اینکه طبیعت برای جمعیت محدودیت ایجاد کرده باشد. لذا اگر در رفتار انسان برای ساخت تمدن‌ها دقت شود، روشن خواهد شد که انسان‌ها هیچ‌گاه خود را در محدودیت‌های طبیعی نگاه نمی‌داشته‌اند؛ همان‌طور که مطالعه این روند حتی در کتاب «تاریخ تمدن» ویل دورانت نیز قابل پی‌گیری است.

به نظر می‌رسد ادعای «محدودیت منابع» به این معنا حتی در دوران تعادل رفاهی نیز یکی از بزرگ‌ترین دروغ‌ها و فریب‌هاست و آنچه مشکل ایجاد کرده، مدیریت ظالمانه است که خود را در مسائلی مانند تسخیر و تصرف منابع طبیعی و آلودگی آب و هوا و زمین و گازهای گلخانه‌ای و عوارض صنعتی شدن و... نشان می‌دهد. لذا اگر آمار کل آب‌ها و کشتزارها و زمین‌های حاصل‌خیز و مراتع و دام‌ها در کره زمین ملاحظه شود و تحقیقات میدانی دقیقی در این باره صورت گیرد، معلوم خواهد شد که طبیعت نه تنها هیچ‌نحوه محدودیتی برای بشر ایجاد نمی‌کند بلکه دارای ظرفیتی بسیار بالاتر از جمعیت موجود است. این همه در حالی است که بنا بر بحث‌های اعتقادی، در حال حاضر عذاب‌های تکوینی در عالم جاری است و طبیعت در وضع عادی خود قرار ندارد.

البته فارغ از تحقیقات میدانی، اگر علم اقتصاد از علومی مانند تاریخ و جغرافیا استفاده کند، کذب ادعای «محدودیت منابع» واضح می‌شود. مثلاً در مورد شمال ایران به عنوان یک منطقه حاصل‌خیز که ادعا می‌شود دیگر گنجایش کشاورزی و جمعیت جدید را ندارد، این علوم هم‌عرض هستند که باید درباره وضعیت طبیعت در این منطقه نظر دهند. به عنوان نمونه، علوم زیستی و گیاه‌شناختی و بیابان‌زدایی و... با بحث و بررسی علمی و میدانی معین می‌کنند که اگر تمامی درختان جنگل‌های شمال به تدریج قطع شوند و به جای آنها نهال



کاشته شود، چقدر زمان لازم است تا جایگزینی محقق شود. یا امروزه در علم جغرافیا تمامی کره زمین شناسایی شده و نقشه‌هایی برای کل کره زمین تهیه شده و نقاط مختلفی که قابلیت سکونت دارند، با خصوصیات معین معلوم شده است. لذا در عصر عکس‌برداری ماهواره‌ای از لایه‌های درونی زمین، نمی‌توان مانند کریستف کلمب عمل کرد و درباره جغرافیای زمین و منابع آن به صورت تجربی و تخمینی بحث کرد. در واقع علی‌رغم نزول عذاب، همیشه طبیعت نسبت به جمعیت دارای ظرفیت اضافه بوده و خداوند از این نظر حجت را تمام کرده و بنابراین فرض «محدودیت طبیعت» با تحقیقات میدانی و علوم هم-عرض مانند جغرافیا و تاریخ و... هم‌خوانی ندارد.

به عبارت دیگر امر مفروض، یا عقلی است و یا عینی و روشن است که مسئله منابع و محدودیت آن، امری عینی است که علم جغرافیا درباره آن بررسی‌های مفصلی داشته است. لذا علم اقتصاد باید مفروض خود در این موضوع را از علم جغرافی و تاریخ و... اخذ کند و نمی‌تواند به صورت مستقل و یا ذهنی به بحث و بررسی پردازد. به عنوان نمونه، آیا در کتب تاریخی مرجع گزارش‌هایی ذکر شده که بشر در برهه‌ای از تاریخ دچار مشکل محدودیت در منابع طبیعی بوده است؟! آیا انگیزه خروج از اروپا و کشف قاره امریکا، آب و هوای نامناسب اروپا در قیاس با امریکا بوده است؟! نمی‌توان پذیرفت که بشر به دلیل فشار ناشی از محدودیت منابع طبیعی به قاره امریکا رفته و حتی امروزه نیز چنین محدودیتی وجود ندارد. گرچه گزارش‌هایی از قبیل خطر انقراض یک گونه از یک حیوان مطرح می‌شود اما این به معنای آن نیست که همه موجودات روی زمین در حال نابودی هستند بلکه زادولد آنها ادامه دارد. پس فارغ از مباحث اعتقادی، باید توجه داشت که اکنون علم، توسعه پیدا کرده و در همه رشته‌ها تحقیقات جامعی انجام می‌شود و ارقام و ارقام منابع طبیعی و حجم عظیم آنها مشخص است. لذا بخش عمده‌ای از ادعای محدودیت منابع ناشی از آن است که با کشف مناطق خوش آب‌وهوا و منابع عظیم، اهالی باشگاه قدرت و ثروت جهانی سریعاً آنها

را در اختیار می‌گیرند و این امکانات را در انحصار دولت‌ها و شرکت‌ها قرار می‌دهند و حتی اطلاعات مربوط به این مقوله را به امری محرمانه تبدیل می‌کنند.

۵/۹/۲. بازگشت «محدودیت در تولید» به انحصارات فنودالیه، به معنای نشأت گرفتن محدودیت منابع از کیفیت روابط اجتماعی

بنا بر آنچه گذشت، اگر محدودیتی در دوران گذشته و یا حتی در این دوران دیده می‌شود، به انحصاراتی باز می‌گردد که روابط اجتماعی آنها را پدید آورده است. به عبارت واضح‌تر این فنودالیه و مالکیت ظالمانه بوده که در دوران تعادل معیشتی، اجازه نفس کشیدن به یک قوم و جمعیت را نمی‌داده و اساساً چه در گذشته و چه در دوران مدرن، محدودیت‌ها منشأ اجتماعی داشته و نه طبیعی. به عنوان نمونه، اگر شخصی می‌خواست زمینی را آباد کند، می‌دانست که باید نه دهم محصول تلاش خود را به ارباب و خان بدهد. یا نوجوانی که می‌خواست در شغل مورد علاقه خود فعالیت کند، مجبور بود حرفه پدرش را ادامه دهد و اگر پدر او در دستگاه خان به نوکری مشغول بود، او نیز ناچار می‌شد تا آخر عمر در همین جایگاه قرار گیرد و روشن است که خرد شدن انگیزه‌ها و سخت شدن کار در چنین روندی، امری قهری است. در مقابل و از آنجا که برخی خوانین و سلاطین بودند که به ظلم و ستم در اعلی مراتب آن اقدام نمی‌کردند، محیط انگیزشی بهتری برای رعیت پدید می‌آمد و بالتبع برخی سرزمین‌ها در برخی دوران‌ها آبادتر و پررونق‌تر می‌شد که نمونه‌های این موارد در تاریخ مضبوط است.

۵/۹/۳. ردّ «محدودیت علم و فن به عنوان عامل اصلی محدودیت در تولید» به دلیل ناسازگاری آن با حرکت تکاملی تاریخ

البته در نگاه دکتر عظیمی، عامل اصلی «محدودیت در تولید» به محدودیت در علم و فن بازمی‌گردد و همان‌طور که گفته شد این مسئله به امر زمانی مربوط می‌شود و باید تحت

عنوان «تکامل» طرح شود و نه «محدودیت»؛ زیرا نگاه به زمان بر اساس محدودیت، یک نگاه تناقضی است و نمی‌تواند مبنای تحلیل تاریخ و سیر تکامل آن قرار گیرد. متناسب با همین نکته است که حتی نویسنده کتاب مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران نیز تصریح می‌کند که «زمان» در دوره تعادل معیشتی، تنها دارای یک بُردار بوده و فقط طول آن ملاحظه می‌شده، اما امروزه عرض زمان هم مد نظر قرار می‌گیرد و در آینده، ملاحظه کیفیت نیز به آنها اضافه شده و زمان به امری سه بُعدی تبدیل می‌شود. در نتیجه باید گفت محدودیت به «مکان» مربوط می‌شود و محدودیت مکانی نیز همان‌گونه که تشریح شد، به «روابط اجتماعی» بازگشت می‌کند و نه به منابع طبیعی.

۵/۱۰. «تعادل میان تولید و توزیع در نظام سرمایه‌داری» به عنوان یکی محورهای تعریف زندگی در ادبیات دانشگاه و نقد آن با تکیه بر الگوی توزیع ثروت طبقاتی و مدیریت مقدماتی جامعه به نفع رشد سرمایه

البته «تعادل بین جمعیت و تولید» تنها یک محور از تعریف زندگی و چرخه زندگی اقتصادی بشر در ادبیات دانشگاه محسوب می‌شود و محور دوم در این چرخه، «تعادل بین تولید و توزیع» است. گرچه در کتاب دکتر عظیمی، تشریح این محور تنها در دوران تعادل معیشتی انجام شده و ایشان به تعادل بین توزیع و تولید در دوران مدرن اشاره‌ای نکرده و تعادل رفاهی در دوران مدرن را تنها به صورت مصداقی تعریف می‌کند و در این باره به گستردگی رفاه در تمدن موجود و تعدیل مشکلاتی که در این زمینه در قرن نوزدهم وجود داشته، تکیه دارد. یعنی باید دقیقاً بحث شود که چگونه این دو بخش در دوران مدرن به تعادل می‌رسند اما دکتر عظیمی با طرح ادعاهایی از این بحث عبور کرده‌است و تفاوت کیفیت این تعادل در کشورهای در حال توسعه با کشورهای توسعه‌یافته و اصل نظام سرمایه‌داری متذکر نشده‌است.

پس برای بررسی چگونگی توزیع ثروت در دوران مدرن، باید به این مطلب توجه کرد که

تولید، خلق بازار می‌کند و در خلق بازار و مکانیزم عرضه و تقاضا قیمت معین می‌شود. سپس بازار به گردش در می‌آید و ثروت تولید می‌شود، اما حق مصرف و چگونگی توزیع، تابعی از قدرت خرید است. یعنی با این که در بازار، مکانیزم عرضه و تقاضا جریان دارد و قیمت اجناس را مشخص می‌کند اما بسیاری از مردم قدرت خرید برخی کالاها را ندارند. زیرا در این مبنا، قدرت خرید نیز تابعی از الگوی درآمد طبقاتی است و از آنجا که سرمایه، متغیر اصلی در تعیین نرخ مزد کارگر و قیمت کالا و ابزار است، سرمایه‌داران، حاکم بر مدیران عامل، مدیران حاکم بر متخصصان، متخصصان حاکم بر کارگران فنی و کارگران فنی حاکم بر کارگران ساده می‌شوند و الگوی درآمد و حق مصرف به این صورت طراحی می‌شود. در نتیجه سرمایه‌داران که در رأس هرم قرار دارند، دارای حق مصرف آزاد هستند و اساساً تقاضای مؤثر اجتماعی در جامعه توسط این قشر شکل می‌گیرد و پس از آنها، طبقه مدیران و سپس طبقه متخصصین قرار می‌گیرند که از طریق درآمد بالا و قدرت خرید خود بر کارگران فنی و ساده حاکم می‌شوند و فرمان آنها جریان پیدا می‌کند. اما پرسش مهم آن است که سرمایه‌داران که بالاترین حق مصرف را دارند، به چه دلیلی در رأس هرم قرار گرفته‌اند؟ ممکن است تصور شود این جایگاه به دلیل کارآمدی واقعی در عملیات تولید، دارایی‌های فردی و یا توانمندی ذاتی آنها بدست آمده؛ اما این تصور واقعیت ندارد. زیرا این «نظام موازنه قدرت» است که مشخص می‌کند «تقاضای مؤثر اجتماعی» در دست چه کسی باشد. یعنی روند حاکم بر بازار همانند دو کفه ترازو نیست که در یک طرف سنگ و در طرف دیگر کالا قرار داده شود تا به تعادل برسند. بلکه در یک طرف، یک سنگ کوچک ۵۰ گرمی است که در یک متر ضرب شده و در طرف دیگر یک کیسه برنج ۵۰ کیلویی است که در ۵ سانتی متر ضرب شده و در نتیجه یک وزنه ۵۰ گرمی می‌تواند یک کیسه ۵۰ کیلویی را جابجا کند. یعنی تفاوتی که بین وزن کردن با قیان و وزن کردن با ترازو وجود دارد، در این سیستم اقتصادی نیز جریان یافته است.

یعنی مقدرات جامعه به نفع پول و سرمایه می‌چرخد تا پشتوانه تولید قرار بگیرد و چرخه اقتصادی را به گردش دریاورد و «نظام موازنه قدرت» که اعم از «قوانین حقوقی، تخصیص‌ها و مجوزات» است، اهرم‌هایی ایجاد می‌کند که به صد میلیون تومان سرمایه، به اندازه پنج میلیارد تومان قدرت می‌دهد. یعنی عملاً ثروت ملی شامل پول بانک‌ها و پول‌های سپرده‌گذاری شده توسط مردم و تمام پول دولت، در گردش خود به نفع این قشر می‌چرخد و ثروت به نفع سرمایه‌داران توزیع می‌شود. زیرا موضوع تولید، «کارخانه» ای است که به دلیل تکنولوژی متمرکز به پول کلان و سرمایه‌های بزرگ و معاملات عظیم نیازمند است. در واقع دکتر عظیمی به مباحثی مانند اینکه چگونه نظام سرمایه‌داری با تجمع ثروت در شرکت‌ها، «سلول» خود را سازماندهی می‌کند و سپس در ساختار بانک‌ها آن را به «اندام» تبدیل می‌نماید و در بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه به یک موجود زنده و «ارگانیزه» بدل می‌گردد، اشاره نمی‌کند و شاید ذکر آن را به مصلحت نمی‌داند! پس در تعادل بین تولید و توزیع، باید به این روند پرداخت که مکانیزم عرضه و تقاضا یک امر طبیعی نیست بلکه به تقاضای مؤثر اجتماعی مربوط می‌شود و تقاضای مؤثر اجتماعی نیز به محدودیت قدرت خرید بازمی‌گردد و بازگشت‌گاه «محدودیت قدرت خرید» چیزی جز «الگوی توزیع ثروت» نیست که به نوبه خود توسط «نظام موازنه قدرت» معین می‌گردد. هنگامی که نظام موازنه قدرت به نفع سرمایه‌داران و رشد سرمایه طراحی شود و تمامی مقدرات جامعه را در خدمت این قشر قرار دهد، آنگاه سخن از تعادل بین تولید و توزیع، سخن از تعادلی خواهد بود که مرتباً و دائماً به سوی یک طرف موازنه حرکت کرده و آن را بر دیگر اطراف حاکم می‌کند!

#### ۱۱/۵. جمع‌بندی اجمالی از مباحث مطروحه پیرامون تعریف تخصصی از زندگی

با این توضیحات، زیرساخت‌های بحث پیرامون «موضوع محتوا» یا همان «عرصه‌های

پیشرفت» بر اساس ادبیات دانشگاه روشن شد که مسئله اصلی در این دیدگاه، چرخه اقتصادی و چرخه تولیدی است و انسان نیز به صورت اکونومیک تعریف می‌شود و علم، فن‌آوری و فرهنگ نیز به عنوان تأمین‌کنندگان همین چرخه اقتصادی محسوب می‌شوند و محصول این روند در «رفاه دائم‌التزاید» تبلور می‌یابد و در نتیجه، دولت‌ها را به یک بخش خدماتی برای اقتصاد خصوصی تبدیل می‌کند. یعنی دولت‌ها باید مشروعیتی را که از آرای مردم به دست آورده‌اند، برای پشتیبانی بخش خصوصی صرف کنند و فعالیت و وضع قانون و تنظیم مجوزات و تخصیص بودجه و... از آن حمایت نمایند. به عبارت دیگر، حیات و ممت همه ابعاد زندگی اجتماعی حتی سیاست خارجی در گرو خواست بخش خصوصی و وابسته به آن است و حتی بخش سیاسی، امنیتی و دفاعی نیز در جهت امنیت اقتصادی به کار گرفته می‌شوند و در واقع جنگ و صلح‌ها نیز برای تأمین «دنیا» آغاز می‌شود یا پایان می‌یابد.

البته آنچه تبیین شد، تعریف ادبیات دانشگاه از اصل زندگی اجتماعی بود و لذا ممکن است این نکته مطرح شود که «تعریف این ادبیات تخصصی از عناوین درونی عرصه زندگی (مانند امنیت، عدالت، رفاه، استقلال و سایر مقولاتی که تحت عنوان عرصه زندگی در کلام رهبری به آنها اشاره شده) مورد نقد و بررسی قرار نگرفت» اما باید توجه داشت که با تبیین تعریف تخصصی از زندگی به عنوان بخش اصلی عرصه‌های پیشرفت، قهراً مشخص خواهد شد که ابعاد درونی آن مانند امنیت، آزادی، عدالت، رفاه و... در چه جهتی مدیریت شده و حول چه محوری شکل خواهد گرفت. همان‌گونه که با تعریف زندگی به اقامه کلمه حق و مقابله با نظام کفر و استکبار توسط ادبیات انقلاب، پرداختن به اموری همچون استقلال، آزادی، امنیت، عدالت، رفاه و... توسط حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری همگی در راستای همین تعریف از زندگی است. اساساً بندگی به ایستادگی در مقابل وسوسه‌های ابلیس برای مصونیت شالوده‌ی حیات انسانی از انحراف و طغیان معنا می‌شود.

پس با سلسله مباحثی که پیرامون تعریف زندگی طرح شد، بررسی‌های علمی به پایان نمی‌رسد بلکه سرفصل‌های پژوهشی و تحقیقاتی پیرامون ادبیات انقلاب و نحوه تئوریزه کردن آن شکل می‌گیرد.

## ۶. تشریح تفاوت رویکرد ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه به «هدف محتوا» با رویکرد ادبیات انقلاب و ضرورت تئوریزه شدن آن

بنابر آنچه در مرحله تقریر مشخص شد، ادامه بحث<sup>۱</sup> پیرامون سخنان مقام معظم رهبری

۱. البته نحوه دیگری نیز برای ادامه بحث قابل تصور است؛ چون تا اینجا نکاتی اساسی در جمع‌بندی از الگوهای توسعه و تکامل مادی بیان شد که بر اساس آنها می‌توان نقد و نقض سرفصل‌های تخصصی در ادبیات دانشگاه را آغاز کرد و از این طریق، به طرح جدیدی برای مدیریت تکامل مادی بر اساس تکامل معنوی دست یافت. یعنی با شناخت آکادمیک نسبت به الگوهای بیگانه و اثبات تعارض ادبیات توسعه با آرمان‌های انقلاب، خروج از وضع موجود ضرورت یافته و لذا بر اساس تحلیل مختار از وضعیت موجود باید به چگونگی انتقال از وضع موجود به وضع مطلوب پرداخت. در این صورت باید به سمت روندی رفت که بتوان مباحث آکادمیک و ریشه‌ای مرحوم علامه حسینی‌اله‌اشمی را به «سرفصل‌ها و عناوین مدل برنامه» تطبیق و ترجمه کرد تا از این طریق، الگوی مورد نظر تولید شود. به عبارت دیگر، تا اینجا در مقابل مباحث نظری و فلسفی توسعه (مانند تعریف از جامعه و انسان و...) و بحث‌های کاربردی آن (در ساخت مدل و الگو برای تصرف در عینیت جامعه) به مباحثی اشاره شد که به نظام اسلامی، قدرت مقابله با ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه را می‌دهد و لذا می‌توان وارد مباحث عملیاتی از سنخ برنامه‌ریزی شد و سرفصل‌هایی برای چشم‌انداز و سیاست‌های کلان و برنامه‌های پنج‌ساله ارائه کرد و سپس از طریق بررسی آمارهای موجود و اخذ آمارهای موردنیاز، تولید سیاست‌های اجرایی متناسب را نیز در دستور کار قرار داد. اما از آنجا که موضوع این سلسله مباحث، بررسی و تحلیل بیانات مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی است، به نظر می‌رسد بهتر است سیر بحث با نظم حاکم بر بیانات ایشان تناسب داشته باشد. البته مسیر پژوهشی که به پیشنهاد چشم‌انداز و سیاست‌های کلان و سیاست‌های اجرایی بیانجامد،

ناظر به «هدف محتوا» است که در آن بر «استقلال کشور در الگوی پیشرفت» تأکید شده است:

«... اندیشیدن در مورد الگوی توسعه و مدل حرکت به سمت جلو، احساس اینکه باید در این زمینه مستقل باشیم و روی پای خودمان بایستیم...»

#### ۶/۱. وابستگی بر اساس تقسیم کار جهانی به عنوان «هدف محتوا» در ادبیات دانشگاه

ادبیات دانشگاه بر اساس تحلیل متفاوتی که از بخش «ضرورت» و «موضوع» داشت، طبعاً در بخش «هدف» نیز به دنبال اهداف و غایات دیگری است که می‌توان آن را در «وابستگی» خلاصه کرد: از آنجا که ایران بر اساس تقسیم‌بندی متداول، جزء «کشورهای در حال توسعه» محسوب می‌شود و زمان زیادی را برای پیوستن به قافله پرسرعت تمدن از دست داده، برای جبران این عقب‌ماندگی ناگزیر است تا از راه میان‌بر استفاده کند. یعنی نظام باید تمام مقدرات ملی را در همراهی و هماهنگی کامل با روند جهانی توسعه قرار دهد و تقسیم کار بین‌المللی را بپذیرد و آمایش سرزمین را در ارتباط وثیق با قطب‌های توسعه منطقه و بین‌الملل طراحی کند و عموم مردم را در این مسیر بسیج نماید که در این صورت و پس از اجرای چند برنامه، ایران به عضوی فعال در جامعه جهانی و بهره‌مند از مواهب آن تبدیل خواهد شد. در واقع بر اساس ضرورت و خلایق که در فاصله بین «تعداد معیشتی» و «تعداد رفاهی» پیش آمده، موضوع توسعه به عنوان محور چرخه اقتصادی قرار می‌گیرد و لذا باید بتوان نهادهای فنی، علمی، آموزشی، فرهنگی، پژوهشی را بر اساس این چرخه اقتصادی در جریان توسعه سامان‌دهی کرد و به تبع آنها امور امنیتی دفاعی و سیاست خارجی را مدیریت نمود.



۶/۲. اشاره به انصراف «اهداف» به امور فردی و انسان‌شناختی در ادبیات تخصصی حوزه اما درباره «هدف محتوا» در ادبیات تخصصی حوزه باید گفت که اهداف و غایات در این ادبیات، هدف‌هایی فردی و انسان‌شناسانه هستند و نه جامعه‌شناختی و لذا در این ادبیات، تعریف جامعه‌شناختی از «استقلال» - که به عنوان هدف محتوا در ادبیات انقلاب بیان شد - ارائه نمی‌شود تا بتوان آن را پشتوانه علمی برای استقلال در الگو قرار داد. البته این مبانی نظری، فارغ از این واقعیت عینی است که اکثریت عناصر حوزوی با نظام اسلامی و شعارها و عملکرد استقلال‌طلبانه آن همراه هستند و در این عرصه به فرهنگ وحی و کلیاتی که در فقه و اعتقادات بیان شده، تکیه می‌کنند و با تکیه بر مکتب، تسلط کفار بر مسلمین را نمی‌پذیرند. اما نقد مطروحه ناظر به ادبیات تخصصی و بخش عقلانیت حوزه است و نه عناصر آن. در واقع این ادبیات، قدرت ورود و خروج در نظامات مبتنی بر مدیریت مشارکت و یا ارائه مباحثی متناظر با فلسفه دموکراسی را ندارد و لذا مباحث کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم پیرامون جامعه و ابعاد آن، به وضعیت و شرایط پیش از رنسانس تطبیق پیدا می‌کند. یعنی در ادبیات منطقی و فلسفی، علّیت و قانون‌گرایی مطلق پایه قرار گرفته و برای شناخت جامعه، به «جمع کمی افراد» اکتفا شده که به جای تبیین هویت مستقل برای جامعه، آن را به امری اعتباری تقلیل می‌دهد و در امر مدیریت نیز بر «مولویت» و فرهنگ «اذا امر مولی بعبده» که اساساً مشارکت را نمی‌پذیرد، تکیه شده است. همه این مفاهیم و مبانی، اموری است که سالهاست جامعه بشری عملاً از آن عبور کرده و زندگی جدید خود را بر مفاهیم کاربردی بنا کرده است.

۶/۳. معرفی «استقلال مکتبی» به عنوان هدف محتوا در ادبیات انقلاب و ضرورت تئوریزه شدن آن برای حفظ و تداوم انقلاب اسلامی

اما «استقلال در الگو» که در بیانات مقام معظم رهبری به عنوان «هدف محتوا» ذکر

شده، قطعاً متناسب با استقلالی است که در بخش سیاسی توسط انقلاب اسلامی محقق شده و کشور را از یوغ روابط سیاسی و امنیتی و اطلاعاتی حاکم بر دنیا آزاد کرده است. زیرا سیاست نظام جمهوری اسلامی بر اتکاء به قدرت خدای متعال و مقابله با قدرت‌های کفر و نفاق برای صیانت از جامعه ایمانی و حفاظت صادقانه از منافع مردم استوار شده اما سیاست نظام استکبار در دعوت همگان به سوی دنیاپرستی و فریب و حيله و نیرنگ به ملت‌ها و خرید و فروش منافع آنان برای دستیابی به مقدرات و امکانات مادی بیشتر متکی است. این تفاوت جوهری ادبیات سیاسی حضرت امام (ره) با ادبیات سیاسی در دنیای امروز است اما ورود این دستاورد عظیم به عرصه علمی و تئوریزه شدن آن نیز ضرورت دارد. زیرا یکی از ویژگی‌های علم و تخصص آن است که موجب حیات بیشتر و دوام و پایداری افزون‌تری می‌شود؛ همان‌گونه که امروزه با فعالیت‌های علمی در آزمایشگاه‌ها معادلاتی بدست می‌آید که طول عمر چند برابری برای یک ماده یا یک کالا رقم می‌زند. در سطح کلان و در مقیاس اجتماعی نیز همین مسأله صدق می‌کند و اگر اصل ولایت فقیه به عنوان رکن اصلی نظام اسلامی تئوریزه نشده و کیفیت جریان آن در ساختارها روشن نشود، جمهوری اسلامی در درازمدت دچار انحلال در نظامات سیاسی متداول خواهد شد. بنابراین استقلال کشور در عرصه سیاسی و امنیتی و دفاعی توسط ادبیات انقلاب حاصل شده، اما در صورتی که انقلاب اسلامی تئوریزه نشود، نه تنها قابلیت تحرک چندانی برای حرکت به سوی استقلال فرهنگی و علمی و اقتصادی ایجاد نخواهد شد بلکه استقلال در عرصه سیاسی نیز در معرض خطر قرار خواهد گرفت. زیرا در تمدن مدرن، تمام عرصه‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی تئوریزه شده و به ساختارهای عینی تبدیل گردیده و به پذیرش نخبگان و مردم رسیده و به همین دلیل است که عمر آن طولانی شده و به قابلیت سلطه و غلبه بر دیگر مکاتب دست پیدا کرده است. لذا ضرورت حفظ و تداوم نظام اسلامی حکم می‌کند که با تکیه به یک ادبیات تخصصی و علمی، انقلاب اسلامی در عرصه‌های سیاسی،

فرهنگی و اقتصادی تئوریزه شود تا با جلوگیری از آسیب‌ها و مقابله با تهدیدات، عمری طولانی پیدا کند.

به نظر می‌رسد غرض اصلی مقام معظم رهبری از راه‌اندازی نشست اندیشه‌های راهبردی، دستیابی به این فرهنگ تخصصی است تا انقلاب اسلامی در فرهنگ عمومی متوقف نشده و در ادبیات تخصصی جریان پیدا کند تا کارآمدی نظام افزون‌تر و رویکردها و برنامه‌ها منسجم‌تر شود. در واقع می‌توان گفت ورود مقام معظم رهبری در موضوعات مختلف (مانند علم و فناوری، آموزش و پرورش، ورزش، کشاورزی، هنر، رسانه و...) بر اساس یک رویکرد دو بُعدی است. بُعد اول، عدم اعتماد به تمدن غربی در کلیت آن به دلیل آمیختگی این تمدن با اعتقادات فاسد و اخلاق رذیله است گرچه استفاده از تجارب آنها نفی نمی‌شود. بُعد دوم نیز ناظر به استغناى مکتب اسلام و ایمان به دستگاه الهی و راه انبیاء است که قدرت و کارآمدی آن در پیروزی انقلاب و دوام نظام اسلامی در برابر همه دشمنی‌ها به ظهور و بروز رسیده و در تداوم خود، باید تعمیق پیدا کند و همه‌ی عرصه‌ها را تحت پوشش قرار دهد تا ضایعات پیش‌آمده در مسیر و آزمون و خطا و حرکاتی زیگزاگی کاهش یابد و انسجام و سرعت در مسیر حق ارتقاء پیدا کند. در این راستا، درک علمی و عمیق از ابعاد تمدن غربی ضروری است تا بر اساس آن بتوان راه خروج از این نحوه حیات مادی را به درستی طراحی کرد.



## گفتار چهارم: تحلیل و تکمیل «ضرورت برنامه»، «موضوع برنامه» و «هدف برنامه»

۱. تبیین تعارض ادبیات دانشگاه با ادبیات انقلاب در «ضرورت برنامه» در دو بُعد نظری و عملی

با پایان یافتن بحث محتوا و تقسیمات درونی آن (ضرورت محتوا، موضوع محتوا و هدف محتوا)، بحث و بررسی قسمتی از بیانات مقام معظم رهبری آغاز می‌شود که در مرحله تقریر، ذیل عنوان «برنامه» قرار گرفت و از «ضرورت برنامه» آغاز شد. در بخش «ضرورت برنامه»، این سه محور مطرح شده است: «تصویر وضعیت مطلوب و چگونگی حرکت از وضع موجود به وضعیت مطلوب»، «جلوگیری از سردرگمی و حرکات متناقض در عرصه اداره نظام» و «استفاده کورکورانه از دستاوردهای دیگران» (انتخاب ناآگاهانه). ممکن است تصور شود که نگاه رهبری با رویکرد ادبیات دانشگاه، یکسان است زیرا در بررسی‌های متخصصین نیز وضعیت گذشته به «سردرگمی و حرکات متناقض در عرصه اداره نظام» تحلیل می‌شود و «تصویر وضعیت مطلوب و چگونگی حرکت از وضع موجود تا وضعیت مطلوب» نیز تصویری است که از آینده ترسیم می‌گردد و تنها تفاوت احتمالی بین این دو رویکرد، در مورد بکارگیری وصف «کورکورانه» برای توصیف «استفاده از دستاوردهای دیگران» شکل می‌گیرد.

اما چنین ادعایی قابل قبول نیست بلکه به نظر می‌رسد مقام معظم رهبری در هر سه محور فوق، نظر متفاوتی با ادبیات دانشگاه دارند و به رویکرد آن اشکالاتی وارد می‌کنند. به عنوان نمونه و در محور اول، گرچه دچار شدن به بعضی از آسیب‌ها در امر اداره کشور پس از انقلاب اسلامی را می‌پذیرند اما به گواهی دیگر بیانات ایشان، دلیل این آسیب‌ها به فقدان یک نسخه عملی بر اساس اسلام و عدم توجه به آموزه‌های دینی و روحیه انقلابی ارجاع

می‌شود.<sup>۱</sup> این در حالی است که ادبیات دانشگاه در تحلیل این آسیب‌ها، وضعیت کشور را

۱. به عنوان نمونه، سخنان مقام معظم رهبری در دانشگاه شیراز که طی آن، حرکت نظام در دوره‌های مختلف را به ترتیب بر اساس «توجه به کارشناسی شرقی»، «توجه به کارشناسی غربی» و سپس «دوری از این کارشناسی‌ها» تقسیم کرده‌اند، می‌تواند به روشن شدن بحث «ضرورت برنامه» کمک کند: «در دهه‌ی اول، پیشرفت را بسیاری از انقلابیون در الگوی چپ؛ چپ دهه‌ی شصت، یعنی الگوی گرایش‌مند به سوسیالیسم می‌دیدند. هر کس هم مخالفت می‌کرد، یک تهمتی، لکه‌ای، چیزی متوجهش می‌کردند. یک عده‌ای از مسئولین، دست‌اندرکاران، فعالین عرصه‌ی کار در جمهوری اسلامی، نگاهشان نگاه حاکمیت دولت و مالکیت دولت بود؛ خوب، این نگاه، نگاه غلطی بود. نگاه به پیشرفت کشور از زاویه‌ی دید تفکر شرقی سوسیالیستی چپ محسوب می‌شد؛ این غلط بود. البته غلط بودن این خیلی زود فهمیده شد، حتی آن کسانی که آن روز مروج همین دیدگاه بودند، ناگهان صد و هشتاد درجه برگشتند! آن افراط به یک تفریط حالا تبدیل شد. یک برهه‌ای از زمان، نگاه به پیشرفت، نگاه غربی بود؛ یعنی همان راهی که آنها رفتند، اینها هم باید بروند؛ تصورشان این بود. خودشان را در حد انگلیس و فرانسه و آلمان هم نمی‌دیدند؛ در حد همین کشورهایی مثل کره‌ی جنوبی می‌دیدند. این هم رد شد. امروز در ذهن و فکر مسئولان و به صورت یک گفتمان عمومی در ذهن نخبگان و فرزندان، نقشه‌ی پیشرفت غربی کشور رد شده است؛ غلط از آب درآمده است. علتش هم این است که انتقاد از نقشه‌ی پیشرفت به شیوه‌ی غربی، امروز مخصوص ملت‌های شرق نیست، مخصوص ما نیست؛ خود اندیشمندان غربی، خود فرزندان غربی، زبان به انتقاد گشوده‌اند؛ هم در زمینه‌های اقتصادی، هم در زمینه‌های اخلاقی، هم در زمینه‌های سیاسی. همان چیزی که به آن افتخار می‌کردند به عنوان لیبرال دموکراسی، امروز مورد انتقاد است؛ پس این هم نقشه‌ی پیشرفت نیست. امروز ما اینها را می‌دانیم. البته نقشه‌ی پیشرفت اسلامی ایرانی چیست؟ این باید تدوین شود، باید روشن شود، باید ابعاد و زوایایش مشخص شود؛ این کار به طور کامل انجام نگرفته است و باید بشود. اما همینی که ما فهمیده‌ایم که باید برگردیم به نقشه‌ی اسلامی ایرانی، این خودش موفقیت بزرگی است. این موفقیت را امروز داریم خوب، این مسیر پیشرفت است. مسیر پیشرفت، مسیر غربی نیست، مسیر منسوخ و برافتاده‌ی اردوگاه شرقی قدیم هم نیست. بحرانهائی که در غرب اتفاق افتاده است، همه پیش روی ماست، میدانیم که این بحرانها گریبانگیر هر کشوری خواهد شد که از آن مسیر حرکت کند. پس ما بایستی مسیر مشخص ایرانی اسلامی خودمان را در پیش بگیریم.» (بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۸۷/۲/۱۴).

با استانداردهای بین‌المللی مقایسه می‌کند و بر فاصله‌ی کشور از «تعداد رفاهی» تأکید دارد و راه برون‌رفت از این آسیب‌ها را در عمل به تجارب توسعه‌یافتگی جستجو می‌کند. پس در واقع دو نوع تحلیل از ضرورت برنامه مطرح است: در بیان رهبری، ضرورت برنامه از منظر ادبیات انقلاب و فرهنگ مذهب مورد تأکید واقع می‌شود اما در ادبیات دانشگاه و بر اساس اصل قراردادن اقتصاد و معیشت و نیازهای مادی، وضعیت موجود به عنوان ساختارهای قدیمی و نامتناسب با دوران مدرن و در حال فروپاشی ارزیابی می‌شود که باید با تکیه بر الگوهای توسعه هر چه سریع‌تر از آنها عبور کرد و با کمترین آسیب و بالاترین سرعت، ساختارهای جدید را در جهت استفاده از ظرفیت تمدن موجود و مواهب آن پدید آورد. یعنی ادبیات دانشگاه، «حرکات متناقض در عرصه اداره نظام» را بر اساس اصل پذیرفته شده «توسعه همه‌جانبه و پایدار» و قهری بودن حرکت به سوی وضعیتی که کشورهای توسعه‌یافته به آن دست یافته‌اند (رفاه دائم‌التزاید)، تفسیر می‌کند و تصمیمات متناقض را ناشی از عدم توجه به قواعد تمدن موجود و ادبیات توسعه می‌داند و معتقد است که ایران جزء کشورهای کم‌توسعه یافته است و برای کم کردن فاصله خود با کشورهای توسعه‌یافته، به برداشتن گام‌هایی محتاج است که در مباحث توسعه، به صورت علمی و قاعده‌مند مشخص شده است.

بنابراین در هر دو دیدگاه، وجود حرکات نامنظم و زیگزاگی و برخی وضعیت‌های بحرانی در اداره نظام تأیید می‌شود اما تعریف این دو دیدگاه از نظم و بحران کاملاً با یکدیگر متفاوت است و لذا نمی‌توان «ضرورت برنامه» در کلام رهبری را به ادبیات دانشگاه حمل کرد. مثلاً مقوله «بی‌نظمی» از دیدگاه ادبیات انقلاب ممکن است بر موضوعاتی از این قبیل تطبیق شود: گاهی با تکیه بر فرهنگ مذهب، صندوق‌های قرض‌الحسنه توسعه یافته‌اند و گاهی به دلیل نگرانی از چالش‌های اقتصادی و هرج‌ومرج مالی، برای آنها محدودیت ایجاد شده و یا گاه با سرمایه‌گذاری خارجی برخورد شدیدی انجام شده و گاه این امر بیش از حد

مصلحت مدنظر قرار گرفته است. پس برای تبیین ابعاد مساله، انجام تحقیقاتی جامع در مورد تصمیمات نظام، مصوبات مجلس و تصمیمات هیأت وزیران و... در موضوعات مختلف پس از پیروزی انقلاب تاکنون، ضروری به نظر می‌رسد. یعنی باید بر اساس ادبیات دانشگاه و استانداردهای بین‌المللی در امر توسعه و مدیریت و تبدیل روندهای آن به نمودار از یک سو و مطالعه نموداری نسبت به حرکت مدیریتی در نظام اسلامی از سوی دیگر، به مقایسه‌های کمی و کیفی مبادرت کرد تا از این طریق، زیگزاگی بودن تصمیمات و عملکردهای مدیریتی نشان داده شود و زمینه برای تحلیل این رفتارهای ناهماهنگ فراهم گردد. در این صورت روشن خواهد شد که اکثریت قریب به اتفاق این موارد، نمایانگر درگیری بین دو رویکرد بوده؛ یکی روحیه انقلابی و دیگری روحیه‌ای که بر اساس ادبیات دانشگاه شکل گرفته است.

حتی در مدیریت جنگ تحمیلی نیز همین دوگانگی میان فرهنگ بسیجی و فرهنگ کلاسیک نظامی وجود داشت اما به دلیل خطر بزرگی و واضحی که از ناحیه حمله نظامی کشور را تهدید می‌کرد و ضرورت فوری و آشکاری که برای حفظ نظام و انقلاب وجود داشت، فرهنگ بسیجی بیشتر مورد عمل قرار گرفت و فرهنگ کلاسیک نظامی - که عملکرد خود را به وجود استانداردهای مختلف نرم‌افزاری و سخت‌افزاری منوط می‌کرد - بیشتر به حاشیه رفت که این امر باعث پیروزی‌های بزرگی شد که برای دشمن غیرقابل فهم و پیش‌بینی بود. گرچه به دلیل غفلت از تعمیق فرهنگ بسیجی در عرصه‌های مختلف مدیریت جنگ و هماهنگ نکردن دیگر ابعاد جامعه با آن، کارکرد این ابتکارات جهادی و بی‌سابقه کاهش یافت و زمینه برای پذیرش قطعنامه فراهم شد. پس زیگزاگی بودن تصمیمات در اداره کشور نه تنها از موارد اشتراک میان ادبیات دانشگاه و ادبیات انقلاب نیست بلکه در واقع به درگیری میان این دو ادبیات باز می‌گردد و می‌توان در تک‌تک این تصمیم‌گیری‌ها تقابل این دو فرهنگ را نشان داد. یعنی هنگامی که متولیان فرهنگ دانشگاه و ادبیات کارشناسی



عقب‌نشینی کرده‌اند، عناصری ارزشی و مذهبی و فرهنگ انقلابی توانسته تصمیم خود را به پذیرش جمع برسانند. ولی در ادامه، آسیب‌های روند قبلی بر اساس ادبیات دانشگاه و معادلات آن بیان شده و فضای مدیریتی کشور را برای خودداری از تداوم مسیر گذشته قانع کرده است. البته فارغ از این درگیری و سایش باید توجه داشت که حرکت نظام اسلامی، یک نتیجه و برآیند واحد داشته و آن، حفظ جهت‌گیری الهی نظام علی‌رغم ناکارآمدی‌ها و هرج‌ومرج‌ها و آسیب‌های ساختاری بوده است. پس در این بحث ابتدا باید معنای مدنظر ادبیات دانشگاه از ضرورت برنامه واضح شود تا بتوان با تبیین رفتار ادبیات انقلاب و تحلیل از حرکت عینی نظام اسلامی، از تحریف و تأویل مطالبه رهبری جلوگیری کرد.

در همین راستا هنگامی که کتاب مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه و کتب‌های دکتر حسین عظیمی مورد بررسی قرار گیرد، واضح خواهد شد که آنچه در این رویکرد اهمیت دارد، مسئله رنسانس و تغییر نحوه زندگی و پیدایش مدرنیته و چگونگی همراهی با آن و الزامات پیوستن به آن و جریان آن تا سطوح خُرد همچون بودجه و برنامه‌های سالانه است و انقلاب اسلامی در این رویکرد تخصصی، موضوعیتی ندارد. به همین دلیل است که سفارشات علمی رهبری پیگیری نمی‌شود و به نتیجه خاصی نمی‌رسد؛ چون ادبیات تخصصی دانشگاه در تمامی این عرصه‌ها نسخه عملی متناسب با مدرنیته دارد که برای اجرا آماده است و از سوی دیگر، ادبیات تخصصی حوزه برای ارائه نسخه جایگزین، در فقدان علمی و محتوایی قرار دارد. لذا تا زمانی که حوادث و چالش‌های بزرگ اجتماعی پیش نیاید، این منویات به صحنه عمل نزدیک نمی‌شود.

۱/۱. بررسی لوازم همه محاسبات و تصمیمات کارشناسی تا عمیق‌ترین سطح، لازمه‌ی اجتناب از «استفاده کورکورانه از دستاوردهای دیگران»

در رابطه با عنوان «استفاده کورکورانه از دستاوردهای دیگران» (انتخاب ناآگاهانه)، می‌توان چنین برداشتی را به کلام مقام معظم رهبری منتسب کرد که در مقابل تصمیماتی که

بر اساس یک نوع محاسبات خاص بر ما تحمیل می‌شود باید با چشم باز برخورد کرد و نتایج آن را بررسی نمود و ملاحظه کرد که آیا این تصمیمات با مباحثی که در مورد ضد ارزشی بودن توسعه بیان شد، مرتبط است یا خیر؟ یعنی لوازم ادبیات دانشگاه تا عمیق‌ترین سطح باید مورد بررسی قرار گیرد و تنها در صورت عدم ملاحظه آسیب در آن، می‌توان از آن استفاده کرد. البته روشن است که برای گذر از وضع موجود و در حالت انتقال، باید برخی محدودیت‌ها را پذیرفت و نمی‌توان تا زمان دستیابی به یک معادله جدید، تمام روندهای موجود را به صورت مطلق تعطیل کرد. اما می‌توان گفت معنای صحیح «دوری از برخورد کورکورانه در استفاده از دستاوردهای دیگران» این است که لوازمات هر تصمیم و هر پیشنهاد کارشناسی، تا عمیق‌ترین سطح ممکن، بررسی و محاسبه شود تا بار ارزشی توسعه و وابستگی در الگو را در پی نیاورد یا حداقل از میزان آثار منفی آن برآوردی وجود داشته باشد. پس «استفاده کورکورانه از دستاوردهای دیگران (انتخاب ناآگاهانه)» نیز به تفاوت بین ادبیات انقلاب و ادبیات دانشگاه اشاره دارد و نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که رهبری همواره بر تدوین برنامه و اداره کشور بر اساس مطلوبیت‌های آرمانی تأکید داشته‌اند.

۱/۲. «تصویر وضعیت مطلوب و چگونگی حرکت از وضع موجود به سمت وضعیت مطلوب» و بیان دو احتمال پیرامون آن («بحث محتوایی» و «بحث برنامه‌ای»)

اما در رابطه با بحث «تصویر وضعیت مطلوب و چگونگی حرکت از وضع موجود تا وضعیت مطلوب» دو احتمال قابل طرح است؛ یکی این‌که مقصود از آن اصطلاحی از سنخ برنامه‌ریزی باشد و دیگری این‌که بر یک مفهوم مبنایی اشاره دلالت کند. یعنی گاه ترسیم مدینه فاضله مدنظر است تا انعکاس دستاوردهای سیاسی انقلاب در عرصه فرهنگی، علمی، فنی و اقتصادی ملاحظه شود؛ اما گاه با ترسیم وضعیت مطلوب، سرفصل‌های برنامه تغییر می‌کند و بر اساس آماری که در دسترس است، حرکتی جدید آغاز می‌شود. البته در صورت گزینش احتمال اول، این عنوان باید به بخش «محتوا» منتقل شود.

البته به نظر می‌رسد احتمال صحیح در این باره، همان احتمال اول است؛ یعنی این بخش از بیانات ایشان به بحث «برنامه» - به معنای یک مقوله کمی - منصرف نمی‌شود بلکه وضع موجود و مطلوب در این جا، از سنخ مبحث کیفی و مربوط به مطلوبیت‌های آرمانی و مدینه فاضله‌ی مبتنی بر شعارهای انقلاب است که ترسیم آن به بحث از «نظام فلسفی» و «تئوری تکامل» باز می‌گردد؛ به نحوی که نفی توسعه و طرح پیشرفت را نتیجه دهد. لذا توجه به این نکته ضروری است که در جریان تولید یک الگوی جدید، تا مطلوبیت‌های آرمانی روشن نشود، نوبت به برنامه‌ریزی کمی نمی‌رسد. اما از آنجا که این الگو در غرب تولید شده، در علم برنامه‌ریزی برای پرداختن به وضع «موجود، مطلوب، انتقال»، مباحث آرمانی مورد بررسی قرار نمی‌گیرد بلکه مطلوبیت‌ها در این بخش اموری کمی هستند که برای آنها شاخصه وجود دارد و برنامه‌ریزی بر اساس آنها انجام می‌گیرد. در حالی که اشاره مقام معظم رهبری در این بخش از بیانات خود به وجود چهارهزار سؤال در این عرصه، نشان می‌دهد که بحث معطوف به ابعاد پیشرفت در مقابل توسعه است و به مباحث محتوایی انصراف دارد، چون هیچ‌گاه برای برنامه‌ریزی کمی پیرامون وضع موجود و وضع مطلوب، سؤالات به این گستردگی نیست بلکه بر اساس اصول کیفی پذیرفته‌شده، یک‌سری محاسبات کمی انجام می‌شود. در واقع سؤالات زیادی که در برنامه‌ریزی متداول مطرح می‌شود، پیرامون اعداد و ارقامی است که در یک نظام آماری جای می‌گیرد و درباره ترسیم وضع مطلوب، چنین کثرتی از سؤالات وجود ندارد. به عبارت دیگر معنای رایج از «وضع موجود، مطلوب و برنامه انتقال» در ادبیات دانشگاه، ناظر به ویژن (چشم‌انداز) است که می‌توان شواهد آن را در کتاب مبانی نظری و مستندات لایحه برنامه چهارم توسعه یافت. نکته اصلی در این نگاه، آن است که مشخص شود با چه سرعتی می‌توان فاصله کشور با قله‌های رفاه و توسعه مادی را کاهش داد و جایگاه بهتری برای آن در تمدن موجود و نظام بین‌الملل ترتیب داد. بر این اساس (منحصردانستن تکامل به حضور فعال در تمدن مدرن)،

آمارها و اعداد و ارقامی مطرح می‌شود تا بتوان فاصله تا وضعیت مطلوب را سنجید و گام‌های لازم برای بهبود وضعیت را به صورت مشخص و کمی، تعیین کرد. پس این تفاوت بین ادبیات دانشگاه و ادبیات انقلاب باید مورد توجه قرار گیرد و در این میان، دستاوردی آکادمیک که می‌تواند از ادبیات انقلاب به صورت علمی پشتیبانی کند، سرفصل‌های «جدول الگوی تنظیم برنامه» است که توسط مرحوم علامه سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی تولید شده است.<sup>۱</sup>

۱/۳. تفاوت ضریب و ارزش «عناوین برنامه» در ادبیات مختار با ادبیات دانشگاه، زمینه‌ای برای تبیین تفاوت ادبیات دانشگاه با ادبیات انقلاب در برنامه‌ریزی و بیان‌گر جریان بار ارزشی در آن

در اینجا باید توجه داشت که وزن و ضریب سرفصل‌های برنامه در مبنای مختار با سرفصل‌های برنامه در ادبیات تخصصی متداول متفاوت است. در ادبیات دانشگاه ابتدائاً «ضرورت، موضوع، هدف» بر اساس نگرش مدرنیته بیان می‌شود که قهراً و در گام بعدی، تحلیل ادبیات دانشگاه از شرایط جدید جهانی به مخاطب تحمیل می‌شود و سپس بر این اساس، وضع موجود و مطلوب معین می‌گردد.

همین روند در سرفصل‌های کتاب مبانی نظری و مستندات لایحه برنامه چهارم توسعه دیده می‌شود زیرا در این کتاب، بحث پیرامون «چشم‌انداز» از «ضرورت، موضوع، هدف» آغاز می‌شود و سپس «شرایط جهانی، بین‌المللی و منطقه‌ای» مورد بررسی قرار می‌گیرد اما در ادامه بحث روشن می‌شود که اعتقادات خاصی بر این تحلیل حاکم است و در عقبه آن، «نظام فکری، تئوری تکامل و شاخص‌های ارزیابی» ویژه‌ای وجود دارد. این در حالی است

---

۱. پس این بیان رهبری، از جهت مطلوبیت‌های آرمانی به بخش «محتوا» انصراف دارد و از نظر بکارگیری اصطلاح «موجود، مطلوب، انتقال»، به برنامه و آمارهای کمی منصرف می‌شود و می‌توان بحث را بر اساس هر دو احتمال پیش برد.

که ابتدا باید «نظام فکری، تئوری تکامل و شاخص‌های ارزیابی جامعه» را تغییر داد تا بتوان بر این اساس، چستی شرایط جهانی را به درستی تحلیل کرد. زیرا انقلاب اسلامی با تکیه به نظام فکری و تئوری تکامل نوینی که آن را از فرهنگ مذهب اخذ کرده، نظام جدیدی را بر مبنای شعار عدالت به وجود آورده و پس از تثبیت سیاسی خود در برابر آزمون تحقق عدالت در بخش فرهنگ و اقتصاد قرار گرفته و شرایط جهانی نیز در تقابل با این شعار قرار دارد. تنها پس از طی این روند (تغییر نظام فکری و تئوری تکامل) است که می‌توان به بحث از «ضرورت، موضوع، هدف» پرداخت و آن را متناسب با مبنای خود در «نظام فکری، تئوری تکامل و شاخص‌های ارزیابی» و «شرایط جهانی، بین‌المللی و منطقه‌ای» تشریح کرد. پس وزن سرفصل‌های برنامه در این دو دیدگاه، کاملاً با یکدیگر تفاوت خواهد کرد.

تفاوت این دو مسیر در آن جا روشن می‌شود که در کتاب مبانی نظری لایحه برنامه چهارم توسعه و برای ارزیابی شرایط جهانی، فقط نیروهای مادی‌گرا مورد محاسبه قرار می‌گیرند و وجود مسلمانان و مطالبات آنها و یا وجود انقلاب و مطالبات انقلابیون نادیده گرفته شده و با توجه به فروپاشی بلوک شرق، حرکت به سوی نظم نوین جهانی با محوریت غرب توصیه شده است. این تحلیل از شرایط جهانی با تحلیل مختار از شرایط جهانی بسیار متفاوت است که این مسئله، در توزین سرفصل‌ها و جایگاه آنها تأثیر عمیقی می‌گذارد. پس بیانات رهبری درباره تصویر وضعیت مطلوب و حرکت از وضع موجود به وضعیت مطلوب را نمی‌توان بر اساس ادبیات دانشگاه تفسیر کرد، چون طبق فرمایش ایشان باید از برخورد کورکورانه در استفاده از دستاوردهای دیگران دوری شود که به نظر می‌رسد انعکاس آن در این بحث، توجه به این مطلب است که چه سرفصل‌هایی بر تبیین «وضع مطلوب، وضع موجود، دوران انتقال» مقدم هستند و چه سرفصل‌هایی در جایگاهی متأخر از این سه قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، تحلیل ادبیات دانشگاه از رنسانس و مدرنیته - که حرکت از تعادل معیشتی به تعادل رفاهی را مبنای قرار داده - محل اشکال است و بر اساس مبنای مختار،

تحلیل دیگری از روند شکل‌گیری تمدن مدرن ارائه می‌شود. طبق این تحلیل، رنسانس از شکست استبداد و سلطنت و پذیرش مشارکت عمومی و ایجاد فلسفه دموکراسی آغاز می‌شود و انعکاس آن در بخش اقتصاد، تحول مدیریت نهادهای اقتصادی بر اساس تجمع سرمایه را رقم می‌زند که این روند در تداوم خود منجر به حکومت سرمایه بر «تحقیقات» شده است.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، گرچه در کتاب مبانی نظری برنامه چهارم توسعه، امریکا و اروپا به عنوان قدرت بلامنازع قرن بیست و یکم معرفی می‌شوند اما بر اساس تحلیل جدید از تمدن مدرن، چنین ادعایی باطل است و قدرت‌های مادی در حال دریافت ضربه‌های متعدد و عقب‌نشینی در مقابل قدرت اسلام هستند و در سال‌های گذشته پیش‌بینی‌های مادی مختلفی مطرح شده که همگی نادرست بوده و محقق نشده‌اند. در واقع نخبگان انقلابی نمی‌توانند جهانی‌سازی و پیش‌بینی‌های مربوط به آن را بپذیرند بلکه پیش‌بینی‌های حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری را - که از مکتب نشأت گرفته - قطعی‌الوقوع می‌دانند و آنها را مبنای برنامه‌ریزی قرار خواهند داد. بر این اساس، توزین سرفصل‌های برنامه و وضع موجود و وضع مطلوب با آنچه در ادبیات دانشگاه متداول است، تفاوت بارزی پیدا می‌کند و تنها در یک نگاه انتزاعی است که می‌توان به اشتراکات در عناوین برنامه اشاره کرد.

## ۲. انصراف «هدف برنامه» در ادبیات انقلاب به اهداف عینی و کاربردی و نه کلی و

### نظری

اما بخشی از بیانات رهبری که ذیل عنوان «هدف برنامه» قرار گرفته، از این قرار است:  
«هدف سوم ما هم این است که بالاخره برای اداره کشور در ده‌ها سال آینده لازم است جاده-

---

۱. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به «نامه مرحوم علامه سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی به مقام معظم رهبری»

سازی کنیم، ریل‌گذاری کنیم. این جلسه و جلسات مشابه به این ریل‌گذاری و جاده‌سازی منتهی خواهد شد».

این معنا از «هدف برنامه» تقریباً متناظر با آن هدفی است که در برنامه‌های موجود مدنظر قرار می‌گیرد؛ یعنی دستیابی به یک هدف عملیاتی و عینی از نقطه مختصات آرمان-های مکتبی مورد توجه واقع شده و نه اهدافی صرفاً نظری و کلی مانند حیات طیبه و امثال آن که معمولاً به صورت انتزاعی و فردی تبیین می‌شوند. در واقع هدف از تولید الگو، یک امر کلی نیست و سیر پژوهش در این موضوع نباید به کلیات ختم شود بلکه باید به یک ریل‌گذاری بلندمدت برای کشور ختم شود و در تناظر و تشابه با آن عملیاتی قرار بگیرد که در غرب انجام شده و می‌شود. این مهم نیز از طریق «درگیر شدن متفکران کشور<sup>۱</sup> با تدوین الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت» محقق می‌گردد؛ یعنی باید یک کار علمی توسط نخبگان و متفکران انجام شود و به تولید یک دانش منتهی گردد. پس در نسبت‌سنجی میان «هدف برنامه» و «ضرورت برنامه»، این قید اضافه شد که هدف ما نباید منجر به یک‌سری کلیات

---

۱. البته مقام معظم رهبری «درگیر شدن متفکران با مسائل کلان کشور از جمله تدوین الگو» را به عنوان مقصود و هدف معرفی کرده‌اند اما می‌توان وجه سلبی این کلام - که همان درگیر نبودن متفکران با مسائل کلان کشور در وضع فعلی است - را برجسته‌تر کرد و بر این اساس، آن را به بخش «ضرورت» - که بیشتر ناظر به خلأها و امور سلبی است - منتقل نمود؛ کما این که در تقریر نهایی، به این احتمال ترتیب‌اثر داده شده است. زیرا به نظر می‌رسد اهداف باید از سنخ یک محصول عینی و واقعه خارجی باشند؛ همان‌گونه که در «ریل‌گذاری برای اداره کشور» چنین امری مشاهده می‌شود. پس آنچه در ابتدای روند تولید الگو ضرورت دارد، گردش اطلاعات و بحث و بررسی علمی است اما هر زمانی که رهبری با توجه به گردش اطلاعات تخصصی و نخبگانی به جزمیت خاصی رسیدند، همگان باید تسلیم باشند. پس حتی این سلسله مباحث نیز نباید به عنوان یک بحث تمام‌شده محسوب شود بلکه آنچه اهمیت دارد، آن است که یک‌سری اطلاعات در درون یک مجموعه علمی با نظم خاصی که متناسب با هدف باشد، به گردش بیفتد و مورد نقد و بحث و بررسی قرار گیرد.

شود، بلکه باید به یک راهبرد و امر عملیاتی تبدیل گردد؛ همان طور که تعبیر به «ریل‌گذاری»، همین مطلب را اقتضاء می‌کند. یعنی اسلام و معنویت در نگاه ادبیات انقلاب، نباید تنها به نظارت و عدم مخالفت و بیان کلیات اکتفا کند.

۳. «تعریف الگو» به «نقشه جامع» در ادبیات انقلاب به عنوان «موضوع برنامه» در مقایسه آن با ادبیات دانشگاه و اشاره به سرفصل‌های اصلی برای مدیریت تحقیقات در این موضوع بر مبنای مختار

آنچه در بخش «موضوع برنامه» بیشتر مورد توجه قرار گرفته، تعریف الگو و تبیین ابعاد و اوصاف آن است. در اینجا گرچه الگو توسط مقام معظم رهبری به «نقشه جامع» تعریف شده: «الگو هم نقشه‌ی جامع است. وقتی می‌گوئیم الگوی ایرانی - اسلامی، یعنی یک نقشه‌ی جامع... به ما می‌گوید که به کدام طرف، به کدام سمت، برای کدام هدف داریم حرکت می‌کنیم.»؛ اما تعبیر «نقشه جامع» خود می‌تواند به دو معنا منصرف شود. یک معنا از آن، می‌تواند حاکی از مانیفست و آرمان و مدینه فاضله باشد که جامعه باید به سوی آن حرکت کند؛ همانند ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که انقلاب اسلامی به دنبال زمینه‌سازی برای آن است و برخلاف تمدن مدرن که آرمان خود را رفاه دائم‌التزاید قرار داده است. در این صورت، این بخش از بیانات از ذیل عنوان «برنامه» خارج شده و به «محتوا» انصراف پیدا می‌کند. اما اگر الگو و نقشه جامع به مثابه یک مقوله عینی و نقشه کاربردی در نظر گرفته شود که جوامع همانند یک اتومبیل بر آن سوار شده و پس از چند سال حرکت، به مقصدی اجتماعی می‌رسند، جزئی از بخش «برنامه» باقی خواهد ماند. زیرا در این صورت، الگو و نقشه جامع به «یک نمونه‌ی ساده‌سازی شده از عینیت» تعریف شده است؛ همانند مدل «تری‌گیس» که امروزه بر همه کشورها حاکم شده است. البته از آنجا که رهبری در این بیانات، بیشتر از مباحث کلی به مباحث کاربردی پرداخته‌اند، می‌توان عبارت «نقشه



جامع» را ناظر به عمل و عینیت دانست.

در ادبیات تخصصی دانشگاه نیز اصطلاح الگو به الگوهای عینی و عملیاتی انصراف دارد و به همین دلیل است که در کتاب مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه و در بخش نظریه‌های درون‌گرا و برون‌گرا، اصطلاح الگو به این نحوه استعمال شده است: «الگوی خطی مراحل رشد»، «نظریه‌ها و الگوهای تغییرات ساختاری»، «الگوی نئوکلاسیکی بازار آزاد» و...<sup>۱</sup> در هر صورت این الگوها، به اندازه تمامی ابعاد یک حرکت اجتماعی، متنوع هستند و لذا در ارائه یک نسخه برای کشور کم توسعه‌یافته یا در حال توسعه، از یکی از این الگوهای حرکت استفاده می‌شود و حتی در عرصه آموزش نیز پایان-نامه‌هایی حائز کیفیت علمی تلقی می‌شوند که در چارچوب یکی از الگوهای عملیاتی و عینی به نگارش درآمده باشند. اساساً در ادبیات دانشگاه، الگو همانند هواپیمایی است که فواصل طولانی بین دو قاره را طی می‌کند و به نحوی می‌تواند جامعه را به حرکت درآورد که پس از چند سال، آن را به نصاب مدنظر در توسعه ثروت و قدرت و علم برساند و حضور فعال در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی و جهانی را نتیجه دهد.

پس حتی اگر مقصود از «نقشه جامع» یک آرمان و مانیفست و مدینه فاضله باشد، نمی‌تواند جایگزینی برای الگوهای توسعه و بار ارزشی آنها باشد زیرا الگو در ادبیات دانشگاه، یک سری کلیات نیست بلکه ابزار تصرف در عینیت و کنترل متغیرهای اجتماعی است. در واقع صرفاً طراحی نقشه جامع کفایت نمی‌کند، بلکه باید با تکیه بر نقشه جامع، بتوان یک الگوی عملیاتی و عینی را تولید کرد و اگر در مقابل الگوی اقتصادمحور غربی، حاکمیت «معنویت» بر عرصه‌های پیشرفت دنبال می‌شود، ضرورت دارد تا معنویت به شکلی علمی در زیرساخت الگو وارد شده و ساخت «ابزار تصرف در عینیت» را به عهده

۱. فصل ششم - فرآیندهای پیش‌بینی چشم‌انداز و برنامه‌ریزی از صفحه ۵۳۵ تا ۵۴۸ و همچنین در برخی بخش‌های جلد دوم کتاب.

بگیرد.

البته تعریف مبنای مختار از الگو و مدل در سطح روشی، «ساده‌سازی شیء متغیر» است که گرچه در ابتدای امر ممکن است به عنوان امری مشترک با ادبیات دانشگاه ارزیابی شود، اما با طرح تفصیلی مباحث مختار پیرامون تعریف سیستم و تعریف عوامل و متغیرها و سایر مباحث ریاضی و منطقی نوینی که از دستاوردهای گرانسنگ مرحوم علامه حسینی الهاشمی به شمار می‌رود، تفاوت‌های عمیق آن با منطق و ریاضی متداول در دانشگاه و توانایی آن برای انحلال ادبیات موجود روشن خواهد شد.

در اینجا توجه داشت که در ادبیات دانشگاه، مباحث ریشه‌ای و روشی وجود دارد که تعاریف علوم پایه را در علوم اجتماعی جریان می‌دهد و بررسی مقولاتی مانند اصل تعادل و ریاضیات مربوط به آن، در حقیقت یک بحث روشی و معرفت‌شناسی است و بر اساس آن، جریان اصول موضوعه‌ی علوم پایه در علوم اجتماعی کاملاً واضح خواهد شد. یعنی کاملاً ضروری است که پیرامون این اصول و جهت‌دار بودن آنها و تعارض آنها با دین به عنوان یکی از سرفصل‌های پژوهش برای تولید الگو دقت شود. گرچه این دقت‌ها در خلال مباحث مرحوم علامه حسینی الهاشمی از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۹ انجام شده و کیفیت ارتباط موضوعات اداره کشور به اسلام تا این سطح عمیق مورد ملاحظه قرار گرفته و گزارش آن در قالب یک نمایشگاه مفصل، قابل ارائه است. در واقع توجه به این نکات - که در تعامل قاعده‌مند با ادبیات دانشگاه محقق می‌شود - نشان‌دهنده عمق و گستردگی و بلندمدت بودن رسالتی است که بر عهده مرکز متولی این کار قرار گرفته است.

پس این بحث از جهت تعیین چیستی الگوی پیشرفت، بحثی حائز اهمیت به شمار می‌رود اما آنچه در این مجموعه بحث دنبال می‌شود، ارائه سرفصل مباحث اصلی و محوری برای بررسی آنها در مراحل بعد است تا از الگو به مثابه ماشینی که جامعه را به حرکت در می‌آورد، تحلیل عمیقی ارائه شود و پس از تسلط علمی بر آن، ربط آن به مکتب و

ارزش‌ها و اعتقادات معین گردد و فرمایش رهبری مبنی بر جریان‌بار ارزشی در الگوهای توسعه روشن شود تا بر این اساس، حرکتی علمی به سوی جریان معنویت و دین در الگوهای عینی آغاز گردد. در غیر این صورت باید به همان تصویرهای کهنه اکتفا کرد و همچنان به این پندار دل خوش داشت که «این الگوها مقولاتی کاربردی و تجربی هستند که دین درباره آن نظری ندارد و نباید با نفی این امور به دوران کهن رجوع کرد.» این در حالی است که با گذشت چند ده از پیروزی انقلاب و اداره کشور، این ادراک اجمالی و وجدانی در میان انقلابیون شکل گرفته که گرچه ارتجاع به دوران پیش از رنسانس مردود است اما این الگوها نیز با ارزش‌های مکتبی درگیر هستند. پس باید نسبت به این ماشین اجتماعی که یک ملت بر آن سوار می‌شوند، بصیرت و آگاهی پیدا کرد و چاره‌ای برای طرز استفاده از آن اندیشید تا چالش آن با ارزش‌های ما مرتفع شود؛ یا اگر چالشی ذاتی با مکتب دارد، باید معین نمود که چگونه می‌توان الگویی را که از ریشه و بنیان خود منسوب به اسلام باشد، تولید کرد. لذا در این نوشتار، بحث پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پایان نمی‌یابد بلکه این مهم دنبال می‌شود که مرکز عالی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت به عنوان متولی این امر حیاتی به جای ورود در چند هزار سوال خرد، به چند ده سوال اصلی و ریشه‌ای و محوری پردازد؛ پرسش‌هایی که بدون توجه به آنها، سوال‌های متعدد در مراتب بعدی نیز پاسخی درخور و راه‌گشا نخواهند یافت. بنابراین آنچه اهمیت دارد، ترسیم سرفصل پژوهشها برای ایجاد تأمل در مرکز متولی این امر است؛ به نحوی که مدیریت تحقیقات در این عرصه خطیر و اساسی به درستی شکل بگیرد.

### ۳/۱. تبیین جهت‌داری در «اوصاف الگو» بر اساس ضرایب اوصاف

نکته دیگر، بحث پیرامون الگو در سطح مصداقی است؛ زیرا در ادامه فرمایش رهبری، این تعابیر ذکر شده است: «در خصوص ایرانی بودن الگو، علاوه بر آنچه که دوستان گفتند؛ که خوب، شرائط تاریخی، شرائط جغرافیائی، شرائط فرهنگی، شرائط اقلیمی، شرائط جغرافیای سیاسی

در تشکیل این الگو تأثیر میگذارد که قطعاً اینها درست است ...»

به نظر می‌رسد این عناوین، مباحثی مصداقی پیرامون الگو است و از سنخ بحث‌های فلسفی و روشی به شمار نمی‌رود، اما به هر حال باید در بررسی اوصاف مصداقی الگو نیز طبقه‌بندی (مانند طبقه‌بندی به «اصلی، فرعی و تبعی») انجام شود. به عنوان نمونه هنگامی که از مدل تری‌گیس استفاده می‌شود، عملاً به این معناست که «اقتصاد» بر سایر ابعاد جامعه حاکم شده و از میان شرایط تاریخی، سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی و... این «جغرافیا» است که اصل قرار گرفته؛ چون در این بخش است که «منابع» مدنظر قرار می‌گیرد و دستیابی به امکاناتی دنبال می‌شود که ارتباطات در تولید و بخش اقتصاد را تسریع کند که در این صورت، جغرافیا به عاملی اساسی در زیرساخت مدل‌های غربی تبدیل می‌شود.<sup>۱</sup> پس می‌توان عنوان «تأثیرگذاری شرایط تاریخی، سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی ایرانی در تدوین الگو» را مربوط به مطالعه وضع موجود دانست که این مطالعه به صورت همه‌جانبه، در همه الگوها لازم است. البته در دهه‌های گذشته چنین نبوده و با تمرکز بر موضوعات اقتصادی، مسائل سیاسی و فرهنگی و تاریخی و... به صورت همه‌جانبه، مدنظر قرار نمی‌گرفته است. ولی امروزه علم برنامه‌ریزی در ادبیات دانشگاه به سطحی از توانمندی دست یافته که می‌تواند تمامی ابعاد جامعه را تحت عنوان آمایش سرزمین در نظر بگیرد و به صورت بسیار عمیق در این باره به بررسی بپردازد.

البته جایگاه مطالعه وضع موجود در ادبیات‌های مختلف در مباحث قبلی مشخص شد، اما نکته اساسی در مبنای مختار این است که مقوله‌های مختلف را با ملاحظه ضرائب آن بررسی می‌کند و به این صورت، شیب و جهت حرکت آن مقوله را به سمت تکامل الهی یا مادی مشخص می‌نماید. به عنوان نمونه، در بررسی «شرایط تاریخی، سیاسی، فرهنگی و

۱. در واقع در بحث مدل‌ها، باید نشان داد که رویکردهای غربی به مدل، اقتصادی است و نه فرهنگی، عقلانی و انسانی. لذا باید «بار ارزشی توسعه» را در سطوح مختلف تبیین کرد.

جغرافیایی»، ادبیات دانشگاه به «جغرافیا» ضریب اصلی می‌دهد و این بخش را زیرساختی می‌داند و بر اساس آن، بخش‌های فرهنگی، سیاسی و تاریخی را سامان می‌دهد. اما در مبنای مختار، شرایط تاریخی بر شرایط سیاسی و شرایط سیاسی نیز بر شرایط فرهنگی حکومت می‌کند و لذا جغرافیا دارای پایین‌ترین ضریب خواهد بود. گرچه باید دقت داشت که این ضریب مربوط به وضع مطلوب است و در دوران انتقال نمی‌توان به سرعت مطلوبیت‌ها و ضرائب برآمده از آن را حاکم کرد بلکه باید به بررسی این مسئله پرداخت که چگونه می‌توان تدریجاً و به صورت محاسبه‌شده و قاعده‌مند، از جغرافیامحوری و اقتصادمحوری خارج شد و این روند چقدر به طول خواهد انجامید و شامل چه گام‌هایی به صورت متوالی و متوازی خواهد بود.

۳/۲. بررسی رویکرد ادبیات انقلاب به موضوع «استفاده از دستاوردهای دیگران» و ضرورت ارتقاء تحلیل از این رویکرد به «تغییر در تخصیص‌ها به دلیل اضطراب علمی نظام در سطح ساختارها»

در بحث «عدم محدودیت در استفاده از دستاوردهای دیگران» مشخص است که رهبری، اجمالاً به دو مقوله اشاره کرده‌اند. از یک‌سو معتقدند که نباید از تجارب موجود به صورت کورکورانه استفاده شود و از سوی دیگر قائل‌اند که اگر کسی با عقلانیت منصفانه و تجربه‌ای معقول در موضوعی به نتیجه‌ای رسیده، باید از آن استفاده کرد. اما به نظر می‌رسد مقوله دوم تنها در زمان «اضطراب علمی» و در برنامه انتقال از وضع موجود، قابل پذیرش است؛ به نحوی که استفاده از تجارب موجود با یک هدف‌گذاری خاص انجام شود. زیرا کفر با ایمان و آخرت‌گرایی با دنیاگرایی و خداپرستی با سجده بر بت‌های کهن و مدرن مطلقاً هیچ سازشی ندارند. به عبارت دیگر، کفار در همه عرصه‌های حیات بشری و برای لذات وهله‌ای و دنیاپرستانه خود، خداپرستی و معنویت و کرامت انسانی را زیر پا می‌گذارند و به همین دلیل، حتماً به خود و دیگران خسارت می‌زنند که این امر در عرصه

علوم و تجارب نیز جاری است و بحث «جهت‌داری علوم» را شکل می‌دهد. اساساً پایه تمدن مدرن، همین تجارب و عقلانیت‌هاست که در تولید آنها هیچ‌گاه به ادیان و معنویت تکیه نشده است. بنا بر این اصل که به نظر ما از لوازم اصول اعتقادی محسوب می‌شود، نمی‌توان از تجارب کفار استفاده کرد مگر در صورتی که ذکر شد. لذا در این دیدگاه، اولین تقسیمی که برای «تجارب بشری» مطرح می‌شود، به این صورت است: تجربه در دستگاه کفر، تجربه در دستگاه نفاق، تجربه در دستگاه ایمان؛ یعنی در ابتدا باید ربط تجارب به پرستش فردی و اجتماعی مشخص شود و روشن گردد که این تجارب چه خسارتی برای تکامل معنوی به بار آورده است.

در مقابل این نگاه، رویکرد متدینین و ادبیات حوزه و ادبیات انقلاب قرار می‌گیرد که بر طبق آن، می‌توان به تجارب دیگران به عنوان موضوعی مستقل از دین و مذهب نگریست و در صورتی که با عقل و منطق هماهنگ باشد، می‌توان از آنها استفاده کرد. البته چنین دیدگاهی در زمان اضطراب و یا در امور عرفی و ساده قابل پذیرش است، اما در بحث تخصصی که از منظر «حجیت» و به عهده‌گرفتن مسئولیت دین‌داری عباد از سوی علما انجام می‌شود، مقبول نیست؛ چون پرستش و پذیرش ولایت غیر، مطلقاً ممنوع است و سجده بر ابلیس حتی در کوچک‌ترین امور، به هیچ وجه مجاز نیست.

اما ادبیات تخصصی حوزه، تکامل مادی را از تکامل معنوی تفکیک می‌کند و تمامی عرصه‌های مادی را از خطابات شارع خارج می‌داند و لذا بررسی این مقولات را به ادبیات دانشگاه می‌سپارد. از سوی دیگر مقام معظم رهبری معتقدند توسعه بار ارزشی دارد و به همین دلیل لازم است برای اداره کشور بر اساس اسلام، نسخه‌ای تولید شود تا تعریف جدیدی از تکامل مادی ارائه کند. اما هم‌زمان و به صورت موردی و در برخی عرصه‌ها، استفاده از تجارب دیگران را می‌پذیرند؛ بدون اینکه آن را مقید به اضطراب کنند. به نظر می‌رسد ادبیات دانشگاه با سوء استفاده از همین مسأله و از طریق تأکید بر تجارب

توسعه‌یافتگی، به دنبال آن است تا جهت‌گیری خود را به ادبیات انقلاب تحمیل کند. البته باید توجه داشت که حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری برای استفاده از این تجارب، در عمل - و نه در تئوری - کارکرد آنها را تغییر داده‌اند و به همین دلیل است که حرکت نظام رو به جلوست و جهت‌گیری آن حفظ شده اما این عملکرد (تغییر کارکردها و تخصیص‌ها) تبدیل به یک تحلیل تئوریک نشده است که این، همان فاصله‌ی مبنای مختار با ادبیات انقلاب است.

در همین راستا، با استناد به «استفاده از تجارب دیگران» در تمام مقالاتی که در این نوع نشست‌ها ارائه می‌شود، مطالبه رهبری به مباحث علمی متداول مقید شده و سپس عملاً منزوی می‌شود؛ زیرا مقالات یا بر اساس ادبیات حوزه یا بر اساس ادبیات دانشگاه و یا بر اساس تألیف بین این دو تدوین می‌شود. در عرصه عمل نیز - که عرصه‌ای توقف‌ناپذیر و غیر قابل تعطیل است - نظارت ادبیات انقلاب نسبت به تدوین اسناد کلان نظام، مسئله را به صورت ریشه‌ای حل نمی‌کند و لذا در عینیت، جهت‌گیری دیگری جریان می‌یابد. لذا به نظر می‌رسد برای جلوگیری از منزوی کردن ادبیات انقلاب در عرصه علمی و عملی اداره نظام، توجه به استدلال ما درباره وضع موجود ضروری است؛ یعنی لازمه تحقق جهت‌گیری جدید در تولید الگوی پیشرفت، ارزیابی شرایط موجود - و بالتبع استفاده از تجارب دیگران - با نگاه «اضطرار علمی» است تا بر این اساس و با تغییر در تعاریف و تخصیص‌ها به صورت قاعده‌مند، به یک راه برون‌رفت دست یافت. به عبارت دیگر، «استفاده از دستاوردهای دیگران» باید به «تولید الگو بر اساس رویکرد اسلام» مشروط و مقید شود که به معنای «تغییر در تخصیص‌های موجود بر اساس اضطرار علمی» است.

البته در عرصه عمل و از دویست سال پیش، تجارب دستگاه کفر در زندگی اهل ایمان وارد شده و خسارت‌های ناشی از آن، حیات مومنین را نیز تحت تأثیر خود قرار داده و به دلایل تاریخی و اجتماعی و برخی غفلت‌ها و ضعف‌های ایمانی در گذشته، فرصت‌هایی از

دست رفته و طرف مقابل در تمامی شئون زندگی مسلمین نفوذ کرده؛ اما با لطف و هدایت خداوند متعال، جامعه شیعه گام اول برای برون‌رفت از این وضعیت را برداشته و یک حکومت دینی و نظام اسلامی تشکیل شده و امروزه با از عبور از جنگ نظامی و مسائل امنیتی و چالش‌های سیاسی، فراغت بالی برای بررسی و بازبینی پیرامون این مسائل در عرصه اداره کشور پدید آمده است. در هر صورت، تسلط کفار بر امت اسلام نشأت گرفته از ضعف‌ها و غفلت‌هاست و الاّ اسلام نه ضعیف و نه مستأصل است بلکه در مقابل همه نفوذها و سلطه‌ها نسخه عملی دارد: «یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین و المنافقین ان الله کان علیما حکیما و اتبع ما یوحی الیک من ربک» و «و مکروا و مکرالله و الله خیر الماکرین». اساساً جنس علم الهی و نبوی و علوی، از جنس عقلانیت بشری نیست بلکه عقلانیت و منطق و تجربه بشری باید برای تکامل خود، با این نور نسبتی برقرار کند و به آن مقرب شود.

پس گرچه در ابتدای انقلاب، تعبیه «شورای نگهبان» در قانون اساسی برای احراز عدم مخالفت قوانین با احکام و طرحی ناشی از ملاحظه مسأله‌ی «حجیت» بود، اما در ادامه حرکت نظام اسلامی نباید این روند بر اساس تئوری «منطقه الفراغ» تداوم یابد بلکه باید در چارچوب «اضطرار علمی نظام» و «در افق خروج همه‌جانبه از ادبیات توسعه پایدار» و به عنوان امری موقت ارزیابی شود. در واقع خروج از وضعیت موجود دفعتاً رخ نمی‌دهد و لذا در جریان تغییر وضع موجود، استفاده از این تجارب اجتناب‌ناپذیر است اما این استفاده باید بر اساس تغییر در تخصیص‌ها باشد. چون در عرصه عمل نمی‌توان شرایط موجود را لحاظ نکرد بلکه باید برای راه برون‌رفت از وضع موجود، برنامه‌ریزی و هدف‌گذاری کرد. پس در رویکرد مختار، این دستاوردها در زمان اضطرار و در برنامه انتقال قابل استفاده‌اند اما نه با آن نظمی که دارند، بلکه با نظم جدیدی که برای خروج از وضع موجود ارائه می‌شود. به عبارت دیگر، برای اصلاح وضعی که نظام اسلامی با آن روبه‌رو شده، نمی‌توان به نفی آن



اکتفا کرد بلکه باید آن را دقیقاً شناسایی کرد و با توجه به آن، تغییر را آغاز نمود. یعنی باید مشخص شود که حساسیت‌ها و افکار و اعمال اجتماعی تا چه عمقی به تمدن مادی و ذات دنیاپرستانه‌ی آن وابسته شده‌اند تا با لحاظ آن، برنامه انتقال به سمت وضع مطلوب را طراحی کرد و با تصرف قاعده‌مند در متغیرهای اجتماعی، فرصتی برای برون‌رفت از مدل‌هایی ایجاد شود که به اضطرار پذیرفته شده‌اند.

البته باید به این نکته توجه داشت که منطقه‌الفراغ در ادبیات حوزه، سطح گسترده‌ای از موضوعات را شامل می‌شود اما ادبیات انقلاب درگذر زمان همواره به محدودسازی بیشتر ادبیات دانشگاه و تضییق بیشتر این منطقه‌الفراغ پرداخته که سفارش بی‌نظیری مانند تولید الگوی عینی بر اساس مکتب اسلام، خود یکی از بارزترین نمونه‌های این واقعیت بوده و نشان‌دهنده‌ی هم‌سویی ادبیات مختار با ادبیات انقلاب است. از سوی دیگر بسیار ضروری است که دیدگاه‌های مختار به ادبیات انقلاب تحمیل نگردد و به صورت «سیاسی» و غیر علمی، از بیانات امام(ره) و رهبری به نفع دیدگاه مورد نظر سوء استفاده نشود؛ مخصوصاً با توجه به اینکه ادبیات انقلاب اجمالاً مجموعه ادبیات دانشگاه را به عنوان تخصصی که متکفل تکامل مادی و دارای کاربرد در این عرصه است، به رسمیت شناخته که در این باره استشادات زیادی از کلام امام(ره) و رهبری قابل احصاء است. در واقع مبنای مختار نیز در شرایط اضطرار با این رویکرد ادبیات انقلاب موافق است زیرا نمی‌توان به سادگی و در کمتر از چند دهه، راه برون‌رفتی از ادبیات دانشگاه یافت. بنا بر آنچه گذشت، مقوله «استفاده از تجارب دیگران» یکی از سرفصل‌هایی است که باید پژوهش‌های گسترده‌ای را درباره آن آغاز کرد و این تازه، آغاز سؤالات است تا با تعامل بین ادبیات انقلاب و متخصصین و نخبگان، مشکلات و چالش‌ها شناسایی شوند و در این موضوع، گردش اطلاعات و نزدیکی و قرابت «تخصصی» و علمی رخ دهد.

۳/۳. تاکید بر «انعطاف الگو»، نشان‌دهنده انصراف آن به «ماشین اجتماعی» طراحی شده بر اساس نقشه جامع دین محور

عنوان بعدی، «منعطف بودن الگو در راهبردها بر اساس هدف‌های مشخص» است که مقصود از «نقشه جامع» در فقرات قبلی را واضح‌تر می‌کند. زیرا گرچه به دلیل تکامل دائمی در علم اصول فقه احکام حکومتی، تغییراتی در فهم دین قطعی است، اما به هر صورت «نقشه جامع»ی که بر اساس فهم از دین طراحی شود، انعطافی در چارچوب‌های اساسی خود نخواهد داشت. پس انعطاف در اینجا مربوط به یک امر کاربردی قابل بهینه است که با معنای دوم از نقشه جامع (ابزاری عینی همانند اتومبیل برای حرکت جامعه) مناسبت دارد. به عبارت دیگر، از آنجا که مبنای تولید نقشه جامع، اسلام و معارف الهی - و نه عقل و تجربه بشری - است و اسلام نیز به عنوان دین الهی، بر همه زمان‌ها و مکان‌ها در تاریخ و بر همه اقوام و جوامع الی یوم القیامه حاکم است، نقشه جامع شکلی از ثبات پیدا می‌کند و بیشتر به «نظام حجیت» مربوط می‌شود تا «عرصه عینیت و کارکرد»؛ و تنها با ورود به عرصه عمل است که این نقشه به شرایط تاریخی و جغرافیایی و سیاسی و... مقید می‌شود و باید منعطف باشد:

«البته این الگو غیرقابل انعطاف نیست و آنچه به دست خواهد آمد، حرف آخر نیست. یقیناً شرایط نو به نوبه روزگار، ایجاد تغییرات را ایجاب می‌کنند. این تغییرات باید انجام بگیرد. بنابراین الگو، الگوی منعطفی هست؛ یعنی قابل انعطاف هست، هدف‌ها مشخص هست و الگو و راهبردها ممکن است به حسب شرایط تغییر کنند و حتی اصلاح شود».

پس اگر هدف‌ها مشخص و دارای ثبات است و مطلوبیت‌های کیفی معین شده، باید گفت الگو و نقشه جامع، مواجه با زمان و مکان است و لذا امری عینی و کاربردی محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. البته باید توجه داشت همان‌طور که پایه‌های علمی که نحوه زندگی بشری را متحول می‌کند تا مدت‌های

۳/۴. «حاکمیت الگو بر اسناد بالادستی نظام» به معنای انصراف آن به «تئوری تکامل اجتماعی» نظام جمهوری اسلامی و معیاری اساسی برای ارزیابی مقالات ارائه شده بحث بعدی، پیرامون عنوان «حکومت الگو بر همه چشم اندازها و سیاست‌گذاری‌ها» است. در توضیح می‌توان به این نکته اشاره کرد که این الگو همان «تئوری تکامل اجتماعی» در نظام جمهوری اسلامی است و هنگامی که با نگاهی جدید و بر اساس دین تولید شود، باید بر همه تصمیمات نظام حاکم شود:

«اگر ما توانستیم به حول و قوه الهی در یک فرآیند معقول به الگوی توسعه اسلامی ایرانی پیشرفت دست پیدا کنیم، این یک سند بالادستی خواهد بود نسبت به همه اسناد و برنامه‌های کشور و چشم‌اندازهای کشور، سیاست‌گذاری‌های کشور، یعنی حتی چشم‌اندازهای بیست ساله و ده ساله که در آینده تدوین خواهد شد، باید بر اساس این الگو، تدوین شود. سیاست‌گذاری‌هایی که خواهد شد، سیاست کلان کشور باید از این الگو پیروی کند و درون این الگو بگنجد. این چیزی هم نیست که دولت‌ها یا مجالس بتوانند آن را تصویب کنند».

این بیان به معنای آن است که الگو به مثابه «نظام فکری» جمهوری اسلامی است و به اصل اسلام و دین مربوط می‌شود و لذا این نکته مهمی است که می‌توان بر اساس آن، مقالات و مباحث ارائه شده به مرکز الگورا به درستی طبقه‌بندی کرد و تنها مقالاتی را موضوع بحث و بررسی قرار داد که در سطح چشم‌اندازها و سیاست‌گذاری‌ها تنظیم شده باشند. به عنوان نمونه، اگر مقاله‌ای پیرامون تصمیمات جاری نظام یا امور بخشی باشد، باید از سوی هیأت علمی که قضاوت مقالات را بر عهده گرفته، خارج از موضوع تلقی شود.

طولانی تغییر نخواهد کرد (مانند فیزیک کوانتوم)، هنگامی که پیچ‌وخم‌های موجود در روند تولید یک الگوی جدید و تغییرها و انعطاف‌های ناشی از آن طی شود و در نتیجه، مدل نهایی برای اداره کشور به دست بیاید، طبعاً تا مدت‌های طولانی قابل تغییر نخواهد بود.

۳/۵. تولید الگو به مثابه امری فرابخشی و متعلق به اصل اسلام در دیدگاه ادبیات انقلاب و ضرورت ارتقاء تحلیل از آن در چارچوب «انقلاب فرهنگی» به عنوان مکمل «انقلاب سیاسی»

متنی که ذیل عنوان بعدی یعنی «تعلق این کار به همگان (نه اشخاص و مقامات)، به اندازه توانایی و ظرفیت» قرار گرفته، از این قرار است:

«بنابراین کار متعلق به اشخاص و مقامات نیست، کار متعلق به بنده نیست، این کار همه است. همه ما در زمینه این کاری که دارد انجام می‌گیرد، مسئولیت داریم، هر کدام به قدر توانایی‌های خودمان، ظرفیت‌های خودمان، سعه و شعاع قدرتی که در اختیار ما هست. در این زمینه مسئولیم که باید ان شاء الله دنبال کنیم. البته گزارشی که آقای دکتر داوودی دادند، گزارش بسیار خوبی است، من هم کم و بیش بی اطلاع نبودم از این مطالبی که ایشان گفتند، لیکن با این تفصیل ما اطلاع نداشتیم. اینها بسیار خوب است. با هم هیچ منافاتی ندارند. این کار، کار یک مجموعه خاص و محدود نیست. کاری است که باید همه ظرفیت نخبگان کشور به میدان بیایند.»

در توضیح این بند می‌توان به این مثال توجه کرد: برای تحقق «ارتقای سطح علمی کشور»، وزارت علوم، وزارت آموزش و پرورش، وزارت بهداشت و آموزش پزشکی و دانشگاه‌ها هر یک جایگاه خاصی دارند که باید متناسب با آن مجموعه‌ای از فعالیت‌ها را انجام دهند. همان‌طور که در موضوعی مانند «برگزاری حج» چندین نهاد شامل سازمان حج و زیارت، بعثه مقام معظم رهبری، وزارت امور خارجه و... وارد عرصه می‌شوند و هر یک، ساماندهی بخشی از کار را به عهده می‌گیرند. در واقع موضوعات متداول و میان‌بخشی باید در ارتباط با بخش‌های مختلف تعریف شوند تا شکل بگیرند. بر این اساس، گاه تصور می‌شود که «تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» مقوله‌ای است که باید برای آن منزلت و جایگاهی در یک مجموعه ایجاد کرد و در آن مجموعه، سهم تأثیر و فعالیت هر بخشی را مشخص نمود. لذا تولید الگو باید ارتباطی با حوزه برقرار کند و سهم حوزه در آن مشخص

شود و ارتباطی هم با دانشگاه لازم است که سهم دانشگاه را تعیین نماید. در این صورت، تولید الگو به موضوعی میان‌بخشی تبدیل می‌شود. اما به نظر می‌رسد بیانات رهبری در این بخش و نحوه برخورد عملی ایشان با موضوع تولید الگو از این قبیل نیست. در واقع به جای آنکه این جلسه با مراجع تشکیل شود و یا در قالب دیداری در دانشگاه‌ها صورت گیرد و یا از طریق شورای عالی انقلاب فرهنگی پی‌گیری شود، مقام معظم رهبری این جلسه را در دفتر خود و با حضور نمایندگان از حوزه و دانشگاه و نظام اجرا برگزار می‌کنند تا همه ایده‌ها و ظرفیت‌ها جذب شود. پس ما با مسئله‌ای «فرابخشی» مواجهیم که به دلیل بی‌سابقه و بدیع بودن آن، هیچ یک از ابعاد آن به صورت تفصیلی مشخص نیست تا به صورت میان‌بخشی و در فضای معمول و متداول پی‌گیری شود بلکه در فضایی فراتر از حوزه و دانشگاه طرح شده؛ به نحوی که مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «این کار متعلق به بنده هم نیست.»

این بدان معناست که مسئله تولید الگو متعلق به اصل اسلام است و حیات و ملمات جمهوری اسلامی به آن وابسته است. این توصیف گفتاری و این رفتار عملی مقام معظم رهبری و توضیحاتی که پیرامون آن ذکر شد، ما را به این مسأله مهم رهنمون می‌کند که تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، «موضوع امتحان جامعه نخبگانی در این دوره از تاریخ» است. یعنی همان‌طور که با طرح سوالی جدید و بی‌سابقه در علوم پایه و در صورت به نتیجه رسیدن بررسی‌های مربوط به آن، اتفاقات بزرگی در زندگی بشر به وقوع می‌پیوندد، مطالبه تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت سؤالی تاریخی و از همین سنخ است که به مقدرات الهی برای پیش برد جامعه ایمانی در طول تاریخ مربوط است. در واقع پس از آن‌که مکتب اسلام موفق به تشکیل یک حکومت شده، اکنون باید پیرامون کیفیت حکومت و اداره و ارتباط قاعده‌مند آن با اسلام پاسخ‌گو باشد.

البته در ادبیات مختار، نکته دیگری به این معنا اضافه می‌شود و آن این‌که این مسئله

یکی از موضوعات «انقلاب فرهنگی» است؛ یعنی پس از «انقلاب سیاسی» و تغییر در جهت‌گیری اجتماعی و مجتمع نمودن ملت بر محور حاکمیت مکتب و تحول در حساسیت‌ها و انگیزه‌های عمومی، باید در گام دوم به سوی «انقلاب فرهنگی» حرکت کرد؛ امری که دانشگاه و حوزه و نظام اجرا و اصل جمهوری اسلامی را پوشش می‌دهد. در واقع اگر نظام مقدس جمهوری اسلامی مدعی جهت‌گیری جدیدی در زندگی اجتماعی است، باید در «مفاهیم، ساختارها و محصولات» انقلاب و دگرگونی اساسی رخ دهد تا انگیزه‌های الهی، ساختاری برای جریان خود پیدا کنند و در سایش با ساختارهای مادی دچار فرسودگی و انحلال نشوند. البته این مطلب، اثر خود را در بخش «سازمان» تولید الگو نیز نشان می‌دهد؛ چون اگر تولید الگو از منظر انقلاب فرهنگی دنبال شود، سازماندهی که بتواند موضوع را در این عمق و گستردگی محقق کند، مبتنی بر جمع‌آوری مقاله نخواهد بود و امور دیگری مطرح خواهد شد که در ادامه و ذیل بحث «سازمان» مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

#### ۴. اشاره اجمالی به دیگر تقسیمات مرتبط با بخش «برنامه» برای تعمیق مدیریت تحقیقات و تعیین ابعاد سرفصل‌های تحقیقاتی در این زمینه

برای تکمیل بحث در بخش «برنامه» باید به این نکته توجه کرد که در بیانات مقام معظم رهبری، به عناوینی مانند «درازمدت» و امثال آن توجه شده و متناظر با آن در ادبیات موجود، «چشم‌انداز» امری درازمدت است و برنامه‌های پنج ساله، میان‌مدت ارزیابی می‌شوند و برنامه‌های کوتاه‌مدت همانند بودجه‌های سالانه‌ای است که توسط دولت و مجلس تنظیم می‌گردد. در مبنای مختار نیز با توجه به «جدول الگوی تنظیم برنامه» می‌توان حدس زد که بلوک اول از این جدول به چشم‌انداز، بلوک دوم آن به اصول حاکم بر برنامه‌ها (که سرفصل‌های برنامه‌های پنج ساله هستند) و بلوک سوم به برنامه‌های سالانه، قابل تطبیق است.

این بحث، مربوط به ابعاد زمانی در برنامه بود اما از کلمات ایشان می‌توان مباحث مربوط به ابعاد مکانی در برنامه را نیز به دست آورد؛ همان طور که به این مضمون اشاره کرده‌اند که بعد از مهندسی الگو، باید آن را در وعاء سیاست‌گذاری و ساختاری و قانونی جریان داد. متناظر با این مطلب، یک تقسیم منطقی در مبنای مختار مطرح است: «جهت، ساختارها، محصولات» که در آن، «جهت» ناظر به مهندسی علمی، «ساختارها» ناظر به مهندسی عینی و «محصولات» نیز ناظر به امور کاربردی ملموس در نظر مردم قلمداد می‌شود.

تقسیم دیگری که در رابطه با برخی فرازهای سخنان مقام معظم رهبری قابل طرح است، «تکوین، تاریخ و جامعه» است که «ارتباط انسان با خدا، ارتباط انسان با انسان و ارتباط انسان با جهان» با بخش «تکوین» مناسبت دارد. اما در «تاریخ»، فرآیندهای تکاملی مطرح می‌شود به این معنا که اگر حرکت انبیاء در گذشته و دورنمای مهدویت در آینده ملاحظه نشود، نمی‌توان فضایی را که جمهوری اسلامی از نظر تاریخی در آن شکل گرفته، به درستی ترسیم کرد. پس یک نگاه تاریخی به موضوع لازم است؛ همان‌گونه که در فلسفه مادی حاکم بر نظام سرمایه‌داری نیز چنین نگاهی وجود دارد و در کتاب مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران به مراحل گذشته تاریخی بشر، وضعیت کنونی و عصر آینده و رخدادهای پیش‌رو اشاره شده است. اما پیرامون «جامعه»، تقسیم «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» مطرح می‌شود و بر این اساس، مدل یا سیاست‌محور خواهد بود و یا فرهنگ‌محور و یا اقتصاد‌محور. با توضیحات قبلی روشن شد که نظام سرمایه‌داری، اقتصاد‌محور است و به نظر می‌رسد بعدها باید اثبات شود که مدل اسلامی، سیاست‌محور و صیانت‌محور است؛ یعنی از آنجا که دستگاه ایمان و جامعه مومنین همواره در معرض هجوم نظام کفر قرار دارد، باید سیاست و صیانت را محور خود قرار دهد و فرهنگ و اقتصاد را بر اساس اقتضانات این درگیری دائمی طراحی کند.

پس باید همه ابعاد این تقسیمات را در بحث از «برنامه» پوشش داد و از مناظر و زاویه‌های مختلف به بحث پرداخت تا برنامه تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت مشخص شود و همین روند باید در بخش «محتوا» و «سازمان» نیز انجام گیرد. به عنوان نمونه نمی‌توان محتوا را به فلسفه انسان‌شناسی و بُعد معنوی انسان منحصر کرد بلکه باید بحث را تا ابعاد جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ گسترش داد و سپس این مفاهیم را در «بلندمدت، میان‌مدت، کوتاه‌مدت» و... ضرب نمود تا آثار آن در نرم‌افزارهای سازمانی برای مدیریت تحقیقات معلوم گردد. پس با توجه به اشارات رهبری به عناوین مختلفی مانند بلندمدت و کوتاه‌مدت و...، طراحی همه‌جانبه «محتوا، برنامه، سازمان» ضرورت می‌یابد.



## گفتار پنجم: تحلیل و تکمیل «ضرورت سازمان»، «موضوع سازمان»، «هدف سازمان»

۱. «ضرورت سازمان»: عدم تحرک نخبگان در موضوع الگو، با توجه به جایگاه اصلی «نیروی انسانی» در سازمان

پس از بررسی و تحلیل و تکمیل بخش «محتوا» و «برنامه» در سخنان مقام معظم رهبری، بحث به بخش «سازمان» رسیده است که محور اصلی در آن، «نیروی انسانی» است. در واقع اگر پتانسیل نیروی انسانی در مقیاس یک سازمان شکل نگرفته باشد، دسترسی به اهداف اجتماعی و حاکمیتی ممکن نخواهد شد. پس حرکت بزرگی قرار است به تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت منجر شود، به پتانسیل نیروی انسانی نیازمند است. به عبارت دیگر، تولید این الگو به فعالیت‌هایی در مقیاس حاکمیت نیازمند است و فعالیت حاکمیت نیز به تشکیل سازمان احتیاج دارد و سازمان نیز بدون نیروی انسانی معنا ندارد. به همین دلیل، فرازهایی از بیانات رهبری که در رابطه با نیروی انسانی بوده، در بخش «سازمان» قرار گرفته است.

در بخش «ضرورت سازمان»، برخلاف عده‌ای که با بحث از تولید الگو مخالف‌اند و مخالفت خود را به فقدان نیروی انسانی لازم برای این امر مستند می‌کنند، مقام معظم رهبری معتقدند این پتانسیل وجود دارد:

«امشب بحمدالله بسیار جلسه خوبی شد. من حقیقتاً، بهره بردم، هم از مطالبی که بیان شد، هم بیشتر از مشاهده ظرفیتی که در مجموعه فرزندان و اندیشوران کشور برای طرح مسائل و امتداد دادن، استمرار دادن به اجزای مسائل پیچیده و مرکب وجود دارد که این را من امشب در مجموع مشاهده کردم. البته گفته شد که برای تدوین چنین الگویی ما توانایی فکری نداریم. نمی‌توانیم این را قبول کنیم. ظرفیت‌های کشور، ظرفیت‌های زیادی است تا آن حدی

که بنده اطلاع پیدا می‌کنم، به نظرم ظرفیت‌های بالفعل شده بسیار خوبی وجود دارد. هم در حوزه دانشگاهی، هم در حوزه عملیه قم و بعضی حوزه‌های دیگر. علاوه بر این استعدادها و ظرفیت‌هایی وجود دارد که می‌شود اینها را با مطالبه بالفعل کرد، اینها را وسط میدان آورد. ما اگر امروز این کار را شروع نکنیم و دنبال نکنیم، مطمئناً عقب خواهیم ماند و ضرر خواهیم کرد. لذاست که بایستی حتماً [با] این حرکتی که این جور طراحی شده پیش برویم».

پس گرچه همین نیروی انسانی حاضر در نشست اول، نقطه شروع خوبی برای یک کار بزرگ و درازمدت است که موضوع آن، یک مقوله پیچیده و مرکب است؛ اما با توجه به عدم تحرک سازمانی در میان نخبگان برای تولید الگو، باید یک عزم ملی در میان آنها ایجاد شود. گویی رهبری به دنبال آن هستند که ظرفیت جامعه نخبگانی و نیروی انسانی مرتبط با این موضوع را تهییج کنند و آن را به تحرک درآورند تا از این طریق، سازمان متناسب با آن شکل بگیرد و پی‌گیری مطالبه ایشان مبنی بر تولید الگو، شکل سازمانی پیدا کند. لذا می‌فرمایند:

«متأسفانه جامعه نخبگانی ما هنوز در بخش‌های مهمی از این مسئله، به این نتیجه صحیح و درست نرسیدند که این باید اتفاق بیفتد و به حول و قوه الهی اتفاق خواهد افتاد».

## ۲. تعریف «هدف سازمان» به «ایجاد عزم ملی در نخبگان و شکل‌گیری جامعه نخبگانی بر محور تولید الگو»

پس از بررسی «ضرورت» - که ناظر به خلأها و وجوه سلبی است - باید به ملاحظه «هدف» پرداخت تا در نسبت بین این دو، «موضوع» روشن شود. متنی که مربوط به بخش «هدف سازمان» می‌شود، از این قرار است:

«خب، هدف دومی که ما از تشکیل این جلسه داشتیم، این است که یک فرهنگ و یک گفتمان، اول در میان نخبگان و به تبع آن در سطح عمومی جامعه به وجود بیاوریم. یعنی همین حرف‌هایی که شما امشب بیان کردید، وقتی در سطح جامعه منتشر می‌شود، ذهن نخبگان و سپس ذهن عموم مردم را به یک سمت اساسی سوق خواهد داد... مقصود ما از

تشکیل این نشست یا درست‌تر بگوییم سلسله نشست‌هایی که ان‌شاء... در آینده خواهیم داشت، در درجه اول این است که متفکران کشور، اندیشه‌ورزان کشور خودشان را درگیر مسائل کلان کشور بکنند. کشور مسائل اساسی‌ای دارد. کارهای بزرگی است که باید انجام بگیرد. توانایی‌ها و ظرفیت‌های بسیاری است که می‌تواند در خدمت این حرکت عظیم انجام بگیرد. این مقصود تحقق نخواهد یافت، مگر اینکه زَبَدگان، فرزندگان، اندیشه‌ورزان خودشان را با این مسائل کلان مرتبط درگیر کنند. این باید اتفاق بیفتد. ان‌شاءالله این خواهد شد.»

پس همان‌طور که در بخش «هدف محتوا» بیان شد، مقام معظم رهبری در درجه اول به دنبال این هستند که کشور در عرصه الگوی پیشرفت و مدل توسعه به استقلال دست پیدا کند که انعکاس این هدف محتوایی در مقوله سازمان و نیروی انسانی، ایجاد عزم ملی نخبگانی پیرامون تولید الگو و گردش اطلاعات بر محور آن و شکل‌گیری یک جامعه نخبگانی در این عرصه است. پس این نکته مهم است که برای پایدارسازی هر حرکتی، یک رویکرد جامعه‌شناسانه لازم است که این رویکرد در بیان رهبری، به ایجاد ظرفیت‌های نیروی انسانی و تشکیل سازمان مربوط به آن تعریف می‌شود. یعنی هدفی به نام «استقلال کشور در تولید الگو» تنها از طریق یک کار سازمانی و ایجاد عزم ملی و جامعه نخبگانی در حوزه، دانشگاه، فرزندگان و متفکران ممکن خواهد شد.

۳. اشاره به نرم‌افزارهای حوزوی و دانشگاهی برای تحقق «موضوع سازمان» (عزم ملی نخبگانی) و ناکارآمدی آنها در تحقق مطالبه رهبری

۳/۱. تعریف «موضوع سازمان» به دو بخش «سیاسی» (حمایت و نظارت) و «علمی» (اصطکاک گمانه‌ها) در کلام رهبری

عنوان بعدی، تعریف «موضوع سازمان» به «کنترل و پشتیبانی بدون انحصار حرکت

عظیم نخبگانی ایرانی به عنوان طراحان الگو» است<sup>۱</sup>:

«باید جایی باشد که این حرکت را در انحصار نگیرد. ما از آن مرکز توقع نخواهیم کرد که این کار را او انجام دهد بلکه توقع خواهیم کرد که او این حرکت عظیم نخبگانی در کشور را زیر نظر بگیرد، از آنها خبر بگیرد، به آنها کمک کند، پشتیبانی‌های گوناگون بکند، طوری که این حرکت متوقف نشود».

در واقع در رأس این سازمان، مقام معظم رهبری و دفتر ایشان است که به «حمایت سیاسی» از روند تولید الگو و مطالبه‌گری در این زمینه می‌پردازند تا بلندمدت بودن کار باعث فرسایش و فراموشی آن نشود بلکه پتانسیل لازم برای تداوم فعالیت همواره در مجموعه دمیده شود. اما این به معنای آن نیست که دفتر مقام معظم رهبری به پشتیبانی علمی نسبت به این امر مشغول شود؛ یعنی یک قلّه و محور فکری در این عرصه توسط رهبری تعریف نشده بلکه نقش اصلی برای تولید الگو و گردش اطلاعات در این زمینه، به عهده خود نخبگان و متفکران گذاشته شده است. در واقع خصلت «سازمان تولید الگو» و مرکز متولی این امر باید به نحوی باشد که دائماً موجب زایش فکری شود و با طراحی مجاری علمی، بستری فراهم آورد تا با گردش تمامی گمانه‌های مرتبط با سفارش رهبری، گمانه‌های ضعیف منزوی شوند و گمانه‌های قوی، مورد توجه قرار گیرند که این به معنای طراحی روند تکامل گمانه‌ها خواهد بود. در ادامه، رهبری به تشکیل حلقات علمی اشاره می‌کنند که به نظر می‌رسد ناظر به نرم‌افزاری است که اجازه می‌دهد گمانه‌های مربوط به موضوع به صورت قاعده‌مند به گردش درآید.

۱. رهبری در ضمن این مطالب اشاره می‌کنند که «این نشست در جمهوری اسلامی بی‌سابقه است». به نظر می‌رسد چنین تعبیری به دلیل تخصصی بودن این نشست و آغاز ارتباط ادبیات انقلاب با ادبیات تخصصی موجود در کشور برای تفکر و تأمل پیرامون الگوی اداره کشور است. همچنین درباره «ایرانی بودن الگو» اشاره‌ای دارند که می‌توان گفت معنای آن در این امر خلاصه می‌شود: متغیر اصلی نیروی انسانی در تولید الگو، معتقدین به جمهوری اسلامی هستند که ملیت ایرانی دارند.

پس «موضوع سازمان» دارای دو بخش است: بخش سیاسی آن، ستادی است که به عنوان بازوی رهبری و با حمایت و خبرگیری و نظارت و پی‌گیری باید مانع توقف روند تولید الگو شود. اما بخش دوم آن، مربوط به نفس موضوع و نرم‌افزار آن است که شامل حلقه‌های علمی، همایش، گردهمایی، نشست و هر ابزار دیگری می‌شود که در دانشگاه و حوزه وجود دارد.

### ۳/۲. اشاره رهبری به نرم‌افزارهای موجود در حوزه و دانشگاه جهت گفتمان‌سازی و پذیرش در مجامع علمی

در واقع رهبری مطلع هستند که برای یک کار فکری چه در حوزه و چه در دانشگاه، از نرم‌افزارهای خاصی برای تبدیل یک موضوع به گفتمان علمی در مجامع نخبگانی استفاده می‌شود. این به معنای طرح نرم‌افزارهای جدید برای تولید و پژوهش نیست، چون تولید و پژوهش باید در آزمایشگاه‌های علمی و آکادمی‌ها محقق شود. به تعبیر ایشان، بعضی در خانه خود به تحقیقات فردی می‌پردازند (که روش مرسوم حوزوی این‌گونه است) اما برخی افراد (در روش دانشگاهی) فعالیت علمی و پژوهشی را در آزمایشگاه‌های پیچیده و امثال آن انجام می‌دهند. در هر صورت وقتی این روند صورت می‌پذیرد و حرف نو و سخن بدیعی در حوزه یا در دانشگاه مطرح می‌شود، به شیوه‌ای خاص در میان فضلاء و نخبگان به پذیرش می‌رسد که نرم‌افزار آن در دانشگاه، «همایش، گردهمایی، نشست، حلقه علمی و نمایشگاه» است و در حوزه نیز شیوه قُلَّت و اِنْ قُلَّت و مباحثه وجود دارد. به عبارت دیگر، اصل مطلب رهبری در «موضوع سازمان» این است که علم در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها به شیوه خاصی تولید شده و به شیوه خاصی نیز به پذیرش می‌رسد و استفاده از این اصطلاحات نشان می‌دهد که ایشان در حال گزارش از نرم‌افزارهای مرسوم در حوزه و دانشگاه هستند. البته همگان این روش‌ها را می‌پذیرند و عمل به آن را به عنوان موضوع سازمان تأیید می‌کنند. پس باید به بررسی هر یک از این نرم‌افزارها پرداخت تا میزان کارآمدی آنها برای تحقق

«هدف سازمان» (ایجاد عزم ملی نخبگانی برای تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت) معین شود. با طرح این سوال و نقد و بررسی روش‌های موجود در حوزه و دانشگاه است که می‌توان به طرح نرم‌افزار جدید برای «موضوع سازمان» دست یافت. زیرا همان‌طور که اشاره شد تولید الگو باید به مثابه موضوع امتحان جامعه نخبگانی و از سنخ انقلاب فرهنگی محسوب شود و در تمامی ابعاد آن، کمال اهتمام و دقت صورت پذیرد. در واقع از آنجا که تولید الگوی اسلامی، موضوعی بدیع و در فضای علمی حوزه و دانشگاه بی‌سابقه است، ضرورت دارد این «محتوا»ی نوین، «برنامه» و «سازمان» نوین و متناسب با خود را ایجاد کند. به عبارت دیگر، به دلیل بدیع بودن این موضوع در تاریخ علوم دانشگاهی و حوزوی، سازمان آن نمی‌تواند همانند سازمان‌های علمی متداول باشد بلکه موضوع به هر صورت که تعریف شود، برنامه و سازمان نیز باید متناسب با آن شکل بگیرد. به نظر می‌رسد برای تحقق یک روند علمی در تولید الگو، گمانه‌های جدید باید با یکدیگر اصطکاک پیدا کنند اما نرم‌افزارهای تولید و ترویج علم در حوزه و دانشگاه، گرچه نیازهای خود را تأمین می‌کنند، اما برای این هدف جدید کارآمدی ندارند و منجر به تولید الگوی نوین نخواهند شد بلکه کارکردی همانند ستاد سیاسی خواهند داشت و تنها باعث زنده ماندن این موضوع و اموری مانند خبرگیری و نظارت خواهند شد. البته این کارکرد سیاسی در جای خود لازم و ضروری است اما نرم‌افزارهای علمی باید کارکردهایی علمی از خود بروز دهند.

۴/۳. «طرح بحث در درس خارج» به عنوان نرم‌افزار پذیرش علمی و گفتمان‌سازی در حوزه و «برگزاری همایش» به عنوان نرم‌افزار پذیرش و گفتمان‌سازی در دانشگاه

برای نقد و بررسی نسبت به نرم‌افزارهای موجود باید توجه داشت که شیوه مرسوم در حوزه‌های علمیه در بالاترین سطح، به این صورت است که یک مرجع گمانه‌هایی را که درباره آن تأمل کرده و احیاناً در هیئت استفتاء مورد مباحثه قرار داده، در درس خارج برای طلاب و فضلا مطرح می‌کند و بعد از گردش اطلاعات و اشکال و مباحثه پیرامون آن در

درس خارج، نتیجه‌گیری شده و بحث به پایان می‌رسد. به عبارت دیگر نرم‌افزار حوزه برای به پذیرش‌رساندن گمانه‌های جدید در فضای علمی و نخبگانی، مباحثه یک مرجع با فضیلت در درس خارج است. البته مباحثه با هیئت استفتاء نیز نوع خاصی از مباحثه محسوب می‌شود اما ظاهراً کمتر ابزاری برای «پذیرش» قرار گرفته باشد. ضمناً باید توجه داشت که روش تحقیق حوزه‌های علمیه برای تولید علم، «علم منطقی» و «علم اصول» است و به وسیله این دو دانش، فقیه و عالم حوزوی به تفکر و تولید نسبت‌های جدید می‌پردازد.

۳/۵. تعریف همایش به نرم‌افزاری برای مشارکت سازمانی گمانه‌ها از طریق هیئت علمی و آیین‌نامه اجرایی با هدف تجاری‌سازی پژوهش

اما روش تحقیق دانشگاه، منطق سیستمی یا مجموعه‌نگری است که بر آزمایشگاه‌ها و مراکز آکادمیک و تئوری‌پردازی حکومت می‌کند. لذا پس از گمانه‌زنی و دستیابی به تئوری و انجام تحقیقات میدانی مربوط به آن، دستاورد جدید در مقابل انظار عمومی متفکران قرار گرفته و «همایش» برگزار می‌شود.

در واقع همایش دعوتی از دانشمندان موضوع خاص است که در مدت زمانی معین (دو تا سه روز) در کنار هم قرار می‌گیرند و بحث از سوی متفکری یا متفکرینی که پیرامون موضوع پژوهش کرده و به جمع‌بندی جدیدی رسیده، طرح می‌شود. سپس سایر افرادی که در این موضوع فعالیت کرده‌اند، به طرح سؤال‌های تبیینی یا اشکالات و نقدهای خود می‌پردازند. این گردش اطلاعات در این مدت زمان بین این دانشمندان و اصطکاک نظرات با یکدیگر مانند یک ورزش انجام می‌شود تا در صورتی که این گمانه از این فیلتر عبور کند، تدریجاً و از طریق همایش‌های بعدی به پذیرش برسد. پس از این، مراحل دیگری نیز طی می‌شود تا این گمانه وارد خط تولید شود و به کارآمدی عینی برسد.

پس تفاوت این شیوه با روش حوزوی آن است که اصطکاک گمانه با یکدیگر به نحو سازمانی انجام می‌پذیرد. یعنی یک هیئت علمی بر این جریان نظارت کرده و با استفاده از

آیین‌نامه‌ها و ابزارهایی مشخص می‌کند که نحوه سؤالات چه طور باشد، چگونه جمع‌بندی شود و سپس سؤالات بعدی چگونه به نحو مقنن در بین نخبگان به گردش درآید و در نهایت، بحث به نتیجه برسد. البته چنین روندی در همایش‌های کشورهای جهان سوم وجود ندارد و لذا باید تصور مرسوم از همایش را کنار گذاشت و به روند آن در غرب - به عنوان خاستگاه همایش - توجه کرد.

پس گرچه ممکن است یک گروه تحقیقاتی در موضوع علوم پایه، به نتایج جدیدی برسند و مطمئن باشند که این دستاورد، تحول عظیمی در صنعت و فن‌آوری و بالتبع زندگی بشر ایجاد می‌کند اما این ایده برای ورود به صحنه زندگی و عملیاتی‌شدن، باید از فیلتر نخبگان بگذرد که نرم‌افزار آن، همایش‌ها و حلقه‌های علمی است. ممکن است این سوال مطرح شود که چرا لازم است این دستاورد در معرض نظر نخبگان قرار گیرد و به پذیرش آنان منوط شود؟ اگر نوآوران به کارآمدی ایده خود اطمینان دارند، چرا مستقیماً آن را وارد خط تولید نمی‌کنند و موجبات بهره‌مندی بشریت را فراهم نمی‌آورند؟ پاسخ آن است که اگر عموم مردم مستقیماً و بدون واسطه نخبگانی با این دستاورد جدید مرتبط شوند، همان نخبگانی که نسبت به این ایده جدید قانع نشده‌اند، نقدها و اشکالات خود و خطرات و آسیب‌های ایده جدید را در اختیار افکار عمومی قرار می‌دهند؛ یعنی همان اشکالاتی که باید در همایش‌ها مطرح شود، مستقیماً به مردم منتقل می‌کنند. علاوه بر این، وزارت بهداشت و درمان و سایر سازمان‌های اجرایی مرتبط با موضوع نیز به‌مثابه یک مجری برای پذیرش نخبگانی هستند و در صورت مخالفت نخبگان با ایده جدید، محصول نوین را تأیید نمی‌کنند و استانداردها و تسهیلات و مجوزات لازم را به آن اختصاص نمی‌دهند و در نتیجه، این پژوهش با موانع علمی و سیاسی و اجرایی و حاکمیتی روبه‌رو خواهد شد. پس این یک گردش کار علمی و سازمانی است که عدم رعایت آن، موجب ورود نهادها و سازمان‌های متکفل وضع موجود به عرصه و تنش و درگیری خواهد شد و لذا محصول



جدید عملاً توسط جامعه و عموم شهروندان به صورت فراگیر به پذیرش نخواهد رسید و فقدان این فراگیری، کاهش سودآوری کمی نتیجه خواهد داد؛ به طوری که نیازهای بعدی این روند پژوهشی نیز تأمین نخواهد شد. چون بخشی از ثروت حاصل از تولید باید به تکمیل تحقیقات و بخش تحقیق و توسعه اختصاص پیدا کند که با پایین بودن فروش، چنین امکانی فراهم نمی‌شود.

پس در غرب به عنوان خاستگاه همایش، گردش گمانه به نحو سازمانی و علمی انجام می‌شود؛ در حالی که در کشورهای جهان سوم بعضاً ممکن است از همایش‌ها برای حمایت سیاسی از یک موضوع خاص استفاده شود. اما در کشورهای توسعه‌یافته باید گمانه دقیقاً و به نحو صحیح در بین نخبگان به گردش درآید که این دقت از طریق هیئت عملی و دبیر و آیین‌نامه اجرایی مخصوص محقق می‌شود.

۳/۶. تبیین ناکارآمدی نرم‌افزار حوزوی برای گفتمان‌سازی پیرامون تولید الگو، به دلیل فقدان «مشارکت سازمانی و توجه به موضوعات حکومتی» در آن

با این توضیحات، اشکال نرم‌افزار حوزه برای پذیرش گمانه‌ها تا حدودی روشن شد زیرا مشارکت در گمانه‌زنی در این نرم‌افزار، در سطح بسیار ضعیفی قرار دارد. یعنی پس از انجام مباحثه در هیأت استفتاء، گمانه برای بار دوم در درس خارج مطرح می‌شود و در یک مدت زمان کوتاه، سطحی از فضلاء - که ممکن است عضو هیئت استفتاء مرجع نباشند - اشکال و ایرادی را بیان می‌کنند و با پاسخ استاد، بحث سریعاً و تقریباً یک طرفه به پایان می‌رسد. در واقع مشارکت به نحو سازمانی و عمیق محقق نمی‌شود و فاقد آیین‌نامه است؛ یعنی همان کسی که متفکر و طراح گمانه است، جلسه را مدیریت می‌کند و به تشخیص خود، بحث و اشکال را قطع می‌کند و مدیریت بحث از ابتدا تا انتهای آن، صرفاً در اختیار طراح گمانه است. البته این روش دارای حدی از کارآمدی است و انصاف آن است که فعالیت علمی فقهاء اصولی برای احراز حجیت در مقایسه با اخباریون و عرفاء، از دقت بسیار بالایی بهره

می‌برد و از این جهت، قابل تجلیل است. اما این نرم‌افزا حداکثر نوعی از «مشارکت گروهی» را شکل می‌دهد و پتانسیل یک پژوهش سازمانی را که ناظر به موضوعات پیچیده و چندبعدی حکومت باشد ندارد و فاقد قدرت هماهنگ‌سازی ظرفیت یک جامعه و حکومت است. یعنی کثرت و پیچیدگی موضوعات اجتماعی ایجاب می‌کند که تقسیم کار در مورد گمانه‌ها به نحو منظمی انجام شود. اما روند پژوهش در حوزه به این شکل نیست و به همین دلیل، یک فرد می‌تواند در طول عمر خود، به درجات بالایی از علم فلسفه، کلام، عرفان، فقه، اصول و تفسیر برسد و در قله آنها قرار بگیرد اما چنین وضعیتی در علوم دانشگاهی و متخصصین آن نه ممکن و نه محقق است. زیرا موضوعاتی که در ادبیات تخصصی حوزه مورد توجه قرار می‌گیرند، موضوعات حکومتی نیستند بلکه دائر مدار «اعتقاد و اخلاق و فقه فردی» هستند و لذا در چنین موضوع بسیطی، اساساً تقسیم کار و پژوهش سازمانی موضوعیت پیدا نمی‌کند.

به تعبیر واضح‌تر، مقام معظم رهبری برای تولید این الگو یک سازمان تشکیل داده‌اند اما در دروس خارج چنین تشکلی برای تولید گمانه ایجاد نمی‌شود و خبری از آیین‌نامه اجرایی برای این دروس نیست و سطح‌بندی بین فضلا و عموم طلاب در ارائه وقت به آنها وجود ندارد. این در حالی است که در همایش‌های غربی، علاوه بر سازماندهی همه این موارد حتی از دعوت‌نامه و کارت ورودی استفاده می‌شود و ورود هر شخصی مجاز نیست؛ از چند ماه قبل عنوانین بحث مشخص شده و کار فکری مربوط به همایش و متن آن تهیه شده و برای مدعوین ارسال می‌شود تا زمینه برای چند ماه پژوهش پیرامون این موضوع و تدوین مقاله فراهم شود و هیئت علمی بر اساس یک برنامه سازمانی تحقیقاتی، نمره مقالات را تعیین کند. تازه پس از طی این مراحل است که جمع‌بندی بحث در همایش آغاز می‌شود. بنابراین دروس خارج با ظرفیت کار گروهی، پتانسیل و کارآمدی لازم برای تولید گمانه پیرامون جامعه و موضوعات اجتماعی را دارا نیست و گرچه مقام معظم رهبری از «قلت و ان

قلت طلبگی» نام می‌برند اما برای تحقیق و پژوهش در یک موضوع حکومتی عملاً از نرم-افزارهای دانشگاهی استفاده خواهد شد

۳/۷. ناکارآمدی نرم‌افزار «همایش» برای گفتمان‌سازی پیرامون تولید الگو، به دلیل جریان اخلاق «استعمار علمی» در آن

۳/۷/۱. تولید علوم استراتژیک به صورت محرمانه و انحصاری با استفاده از روش‌های اقتصادی برای جذب نوابغ (تطمیع و تحریک به دنیا)

البته باید توجه داشت که نرم‌افزار دانشگاهی پیش‌گفته در تمامی عرصه‌های علم مورد استفاده قرار نمی‌گیرد زیرا علوم دارای طبقه‌بندی است و از آنجا که بسیاری از کشورها با قلّه‌های علم و مرزهای دانش فاصله دارند، کشورهای پیشرفته سعی می‌کنند این قلّه‌ها و مرزها را به صورت انحصاری در اختیار بگیرند و دیگر کشورها را در جریان قرار ندهند. به عبارت دیگر در عرصه تولید علوم استراتژیک و حساس اساساً همایشی برگزار نمی‌شود و حتی به تبادل علمی با کشورهای هم‌رتبه صورت نمی‌گیرد بلکه از روش شناسایی عناصر پراستعداد و نابغه و تطمیع با مبالغ کلان و چک‌های سفیدامضا استفاده می‌شود تا این عناصر از طریق به کارگیری روش تحقیق - و نه برگزاری همایش - به دستاوردهای بدیعی برسند. پس در این عرصه، به‌پذیرش‌رساندن ایده جدید مطرح نیست و اساساً چنین کشورهایی تردیدی در جایگاه علمی خود ندارند تا به «نرم‌افزار پذیرش» محتاج باشند بلکه به دلیل انحصاری بودن این سطح از دانش‌ها و علوم، به تئوری‌های جدید عمل می‌شود و کارآمدی حاصل از آن، نه تنها به پذیرش می‌رسد بلکه سایر کشورها و ملت‌ها را با شوق و رغبت به دنبال خود می‌کشاند. پس فرهنگ تحقیقاتی و پژوهشی حاکم بر جهان، بر تطمیع استعدادها برتر با صرف مبالغ کلان و ریخت‌وپاش‌های فوق‌تصور استوار شده و بطور خلاصه باید گفت نظام سرمایه‌داری، دستگاه تحقیقاتی و مغزها را با پول جذب می‌کند و

مبنای اساسی برای تولید گمانه و به پذیرش رساندن آن در قلّه‌های علم، «شهوت» است. از سوی دیگر در این بخش، موضوع تحقیق به دانشمندان اعلام نمی‌شود و مورد موشکافی قرار نمی‌گیرد تا سپس آنها بر اساس علاقه خود و زمینه پژوهشی فراهم شده توسط کشورهای پیشرفته، به تحقیق بپردازند بلکه موضوعات نو و استراتژیک، به صورت محرمانه باقی می‌مانند و برای جذب دانشمندان به تحقیق پیرامون این موضوعات، از روش‌های اقتصادی - و نه نرم‌افزارهای فرهنگی - استفاده می‌شود.

۳/۷/۲. جریان اخلاق «استعمار و تحقیر علمی» در خلال همایش‌های غربی از طریق کاهش هزینه‌های تولید علم به وسیله استخدام پنهان استعداد‌های جهان سوم برای تکمیل تئوری‌های جدید

در سطوح پایین‌تر که موضوع یک بحث علمی از امور استراتژیک نباشد، صرف کم‌ترین هزینه‌ها دنبال می‌شود و حتی درآمدزایی از مشارکت دانشمندان در همایش‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. گرچه تشکیل همایش ظاهراً برای توضیح ایده جدید و به‌پذیرش رساندن آن است اما حقیقت و باطن همایش، ارائه اطلاعات جدید برای تکمیل آن توسط استعداد‌های برتری است که به صورت مجانی و رایگان، حاضر به تحقیق و پژوهش هستند. این روند بعد از برگزاری همایش‌های داخلی که منجر به سفرهای خارجی برای دوره‌های تحصیلات تکمیلی می‌شود، آشکارتر است که طی آن، مبالغی توسط دانشجویان پرداخت می‌شود تا اقامت چند ماهه در کشور مورد نظر به دست آورند. یعنی نحوه مدیریت هیئت علمی و آیین‌نامه همایش به گونه‌ای است که متفکران جهان سوم بعد از فیلتر اولیه (که به وسیله پرداخت هزینه شرکت در همایش انجام می‌شود) وارد فضایی علمی شوند تا فکر آنها درگیر گمانه‌های مرتبط با موضوع جدید شود. در چنین بستری، دبیران هیئت‌های علمی با ایجاد کانال‌ها و ارتباطاتی، افراد علاقه‌مند را به نحوی جذب می‌کنند که نه تنها برای تحقیق و پژوهش به دنبال دریافت حقوق باشند بلکه با پرداخت مبالغ بورسیه، استعداد و توان علمی

خود را در خدمت به تئوری جدید به کار گیرند! گرچه در این روند، مشارکت وجود دارد ولی این مشارکت با این هدف سازماندهی شده که ایده‌ها و تئوری‌های جدید به وسیله نوابغ جهان سوم و به صورت رایگان تکمیل گردد؛ نه این‌که همراهی متقابل و تعامل علمی عادلانه با دیگر کشورها و اصطکاک فکری دنبال شود. پس باطن این همایش‌ها و گردهمایی‌ها و حلقه‌های علمی یک‌طرفه است و اخلاق استعماری و استکباری شدیداً در آن جریان دارد؛ ولو این که روبنایی از آزادی اندیشه و تعامل علمی در آن به چشم بخورد. لذا این پرسشی مهم است که اگر در همایش‌ها چالش و درگیری و اصطکاک گمانه‌ها برای تولید علم دنبال می‌شود، چرا شرکت‌کنندگان در آن باید مبالغی پرداخت کنند؟! آیا چنین رفتاری معنایی جز تحقیر دانشمندان دیگر کشورها و تاکید بر احتیاج و نیاز آنها به کشورهای پیشرفته دارد؟!

در واقع فرهنگ حاکم بر همایش‌ها، گردهمایی‌ها، حلقه‌های علمی، نشست‌ها و سایر نرم‌افزارهای مرسوم دانشگاهی (بعد از اینکه گردش گمانه انجام شده و این روند درون یک کمپ علمی مدیریت می‌شود) به دو نتیجه اساسی منتهی می‌گردد؛ اول این‌که استعدادهای برتر که به تداوم کار پژوهشی پیرامون ایده جدید علاقه‌مندند، جذب شده و در معرض گزینش دبیر هیئت علمی قرار می‌گیرند تا این افراد با هزینه‌های کم یا به صورت رایگان بکار گرفته شوند و تئوری‌های مدنظر را تکمیل کنند. در چنین روندی، تحقیقات سازمانی و تقسیم کار پژوهشی و استفاده از نیروهای متفکر در دنیا به صورت ظالمانه و با استعمار پنهان و مشحون به اخلاق استکباری شکل می‌گیرد.

نتیجه دوم، تبلیغاتی است که بر محور این همایش‌ها و مقالات ارائه‌شده در آن، انجام می‌پذیرد و خروجی این همایش‌ها از طریق یک دستگاه وسیع تبلیغاتی (اعم از ژورنال‌ها، مجلات و مقاله‌های علمی و نمایشگاه‌ها) تبلیغ می‌شود تا گردونه این همایش‌ها، محیط سیالی را در معرفی تحولات علمی فراهم آورد. در این صورت است که طراوت و شادابی و

انگیزه متفکران سرتاسر دنیا برای شرکت در همایش‌ها و نشست‌های بعدی حفظ و تقویت می‌شود تا آنها نیز در این گردونه قرار بگیرند و روند فوق‌الذکر شکل دائمی و تصاعدی به خود بگیرد. بنابراین چنین نرم‌افزاری در کشورهای جهان سوم، بیشتر دارای کاربردهای مونتازای و ترجمه‌ای است؛ یعنی انعکاس این روند در کشورهای جهان سوم، انتقال فضای علمی موجود در این همایش‌ها و ترجمه مقالاتی است که در آنها ارائه می‌شود.

حال آیا نرم‌افزار تولید و پذیرش و ترویج الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت که یک کار مکتبی و موضوع امتحان الهی است و قرار است بر اساس مبانی دینی و نیازمندی نظام مقدس جمهوری اسلامی شکل بگیرد، می‌تواند با چنین اخلاق مادی و استعماری به پیش رود؟! واقعیت آن است که چنین روندی با اخلاق اسلام تناسب ندارد و اسلام هیچ‌گاه برای رسیدن به اهداف خود به حيله و مکر و زور متوسل نشده است بلکه تعریف سیاست و علم و اقتصاد در اسلام، بر اساس «محبت» شکل می‌گیرد و این با حاکمیت قدرت و زور و فریب تناسبی ندارد. اما فرهنگ و اخلاق حاکم بر همایش‌ها و گردهمایی‌های علمی به «فریب» منتهی می‌شود؛ یعنی بدون شکافتن ابعاد موضوع تحقیق برای پژوهشگران و بدون تعیین هدف و غایت پروژه برای اکثر دانشمندان، مغزهای متفکر دنیا با پول جذب می‌شوند و کار فکری با شهوت و مبتنی بر وعده و وعید انجام می‌گیرد. به عبارت دیگر در تولید علوم استراتژیک، نیروی مورد نظر با تطمیع دنیوی جذب می‌شود و سپس موضوع تحقیق بر او تحمیل می‌گردد و همایش‌ها نیز عملاً بستری برای اتصال حلقه‌های پایین‌تر به این قله‌ها هستند. پس در همایش‌ها، چه در تولید و گردش گمانه و چه در به‌پذیرش‌رساندن آن گمانه، مشارکت و تقسیم کار و آزادی اندیشه به نحو حقیقی در جریان نیست و از مرحله ثبت‌نام گرفته تا مدیریت مباحث علمی در همایش و نحوه برخورد هیئت علمی و دبیر آن در تحمیل موضوع و استخدام استعدادهای برتر، کمک و تعاون علمی و فکری دنبال نمی‌شود. لذا در مجموع، اخلاق حاکم بر همایش‌ها و نشست‌ها و سایر نرم‌افزارهای دانشگاهی برای تولید

ایده جدید و پذیرش و ترویج آن، یک روند دینی یا اخلاقی نیست تا با دعوت عمومی، تمام متفکران با انگیزه الهی به میدان بیایند.

۴. نقد وضعیت موجود «سازمان تولید الگو» با توجه به ضرورت تناسب «سازمان و برنامه» با درک عمیق و تخصصی از «محتوا»ی مطالبه رهبری

۱/ ۴. وابستگی «مشروعیت فرهنگی سازمان تولید الگو» به «تحلیل تخصصی از فرمایشات رهبری پیرامون تولید الگو»

پس از بیان فوق، باید معلوم شود که این نرم افزارها در کشور ما چگونه جریان پیدا می کند؟ و آیا تأمین کننده مطالبه رهبری در موضوع تولید الگو خواهد بود یا خیر؟ زیرا یکی از همین نرم افزارها در نشست های راهبردی و در محضر ایشان در حال پیاده شدن است. یعنی مدیر مرکز الگو و همکاران ایشان - که در واقع معاون مقام معظم رهبری در این امر هستند و هسته اولیه هیئت علمی برای تولید الگو قرار گرفته اند - با تعیین چند محور بحث و ارسال آن به مؤسساتی در حوزه و دانشگاه، فضایی برای تدوین مقاله ها و برگزاری همایش و نشست فراهم کرده اند. سپس بر این اساس، گزینش و قضاوتی علمی درباره مقاله ها انجام گرفته و مقاله هایی که می باید در محضر رهبری ارائه شوند، معین شده است.

لذا بحث پیرامون سازمان الگو باید معطوف به این هسته علمی اولیه و ساز و کار آن باشد تا روشن شود که آیا این گروه، صلاحیت تعیین محورهای بحث و گزینش مقالات را دارند؟ البته روشن است که مدیر و اعضای شورای عالی مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، منصوب مقام معظم رهبری هستند و لذا برای هزینه مالی و اعتبار سیاسی و سایر امور مورد نیاز برای تشکیل نشست، امین و مؤتمن محسوب می شوند اما عملکرد این هیئت علمی، نصاب لازم در «حجیت فرهنگی و علمی» را نیز داراست؟ به نظر می رسد حجیت

فرهنگی در مدیریت علمی تولید الگو باید از کلام رهبری استخراج شود؛ یعنی اولین زایش علمی، از تحلیل و آنالیز دقیق پیرامون کلام رهبری درباره تولید الگو ایجاد می‌شود و نه از حکم ایشان؛ گرچه چنین حکمی نیز برای آغاز حرکت لازم است. در واقع آنچه برای اولین مرحله در بخش علمی ضرورت دارد، این است که بر اساس تحلیل دقیق و قاعده‌مند از فرمایش رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، شاخصه‌های اولیه‌ای تدوین شود و ملاک عمل در ادامه راه قرار گیرد. چنین پیشنهادی تنها ناشی از ارادت قلبی و التزام عملی به مقام منبع ولایت مطلقه فقیه نیست بلکه این نکته اساسی را نیز در بر می‌گیرد که سفارش‌دهنده و طرح‌کننده‌ی این مطالبه علمی، شخص مقام معظم رهبری هستند و اساس طرح این موضوع، ناشی از فکر و تصمیم ایشان است و الا چارچوب‌های موجود علمی در حوزه و دانشگاه، هیچ‌گاه در چنین ابعادی قائل به پی‌گیری این موضوع نبوده و نیستند.

در واقع این هیئت علمی است که با قضاوت خود اجازه می‌دهد که یک متفکر، مقاله خود را به محضر رهبری تقدیم کند و در مقابل، مقاله متفکر دیگری را برای طرح در نشست، مناسب تشخیص نمی‌دهد. لذا تصمیم‌گیری درباره موضوعات نشست‌ها و کنفرانس‌های سالانه، محورهای مورد بررسی، مقالات منتخب مدعوین، سخنرانان، مستشکلین و... نباید جز بیانات مقام معظم رهبری و تحلیل نخبگانی از آن، هیچ عقبه‌ی دیگری داشته باشد. هیئت علمی همچنین باید از همایش ملی - که به عنوان مقدمه کار برگزار شد - و نشست‌ها و کنفرانس‌های سالانه به تحلیل دقیقی رسیده باشد و نتایج آن را در مقایسه با سخنرانی‌های دیگری که حضرت امام(ره) یا مقام معظم رهبری راجع به مسئله پیشرفت در چهار دهه گذشته داشته‌اند، قرار دهد و با این معیار، به ارزیابی علمی پردازد. یعنی این امور، تصمیم‌گیری‌هایی علمی هستند که باید بر اساس تحلیل صحبت‌های رهبری انجام شوند؛ چون اصل این موضوع، سفارشی است که از سوی مقام معظم رهبری طرح شده است.



به عبارت دیگر ارزیابی و تعیین نمره و امتیازدهی به مقالات، باید بر این اساس باشد که این مقاله به چه میزان، مطالبات رهبری را تأمین می‌کند. پس تحلیل دقیق از فرمایشات رهبری توسط هیئت علمی است که باید «مقاله‌های اصلی و محوری» را معین کند و در آن روشن شده باشد که نظام ارزش‌یابی حاصل از این تحلیل، چگونه مقالات را بر اساس قرب و بُعد به «مقاله محوری» برگزیده است.

۴/۲. نقد وضع موجود در ارزیابی مقالات، به دلیل بازگشت معیار آن به «سازش بین ادبیات حوزه و ادبیات دانشگاه» برخلاف سفارش رهبری

اما به نظر می‌رسد این نرم‌افزار محقق نشده و گزینش‌ها به نحو غیر علمی انجام شده و معیار قضاوت، سازش بین تئوری تکامل معنوی از سوی حوزه و تئوری تکامل مادی از سوی دانشگاه بوده است که این امر با بررسی مقالات منتخب، قابل اثبات است؛ همان‌گونه که علی‌رغم محدودیت امکانات و اطلاعات در حسینیه اندیشه، این ارزیابی در مورد برخی مقالات انجام شد و اسناد پژوهشی آن قابل ارائه است. لذا اولین بخشی که در این باره باید مورد نقد و اشکال قرار گیرد، هیئت علمی نشست‌ها و کنفرانس‌های برگزار شده است. زیرا مقام معظم رهبری علاوه بر سخنرانی در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی، در طول سالیان اخیر به دفعات پیرامون تولید الگو سخنانی مطرح کرده‌اند و بر این نکته اصلی و اساسی پای فشرده‌اند که شاخصه اصلی در این حرکت علمی، تولید الگو بر اساس اسلام و معنویت است اما این معیار و شاخصه نه تنها عملاً کنار گذاشته شده، بلکه با تفکیک بین تکامل مادی و تکامل معنوی، بخش تکامل مادی به ادبیات دانشگاه سپرده شده تا بین این دو عرصه، سازش برقرار شود و لذا همان روندهای قبلی - که مضار آن، موجب طرح سفارش جدید برای تولید الگو شده - در حرکت علمی مرکز الگو تکرار شده و مطالبه رهبری به حاشیه رفته است. این در حالی است که از کلام رهبری به هیچ عنوان «سازش» بین ادبیات توسعه به عنوان متکفل تکامل مادی با فرهنگ مذهب و انقلاب به عنوان متکفل تکامل

معنوی استفاده نمی‌شود بلکه در جوهره کلام ایشان، تکامل مادی در ادبیات دانشگاه (توسعه)، دارای بار ارزشی ارزیابی شده است.

بنابراین اولین چالش، در اصل گمانه‌ای است که قرار است مدیریت تحقیقات و دبیری هیئت علمی را شکل دهد زیرا همین امر است که در مرحله بعدی معین می‌کند چه برنامه‌ریزی و سازماندهی و نرم‌افزار پذیرشی لازم است. لذا بر اساس تبیین ابعاد این گمانه محوری (حاکمیت یافتن تکامل معنوی بر تکامل مادی) است که باید فضای گمانه‌زنی برای عموم نخبگان فراهم شود؛ نه این که با برگزاری همایش، روند کار کانالیزه و محدود شود! باید توجه داشت که مقام معظم رهبری در بیانات خود با برخوردی اخلاقی، حتی افراد خارج از جلسه یا افرادی را که به تنهایی پژوهش می‌کنند به عنوان «عضو جلسه» اعلام می‌کنند؛ اما آیا می‌توان نسبتی میان این نحوه سازماندهی کار علمی و مدیریت تحقیقاتی با آن برخورد اخلاقی مشاهده کرد؟! به نظر می‌رسد زمانی «اخلاق» بر روند تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت حاکم می‌شود که اصل «محتوا» و تبیین روشن از آن، نخبگان را به وحدت برساند و این مهم امکان‌پذیر نخواهد شد مگر این که متغیر اصلی، فهم دقیق از سخنان رهبری باشد. لذا اولین گام در عرصه «سازمان الگو»، «شکل‌گیری هیئت علمی» است و نه «برگزاری نشست» و شکل‌گیری هیئت علمی نیز هنگامی به نحو صحیح انجام خواهد شد که تابع تعریفی از تولید الگو باشد که حجیت آن احراز شده و همان‌طور که بیان شد، این مهم تنها در کلام رهبری قابل جستجو است. در واقع مدیریت تحقیقات برای دستیابی به «تولید الگو» به عنوان «امری حیاتی برای نظام جمهوری اسلامی» باید به حجیت بازگردد نه به امور سیاسی، و مطالبه حقیقی رهبری و فهم دقیق از آن است که موجب احراز حجیت در این عرصه می‌شود و هیئت علمی و دبیری آن نباید برخلاف این اصل عمل کند.

پس تا اینجا بحث در رابطه با نرم‌افزاری سازمانی بود که بتواند مطالبه مقام معظم رهبری

را - که از نقطه مختصات «حجیت» مطرح شده و مطالبه‌ای اسلامی و مکتبی و تاریخی است - در صحنه عمل جاری کند و روشن شد که نرم‌افزار حوزه در این عرصه، به دلیل این‌که موضوع آن فرد است (و نه جامعه)، فاقد ظرفیت حضور در موضوعات اجتماعی است. نرم‌افزارهای دانشگاهی نیز گرچه دچار این مشکل نیستند، اما دارای ظرفیت برای جریان گمانه‌های اسلامی نیستند و به عبارت دیگر مادی و غیر اخلاقی‌اند. سپس در تطبیق این تحلیل، به سازمانی که برای تحقق فرمایشات مقام معظم رهبری در این راستا تشکیل شده، اشاره و تبیین شد که روش تعیین هیئت علمی و دبیر آن با مطالبات رهبری تناسبی ندارد؛ یعنی منشأ مدیریت تحقیقات و جریان «تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی و اجرا» در آن به فرمان و مطالبه مقام معظم رهبری بازمی‌گردد، همچنان که تعیین محورهای مقالات نیز به همین صورت انجام شده است.

۵. پیشنهاد نرم‌افزاری ایجاد عزم ملی نخبگانی برای تولید الگو: «نظام نشست‌ها، نظام کارگاه‌ها، نظام مناظرات» برای تعیین قاعده‌مند هیئت علمی در سه سطح «نخبگی، استادی و دانشجویی»

۵/۱. ارتباط علمی بین مقام معظم رهبری و مدعیان تحلیل تخصصی از مطالبه رهبری با نخبگان در «نظام نشست‌های رو در رو»، به عنوان منشأ تعیین هیئت علمی و محورهای مورد بررسی در مقالات و همایش‌ها (نظام سؤالات در سطح محوری)

بنابراین موضوع اصلی در بخش «سازمان»، بر این امر استوار است که هیئت علمی تولید الگو چگونه شکل می‌گیرد و همین مطلب است که نرم‌افزارهای بعدی را معین خواهد کرد. در این زمینه پیشنهاد می‌شود تا «تشکیل نشست برای ایجاد هیئت علمی» جایگزین «ارائه مقالات در نشست‌ها و کنفرانس‌ها» شود. زیرا در این صورت است که فضایی فراهم

خواهد شد تا ابتدائاً مطالبه و سفارش علمی طرح شده از سوی رهبری، به عنوان محور کار قرار گیرد و سپس هر شخص یا موسسه‌ای که مدعی تحلیلی تخصصی پیرامون این مطالبه است، نظر نخبگانی خود را ارائه دهد. البته این کار باید از طریق مراکزی انجام شود که با نخبگان مرتبطند. به عنوان نمونه، وزارت علوم باید بر اساس محورهای استنباط شده از سفارش رهبری، از دانشگاه‌های و پژوهشگاه‌های سراسر کشور درخواست کند تا نظرات تخصصی خود را پیرامون این محورها ارائه کنند و شورای عالی و مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه نیز همین درخواست را از طریق حوزه‌های قم و مشهد و اصفهان، به حوزه‌های سراسر کشور و موسسات حوزوی منتقل نماید. روشن است که در این صورت، عناصر و موسساتی که وارد این موضوع می‌شوند، تعدد زیادی نخواهند داشت زیرا مواجهه با موضوعی در این سطح از پیچیدگی و فقدان سابقه علمی، به ظرفیت بالای نخبگانی محتاج است. پس از فراخوان عمومی از نخبگان و ارائه نظرات، ستادی باید خلاصه نظرات را به رهبری منتقل کند تا هر تحلیلی که به نحوی با سفارش مقام معظم رهبری تناسب داشت، عضو هیئت علمی نشست شود و با تداوم این روند، هیئت علمی دائماً در حال بهینه باشد. بنابراین هسته اولیه هیئت علمی برای تولید الگو باید از طریق ارتباط علمی میان متفکران و مقام معظم رهبری شکل بگیرد و نه یک رابطه سیاسی که بر اساس معرفی و اعتماد محقق شود. اما اگر امکان برقراری ارتباط با همه صاحب نظران وجود ندارد، ناشی از جریان اخلاق غیرعلمی در نرم افزار سازمان است که با مطالبه رهبری زاویه دارد.

بنابراین باید نرم افزاری برای اصل مطالبه طراحی شود و تحلیل از این مطالبه در سطح نخبگان به گفت‌وگو گذاشته شود. یعنی ابتدائاً برای شکل‌گیری منصب دبیر هیئت علمی باید «نظام نشست‌ها» شکل بگیرد، نه اینکه بعد از برگزاری همایش‌ها گزینشی انجام شود و برای سرفصل‌هایی از ادبیات موجود حوزه و دانشگاه، سفارش مقاله داده شود. پس «نظام نشست‌ها» جایگزین «نظام مقالات» می‌شود تا زرمه مطالبه رهبری در میان نخبگان

منعکس شود؛ یعنی با نخبگامی که گمان می‌شود به این امر حساس هستند و به کار فکری در این باره تمایل دارند، ارتباط برقرار می‌شود تا درباره مطالبه رهبری گفت‌وگوهای نخبگانی صورت پذیرد و نشست‌های مختلف و متعدد برگزار می‌شود تا سؤالات محوری پیرامون این مطالبه به وسیله متفکرین جامعه به وجود بیاید.

لذا روند صحیح زایش سؤال از نشست با نخبگان در موضوع مطالبه رهبری آغاز می‌شود و در آن، پرسش‌های اصلی و محوری شکل می‌گیرد؛ نه این‌که بدون طی این روند صرفاً به رهبری اعلام شود: «چهار هزار سؤال وجود دارد...». بر این اساس به یک هیئت از فضلا نیاز است که بدون هیچ دخالتی به واسطه‌گری میان نخبگان و رهبری مبادرت کنند و به عنوان نمونه، با تنظیم دقیق متن و فهرست مطالبه رهبری آن را برای نخبگان ارسال کنند و سپس این هیئت از طرف دفتر رهبری با نخبگان، نشست انفرادی برگزار کند تا آن شخصیت علمی، سؤالات و نقطه نظرات خود را در این رابطه طرح کند. البته در این نشست‌های روبه‌رو و تک‌به‌تک باید همه طیف‌های نخبگانی از شدیدترین مخالفین تا مصمم‌ترین موافقین مورد توجه قرار بگیرند تا ابعاد سؤالاتی که در برابر این مطالبه وجود دارد، شناسایی شود. سپس هیئت فوق‌الذکر به دسته‌بندی و تنظیم مختصر این جلسات می‌پردازد و گزارش آن را خدمت مقام معظم رهبری ارائه می‌کند که ممکن است نتیجه آن، وجود چند نقد و نفی جدی، چند موافقت جدی و چند نظریه بینابین باشد. قطعاً این واسطه‌گری باعث خواهد شد نشست با نخبگان، نظام پیدا کرده و در خلال آن، سؤالاتی محوری و ارزشمند تولید شود.<sup>۱</sup>

۱. گرچه دعوت از اندیشمندان برای مشارکت در تولید الگو و ابراز نظر پیرامون سفارش علمی مقام معظم رهبری باید دعوتی فراگیر باشد اما باید توجه داشت که نخبگان در هر موضوعی محدود هستند؛ مثلاً گروهی که با سرپرستی دکتر نیلی، «استراتژی توسعه صنعتی کشور» را به رشته تحریر درآورد یا تیمی که تدوین «مبانی نظری و مستندات لایحه برنامه چهارم توسعه» را به عهده داشت، از تعداد معدودی دانشمند تشکیل شده که به عنوان نخبگان عرصه مدل شناخته می‌شوند.

پس از پایان این مرحله لازم است برای این روند، یک نشست هماهنگی (همایش) برگزار شود تا شخص رهبری با این نخبگان به صورت تک‌به‌تک یا طیفی (طیف مخالفان، طیف موافقان و...) مرتبط شوند تا به تدریج نشست‌ها شکل و نسق پیدا کنند و با طی یک روند اخلاقی علمی و مباحثات مربوط به آن، ابعاد مطلب و ضعف و قوت آن برای هر دو طرف روشن شود و محورهایی که هیئت علمی باید آنها را پی‌گیری کند، مشخص گردد و بعدها مقالات بر اساس آنها ارائه شود. در واقع آنچه باید محور مقالات و همایش‌های بعدی قرار گیرد، نتیجه و خروجی این جلسات است؛ نه این‌که این محورها بر اساس ادبیات موجود و با پیش‌فرض متداول تنظیم شود. چون همان‌گونه که بارها توضیح داده شد، «تولید الگو بر اساس اسلام» موضوعی بدیع و بی‌سابقه است. پس نرم‌افزاری بر اساس نظام نشست‌های تک‌به‌تک و رو در رو بین مقام معظم رهبری (به عنوان محور نظام حجیت و طراح سفارش علمی) با محور نظام متفکران وضع موجود یا محور علاقه‌مندان به انقلاب که به دنبال راهی نو هستند، شکل می‌گیرد که محورهایی معدود (و نه چهارهزار سؤال) را نتیجه می‌دهد. بر همین مبنا یکی از نخبگانی که در این روند طرف مباحثه مقام معظم رهبری بوده، به صورت منطقی و علمی، حائز منصب دبیری هیئت علمی می‌شود و مأموریت پیدا می‌کند این نشست‌ها را در سطح دیگری از نخبگان تکرار کند تا اگر نخبه‌ای در روند قبلی مشارکت داده نشده یا به تعبیر رهبری مشغول به تحقیق در خانه است، در این روند قرار بگیرد. پس مدیر فعلی سازمان الگو باید واسطه‌گری کند تا دبیر هیئت علمی - که از نخبگان در این موضوع است - بر اساس شدت و حدت ذهنی و درگیری هر چه بیشتر با موضوع معین گردد. این، گام اول نرم‌افزار پیشنهادی است که در آن برخلاف روش متداول در فرهنگ حاکم بر تحقیقات جهانی و به جای تطمیع و فریب، رابطه انگیزشی و اخلاقی و علمی با رهبری مبنا قرار می‌گیرد.

۵/۲. «نظام کارگاه‌ها با اساتید» پیرامون محورهای به دست آمده از گام اول برای «جذب استعدادها برتر»، «ظرفیت‌سازی برای مشارکت در تولید» و «دستیابی به نظام سؤالات ساختاری»

گام دوم در «نظام کارگاه‌ها» برداشته می‌شود و به همراه اساتید این فن (و نه نخبگان و فحول) شکل می‌گیرد. این گروه، در رده‌ای پایین‌تر از نخبگان قرار دارند و عناصری هستند که الگو، مدل، جامعه‌شناسی، اقتصاد و سایر مباحث ترکیبی مرتبط با این موضوع را تدریس می‌کنند. لذا محورها و سؤالاتی که از مباحث رهبری و نخبگان به دست آمده، به صورت متن‌های مدون خلاصه‌شده در دستور کار کارگاه‌ها در چند محور قرار می‌گیرد. این کارگاه‌ها یک روزه، دو روزه و نهایتاً سه روزه خواهد بود و در آن، گمانه‌ای که بین رهبری و نخبگان طرح شده، در معرض فکر اساتید قرار داده می‌شود تا پیرامون آن به مباحثه پردازند و نخبگان در این کارگاه‌ها موضوع را به نحوی طرح می‌کنند که باعث درگیر شدن ذهن اساتید با موضوع شود. لذا اولین خاصیت نظام کارگاه‌ها، ارزیابی عملی از توانایی و انگیزه اساتید و در نتیجه، شناسایی نخبگان پنهان و استفاده از آنهاست. خاصیت دوم نظام کارگاه‌ها، ظرفیت‌سازی برای اساتید در جهت تفکر و تأمل در سطح نخبگانی است تا در آینده که تولید الگو به مرحله تقسیم کار و مشارکت پژوهشی رسید، توانمندی اساتید منتخب مورد استفاده قرار گیرد که این نوع از کارگاه‌ها مشابه و متناظر با همایش‌های غربی است. سومین خاصیت نظام کارگاه‌ها، پدید آمدن نظام سؤالات در سطح ساختاری (و نه محوری) خواهد بود.

۵/۳. برپایی «نظام مناظرات سازمانی برای دانشجویان دکتری» برای جذب استعدادها برتر و دستیابی به نظام سؤالات در سطح محصولات

در گام سوم، از طریق «نظام مناظرات» برای دانشجویان دکتری، ظرفیت‌سازی می‌شود که این مناظرات به صورت سازمانی خواهد بود و در قالب مسابقه هفتگی و تعیین برنده و

بازنده شکل خواهد گرفت و فضای انگیزشی در بدنه حوزه‌ها و دانشگاه‌ها را برای مشارکت جوانان در تولید الگو فراهم خواهد کرد. در این صورت، دانشجویانی که در ظرفیت نخبگی باشند، جذب سطوح بالاتر خواهند شد و دانشجویانی نیز که در سطح اساتید باشند، به این سطح ارتقا خواهند یافت. البته باید توجه داشت که نظام سؤالات دانشجویان نیز در سطح «محصولات» خواهد بود.

با چنین نرم‌افزاری است که نحوه زایش چهارهزار سؤال و طبقه‌بندی آن در سطوح محوری و فرعی و تبعی روشن شده و معین خواهد شد که محورهای مورد بررسی چگونه گزینش شده و تولید شوند تا صحت حرکت عمومی اندیشمندان در تولید الگو تضمین گردد.<sup>۱</sup>

بنا بر آنچه گذشت، هم از نظر محتوا و هم در شکل‌گیری، دبیر هیئت علمی دارای سه سطح است: «دبیر هیئت علمی نخبگی»، «دبیر هیئت علمی استادی» و «دبیر هیئت علمی مناظرات». در واقع یک دبیر هیئت علمی به نحو ثابت و متمرکز و انحصاری که ریشه در ادبیات موجود داشته باشد، اثری در پیش‌برد کار نخواهد داشت. در واقع این منصب باید از نظام حقه ولایت فقیه و سفارش طرح‌شده از سوی آن زایش پیدا کند و هدف آن، پیدا کردن راهی برای تحقق مطالبه رهبری باشد که این امر بدون تولید نظام سؤالات به نحو قاعده‌مند، ناممکن است اما هنگامی که چارچوب نظام سؤالات به نحو صحیحی مشخص شود، مسئول پی‌گیری آن سؤالات نیز به صورت طبیعی و علمی معین خواهد شد.

پس مطالبه علمی که از طرف مقام معظم رهبری طرح شده، یک سؤال علمی جدید در دنیای امروز است و برای ایجاد عزم ملی در نخبگان نسبت به این مطالبه، باید این سؤال به نحو صحیحی میان آنها به گردش دربیاید. یعنی نظرات نخبگان چه در نفی اصل موضوع و

---

۱. البته در کنار این نرم‌افزار، نحوه فعالیت رسانه‌ها و مجلات علمی و پوشش‌های تبلیغی برای گفتمان-سازی در دانشجویان و اساتید و نخبگان، امری است که باید مورد توجه و طراحی قرار گیرد.



چه در اثبات آن و چه موضع‌گیری‌های بینابین باید در محضر رهبری مطرح شود تا در صورت ایجاد تفاهم، هیئت علمی به نحوی منطقی انتخاب شوند. در این روند، رهبری به عنوان مقام مطالبه‌گر قضاوت خواهند کرد که چه پاسخی برای حل این معضل، منطقی‌تر و هماهنگ‌تر است. هیئت علمی شکل گرفته، باید بتواند جریان مباحثه میان نخبگان و اساتید را به راه بیندازد. چون قطعاً متناسب با سطوح مختلف، چند سطح از نظام سؤالات پدید می‌آید: سؤالاتی که در اصل و جهت قضیه است و در میان رهبری و نخبگان مطرح می‌شود؛ سؤالاتی که در باب ساختارها میان اساتید مطرح می‌شود و سؤالاتی که به صورت بخشی در جمع دانشجویان دکتری به دست می‌آید. البته سطح دیگری از نخبگان نیز هستند که باید تحت نظر هیئت علمی، روند تولید الگو را به پیش ببرند و ابعاد مختلف موضوع را بررسی کنند تا حرکت به سمت تولید الگو تدریجاً انجام شود. با این سیر مشخص می‌شود که به چه شکل می‌توان برای نخبگان در موضوع تولید الگو، عزم ملی و گفتمان و تفاهم ایجاد کرد.

۵/۴. ضرورت ایجاد انگیزش در نخبگان و تغییر در تعریف «نخبه» بر اساس ادبیات انقلاب بر محور ایجاد رابطه اخلاقی و علمی با رهبری به عنوان محور حجیت در عصر غیبت

پس تا اینجا وضعیت موجود «سازمان الگو» مورد نقد و نقض قرار گرفت و راه‌حل جایگزین نیز با طرح «نظام نشست‌ها، نظام کارگاه‌ها و نظام مناظرات» به عنوان نرم‌افزار پیشنهادی برای تحقق فرمایشات مقام معظم رهبری معرفی شد. آنچه در این نرم‌افزار مورد ملاحظه قرار گرفته، تفاوت عمیق بین نحوه تحریک و ایجاد انگیزه برای یک نخبه با نحوه تحریک یک استاد و سپس یک دانشجوی است. برای ایجاد انگیزه در یک دانشجو، طراحی محیط مسابقه و تحریک‌های وهله‌ای مؤثر است اما نخبه‌ای که خود را در قله یک علم می‌بیند و خود را مهیمن بر ابعاد مختلف یک دانش می‌داند و به حل سؤالات اساسی علم

می پردازد و با توجه به آینده و در یک سعه تاریخی به پژوهش می پردازد، با تحریک‌های هیجانی و وهله‌ای انگیزه پیدا نمی‌کند. در غرب، برای تحریک این عناصر از تطمیع‌های شدید و چک‌های سفیدامضا استفاده می‌شود و این امور مادی و شهوانی به وسیله‌ای برای تحمیل موضوع پژوهش بر نخبگان تبدیل می‌گردد. اما دستگاه الهی و اخلاق اسلامی، منزله از تطمیع و تحمیل است و لذا تحریک نخبه باید از طریق یک رابطه اخلاقی و علمی با رهبری - به عنوان محور حجیت - انجام شود. رعایت اخلاق در این عرصه، در این رفتار متجلی می‌شود که به نخبه توجه شود و برخورد با او همانند برخورد با اساتید و دانشجویان نباشد و اگر در موضوع مورد نظر به تفکر پرداخت، به او اعتنا و احترام شود؛ به این معنا که وقت پرسش و پاسخ و گفتگو با شخص رهبری را به دست بیاورد. البته معصوم (ع) به این نرم‌افزارها محتاج نیست و همه امور برای او واضح است اما اگر در عصر غیبت، ارتقاء سطح خدمتگزاری به حضرت ولی عصر (عج) از طریق پی‌گیری امری جدید و بدیع در الگوی اداره نظام اسلامی دنبال می‌شود، مطالبه حقیقی رهبری باید به نحوی به جریان بیفتد که پول و امور سیاسی و جاهت‌های اجتماعی مرسوم در آن دخالتی نداشته باشد بلکه باید سؤالی منطقی که از مباحثه با شخص رهبری ایجاد می‌شود، احترام پیدا کند.

بنابراین سازمان موجود نباید وقت با ارزشی را که رهبری شخصاً صرف این کار می‌کنند، با گوش دادن به چندین مقاله پُر کند، چون محتوای مقالات ارائه شده نشان می‌دهد که اکثریت صاحبان مقالات در سطح اساتید هستند و نه از نخبگان. نخبه در این موضوع باید به عنصری تعریف شود که از مطالبه بی سابقه مقام معظم رهبری، تحلیل داشته باشد و بر اساس آن، «سؤال» ایجاد کند و جولان ذهنیت و دانش و تجارب خود را در مطالبه اسلام و رهبری به کار گیرد. شاید گمان شود که چنین تصویری از روند کار، یک تصویر آرمانی است اما واقعیت آن است که تمامی این امور در جریان انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی و عبور از سایر عقبه‌های سخت عملاً محقق شده است. همان‌گونه که عناصری ارتشی مانند

شهیدان فکوری و کلاهدوز و نامجو و بابایی و... با تفکر و ابتکار، راه‌های نوینی ایجاد کردند تا منویات حضرت امام(ره) در ساختارهای کلاسیک محقق شود یا شهید صیاد شیرازی علی‌رغم آن‌که از رده‌های بالای ارتش محسوب نمی‌شد، به دلیل شدت انگیزه و پی‌گیری برای تحقق اوامر حضرت امام در عرصه مدیریت جنگ و ابعاد مختلف آن، تا بالاترین مراتب ترقی کرد. لذا در عرصه جهاد علمی برای انقلاب اسلامی نیز همین روند باید به عنوان یک امر اخلاقی محقق شود و امور مالی و تعارفات سیاسی کنار گذاشته شود تا با نرم‌افزاری جدید، قافله تولید علم برای این امر حیاتی به راه بیفتد. لذا در نرم‌افزار پیشنهادی، نشست‌ها و هیأت علمی به نحو‌صوری یا به دلیل انتساب به مراکز خاص شکل نمی‌گیرند، بلکه چون شدیدترین انگیزه و همت را نشان داده‌اند و بیشترین دقت و درگیری فکری با موضوع مورد اهتمام رهبری را داشته‌اند، به عضویت هیئت علمی در سطح اول در می‌آیند تا هیئت علمی سطح دوم و سطح سوم را (در ساختارها و محصولات) بر اساس محورهای معین شده ایجاد کنند.

۵/۵. جمع‌بندی: ضرورت تناسب «سازمان تولید الگو» با «محتوای سفارش رهبری» به عنوان امر حیاتی برای انقلاب و دستورکار اصلی نظام اسلامی

در واقع «سازمان» باید با «محتوا» تناسب داشته و حائز پتانسیل برای تحقق محتوا باشد. در تعریف این محتوا نیز اصل اساسی، مساله حجیت است که به ولایت مطلقه فقیه باز می‌گردد و نه به سازوکارهای رایج در مدیریت تحقیقات غربی. در غیر این صورت، اگر «محتوا، برنامه، سازمان» نظم و هماهنگی الهی و دینی پیدا نکند، در نظم‌های مادی موجود منحل خواهد شد. حساسیت این امر زمانی آشکارتر می‌شود که ارتقاء قدرت نظام اسلامی در عرصه‌های سیاسی و نظامی و امنیتی با تشدید ناهنجاری‌های فرهنگی و اقتصادی همراه شده و حفاظت از قدرت نظام و مقابله با ناهنجاری‌ها هر دو در ریشه‌ای‌ترین سطح خود، به مساله الگوی اداره کشور باز می‌گردد. لذا باید همانند ابتدای انقلاب در این موضوع به همه

ظرفیت‌های انقلابی توجه شود و از کوچک‌ترین غفلتی احتراز گردد. لذا اگر روند تحقیقات برای تولید الگو به صورت حقیقی و صحیح مدیریت شود، بحث‌ها به فرهنگستان‌های علوم و چهره‌های ماندگار کشیده خواهد شد. زیر اقتضاء سفارش مقام معظم رهبری، درگیری با چارچوب‌های علمی ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه است که توسط دانشمندان طراز اول جهانی و شبکه تحقیقات بین‌المللی آن شکل گرفته و لذا احتراز از هم‌وردی علمی و گفت‌وگوی منصفانه با شخصیت‌های علمی داخلی در این موضوع، نشان‌گر آن است که مدیریت تحقیقات به نحو صحیح انجام نشده است. البته این نکته، فقط ادعای نوشتار حاضر نیست بلکه لازمه‌ی قهری توصیفاتی است که مقام معظم رهبری درباره این مطالبه مهم داشته‌اند:

«طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در واقع ارائه‌ی محصول انقلاب اسلامی و طراحی يك تمدن جدید و پیشرفته در همه‌ی عرصه‌ها بر مبنای تفکر و اندیشه‌ی اسلام است.»<sup>۱</sup> و «دستور کار قطعی نظام جمهوری اسلامی، دنبال کردن الگوی پیشرفت ایرانی اسلامی است.»<sup>۲</sup>

با این توصیف، بحث «سازمان» موضوعاً از مسائلی مانند آیین‌نامه اجرایی و صدور حکم و تأمین بودجه خارج خواهد شد و مدیریتی متناسب با اصل انقلاب را ضروری می‌کند که عدم توجه به آن، عدم تحقق هدف‌گذاری «تولید الگو بر اساس اسلام» را رقم خواهد زد.

۱. بیانات در دیدار اعضای شورای عالی مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ ۹۱/۱۲/۱۴.

۲. بیانات در دیدار با اساتید دانشگاه‌ها؛ ۹۲/۵/۱۵.

خاتمه:

**تبیین راهکارهای «کوتاه‌مدت، میان  
مدت و بلندمدت» برای تولید الگوی  
اسلامی ایرانی پیشرفت و اعلام  
آمادگی برای فعالیت در هر سه سطح**



## **خاتمه: تبیین راهکارهای «کوتاه‌مدت، میان مدت و بلندمدت» برای تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و اعلام آمادگی برای فعالیت در هر سه سطح**

۱. راهکار بلندمدت: اثبات ضرورت تولید منطق جدید و حرکت به سوی تحول علمی در منطق حوزه و منطق دانشگاه؛ بمثابه نتیجه منطقی گفتمان‌سازی از طریق نرم‌افزار پیشنهادی

در صورت پی‌گیری نرم‌افزار پیشنهادی برای گفتمان‌سازی، به نظر می‌رسد نخبگان به سوی تعمیق ریشه‌های مباحث تخصصی در حوزه و دانشگاه حرکت خواهند کرد و یک دوره از مباحث آکادمیک شکل خواهد گرفت و گستردگی ابعاد بررسی‌ها، آکادمی‌ها و فرهنگستان‌های جدیدی را در این عرصه ایجاد خواهد کرد. در واقع اگر «نظام نشست‌ها، کارگاه‌ها، مناظرات» و گفتمان‌سازی برآمده از آن، نخبگان و اساتید را به این نتیجه رساند که برای تولید الگو، فعالیتی عمیق‌تر در سطح مباحث تخصصی دانشگاه‌ها و حوزه‌ها ضرورت دارد، آنگاه فرهنگستان‌ها، پژوهشکده‌ها و مراکز تحقیقاتی جدیدی شکل خواهد گرفت که پژوهش‌های آنها باید از سنخ آکادمیک (هدایت علوم) باشد.

به نظر می‌رسد در صورتی که حرکت نخبگانی برای تولید الگو به نحو صحیحی سازماندهی شود، نتیجه آن «اثبات ضرورت تولید منطق و فلسفه جدید برای پشتیبانی فکری از انقلاب» خواهد بود و این ادراک پدید خواهد آمد که برای جریان آرمان‌های مکتب در عینیت توسط انقلاب و نظام اسلامی، ایجاد تحولات در ریشه‌های علوم امری ضروری است. در واقع ابعاد سفارشی که توسط مقام معظم رهبری طرح شده، بسیار گسترده است و حتی هنگامی که نرم‌افزار پیشنهادی محقق گردد و نظام سؤالات در چارچوب نظام حجیت و در گفت‌وگو با رهبری تولید شود و بر این اساس، هیأت علمی نخبگانی، هیأت علمی اساتید و هیأت علمی دانشجویی شکل بگیرد؛ تنها «ضرورت تولید الگو» تمام خواهد شد

و گفتمان آن در میان جامعه علمی کشور رواج خواهد یافت اما ادبیات علمی که برای تولید الگو و مدل ضرورت دارد، با این نرم‌افزار حاصل نمی‌شود. در واقع بعد از ایجاد عزم ملی نخبگانی تازه مشخص خواهد شد که تولید الگو به یک نقشه جامع علمی و عبور از عقبه‌های عمیق وابسته است؛ چون موضوع مورد بررسی، «ارتباط ماشین اداره کشور با معارف اسلامی» است. به عبارت دیگر رابطه «تولید الگو» با مباحث تخصصی جاری در حوزه و دانشگاه باید کاملاً معین شود؛ همان‌گونه که مرحوم علامه حسینی الهاشمی در آغاز تلاش فکری خود برای «تحقق احکام در نظام»، بحث را از بررسی رابطه بین حکم‌شناسی و موضوع‌شناسی آغاز کردند.

لذا در صورتی که حرکت نخبگانی به این عمق از مباحث توجه پیدا کند، بررسی مسیر پژوهشی و دستاوردهای فکری مرحوم علامه حسینی الهاشمی برای دستیابی به الگو نیز ضرورت پیدا خواهد کرد تا یا با نقد آن، راه و گمانه جدیدی مطرح شود و یا در صورت پذیرش آن، مباحث آن اندیشمند فرزانه - که سالها پیش به ضرورت تولید الگوی اسلامی رسیده بود و به الزامات علمی آن پرداخته بود - موضوعی دائمی برای بحث و بررسی نخبگان قرار گیرد. با طی این مسیر در حدود ۷ تا ۱۰ سال، اصول موضوعه گذشته مورد نقد قرار می‌گیرد و اصول موضوعه جدید به پذیرش می‌رسد. بر این اساس مجدداً و بعد از این مرحله، با مشارکت نخبگان و در زمانی حدود ۲۰ سال و بر مبنای اصول موضوعه جدید، می‌توان به تولید الگو دست پیدا کرد.

پس با «نظام نشست‌ها و کارگاه‌ها و مناظرات» نمی‌توان فرهنگستان‌های موجود در کشور را در موضوع تولید الگو و مدل درگیر کرد بلکه این مراکز و اعضای آنها (مانند چهره‌های ماندگار) باید با فلسفه و متدلوژی و روش تحقیق حاکم بر علوم حوزوی و دانشگاهی درگیر شوند تا از این طریق بتوان بین ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه پیوندی منطقی و قاعده‌مند ایجاد. در این راستا، بررسی آرایمانند آرای علمی



مرحوم علامه طباطبایی، استاد شهید مطهری، شهید آیت الله صدر (رضوان الله علیهم) و بزرگانی که نظریه‌هایی مرتبط با این موضوع ارائه کرده‌اند نیز ضروری خواهد شد و نمی‌توان به راحتی از کنار آنها گذشت. در این صورت است که به جای قرارگرفتن مسیر تحقیقات برای تولید الگو در چارچوب ادبیات موجود و تکرار وضعیت گذشته و تأویل در مطالبه رهبری، بر سر یک مسیر جدید واحد تفاهم خواهد شد و کار در مراحل بعدی سرعت بسیار بیشتری پیدا خواهد کرد.

#### ۱/۱. ضرورت تعریف جایگاه علمی برای نخبگان مخالف با هدف تولید الگو به صورت همه‌جانبه‌نگر

ضمناً باید توجه داشت که با طی مسیر بلندمدت - که نتیجه منطقی آن، اثبات ضرورت انقلاب فرهنگی و ورود جامعه نخبگانی به منطق تکاملی است - طیف‌های مختلفی از نخبگان ایجاد می‌شود؛ دسته‌ای به دلیل ایمان به توانایی اسلام و اعتماد به ادبیات انقلاب و ارادت به مقام معظم رهبری، جهت‌داری علم خود را می‌پذیرند و به لوازم آن تن می‌دهند اما دسته‌ای همچنان به انکار و انتقاد مشغول خواهند بود. لذا دسته دوم باید به عنوان چشم ناظر حفظ شوند و در تمام مراحل به نقدهای آنان توجه شود. در واقع این گروه نه جذب و نه حذف می‌شوند بلکه دارای جایگاه و مزایا خواهند بود تا با رصد جریان تولید الگو و طرح اشکال باعث شوند که در درون و بر اساس توجه به اشکالات مطروحه، تولید به صورت همه‌جانبه مدیریت شود.

#### ۱/۲. ضرورت انعکاس تبلیغاتی روند تولید الگو در جامعه برای ایجاد تغییرات در فرهنگ عمومی در موازات با تغییرات در فرهنگ آکادمیک

البته لازم است همراه با این روند، برنامه‌های میان‌مدت و کوتاه‌مدتی نیز طراحی شود تا برخی تغییر زاویه‌ها و رویکردها در مدیریت کشور به وجود آید. یعنی این مسیر گفت‌وگویی،

همان‌گونه که یک محور فعالیت خود را به سوی مباحث درازمدت علمی می‌برد، باید یک محور را به سمت فرهنگ عمومی و اطلاع‌رسانی سوق دهد تا افکار عمومی متناسب با توانایی رسانه ملی و مطبوعات، تحت تأثیر قرار بگیرد تا هم‌زمان، تغییراتی در افکار عمومی و مدیریت کشور نیز پدید آید. علاوه بر مردم، دستگاه‌های آموزش و پرورش و آموزش عالی و حوزه‌های علمیه نیز باید مداوماً در جریان کار قرار بگیرند تا ظرفیت حرکت نسبت به آرمان‌های نظام، ارتقاء پیدا کند. پس توجه به ابعاد تبلیغاتی و سیاسی نیز امری ضروری است تا حرکت به سمت فرهنگ عمومی، به موازات حرکت به سوی فرهنگ آکادمیک باشد.

۱/۳. اجتناب‌ناپذیر بودن طی مسیر بلندمدت با توجه به اهمیت ایجاد وحدت گفتمانی در میان نخبگان و استفاده از ظرفیت آنان برای طی مراحل بعدی تولید الگو

ممکن است گفته شود «انجام این مکانیزم پیچیده برای اثبات ضرورت لازم نیست و صرف این مقدار زمان برای آن به صرفه نیست و می‌توان کار را با نخبگانی که ضرورت مسئله را پذیرفته‌اند، آغاز کرد». اما باید توجه داشت که در این صورت از تمام ظرفیت‌های ملی استفاده نشده و این در حالی است که برای حرکت در مسیر هدف بلندمدت نظام اسلامی مبنی بر تشکیل تمدن اسلامی در منطقه‌ای از عالم قبل از ظهور حضرت ولی عصر (عج)، نمی‌توان از هیچ ظرفیتی غافل ماند بلکه آرمان‌های بزرگ نیازمند بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌ها در اعلی مراتب آن هستند؛ همان‌گونه که امروزه عدم توجه به ظرفیت‌های جدید و حفظ ادبیات موجود و سازش و تألیف بین ادبیات حوزه و دانشگاه، آرمان‌های مکتبی را در خطر و تحت فشار قرار داده است. اما هنگامی که با نرم‌افزاری علمی، ضرورت تولید الگو و گفتمان آن به خط غالب در مجامع علمی تبدیل شود و نخبگان در چنین فضایی به الزامات علمی الگو تن دهند، تدریجاً روشن خواهد شد که آیین دنیاپرستی و بت‌پرستی مدرن دقیقاً به چه معناست و ارائه یک دین مادی توسط تمدن

موجود از طریق الگوهای توسعه، چه ابعادی از «مغالطه عینی» را در برابر امت دینی قرار داده و چه هجمه‌های همه‌جانبه‌ای را در برابر اعتقادات حقه رقم زده که ارزش دستیابی به چنین نتیجه‌ای در میان جامعه علمی کشور، بسیار بالاتر از سرمایه‌گذاری‌های انسانی است که در این مسیر طولانی و پیچیده صرف خواهد شد و ظرفیت‌های نظام اسلامی را در مقیاس بسیار بزرگی بسیج خواهد کرد.

البته قابل انکار نیست که نتایج این راه بلندمدت به زودی آشکار نخواهد نشد و لذا اگر زود بازده بودن حرکت برای مدیریت نظام اسلامی اولویت داشته باشد، می‌توان به فعالیت‌های دیگری نیز اقدام کرد و علاوه بر درگیر کردن نخبگان و فرهنگستان‌های کشور با الزامات علمی تولید الگو در ریشه‌های علوم، راه‌های میان‌مدت یا میان‌بُری را نیز در پیش گرفت که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد. اما باید توجه داشت که حتی تحقق این راه میان‌مدت نیز به روند درازمدتی که نرم‌افزار آن ذکر شد، وابسته است. زیرا اگر اصل این گفتمان به پذیرش نرسد و نتوان نخبگان را در سه سطح هیئت علمی پیش‌گفته به وحدت رساند، اختلاف-نظرها از اثرگذاری هرگونه فعالیت میان‌مدت نیز جلوگیری خواهد کرد. بنابراین نشست‌ها و کارگاه‌ها و مناظرات باید مرتباً تکرار شوند تا در نتیجه هیأت علمی در یک استراتژی پیرامون ضرورت تولید الگو به وحدت و جمع‌بندی برسد؛ گرچه این روند ۵ تا ۱۰ سال به درازا بیانجامد. تنها در این صورت است که برخی نخبگان به دلیل تبیین کامل ضرورت تولید الگو و ابعاد بار ارزشی در الگوهای غربی و با تکیه بر وفاداری خود به آرمان‌ها و حالت تسلیم نسبت به رهبری حاضر می‌شوند تا الزامات علمی تولید الگو را بپذیرند و برخلاف جایگاه و هویت علمی خود در چارچوب ادبیات موجود، هم‌رتبه یا زیردست عناصری قرار گیرند که چنین جایگاهی در فرهنگ متداول ندارند اما به دلیل تمرکز بر موضوع مطالبه رهبری، بر اساس ادبیات انقلاب در جایگاه نخبگی قرار گرفته‌اند. پس توجه به این مجموعه از عوامل به اضافه مدیریت رهبری در نشست‌های رو در رو، زوایای کار میان‌مدت را روشن

می‌کند.

۲. راهکار میان‌مدت: تبدیل اصول موضوعه‌ی تولیدشده در مبنای مختار به الگو، از طریق راه‌اندازی دوره دکتری مدیریت تحقیقات در سه گرایش «حجیت، معادله، مدل» و مدیریت پایان‌نامه‌ها بر این اساس

در این راستا پیشنهاد برای فعالیت میان‌مدت در زمینه تولید الگو آن است که اعضای هیئت علمی نشست‌ها، اعضای هیئت علمی کارگاه‌ها و اعضای هیئت علمی مناظرات در یک چارچوب آموزشی قرار گیرند؛ یعنی با راه‌اندازی «دوره‌های دکترای مدیریت تحقیقات» در سه گرایش «مدل»، «معادله» و «حجیت» و شرکت اعضاء هیئت‌های علمی سه‌گانه در آن، پایان‌نامه‌هایی در همین محورها بر مبنای دستاوردهای پژوهشی مرحوم علامه حسینی الهاشمی و اصول موضوعه و سرفصل‌هایی که توسط آن اندیشمند فرزانه برای تولید الگو تأسیس شده، تولید شود تا حرکت برای دستیابی به الگو تسریع گردد. البته راه‌اندازی چنین دوره‌ای مسبوق به سابقه بوده و این پیشنهاد در دانشگاه علوم پزشکی بقیه الله، به صورت اولیه و محدود تجربه شده است.

باید توجه داشت که سرفصل‌های مورد اشاره، غیر از آن مباحثی است که در روند درازمدت علمی مطرح می‌شود. به عبارت دیگر این سرفصل‌ها، اصول موضوعه‌ای هستند که در مقابل اصول موضوعه نظام سرمایه‌داری و الگوهای برآمده از آن قرار می‌گیرند و می‌توانند مبنای یک حرکت کوتاه‌تر و عملیاتی‌تر در تولید الگو به صورت تخمینی باشند و پایه‌ای برای مدیریت پایان‌نامه‌ها قرار گیرند. البته این مسئله از ارزش و اهمیت این اصول موضوعه نمی‌کاهد چون به نظر می‌رسد روند موجود در سازمان تولید الگو برای دستیابی به همین اصول موضوعه، به چندین سال فعالیت علمی نیاز دارد. در حالی که به دلیل مجاهدات فکری مرحوم علامه حسینی الهاشمی در موضوع تولید الگو و دستیابی به این

مفاهیم، می‌توان در زمان بسیار کوتاه‌تری و از طریق آموزش دانشجویان دکتری و مدیریت پایان‌نامه‌های آنان، این اصول موضوعه را به ابزاری برای دستیابی به سرفصل‌هایی عینی‌تر مبدل کرد که لازمه آن، اعتماد حاکمیتی و ارائه حجم وسیعی از اختیارات و امکانات کشور است. لذا اگر اختیارات مربوط به بخش علمی کشور (حوزه و دانشگاه) تفویض شود، می‌توان با تکیه بر این زیرساخت‌ها و اصول موضوعه، در عرض پنج تا ده سال به مرحله تولید مدل رسید.

۳. راه‌کار کوتاه‌مدت: «تولید تخمینی مدل و ارائه نسخه‌های عینی» با هدف ایجاد امید، تربیت نخبگان و مقابله با بحران‌های شدید اجتماعی و گزارش اجمالی دستاوردهای حسینیه اندیشه در این سطح

از سوی دیگر راهکار کوتاه‌مدتی نیز قابل طرح است و آن این‌که بدون طی مراحل پژوهش و آموزش سازمانی، اما با تکیه بر اصول موضوعه و سرفصل‌های تولید شده توسط مرحوم علامه حسینی‌اله‌اشمی مستقیماً وارد عرصه تولید الگو به نحو تخمینی شد و به ارائه نسخه‌های عینی و کاربردی برای مدیریت نظام پرداخت. کمترین نتیجه این راهکار، «امید آفرینی» در میان نخبگان و اساتید و دانشجویان انقلابی است و در بهترین حالت، به تربیت نخبگانی منجر خواهد شد که با حضور در رأس قوای سه‌گانه باعث حمایت‌های بیشتری برای مراحل آموزشی و پژوهشی شوند. اثر دیگری که بر این راهکار مترتب است، در شرایط بحرانی آشکار می‌شود؛ یعنی زمانی که نظام اسلامی به دلالتی (مانند جنگ اقتصادی دشمن و ناهنجاری شدید اقتصادی در درون) فضای کشور را بحرانی ارزیابی کرده و برای تغییر فضا، تغییرات گسترده و پر از ریسک را ضروری بداند که در این صورت، اساساً اموری مانند ایجاد عزم ملی در نخبگان و پرورش نیروی انسانی و... مطرح نیست بلکه بر این اساس، اختیارات مافوق‌قوا لازم است تا همه نهادها به دستورالعمل‌ها عمل کنند. لذا راهکار کوتاه‌مدت از این جهت، به معنای اعلام آمادگی برای نصرت علمی و فرهنگی به

نظام مقدس جمهوری اسلامی در چنان شرایطی است تا با به کارگیری اصول موضوعه، مدل خاصی را در عینیت محقق کرد و نسخه‌های عملی را ارائه نمود.<sup>۱</sup>

ممکن است گفته شود: «اگر دستاوردهای مرحوم علامه حسینی الهاشمی به زیرساخت‌ها و اصول موضوعه‌ی مدل منتهی شده، پس چگونه می‌توان ادعای ارائه یک مدل در کوتاه‌مدت را مطرح کرد؟» در پاسخ باید به این نکته مهم توجه داشت که اساساً وضعیت موجود نظام اسلامی نیز خارج از این حالت نیست. به عبارت دیگر حضرت امام (ره) و همچنین شخص مقام معظم رهبری علی‌رغم تأکید بر فقدان الگوی اسلام ایرانی پیشرفت و ضرورت دستیابی به آن در بلندمدت، سیاست‌هایی را که صحت آنها برای ایشان احراز شده، پی‌گیری می‌کنند و حتی دستگاه کارشناسی غربی را به اجرای آنها ملزم می‌نمایند. در واقع نظام اسلامی، چارچوب‌های اساسی و اصولی خود را - که گرچه متخذ از ادبیات وحی است اما به تفصیل زیرساخت‌های مدل در ادبیات مختار نیست - بر دستگاه اجرایی و نظام کارشناسی تحمیل می‌کند تا بتواند جهت انقلاب را در مقابل فشارهای تمدن مادی حفظ کند. به همین دلیل، در مقالاتی که در کتاب مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم آمده و در نظرات کتبی و شفاهی سایر کارشناسان برجسته، بر ارتقاء ظرفیت برنامه و ضرورت تبعیت مسئولین از علم برنامه‌ریزی تأکید شده و این در حالی است که رهبری می‌فرمایند: «وضعیت امروز جهان نشان می‌دهد که تئوری‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی غرب باطل است».

به بیان دیگر اگر «مدل» در سه سطح «جهت، ساختار، محصولات» ملاحظه شود، تمدن غربی توانسته مدل را تا سطح «محصولات» گسترش دهد و ادبیات انقلاب نیز دارای

۱. البته می‌توان حدس زد که راهکار میان‌مدت یا راهکار بلندمدت، تقریباً به همین نسخه‌ها و نتایج منتهی خواهد شد اما با این تفاوت که در راهکار میان‌مدت و بلندمدت، کار به صورت علمی و همه‌جانبه-نگرانه انجام شده و تفاهم بسیار بالاتری با جامعه علمی کشور محقق خواهد شد.

مدل خاص خود اما در سطح «جهت» است. در این میان، ادبیات مختار در صورت تفویض اختیارات می‌تواند مدل ادبیات انقلاب را از سطح «جهت» به سطح «ساختارها» تسری دهد و به نحو قاعده‌مند، ساختارهای موجود را در هم بشکند. در غیر این صورت، دستیابی به مدل در سطح محصولات نیز مقدور نخواهد شد و اساساً احساس نیاز عینی و اجتماعی به تغییر در الگوی توسعه شکل نخواهد گرفت. البته باید توجه داشت که در چنین فرضی، قطعاً موج بزرگی از فشارهای تبلیغاتی و سیاسی و امنیتی بر کشور وارد خواهد شد زیرا فضای لازم برای تفاهم علمی در جامعه نخبگانی پیرامون تغییرات گسترده مدنظر فراهم نشده است. با این حال، در صورتی که رهبری و مسئولین نظام، وضعیت کشور را در سطح بحران شدید ارزیابی کنند، به پشتوانه رهبری و مراجع باید این هزینه‌ها را پرداخت کرد و به بازویی علمی برای رهبری در امر الگو و برنامه‌ریزی تبدیل شد و ادبیات انقلاب و الزامات آن را تا سطح ساختارها گسترش داد.

پس ارائه نرم‌افزار پیشنهادی در موضوع «سازمان الگو» به معنای نفی هیچ‌یک از سطوح دیگر در میان مدت و کوتاه مدت نیست بلکه حسینیه اندیشه برای یاری علمی به مرکز عالی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در تمامی سطوح پیش‌گفته و انجام وظایف مکتبی و انقلابی خود در جهت تحقق مطالبات مقام منیع ولایت مطلقه فقیه اعلام آمادگی می‌کند. البته یادآوری این نکته ضروری است که حسینیه اندیشه به تناسب شرایط فراهم‌شده، از سال ۱۳۸۴ تدریجاً وارد عرصه کوتاه مدت (تولید الگوی تخمینی) شده و به لطف خدای متعال و

---

۱. البته چنین حمایت‌هایی از طرف حضرت امام و مقام معظم رهبری مسبوق به سابقه است؛ همان طور که حضرت امام (ره) برای پیش‌برد مسئله جنگ، حمایتی هم‌جانبه از دولت و فرماندهان جنگی داشتند و یا رهبری با پایان جنگ، ملت و روحانیت را به پشتیبانی از سازندگی کشور فراخواندند و اساساً اختیارات مختلفی را به همه دولت‌ها اعم از دولت سازندگی و دولت اصلاحات و دولت عدالت و دولت تدبیر تفویض کردند.

توجهات حضرت ولی عصر(عج) به محصولات قابل توجه و مهمی در این زمینه دست پیدا کرده که در قالب یک نمایشگاه علمی قابل ارائه است اما ذیلاً و به صورت خلاصه، به برخی تولیدات پژوهشی در این عرصه اشاره می‌شود:

- نقد و نقض استراتژی توسعه صنعتی کشور  
- نقد و نقض کتاب مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران و کتاب ایران امروز در آینه مباحث توسعه

- نقد و نقض مبانی نظری و مستندات لایحه برنامه چهارم توسعه  
- طرح جامع نظام مبارک جمهوری اسلامی؛ پیش‌بینی، هدایت، کنترل  
- تئوریزه کردن مفهوم عدالت با رویکرد تحقیقات میدانی

- نقد و نقض سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه؛ مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام  
- نقد و نقض سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه؛ مصوب دولت

- فرآیند تطبیقی تخمینی تولید سیاست‌های کلان پیشنهادی برنامه پنجم  
- سیاست‌های کلان پیشنهادی برنامه پنجم توسعه  
- نقد و نقض سیاست‌های کلی برنامه ششم توسعه

- تبیین نخبگانی از اقتصاد مقاومتی برای جلوگیری از تأویل آن توسط اقتصاد متداول  
- نقد و نقض سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی؛ پیشنهادی از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام

- کتاب گفتمان انقلاب اسلامی  
- کتاب بررسی سه تئوری تولید ثروت، قدرت، اطلاع در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی